



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوة  
والتسلیم

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# خانواده

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی میزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

جلد ۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر خانواده

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۵۵	تفسیر خانواده (بررسی مجموعه آیات) جلد ۱
۵۵	مشخصات کتاب
۵۵	مقدمه
۵۵	این کتاب را هدیه می‌کنم به
۵۵	متن تأییدیه حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی
۵۶	متن تأییدیه حضرت آیت الله محمد یزدی
۵۶	متن تقریظ حضرت آیه الله سید علی اصغر دستغیب
۵۶	مقدمه
۵۸	۱. آیه (تحکیم پیوندهای الهی و خانوادگی)
۵۸	اشاره
۵۸	شرح آیه از تفسیر نمونه
۵۹	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۰	۲. آیه (اصلاح رفتار فردی پیش شرط تأثیرگذاری رفتاری بر دیگران است)
۶۰	اشاره
۶۰	شرح آیه از تفسیر نمونه
۶۰	شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
۶۱	۳. آیه (ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری به دلیل تأثیرپذیری خانواده‌ها از آن)
۶۱	اشاره
۶۲	شرح آیه از تفسیر نمونه
۶۲	سلیمان و ساحران بابل
۶۳	چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟
۶۳	هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

- ۶۳ ..... سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟
- ۶۴ ..... سحر از نظر اسلام
- ۶۵ ..... سحر در عصر ما
- ۶۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۶۵ ..... اشاره
- ۶۶ ..... بابل کجاست؟
- ۶۶ ..... هاروت و ماروت
- ۶۸ ..... پیام آیه شریفه
- ۶۸ ..... ۴. آیه (مراقب فرزندان خود باشید زیرا انحرافات شیطانی تدریجی است)
- ۶۸ ..... اشاره
- ۶۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۶۸ ..... شأن نزول
- ۶۸ ..... اصل جَلَّتْ
- ۶۹ ..... انحرافات تدریجی
- ۶۹ ..... چگونگی وسوسه شیطان
- ۷۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۷۰ ..... اشاره
- ۷۰ ..... شأن نزول
- ۷۰ ..... هشدار از وسوسه‌ها
- ۷۰ ..... اصل اولیه در همه غذاها «حلال بودن» آنها است
- ۷۱ ..... نجات یا تباهی تدریجی
- ۷۱ ..... ۵. «إِنَّمَا يُأْمُرُكُم بِالشُّوْءِ وَ ...
- ۷۱ ..... آیه
- ۷۱ ..... ترجمه

- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۷۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۷۱
- اشاره ..... ۷۱
- شیطان چگونه انسان را به بدی فرمان می‌دهد؟ ..... ۷۲
- پاسخ ..... ۷۲
- معیار شناخت وسوسه‌های شیطان از وسوسه‌های نفس انسان؟ ..... ۷۲
- پاسخ ..... ۷۲
۶. آیه (مذموم بودن هماهنگی فرزندان با اعتقادات انحرافی پدران) ..... ۷۲
- اشاره ..... ۷۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۷۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۷۳
۷. آیه (حمایت مالی از خویشاوندان) ..... ۷۴
- اشاره ..... ۷۴
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۷۴
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۷۶
- اشاره ..... ۷۶
- شأن نزول ..... ۷۶
- راه اعتدال و امت معتدل ..... ۷۶
- گروه‌های شش‌گانه نیازمندان مالی ..... ۷۷
- اشاره ..... ۷۷
۱. نزدیکان ..... ۷۷
۲. یتیمان ..... ۷۸
۳. نیازمندان ..... ۷۸
۴. در راه ماندگان ..... ۷۸

۵. گدایان ..... ۷۸
۶. بردگان ..... ۷۸
- افزون بر زکات ..... ۷۸
- تجسم این ویژگیها ..... ۷۹
- پرتوی از این آیه شریفه ..... ۷۹
۸. وصیت‌های شایسته خانوادگی ..... ۸۰
- اشاره ..... ۸۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۸۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۸۰
- اشاره ..... ۸۰
- وصیت، دستوری سازنده ..... ۸۱
۹. افراد خانواده عامل آزمایش و تربیت یکدیگر هستند ..... ۸۲
- اشاره ..... ۸۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۸۲
- جاذبه زینت‌های مادی ..... ۸۲
- منظور از «الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ» و «الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» چیست؟ ..... ۸۳
- منظور از «متاع حیات دنیا» چیست؟ ..... ۸۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۸۳
- اشاره ..... ۸۳
- موانع شناخت و بینش ..... ۸۳
۱۰. آیه «قُلْ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بِحَيْرٍ ...» ..... ۸۴
- آیه ..... ۸۴
- ترجمه ..... ۸۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۸۵



- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۸۵
۱۱. سیمای خانواده شایسته ..... ۸۶
- اشاره ..... ۸۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۸۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۸۷
- اشاره ..... ۸۷
- پرتوی از سیمای خانواده بهشتی ..... ۸۷
- پرتوی از روایات در مورد سخاوت و انفاق ..... ۸۸
- ارزش انسانی و اخلاقی فرو بردن خشم و غضب ..... ۸۸
۱۲. آیه (نفی خشونت نسبت به خانواده) ..... ۸۹
- اشاره ..... ۸۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۸۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۸۹
- اشاره ..... ۸۹
- شأن نزول ..... ۹۰
۱۳. أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمٌ أَجْرٌ الْعَامِلِينَ ..... ۹۱
- ترجمه ..... ۹۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۹۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۹۱
۱۴. آیه (چرا غالباً خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقت) ..... ۹۱
- اشاره ..... ۹۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۹۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۹۲
۱۵. «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ ...» ..... ۹۳

- آیه ..... ۹۳
- ترجمه ..... ۹۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۹۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۹۳
- اشاره ..... ۹۳
- شأن نزول ..... ۹۴
- این دیگر چه رازی است؟ ..... ۹۴
۱۶. آیه (چهار دستور برای خوشبختی خانواده) ..... ۹۵
- اشاره ..... ۹۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۹۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۹۶
- اشاره ..... ۹۶
- چهار عامل موفقیت ..... ۹۷
۱۷. آیه (سهم ارث همسران از یکدیگر) ..... ۹۷
- اشاره ..... ۹۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۹۸
- اشاره ..... ۹۸
- ارث برادران و خواهران ..... ۹۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۱۰۰
- ارث همسران از یکدیگر ..... ۱۰۰
- سهم برادر و خواهر ..... ۱۰۰
- اشاره‌ای به مقررات ارث ..... ۱۰۱
- دو راه ارث بری ..... ۱۰۱
- عوامل محرومیت ..... ۱۰۱

- ۱۰۲ ..... اقسام ورثه
- ۱۰۲ ..... میراث نسب
- ۱۰۳ ..... ۱۸. آیه (مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است) .....
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه .....
- ۱۰۳ ..... اشاره و بیان ۲ دسته از زنان .....
- ۱۰۴ ..... دسته اول: صالحان و درستکاران .....
- ۱۰۴ ..... دسته دوم: زنان متخلف .....
- ۱۰۵ ..... به مردان اجازه داده که در مورد زن متوسل به تنبیه بدنی شوند؟ .....
- ۱۰۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان .....
- ۱۰۵ ..... شأن نزول .....
- ۱۰۶ ..... مدیریت در خانواده .....
- ۱۰۶ ..... راز مدیریت مرد .....
- ۱۰۷ ..... ۱۹. آیه (محکمه صلح خانوادگی) .....
- ۱۰۷ ..... اشاره
- ۱۰۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه .....
- ۱۰۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان .....
- ۱۰۸ ..... طرح حکیمانه برای ایجاد سازش در خانواده .....
- ۱۰۸ ..... یک پرسش .....
- ۱۰۸ ..... پاسخ .....
- ۱۰۹ ..... ۲۰. آیه (ده دستور درباره حقوق خانوادگی و آداب معاشرت) .....
- ۱۰۹ ..... اشاره
- ۱۰۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه .....
- ۱۱۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان .....

- ۱۱۱ ..... اشاره
- ۱۱۱ ..... زنجیره‌ای از کارهای شایسته
- ۱۱۲ ..... پرتوی از آیاتی که گذشت
- ۱۱۲ ..... پرتوی از آیات
- ۱۱۲ ..... ۱ اصل مدیریت در جامعه کوچک خانواده
- ۱۱۳ ..... ۲ مدیر و معاون در این جامعه کوچک
- ۱۱۳ ..... ۳ رعایت حقوق متقابل
- ۱۱۴ ..... ۲۱. آیه (بخل، آفت اخلاقی خانواده است)
- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۱۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۱۵ ..... ۲۲. آیه (لزوم ترویج فرهنگ امانتداری و عدالت‌ورزی در خانواده و اجتماع)
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۱۵ ..... عدالت در حکمیت و داوری
- ۱۱۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۱۶ ..... امانتداری و دادگری
- ۱۱۷ ..... ۲۳. آیه (نارسایی‌های خانوادگی حاصل عملکرد اعضای خانواده است آن را به خدا نسبت ندهید)
- ۱۱۷ ..... اشاره
- ۱۱۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۱۷ ..... سرچشمه پیروزی‌ها و شکست‌ها
- ۱۱۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۱۹ ..... ۲۴. آیه (فرزندان صالح یا ناصالح غالباً دستاورد رفتار صحیح یا غلط والدین است)
- ۱۱۹ ..... اشاره

- ۱۱۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۲۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۲۰ ..... شفاعت
- ۱۲۰ ..... دیدگاه‌ها در مورد واژه شفاعت
- ۱۲۱ ..... واژه «مُقیت»
- ۱۲۱ ..... ۲۵. آیه (آغاز عدالت از درون خانواده)
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۲۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۲۲ ..... برای عدالت به پا خیزید!
- ۱۲۳ ..... گواهی اعضای خانواده در مورد یکدیگر رواست
- ۱۲۴ ..... پیام آیه
- ۱۲۴ ..... ۲۶. آیه (تحریم شرکت در مجالس گناه)
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۲۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۲۵ ..... شأن نزول
- ۱۲۵ ..... رهنمود آیه شریفه
- ۱۲۶ ..... ۲۷. آیه (ضرورت توجه ویژه خانواده‌های مسلمان به «تولید علم» با هدف نفی تسلط کفار بر مؤمنین)
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۲۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... پاره‌ای از خصلت‌های نکوهیده منافقان

۲۸. آیه (احکام ارث برادران و خواهران) ..... ۱۲۸
- اشاره ..... ۱۲۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۲۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۱۲۹
- اشاره ..... ۱۲۹
- شأن نزول ..... ۱۲۹
۲۹. آیه (لزوم وفا به عهد و پیمان) ..... ۱۳۰
- اشاره ..... ۱۳۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۳۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۱۳۲
- اشاره ..... ۱۳۲
- به پیمان‌های خود وفا کنید ..... ۱۳۲
- ویژگی‌های ارزشمند وفا و وفاداری ..... ۱۳۳
۳۰. آیه (جریان نخستین جنایت در خانواده بشری) ..... ۱۳۴
- اشاره ..... ۱۳۴
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۳۴
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۱۳۵
- اشاره ..... ۱۳۵
- حق حیات و زندگی انسان ..... ۱۳۵
- برداشت نادرست ..... ۱۳۶
- شرط پذیرفته شدن کارها ..... ۱۳۶
- چگونه؟ ..... ۱۳۷
- پاسخ ..... ۱۳۷
۳۱. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ ...» ..... ۱۳۸

- آیه ..... ۱۳۸
- ترجمه ..... ۱۳۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۳۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ..... ۱۳۸
۳۲. «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ ...» ..... ۱۳۹
- آیه ..... ۱۳۹
- ترجمه ..... ۱۳۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۳۹
- قابیل و پرده پوشی بر جنایت درون خانوادگی ..... ۱۳۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰
- داستان به خاکسپاری پیکر «هابیل» ..... ۱۴۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۴۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ..... ۱۴۲
- گناه آدمکشی ..... ۱۴۲
۳۳. آیه (پیوند انسانها) ..... ۱۴۴
- اشاره ..... ۱۴۴
۳۴. آیه (بهترین سرپرست و پدر خانواده بشریت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ..... ۱۴۴
- اشاره ..... ۱۴۴
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۴۴
- شأن نزول آیه ولایت ..... ۱۴۴
- آیه ولایت علی بن ابیطالب ..... ۱۴۵
- شهادت احادیث و مفسران و مؤرخان در مورد آیه ولایت ..... ۱۴۵
- پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت ..... ۱۴۶

- اشاره ..... ۱۴۶
۱. اشکال شأن نزول ..... ۱۴۶
۲. اشکال توجه در نماز ..... ۱۴۷
۳. اشکال در کلمه ولی ..... ۱۴۷
۴. اشکال در ذمه زکات ..... ۱۴۷
۵. اشکال به زمان ولایت ..... ۱۴۸
۶. اشکال عدم احتجاج علی علیه السلام به این آیه ..... ۱۴۸
۷. اشکال عدم سازگاری با آیات قبل و بعد ..... ۱۴۸
۸. اشکال قیمت انگشتری ..... ۱۴۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ..... ۱۴۹
- اشاره ..... ۱۴۹
- ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام ..... ۱۴۹
- رهنمود آیه مبارکه ..... ۱۴۹
- دو نکته اساسی ..... ۱۴۹
- چگونه؟ ..... ۱۵۰
۳۵. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ ...» ..... ۱۵۱
- آیه ..... ۱۵۱
- ترجمه ..... ۱۵۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۵۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ..... ۱۵۱
۳۶. آیه (ارتکاب گناه رمز فروپاشی خانواده‌ها) ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۱۵۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع البیان ..... ۱۵۲



- ۱۵۲ ..... اشاره
- ۱۵۲ ..... به سرنوشت بیدادگران بنگرید!
- ۱۵۳ ..... ضرورت تفکر و تدبیر در سرنوشت پیشینیان
- ۱۵۳ ..... ۳۷. آیه (ضرورت دوری خانواده از مجالس اهل باطل)
- ۱۵۳ ..... اشاره
- ۱۵۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۵۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۵۴ ..... ۳۸. آیه (فرمان‌های ده‌گانه با نگاه ویژه به خانواده)
- ۱۵۴ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۵۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۵۵ ..... اشاره
- ۱۵۶ ..... اعدام در سه مورد
- ۱۵۶ ..... ۳۹. آیه (رعایت عدالت همیشه و همه جا)
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۵۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... نیکوترین شیوه
- ۱۵۸ ..... ۴۰. آیه (شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف)
- ۱۵۸ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۵۹ ..... اشاره
- ۱۵۹ ..... مراحل سه‌گانه دریافت احکام

- فرمان‌های جاویدان ..... ۱۵۹
- اهمیت نیکی به پدر و مادر ..... ۱۵۹
- قتل فرزندان به خاطر گرسنگی ..... ۱۶۰
- منظور از «فَوَاحِش» چیست؟ ..... ۱۶۰
- به گناهان نزدیک نشوید ..... ۱۶۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۱۶۰
- پرتوی از آیاتی که گذشت ..... ۱۶۱
- اشاره ..... ۱۶۱
- ۱ دعوت به توحید گرایی و یکتا پرستی ..... ۱۶۱
- ۲ رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر ..... ۱۶۱
- ۳ رعایت حقوق کودک ..... ۱۶۲
- ۴ سازندگی برون و درون ..... ۱۶۲
- ۵ رعایت حقوق بشر ..... ۱۶۲
- ۶ سفارش به تفکر و خرد ورزی ..... ۱۶۲
- ۷ رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر ..... ۱۶۲
- ۸ امنیت اقتصادی ..... ۱۶۲
- ۹ انتظار بر اساس امکانات و تواناییها ..... ۱۶۲
- ۱۰ عدالت در گفتار و داوری ..... ۱۶۳
- ۱۱ وفاداری ..... ۱۶۳
- ۱۲ گام سپردن در شاهراه درست و بی‌انحراف ..... ۱۶۳
- ۱۳ وحدت‌جویی و پرهیز از تفرقه و پراکندگی ..... ۱۶۳
- ۱۴ دعوت به پروا پیشگی ..... ۱۶۳
۴۱. آیه (تأثیر ماندگار رفتار اعضاء خانواده بر یکدیگر) ..... ۱۶۳
- اشاره ..... ۱۶۳

- ۱۶۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۶۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۶۵ ..... اشاره
- ۱۶۵ ..... آیا جز خدای یکتا را بجویم!؟
- ۱۶۶ ..... ۴۲. آیه (اقوامی که نابود شدند) - - - - -
- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۶۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۶۷ ..... فرجام شوم بیدادگران
- ۱۶۷ ..... ۴۳. آیه (اخطار به همه فرزندان آدم) - - - - -
- ۱۶۷ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... فرود آمدن لباس
- ۱۶۹ ..... لباس در گذشته و حال
- ۱۷۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۰ ..... اشاره
- ۱۷۰ ..... هشدار به انسانها
- ۱۷۰ ..... وَ رِيشَا - - - - -
- ۱۷۰ ..... وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ - - - - -
- ۱۷۱ ..... ۴۴. آیه (شیطان دشمن دیرینه شماست، مراقب او باشید) - - - - -
- ۱۷۱ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

- ۱۷۲ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... چرا نمی‌توان شیطان را دید؟
- ۱۷۳ ..... ۴۵. آیه (عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا)
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۴ ..... چرا خانواده‌ها و ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟
- ۱۷۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۵ ..... اشاره
- ۱۷۵ ..... توسعه رزق و روزی در پرتو ایمان و پروای از خدا
- ۱۷۶ ..... ۴۶. آیه (گناه آرامش خانواده‌ها را به هم می‌ریزد)
- ۱۷۶ ..... اشاره
- ۱۷۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۷ ..... اشاره
- ۱۷۷ ..... چگونه؟
- ۱۷۷ ..... پاسخ
- ۱۷۸ ..... ۴۷. «أَوْ لَمْ يَهْدِ ...
- ۱۷۸ ..... آیه
- ۱۷۸ ..... ترجمه
- ۱۷۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۷۸ ..... ۴۸. «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ ...
- ۱۷۸ ..... آیه

- ۱۷۹ ..... ترجمه
- ۱۷۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۷۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۰ ..... ۴۹. آیه (خشکسالی و کمبود محصولات کشاورزی اثر وضعی گناه و معصیت الهی است)
- ۱۸۰ ..... اشاره
- ۱۸۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۱ ..... اشاره
- ۱۸۱ ..... تازیانه‌های کیفر الهی
- ۱۸۱ ..... ۵۰. آیه (فال نیک و بد)
- ۱۸۱ ..... اشاره
- ۱۸۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۳ ..... ۵۱. آیه (اموال و اولاد ابزار آزمایش پدران و مادران هستند)
- ۱۸۳ ..... اشاره
- ۱۸۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۴ ..... ۵۲. آیه (راز حیات و مرگ خانواده‌ها)
- ۱۸۴ ..... اشاره
- ۱۸۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۴ ..... اشاره
- ۱۸۶ ..... سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است
- ۱۸۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۷ ..... ۵۳. آیه (ویژگی‌های نه‌گانه خانواده‌های برجسته)

- ۱۸۷ ..... اشاره
- ۱۸۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۸ ..... ۵۴. آیه (انسان در قرآن کریم)
- ۱۸۸ ..... اشاره
- ۱۸۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۸۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۸۹ ..... نور فطرت در اعماق دلها
- ۱۹۰ ..... ۵۵. آیه (تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و خانواده)
- ۱۹۰ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۹۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۹۲ ..... خدای روزی رسان و آگاه
- ۱۹۳ ..... ۵۶. آیه (وظیفه پدری در سخت‌ترین شرایط نیز جاری است)
- ۱۹۳ ..... اشاره
- ۱۹۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۹۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۹۳ ..... ۵۷. «و هِيَ تَجْرِي بِهِمْ ...
- ۱۹۳ ..... آیه
- ۱۹۳ ..... ترجمه
- ۱۹۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۹۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۹۴ ..... ۵۸. «قَالَ سَأُو۟ىٓ اِلٰى جَن۟بِىْ ...
- ۱۹۴ ..... آیه

- ۱۹۵ ..... ترجمه
- ۱۹۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۵ ..... پنج درس تربیتی در طوفان نوح
- ۱۹۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۹۷ ..... ۵۹. آیه (پایان ماجرای طوفان نوح)
- ۱۹۷ ..... اشاره
- ۱۹۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۱۹۷ ..... اشاره
- ۱۹۸ ..... «جودی» کجا است؟
- ۱۹۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۱۹۸ ..... اشاره
- ۱۹۸ ..... فرو نشستن طوفان نوح
- ۱۹۸ ..... وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي
- ۱۹۸ ..... وَ غِيْضَ الْمَاءِ
- ۱۹۸ ..... وَ قُضِيَ الْأَمْرَ
- ۱۹۹ ..... وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى
- ۱۹۹ ..... ۶۰. آیه (سرگذشت دردناک فرزند نوح)
- ۱۹۹ ..... اشاره
- ۱۹۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۰ ..... ۶۱. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ ...
- ۲۰۰ ..... آیه
- ۲۰۰ ..... ترجمه

- ۲۰۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۰ ..... چرا پسر نوح، عمل غیر صالح بود؟
- ۲۰۰ ..... آنجا که پیوندها گسسته می‌شود؟
- ۲۰۱ ..... مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟
- ۲۰۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۲ ..... اشاره
- ۲۰۲ ..... یک پرسش و پاسخ در خصوص هشدار خدا به نوح علیه‌السلام
- ۲۰۳ ..... ۶۲. «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ ...
- ۲۰۳ ..... آیه
- ۲۰۳ ..... ترجمه
- ۲۰۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۳ ..... ۶۳. آیه (سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آنها در دنیا است)
- ۲۰۳ ..... اشاره
- ۲۰۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۴ ..... اشاره
- ۲۰۴ ..... چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز
- ۲۰۵ ..... تیره‌بختان روز رستاخیز
- ۲۰۵ ..... ۶۴. «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَنِي ...
- ۲۰۵ ..... آیه
- ۲۰۵ ..... ترجمه
- ۲۰۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۰۶ ..... بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن



- ۲۰۷ ..... اسباب سعادت و شقاوت
- ۲۰۸ ..... استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟
- ۲۰۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۰۸ ..... اشاره
- ۲۰۹ ..... تفسیر فراز نخست
- ۲۰۹ ..... تفسیر فراز دوم
- ۲۱۰ ..... حقیقت سعادت و شقاوت (۱)
- ۲۱۱ ..... آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟
- ۲۱۲ ..... ۶۵. آیه (آیه‌ای که سنگینی محتوای آن موی پیامبر صلی الله علیه و آله را سفید کرد)
- ۲۱۲ ..... اشاره
- ۲۱۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۱۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۱۳ ..... اشاره
- ۲۱۳ ..... سخت‌ترین و مسئولیت‌آفرین‌ترین آیه
- ۲۱۳ ..... ۶۶. آیه (نماز رمز خوشبختی خانواده)
- ۲۱۳ ..... اشاره
- ۲۱۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۱۳ ..... اشاره
- ۲۱۴ ..... امیدبخش‌ترین آیه قرآن
- ۲۱۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۱۵ ..... نماز یا برترین مروارید دریای بندگی
- ۲۱۶ ..... چند نمونه از روایات
- ۲۱۶ ..... امید بخش‌ترین آیه
- ۲۱۷ ..... ۶۷. آیه (هوسرانی و خوشگذرانی سرچشمه انحرافات اجتماعی است)

- ۲۱۷ ..... اشاره
- ۲۱۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۱۸ ..... اشاره
- ۲۱۸ ..... هم صالح و هم مصلح باشید
- ۲۱۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۱۹ ..... اشاره
- ۲۱۹ ..... رابطه اختناق با انحطاط جامعه‌ها
- ۲۲۰ ..... عبرت‌های آموزنده برای خانواده‌ها در سوره یوسف (شرح از تفسیر نمونه)
- ۲۲۰ ..... آشنایی با سوره یوسف (شرح از تفسیر مجمع‌البیان)
- ۲۲۰ ..... آشنایی با سوره یوسف
- ۲۲۰ ..... ۱ نام سوره
- ۲۲۱ ..... ۲ فرودگاه این سوره
- ۲۲۱ ..... ۳ شماره آیات واژه‌ها و حروف آن
- ۲۲۱ ..... ۴ پاداش تلاوت این سوره
- ۲۲۱ ..... ۵ دو نکته در مورد این روایات (۳)
- ۲۲۱ ..... ۶ دورنمایی از سوره
- ۲۲۲ ..... ۶۸. آیه (آغاز زیباترین داستانها)
- ۲۲۲ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۲ ..... ۶۹. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ...»
- ۲۲۲ ..... آیه
- ۲۲۳ ..... ترجمه
- ۲۲۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه

- ۲۲۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۳ ..... ۷۰. آیه (أَحْسَنُ الْقَصَصِ در برابر تو است) -----
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۵ ..... ۷۱. آیه (رؤیا و خواب دیدن) -----
- ۲۲۵ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۵ ..... آن خواب شگفت انگیز -----
- ۲۲۵ ..... مفهوم سجده خورشید و ماه و ستارگان در برابر یوسف علیه‌السلام -----
- ۲۲۵ ..... ۷۲. «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا ...» -----
- ۲۲۶ ..... آیه
- ۲۲۶ ..... ترجمه
- ۲۲۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۲۶ ..... ۷۳. «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ ...» -----
- ۲۲۶ ..... آیه
- ۲۲۷ ..... ترجمه
- ۲۲۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۲۷ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... چگونگی ارتباط رؤیای یوسف با علم تعبیر خواب او -----
- ۲۳۰ ..... حفظ اسرار
- ۲۳۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

- ۲۳۱ ..... ۷۴. آیه (قصه زندگی یوسف درسی برای تنظیم روابط خانوادگی است) ..... ۲۳۱
- ۲۳۱ ..... اشاره ..... ۲۳۱
- ۲۳۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۳۱
- ۲۳۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۳۱
- ۲۳۲ ..... ۷۵. «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ ...» ..... ۲۳۲
- ۲۳۲ ..... آیه ..... ۲۳۲
- ۲۳۲ ..... ترجمه ..... ۲۳۲
- ۲۳۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۳۲
- ۲۳۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۳۲
- ۲۳۳ ..... ۷۶. «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ ...» ..... ۲۳۳
- ۲۳۳ ..... آیه ..... ۲۳۳
- ۲۳۳ ..... ترجمه ..... ۲۳۳
- ۲۳۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۳۴
- ۲۳۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۳۴
- ۲۳۴ ..... اشاره ..... ۲۳۴
- ۲۳۴ ..... پیشنهاد دهنده که بود؟ ..... ۲۳۴
- ۲۳۴ ..... ۷۷. «قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا ...» ..... ۲۳۴
- ۲۳۴ ..... آیه ..... ۲۳۴
- ۲۳۴ ..... ترجمه ..... ۲۳۴
- ۲۳۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۳۵
- ۲۳۵ ..... اشاره ..... ۲۳۵
- ۲۳۵ ..... نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها ..... ۲۳۵
- ۲۳۶ ..... ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان ..... ۲۳۶
- ۲۳۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۳۶

- ۲۳۷ ..... آیه (مواظب باشید تا سلامت فرزندان شما را به بهانه پر کردن اوقات فراغت به خطر نیندازند) ..... ۷۸
- ۲۳۷ ..... اشاره ..... ۷۸
- ۲۳۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۷۸
- ۲۳۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۷۸
- ۲۳۸ ..... آیه (راه بهانه‌جویی و دروغ را به فرزندان خود نیاموزید) ..... ۷۹
- ۲۳۸ ..... اشاره ..... ۷۹
- ۲۳۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۷۹
- ۲۳۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۷۹
- ۲۳۹ ..... ۸۰. «قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الدَّثْبُ ...» ..... ۸۰
- ۲۳۹ ..... آیه ..... ۸۰
- ۲۳۹ ..... ترجمه ..... ۸۰
- ۲۳۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۸۰
- ۲۳۹ ..... اشاره ..... ۸۰
- ۲۴۰ ..... نیاز فطری و طبیعی انسان به پرکردن اوقات فراغت ..... ۸۰
- ۲۴۱ ..... نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت ..... ۸۱
- ۲۴۱ ..... به دشمن خود راه کار نشان ندهید ..... ۸۱
- ۲۴۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۸۱
- ۲۴۲ ..... ۸۱. «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ ...» ..... ۸۱
- ۲۴۲ ..... آیه ..... ۸۱
- ۲۴۲ ..... ترجمه ..... ۸۱
- ۲۴۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۸۱
- ۲۴۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۸۱
- ۲۴۳ ..... اشاره ..... ۸۱
- ۲۴۳ ..... زهی سنگدلی و بی‌رحمی ..... ۸۱

- ۲۴۴ ..... ۸۲. آیه (گریه‌های دروغین)
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۴۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۴۵ ..... ۸۳. «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ...
- ۲۴۵ ..... آیه
- ۲۴۵ ..... ترجمه
- ۲۴۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۴۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۴۶ ..... ۸۴. «وَجَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ ...
- ۲۴۶ ..... آیه
- ۲۴۶ ..... ترجمه
- ۲۴۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۴۶ ..... اشاره
- ۲۴۶ ..... تسویل نفس
- ۲۴۷ ..... دروغگو کم حافظه است
- ۲۴۷ ..... صبر جمیل چیست؟
- ۲۴۸ ..... ضرورت توجه و مراقبت دائمی
- ۲۴۸ ..... دعای گیرای یوسف
- ۲۴۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۴۹ ..... اشاره
- ۲۴۹ ..... دروغی رسوا و احمقانه
- ۲۵۰ ..... پرتوی از آیاتی که گذشت
- ۲۵۰ ..... پرتوی از آیات

- ۱ ابعاد وجود انسان و نیازهای گوناگون او ..... ۲۵۰
- ۲ فرزند خود را با سختی‌ها آشنا کنید ..... ۲۵۰
۸۵. «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا ...» ..... ۲۵۱
- آیه ..... ۲۵۱
- ترجمه ..... ۲۵۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۵۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۵۲
- اشاره ..... ۲۵۲
- یوسف در اسارت پول پرستان ..... ۲۵۲
۸۶. «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ ...» ..... ۲۵۲
- آیه ..... ۲۵۲
- ترجمه ..... ۲۵۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۵۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۵۳
- اشاره ..... ۲۵۳
- فروشنندگان یوسف ..... ۲۵۳
۸۷. «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ ...» ..... ۲۵۴
- آیه ..... ۲۵۴
- ترجمه ..... ۲۵۴
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۵۴
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۵۶
۸۸. آیه (یوسف در کاخ عزیز مصر) ..... ۲۵۶
- اشاره ..... ۲۵۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۵۶

- ۲۵۶ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... منظور از بلوغ اشد چیست؟
- ۲۵۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۵۸ ..... ۸۹. «وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ ...»
- ۲۵۸ ..... آیه
- ۲۵۸ ..... ترجمه
- ۲۵۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۵۸ ..... عشق سوزان همسر عزیز مصر
- ۲۵۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۵۹ ..... اشاره
- ۲۵۹ ..... حساس‌ترین مرحله آزمون حضرت یوسف علیه‌السلام
- ۲۶۰ ..... ۹۰. «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ...»
- ۲۶۰ ..... آیه
- ۲۶۰ ..... ترجمه
- ۲۶۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۶۰ ..... اشاره
- ۲۶۱ ..... منظور از برهان پروردگار چیست؟
- ۲۶۱ ..... جهاد با نفس برترین نوع جهاد است
- ۲۶۲ ..... پاداش اخلاص، امداد غیبی است
- ۲۶۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۶۳ ..... اشاره
- ۲۶۳ ..... دو دیدگاه
- ۲۶۳ ..... اما قداست و پاکی یوسف
- ۲۶۴ ..... دیدگاه دوم



- ۲۶۴ ..... دیدگاه‌ها در مورد «برهان پروردگار»
- ۲۶۵ ..... حق شناسی و نمک شناسی (۱) .....
- ۲۶۵ ..... رابطه اخلاص با سرفرازی و نجات (۱) .....
- ۲۶۵ ..... ۹۱. «وَاسْتَبَقْنَا الْبَابَ وَ ...» .....
- ۲۶۶ ..... آیه .....
- ۲۶۶ ..... ترجمه .....
- ۲۶۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه .....
- ۲۶۶ ..... طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد .....
- ۲۶۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان .....
- ۲۶۷ ..... اشاره .....
- ۲۶۷ ..... فرار قهرمانانه یوسف از لغزشگاه گناه .....
- ۲۶۷ ..... ۹۲. آیه (شاهد که بود؟) .....
- ۲۶۷ ..... اشاره .....
- ۲۶۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه .....
- ۲۶۸ ..... اشاره .....
- ۲۶۸ ..... حمایت خدا در لحظات بحرانی .....
- ۲۶۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان .....
- ۲۶۸ ..... بیان حقیقت ماجرا .....
- ۲۶۹ ..... ۹۳. «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدَّ ...» .....
- ۲۶۹ ..... آیه .....
- ۲۶۹ ..... ترجمه .....
- ۲۶۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه .....
- ۲۶۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان .....
- ۲۶۹ ..... اشاره .....

- ۲۶۹ ..... واکنش عزیز مصر
- ۲۷۰ ..... ۹۴. «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا ...»
- ۲۷۰ ..... آیه
- ۲۷۰ ..... ترجمه
- ۲۷۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۰ ..... پرتوی از آیات
- ۲۷۰ ..... اشاره
- ۲۷۱ ..... ۱ شیوه زشت ظالمان و خود خواهان
- ۲۷۱ ..... ۲ یاری خدا در حساس‌ترین لحظات
- ۲۷۱ ..... ۹۵. «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي ...»
- ۲۷۱ ..... آیه
- ۲۷۱ ..... ترجمه
- ۲۷۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف
- ۲۷۳ ..... ۹۶. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ ...»
- ۲۷۳ ..... آیه
- ۲۷۳ ..... ترجمه
- ۲۷۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۵ ..... ۹۷. «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي ...»
- ۲۷۵ ..... آیه

- ۲۷۵ ..... ترجمه
- ۲۷۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۶ ..... ۹۸. آیه (زندانیان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است!)
- ۲۷۶ ..... اشاره
- ۲۷۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۷ ..... ۹۹. «فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ ...
- ۲۷۷ ..... آیه
- ۲۷۷ ..... ترجمه
- ۲۷۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۹ ..... ۱۰۰. آیه (زندانیان به جرم بی‌گناهی)
- ۲۷۹ ..... اشاره
- ۲۷۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۷۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۷۹ ..... ذبح حقیقت در مسلخ سیاست
- ۲۸۰ ..... ۱۰۱. آیه (یوسف در زندان خودکامگان)
- ۲۸۰ ..... اشاره
- ۲۸۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۲ ..... ۱۰۲. «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ ...
- ۲۸۲ ..... آیه
- ۲۸۲ ..... ترجمه

- ۲۸۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۳ ..... ۱۰۳. «وَ اتَّبَعَتْ مَلَأَ آبَائِي ...
- ۲۸۳ ..... آیه
- ۲۸۳ ..... ترجمه
- ۲۸۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۳ ..... ۱۰۴. آیه (بزرگ‌ترین درس آزادی)
- ۲۸۳ ..... اشاره
- ۲۸۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۴ ..... نخستین دعوت یوسف
- ۲۸۴ ..... هان ای یاران زندانی...
- ۲۸۵ ..... ۱۰۵. آیه (سوء استفاده از یک شعار سازنده)
- ۲۸۵ ..... اشاره
- ۲۸۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۶ ..... ۱۰۶. آیه (آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند)
- ۲۸۶ ..... اشاره
- ۲۸۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۸۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۸۶ ..... اشاره
- ۲۸۶ ..... و اینک تعبیر خوابتان
- ۲۸۷ ..... ۱۰۷. «وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ ...

- آیه ..... ۲۸۷
- ترجمه ..... ۲۸۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۸۷
- اشاره ..... ۲۸۷
- توجه به غیر خدا ..... ۲۸۸
- زندانی کانون ارشاد یا دانشگاه فساد ..... ۲۸۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۸۹
- اشاره ..... ۲۸۹
- روایاتی در این مورد ..... ۲۸۹
- نیایش یوسف در زندان ..... ۲۹۰
۱۰۸. آیه (ماجرای خواب سلطان مصر) ..... ۲۹۰
- اشاره ..... ۲۹۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۹۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۹۱
- اشاره ..... ۲۹۱
- رؤیایی هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز ..... ۲۹۱
۱۰۹. «قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ وَ...» ..... ۲۹۱
- آیه ..... ۲۹۱
- ترجمه ..... ۲۹۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۹۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۹۲
۱۱۰. «وَقَالَ الَّذِي نَجَا...» ..... ۲۹۲
- آیه ..... ۲۹۲
- ترجمه ..... ۲۹۲

- ۲۹۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۳ ..... ۱۱۱. «يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ أَفْتِنَا ...»
- ۲۹۳ ..... آیه
- ۲۹۳ ..... ترجمه
- ۲۹۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۳ ..... اشاره
- ۲۹۴ ..... سالهای پر نعمت و برکت
- ۲۹۴ ..... ۱۱۲. آیه (سالهای قحطی و سختی)
- ۲۹۴ ..... اشاره
- ۲۹۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۵ ..... ۱۱۳. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ...»
- ۲۹۵ ..... آیه
- ۲۹۵ ..... ترجمه
- ۲۹۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۵ ..... اشاره
- ۲۹۶ ..... نظارت بر مصرف
- ۲۹۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۲۹۷ ..... ۱۱۴. آیه (تبرئه یوسف از هر گونه اتهام)
- ۲۹۷ ..... اشاره
- ۲۹۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۲۹۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

۱۱۵. آیه (تحقیق و رسیدگی منصفانه) ..... ۲۹۸
- اشاره ..... ۲۹۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۲۹۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۲۹۹
۱۱۶. «ذَلِكَ لِيُعَلِّمَ أَنِّي لَمْ ...» ..... ۲۹۹
- آیه ..... ۲۹۹
- ترجمه ..... ۲۹۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۰۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۰۰
۱۱۷. «وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِي ...» ..... ۳۰۰
- آیه ..... ۳۰۰
- ترجمه ..... ۳۰۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۰۱
- اشاره ..... ۳۰۱
- شکست‌هایی که سبب بیداری است ..... ۳۰۱
- حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است ..... ۳۰۲
- حالات نفس سرکش ..... ۳۰۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۰۳
- پدیده شگفت‌انگیز رؤیا ..... ۳۰۳
- انواع خواب‌ها ..... ۳۰۳
- رؤیا در روایات ..... ۳۰۳
- قرآن و موضوع «نفس» یا غرایز و احساسات ..... ۳۰۳
- اشاره ..... ۳۰۳
- الف: «نفس اماره» یا غرایز و کشش‌های سرکش ..... ۳۰۴

- ب: «نفس لَوَّامِه» یا وجدان بیدار ..... ۳۰۴
- ج: «نَفْسٌ مُّطْمَئِنِّه» یا مرحله کمال و آرامش یافتگی انسان ..... ۳۰۴
- مراحل سه‌گانه ..... ۳۰۴
- ۳ جهاد بزرگتر یا خودسازی راستین ..... ۳۰۵
۱۱۸. آیه (یوسف و موقعیت جدید) ..... ۳۰۵
- اشاره ..... ۳۰۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۰۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۰۶
- اشاره ..... ۳۰۶
- دعا برای زندانیان ..... ۳۰۶
- برنامه اقتصادی یوسف برای نجات کشور و ملت ..... ۳۰۷
۱۱۹. آیه (یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود) ..... ۳۰۸
- اشاره ..... ۳۰۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۰۸
- اشاره ..... ۳۰۸
- چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟ ..... ۳۰۸
- اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت ..... ۳۰۸
- تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است ..... ۳۰۹
- مدح خویش یا معرفی خویشتن ..... ۳۰۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۰۹
۱۲۰. «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ ...» ..... ۳۱۱
- آیه ..... ۳۱۱
- ترجمه ..... ۳۱۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۱۱



- ۳۱۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۲ ..... ۱۲۱. آیه (پاداش برتر).....
- ۳۱۲ ..... اشاره
- ۳۱۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۱۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۲ ..... اشاره
- ۳۱۲ ..... سه نکته درخور دقت در ارتباط با حضرت یوسف علیه‌السلام
- ۳۱۲ ..... ۱ چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست فرمانروایی کرد؟
- ۳۱۳ ..... ۲ آیا پذیرش پست از سوی استبدادگران رواست؟
- ۳۱۴ ..... ۳ بزرگی یوسف را نگر و عظمت وی را تماشا کن!
- ۳۱۴ ..... ۱۲۲. آیه (پیشنهاد تازه یوسف به برادران).....
- ۳۱۴ ..... اشاره
- ۳۱۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۱۴ ..... اشاره
- ۳۱۶ ..... چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟
- ۳۱۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۶ ..... برادران یوسف در مصر
- ۳۱۷ ..... ۱۲۳. آیه (چرا یوسف از اموال بیت‌المال به برادران داد؟).....
- ۳۱۷ ..... اشاره
- ۳۱۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۱۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۸ ..... ۱۲۴. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ ...»
- ۳۱۸ ..... آیه
- ۳۱۸ ..... ترجمه

- ۳۱۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۱۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۸ ..... ۱۲۵. «قَالُوا سَتَرَاوُدُ عَنَّهُ أَبَاهُ ...»
- ۳۱۸ ..... آیه
- ۳۱۸ ..... ترجمه
- ۳۱۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۱۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۹ ..... ۱۲۶. آیه (چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند؟)
- ۳۱۹ ..... اشاره
- ۳۱۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۱۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۱۹ ..... اشاره
- ۳۲۰ ..... چرا یوسف سرمایه برادران را به طور نهانی و در درون بارهایشان قرار داد؟
- ۳۲۰ ..... چرا یوسف خویشتن را به برادران معرفی نکرد؟
- ۳۲۰ ..... ۱۲۷. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ ...»
- ۳۲۰ ..... آیه
- ۳۲۰ ..... ترجمه
- ۳۲۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۱ ..... اشاره
- ۳۲۱ ..... بازگشت فرزندان یعقوب از مصر
- ۳۲۱ ..... ۱۲۸. «قَالَ هَلْ أَمْتُكُمْ عَلَيَّ ...»
- ۳۲۱ ..... آیه
- ۳۲۱ ..... ترجمه

- ۳۲۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۲ ..... ۱۲۹. «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ ...»
- ۳۲۲ ..... آیه
- ۳۲۲ ..... ترجمه
- ۳۲۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۳ ..... ۱۳۰. «قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ ...»
- ۳۲۳ ..... آیه
- ۳۲۳ ..... ترجمه
- ۳۲۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۳ ..... سرانجام موافقت پدر جلب شد
- ۳۲۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۴ ..... اشاره
- ۳۲۵ ..... سه نکته دیگر
- ۳۲۵ ..... ۱۳۱. آیه (حسادت دیگران را تحریک نکنید)
- ۳۲۵ ..... اشاره
- ۳۲۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۲۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۲۶ ..... دومین سفر برادران یوسف به سوی مصر
- ۳۲۶ ..... آیا چشم زخم حقیقت دارد؟
- ۳۲۶ ..... شماری از روایات در مورد چشم زخم
- ۳۲۷ ..... چگونگی اثرگذاری چشم زخم
- ۳۲۸ ..... ۱۳۲. «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ ...»

- آیه ..... ۳۲۸
- ترجمه ..... ۳۲۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۲۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۲۸
۱۳۳. آیه (طرحی برای نگهداری برادر) ..... ۳۲۹
- اشاره ..... ۳۲۹
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۲۹
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۲۹
۱۳۴. «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ ...» ..... ۳۳۰
- آیه ..... ۳۳۰
- ترجمه ..... ۳۳۰
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۳۰
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۳۱
- اشاره ..... ۳۳۱
- چگونه یوسف به برادرانش اتهام دزدی زد؟ ..... ۳۳۱
- چرا یوسف همه کاروانیان را سارق خواند؟ ..... ۳۳۱
۱۳۵. «قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ...» ..... ۳۳۲
- آیه ..... ۳۳۲
- ترجمه ..... ۳۳۲
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۳۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۳۲
۱۳۶. «قَالُوا فَمَا جَزَاءُ إِنْ ...» ..... ۳۳۳
- آیه ..... ۳۳۳
- ترجمه ..... ۳۳۳

- ۳۳۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۳ ..... اشاره
- ۳۳۵ ..... داوری بر اساس قرائن حال
- ۳۳۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۶ ..... ۱۳۷. «قَالُوا إِن يُشْرِقُ فَقَدْ ...»
- ۳۳۶ ..... آیه
- ۳۳۶ ..... ترجمه
- ۳۳۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۸ ..... ۱۳۸. آیه (تلاش برای آزادی «بنیامین»)
- ۳۳۸ ..... اشاره
- ۳۳۸ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۹ ..... ۱۳۹. «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ ...»
- ۳۳۹ ..... آیه
- ۳۳۹ ..... ترجمه
- ۳۳۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۳۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۳۹ ..... بازخواست بی‌گناه به جای گناهکار عملی ظالمانه است
- ۳۳۹ ..... ۱۴۰. آیه (برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟)
- ۳۳۹ ..... اشاره
- ۳۴۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۴۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۴۰ ..... اشاره

- ۳۴۰ ..... اینک چه باید کرد؟
- ۳۴۱ ..... ۱۴۱. آیه (شما به سوی پدر باز گردید) -----
- ۳۴۱ ..... اشاره -----
- ۳۴۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۳۴۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع البیان -----
- ۳۴۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۳۴۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع البیان -----
- ۳۴۳ ..... ۱۴۲. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ ...» -----
- ۳۴۳ ..... آیه -----
- ۳۴۳ ..... ترجمه -----
- ۳۴۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۳۴۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع البیان -----
- ۳۴۴ ..... واکنش یعقوب -----
- ۳۴۴ ..... ۱۴۳. «وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ ...» -----
- ۳۴۴ ..... آیه -----
- ۳۴۴ ..... ترجمه -----
- ۳۴۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۳۴۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع البیان -----
- ۳۴۵ ..... ۱۴۴. «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ ...» -----
- ۳۴۵ ..... آیه -----
- ۳۴۵ ..... ترجمه -----
- ۳۴۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه -----
- ۳۴۶ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع البیان -----
- ۳۴۶ ..... ۱۴۵. «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي ...» -----

- آیه ..... ۳۴۶
- ترجمه ..... ۳۴۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۴۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۴۶
۱۴۶. آیه (بکوشید و مأیوس نشوید که یأس نشانه کفر است) ..... ۳۴۷
- اشاره ..... ۳۴۷
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۴۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۴۷
- اشاره ..... ۳۴۷
- چرا یوسف پدر را از حال خود باخبر نساخت؟ ..... ۳۴۸
۱۴۷. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا ...» ..... ۳۴۸
- آیه ..... ۳۴۸
- ترجمه ..... ۳۴۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۴۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۴۹
- اشاره ..... ۳۴۹
- نامه یعقوب به عزیز مصر ..... ۳۵۰
۱۴۸. «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا ...» ..... ۳۵۱
- آیه ..... ۳۵۱
- ترجمه ..... ۳۵۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۵۱
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۵۱
۱۴۹. «قَالُوا أَيْنَكَ لَأَنْتَ ...» ..... ۳۵۲
- آیه ..... ۳۵۲

- ۳۵۲ ..... ترجمه
- ۳۵۲ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۵۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۵۳ ..... آیا تو همان یوسف هستی؟
- ۳۵۳ ..... ۱۵۰. «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكْنَا ...»
- ۳۵۳ ..... آیه
- ۳۵۳ ..... ترجمه
- ۳۵۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۵۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۵۴ ..... ۱۵۱. «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا ...»
- ۳۵۴ ..... آیه
- ۳۵۴ ..... ترجمه
- ۳۵۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۵۴ ..... اشاره
- ۳۵۵ ..... زکات پیروزی، عفو و بخشش است
- ۳۵۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۵۶ ..... ۱۵۲. «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ ...»
- ۳۵۶ ..... آیه
- ۳۵۶ ..... ترجمه
- ۳۵۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۵۶ ..... اشاره
- ۳۵۶ ..... چه کسی پیراهن یوسف را برد؟
- ۳۵۷ ..... بزرگواری یوسف
- ۳۵۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان



- ۳۵۷ ..... پیراهن معجزه‌آسا
- ۳۵۷ ..... پس تو این پیراهن را ببر!
- ۳۵۸ ..... یرتوی از آیات (۱)
- ۳۵۸ ..... اشاره
- ۳۵۸ ..... ۱ کینه‌توزی و انتقامجویی دو آفت زندگی انسانی و اسلامی
- ۳۵۸ ..... ۲ سپاس پیروزی
- ۳۵۹ ..... ۳ رابطه شکیبایی و تقوا با پیروزی و سرفرازی
- ۳۵۹ ..... ۱۵۳. «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ ...»
- ۳۵۹ ..... آیه
- ۳۵۹ ..... ترجمه
- ۳۵۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۰ ..... اشاره
- ۳۶۰ ..... بوی گل را از چه جویم؟ از گلاب!
- ۳۶۰ ..... ۱۵۴. «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّا لَنَرِيكَ لَفِي ...»
- ۳۶۰ ..... آیه
- ۳۶۰ ..... ترجمه
- ۳۶۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۱ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۱ ..... ۱۵۵. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ ...»
- ۳۶۱ ..... آیه
- ۳۶۱ ..... ترجمه
- ۳۶۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۲ ..... سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

- ۳۶۲ ..... چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد
- ۳۶۲ ..... تفاوت حالات پیامبران
- ۳۶۳ ..... چگونه یعقوب بینایی خود را بازیافت؟
- ۳۶۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۴ ..... ۱۵۶. «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ ...»
- ۳۶۴ ..... آیه
- ۳۶۴ ..... ترجمه
- ۳۶۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۴ ..... ۱۵۷. «قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ ...»
- ۳۶۴ ..... آیه
- ۳۶۴ ..... ترجمه
- ۳۶۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۴ ..... وعده استغفار
- ۳۶۵ ..... توسل جایز است
- ۳۶۵ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۵ ..... ۱۵۸. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ...»
- ۳۶۵ ..... آیه
- ۳۶۵ ..... ترجمه
- ۳۶۶ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۶۶ ..... سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران
- ۳۶۶ ..... امنیت نعمت بزرگ خدا
- ۳۶۷ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۶۷ ..... بامداد روشن وصال

۱۵۹. «وَرَفَعَ أَبُوْنِي عَلِي ...» ..... ۳۶۷
- آیه ..... ۳۶۷
- ترجمه ..... ۳۶۸
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۶۸
- اشاره ..... ۳۶۸
- وسوسه‌های شیطان ..... ۳۶۸
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۶۹
۱۶۰. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِّنْ ...» ..... ۳۷۱
- آیه ..... ۳۷۱
- ترجمه ..... ۳۷۱
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۷۱
- اشاره ..... ۳۷۱
- اهمیت مقام علم ..... ۳۷۱
- پایان خیر ..... ۳۷۱
- بازگو نکردن سرگذشت برای پدر ..... ۳۷۲
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۷۲
- دعای حضرت یوسف علیه‌السلام ..... ۳۷۲
۱۶۱. «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ ...» ..... ۳۷۳
- آیه ..... ۳۷۳
- ترجمه ..... ۳۷۳
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۷۳
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۷۳
- پرتوی از آیات ..... ۳۷۴
- اشاره ..... ۳۷۴

- ۱ درس بزرگی و بزرگواری ..... ۳۷۴
- ۲ حق‌شناسی ..... ۳۷۴
- ۳ باید نعمت‌های جاودانه را دریافت ..... ۳۷۴
- ۴ نعمت گران امنیتی ..... ۳۷۴
۱۶۲. «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ ...» ..... ۳۷۵
- آیه ..... ۳۷۵
- ترجمه ..... ۳۷۵
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۷۵
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۷۵
- اشاره ..... ۳۷۵
- آفت شرک در میان مدعیان اسلام و ایمان ..... ۳۷۵
۱۶۳. «وَمَا تَسْتَلِئُهُمْ عَلَيْهِ ...» ..... ۳۷۶
- آیه ..... ۳۷۶
- ترجمه ..... ۳۷۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۷۶
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۷۶
۱۶۴. «وَكَايُنْ مِنْ آيَةٍ ...» ..... ۳۷۶
- آیه ..... ۳۷۶
- ترجمه ..... ۳۷۶
- شرح آیه از تفسیر نمونه ..... ۳۷۷
- شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان ..... ۳۷۷
۱۶۵. «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ ...» ..... ۳۷۷
- آیه ..... ۳۷۷
- ترجمه ..... ۳۷۷

- ۳۷۷ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۷ ..... ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است
- ۳۷۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۹ ..... ۱۶۶. «أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ ...
- ۳۷۹ ..... آیه
- ۳۷۹ ..... ترجمه
- ۳۷۹ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۷۹ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۷۹ ..... ۱۶۷. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا ...
- ۳۷۹ ..... آیه
- ۳۷۹ ..... ترجمه
- ۳۸۰ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۰ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۸۰ ..... اشاره
- ۳۸۰ ..... راه پرافتخار من این است
- ۳۸۱ ..... سه نکته درس آموز از آیه شریفه
- ۳۸۱ ..... ۱۶۸. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ ...
- ۳۸۱ ..... آیه
- ۳۸۱ ..... ترجمه
- ۳۸۱ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۲ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۸۲ ..... ۱۶۹. «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ ...
- ۳۸۲ ..... آیه
- ۳۸۲ ..... ترجمه

- ۳۸۳ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۳ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۸۳ ..... ۱۷۰. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ ...
- ۳۸۳ ..... آیه
- ۳۸۴ ..... ترجمه
- ۳۸۴ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۴ ..... زنده‌ترین درس‌های عبرت
- ۳۸۴ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۸۵ ..... پرتوی از سوره مبارکه یوسف (۱)
- ۳۸۵ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... برنامه یوسف برای نجات کشور و ملت،
- ۳۸۵ ..... ۱۷۱. آیه (آرامش خانوادگی در سایه یاد خدا)
- ۳۸۵ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... شرح آیه از تفسیر نمونه
- ۳۸۵ ..... اشاره
- ۳۸۶ ..... ذکر خدا چیست و چگونه است؟
- ۳۸۷ ..... عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی
- ۳۸۸ ..... آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟
- ۳۸۸ ..... شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
- ۳۸۹ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تفسیر خانواده (بررسی مجموعه آیات) جلد ۱

## مشخصات کتاب

تفسیر خانواده (آیات الأُشْرَةُ فِي الْقُرْآن) بررسی مجموعه آیات مربوط به «خانواده» در قرآن کریم «جلد اول» به اهتمام: دکتر محمد بیستونی (صفحه ۱) بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ به اهتمام محمد بیستونی. قم: بیان جوان، ۱۳۸۵. ص. ISBN: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا. ۴ ق ۹۵ ب/۴/۶۵/۲۹۷/۱۵۹ BP کتابخانه ملی ایران ۴۴۷۰۷ ۸۵ م عنوان: (صفحه جلد اول) به اهتمام: دکتر محمد بیستونی گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی، سهیلا شاکری امور رایانه و IT: روح الله کریمیان چاپ و صحافی: چاپخانه رواق نوبت و تاریخ چاپ: اول بهار ۱۳۸۹ شمارهگان: ۱۵۰۰ نسخه ناشر: انتشارات بیان جوان شابک: ISBN حق چاپ محفوظ نیست، هرگونه نسخه برداری و چاپ از این کتاب به منظور توسعه فرهنگ قرآن کریم، با اخذ مجوز کتبی از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بلا مانع است. نشانی: تهران، خیابان پاسداران، بین گلستان هشتم و نهم (روبروی پمپ بنزین)، شماره ۴۵۱، طبقه همکف واحد ۴ تلفکس: ۲۲۵۸۹۶۲۶ www.Tafsirejavan.com

## مقدمه

## این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ الْمَضِي طَفِي وَ بَهَجِهِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَا سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُزْسَلِينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَخْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعُضِيرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ الْأَوْلِيَاءِ وَ يَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي عَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جُنْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاهُ مِنْ وِلَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (صفحه ۳)

## متن تأییدیه حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود. در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت علمای برجسته حوزه‌های علمیه تألیف و منتشر نموده و چندین کتب ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان شناسی، هنرهای دستی، دنیای حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم و ... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم از فعالیت‌های تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد. برای ایشان

تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصیه می‌نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند. قم جعفر سبحانی ۴/۸/۸۸ (صفحه ۴)

### متن تأییدیه حضرت آیت‌الله محمد یزدی

رئیس شورای عالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است؛ همواره انسانها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسانها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسانها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسانها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم. محمد یزدی رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸ (صفحه ۵)

### متن تقریظ حضرت آیه‌الله سید علی اصغر دستغیب

نماینده محترم مجلس خبرگان رهبری بسم الله الرحمن الرحيم وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹ / عنكبوت) خداوند را بندگانی است که در راه او تلاشگر و نیکوکارند و همانها هستند که از هدایت و نصرت الهی برخوردارند. حدود ۳۵ سال از نخستین دیدارم با نور چشم گرامی و عزیزم جناب آقای دکتر محمد بیستونی در مسجد الرضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیه تعهد، اخلاص و فداکاری ایشان آشنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشگام در مبارزات بوده و مکرر بازداشت و زندانی می‌شدند و پس از پیروزی، خطرترین کارها را در صحنه‌های مختلف با توکل به خدا و بعنوان انجام وظیفه به عهده می‌گرفتند. اینجانب موفقیت‌های چشمگیر و ارزشمند آقای دکتر بیستونی از جمله تحقیقات و تألیفات جالب و جذاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش انس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم. قدرت شکوه پنج

### مقدمه

قرآن کریم در آیات ۸۲ سوره اسراء و ۴۴ فُصِّلَتْ و ۵۷ یُونُس خود را به عنوان نسخه شفابخش معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان این کتاب آسمانی را همچون داروخانه‌ای فرض کرد که بیماران و نیازمندان متناسب با نوع بیماری و نیاز خاص خود باید به سراغ آن رفته و برنامه زندگی و نجات خود را از این گنجینه معنوی و مادی انتخاب کنند تا پرنده زیبای خوشبختی را در آغوش گرفته و در ساحل امن و آرام آن طی مسیر نموده و دنیا و آخرت خود را در سایه عمل به محتوای قرآن آباد سازند. در همین راستا گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان که تشکلی مردمی و غیرانتفاعی است ۱۰ مؤسسه تخصصی قرآنی را تأسیس نموده است تا هر یک از مؤسسات متناسب با «مخاطب خاص» یا «موضوع خاص» مندرج در اساسنامه رسمی خود، گروههای سَنَنی گوناگون را با آیات مرتبط با همان گروه مأنوس ساخته و درک و فهم آیات موضوعی را برای آنان ساده و میسر سازد. لذا بر اساس فلسفه وجودی



تأسیس هر مؤسسه، پنج نوع تفسیر در مؤسسات مذکور تدوین و منتشر شده است که عبارتند از: ۱- «تفسیر کودک» ویژه کودکان پیش دبستانی تا پایان دبستان که حدود «۲۰۰ آیه مورد نیاز» برای کودکان عزیز به صورت گرافیکی، مفهومی و به ۴ زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه در ۳۰ جلد به صورت تمام رنگی در قطع بیاضی را در خود جای داده است. ۲- «تفسیر نوجوان» ویژه نوجوانان مقطع راهنمایی تا پایان دبیرستان است که حدود «۲۰۰ آیه موضوعی» متناسب با نیازهای نوجوانان عزیز در قطع جیبی با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد را دربر گرفته و با استفاده از ۹ رنگ جذاب در چاپ متن برای جامعه هدف خود طراحی شده و به دلیل دارا بودن فهرستواره موضوعی این امکان را برای نخستین بار برای نوجوانان فراهم می‌سازد تا بدون نیاز به استاد حدوداً ۴۰۰۰ موضوع از قرآن کریم را به سادگی فیش برداری و تحقیق نموده و در قالب مقاله یا کتاب ارائه دهند. ۳- «تفسیر جوان» ویژه جوانان دانشجو و بزرگسالان می‌باشد که کل آیات قرآن را با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد به خود اختصاص داده است و جوانان عزیز با استفاده از فهرستواره موضوعی و الفبایی فارسی این تفسیر قادر خواهند بود تا حدود ۱۰/۱۰۰ موضوع مورد نیاز خود را پژوهش و استخراج نمایند. ۴- «تفسیر زنان» در این تفسیر مجموعه آیات مربوط به بانوان محترم استخراج شده و در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس سه تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت الله طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه. ق) و «تفسیر المیزان» نوشته مرحوم آیت الله علامه طباطبایی، درج شده است. البته مجموعه مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده به صورت یکجا جمع‌آوری و در پایان کتاب درج شده است. ۵- «تفسیر مردان» که دربردارنده آیات مربوط به آقایان می‌باشد، نظیر آیاتی که وظایف و تعهدات مردان نسبت به خانم‌ها را تبیین نموده یا گروه آیات جهاد و شهادت. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۳۵۰ آیه» می‌باشد. (صفحه ۷) ۶- «تفسیر خانواده» که ما و شما هم اکنون در محضر نورانی آن هستیم مجموعه آیات مرتبط با مسائل خانوادگی را به صورت تخصصی و موضوعی مورد ارزیابی قرار داده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۴۲۵ آیه» می‌باشد. ذکر چند نکته را در خصوص تفسیر خانواده ضروری می‌دانم: ۱ در ذیل هر آیه تغییر آن بر اساس دو تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت الله طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه. ق) درج شده است. البته مجموع مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده در فراز پایانی جلد این تفسیر ضمیمه می‌باشد. ۲ اشخاص نامبرده شده در ذیل مطالب گزینش شده از تفسیر مجمع البیان، مفسرین مشهور قبل از مرحوم طبرسی بوده‌اند که آن بزرگوار از آنها نقل قول نموده است. ضمناً منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که فراز «پرتویی از آیات یا روایات» و تیرهای موضوعی در شروع مطالب، در اصل تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده یاد شده می‌باشد. ۳ سعی شده است تا برای هر آیه یا گروه آیات مورد بحث یک تیر موضوعی انتخاب شود، لذا اگر در شروع برخی آیات تیر موضوعی وجود ندارد به این دلیل است که این قبیل آیات در ادامه آیه‌ای است که در طلیعه آن یک تیر مناسب لحاظ شده است. ۴- صفحه‌آرایی و چینش کتاب بر اساس سیاق ترتیبی قرآن کریم می‌باشد، لذا در برخی موارد برای پرهیز از قطع نا موزون آیات، به ناچار تفسیر فرازهایی از آیه انتخابی که با موضوع مورد نظر ارتباط مستقیم ندارد نیز درج شده است. لذا چنین مواردی را به عنوان شیرینی و شکلات بحث اصلی تلقی فرمائید. ۵- برخی موضوعات به طور صریح درباره خانواده نیست. علت گزینش چنین مباحثی آن است که بسیاری از خانواده‌های محترم در زندگی روزمره خود با موضوعات یاد شده مواجه شده و دانستن پاسخ قرآن کریم به این قبیل موضوعات برای آنها بسیار مفید خواهد بود، نظیر: خرافات، سحر و جادوگری. در خاتمه از همه صاحب نظران و اهل تفسیر و تحقیق استدعا دارم هر گونه پیشنهاد در خصوص این اثر قرآنی یا سایر آثار گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان را

منعکس نمایند تا بتوانیم به کمک چنین (صفحه ۸) نظراتی آثار کاربردی، عمیق و تأثیرگذار به علاقمندان مباحث و رفتار قرآنی تقدیم نماییم. امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود. دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در جوار بارگاه ملکوتی سلطان قلب‌ها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بهار ۱۳۸۹ (صفحه ۹)

## ۱. آیه (تحکیم پیوندهای الهی و خانوادگی)

### اشاره

الَّذِينَ يُتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (فاسقان آنها هستند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌نمایند و در جهان فساد می‌کنند، اینها زیان‌کاران هستند. (۲۷ / بقره)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این جا این سؤال پیش می‌آید که؛ پیمان، یک امر دوجانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگاران در گذشته در این زمینه‌ها بسته باشیم. ولی با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این است که؛ خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان، شعور مخصوص و نیروهای ویژه‌ای قرار داده که از طریق هدایت آن، می‌تواند راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند. قرآن از این فطرت مخصوص، تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می‌کند، در حقیقت این یک «پیمان تکوینی» است نه تشریحی و قانونی، در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره یس آمده: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: ای فرزندان آدم، مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است و مرا پرستش کنید که راه راست همین است». پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است. شاهد دیگر برای این سخن، جمله‌ای است که در نخستین خطبه نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسَيَّرُوا فِيهِمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ: خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کنند». به تعبیر روشن‌تر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی (صفحه ۱۰) می‌دارد، همراه آن عملاً پیمانی با زبان آفرینش از او می‌گیرد، به او چشم می‌دهد، یعنی با این چشم، حقایق را ببین، گوش می‌دهد، یعنی صدای حق را بشنو... و به این ترتیب هرگاه انسان از آن چه در درون فطرت او است، بهره‌نگیرد و یا از نیروهای خداداد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است. آری فاسقان همه یا قسمتی از این پیمان‌های فطری الهی را زیر پا می‌گذارند. سپس به دوّمین نشانه آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌کنند» (وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ). فاسقان پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار بماند، قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خدا است و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رَحِم و زیر پا گذاشتن رابطه‌های خویشاوندی دانست. نشانه دیگر فاسقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده؛ «آنها فساد در زمین می‌کنند» (وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ). آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته‌اند و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند، پیدا است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کام‌جویی و لذت‌های خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هر جا

کشیده شود، برای آنها فرق نمی‌کند، هدفشان بهره بیشتر و کامجویی افزون‌تر است و برای رسیدن به این هدف، از هیچ خلاقی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد. قرآن مجید در پایان آیه می‌گوید: «آنها همان زیان‌کاران هستند» (أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ). راستی چنین است؟ چه زیانی از این برتر که انسان همه سرمایه‌های مادی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگ‌ترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند، در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیه‌روزی خود به کار برد؟ کسانی که به مقتضای مفهوم «فسق» از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته‌اند، چه سرنوشتی غیر از این می‌توانند داشته باشند؟ اگرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می‌گفت، ولی بدون شک (صفحه ۱۱) پیوند خویشاوندی، یک مصداق روشن آن است. اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان، اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیداً نهی کرده است. اهمیت صله رحم تا آن جا است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «صَلِّ إِلَيْهِ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَ أَنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَحْيَارٍ: پیوند با خویشاوندان، شهرها را آباد می‌سازد و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن، از نیکان هم نباشند». (۱) در سخنان امام صادق می‌خوانیم: «صَلِّ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا يُوَصَّلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا: پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب، محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نینند». (۲)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَهْد» به مفهوم «قرارداد» و «پیمان» است؛ و عهد خدا نیز سفارش و فرمان اوست. قرآن می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (... ۳) (هان ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان بسته بودم که شیطان را نپرستید) «...؟ میثاق» به معنای پیمان استواری است که مورد اطمینان باشد. «يَقْطَعُونَ» از واژه «قَطَعَ» به معنای «جدا کردن دو چیز از یکدیگر» گرفته شده است. «أَمْر» به مفهوم فرمانی است که فرد برتر و عالی رتبه به فروتر صادر می‌کند. «يُوصَلُ» از «وَصَلَ» گرفته شده و به معنای «پیوند میان دو چیز» است، بر خلاف «فَصَّلَ». «خَاسِرُونَ» مأخوذ از «خُسِرَان» و به معنای «نابودی» و «زیان» است. خدای جهان آفرین پس از معرفی گناهکاران، به ترسیم ویژگیهای زشت آنان می‌پردازد و روشن می‌سازد که یکی از خصلتهای منفی آنان، پیمان‌شکنی \*\*\*\* ۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۲- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۳. سوره یس، آیه ۶۰. (صفحه ۱۲) است: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ...» در اینکه مقصود از این پیمان چیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی بر آنند که منظور از پیمان خدا، همین شعور، وجدان و فطرت توحیدگرایانه است. آنان در پرتو این نعمتهای خدا داده، همه دلایل و برهانهای توحیدگرایی و عدل خدا و رسالت پیامبران و اعجاز آنان را که سند صداقت آنان است، می‌نگرند و درمی‌یابند؛ اما به همه پشت پا می‌زنند و حق را نمی‌پذیرند. ۲. برخی گفته‌اند منظور از عهد خدا، دستورات و هشدارهایی است که خداوند از طریق پیام‌آوران خویش به سوی مردم فرستاده است؛ و منظور از شکستن عهد خدا، نادیده گرفتن دستورات و هشدارهای اوست. ۳. طبری صاحب تفسیر معروف طبری می‌گوید: منظور از شکنندگان عهد خدا، کافران اهل کتابند؛ و عهد خدا با آنان، همان واقعیتی است که در کتابهایشان آمده، یعنی اینکه «به رسالت آخرین و برترین پیامبر خدا ایمان آورند»؛ اما آنان با شناخت آن پیامبر، عهد خود را با خدا شکستند و آن را با بهایی ناچیز مبادله کردند. ۴ و آخرین دیدگاه اینکه منظور، پیمانی است که خدا از فرزندان آدم، آنگاه که در پشت پدر اصلی خویش بودند، گرفت. که البته این اعتقاد، ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا انسان چگونه می‌تواند به عهد و پیمانی که در خاطرش نیست و جز از طریق آیات و روایات و یا داستانها از آن خبر ندارد، پایبند باشد؟ «وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» در بیان آنچه پیمان شکنان به پیوند با آن فرمان یافته بودند، اما آنها را گسستند، نظرهایی ارائه شده است: ۱. پیوند با پیامبر و پیروان او؛ ۲. صله رحم و پیوند دوستانه با نزدیکان؛ ۳. پیوستگی به پیام‌آوران و کتابهای آسمانی و ایمان به همه آنان و کتابهایشان؛ ۴. پیوند

عملی میان گفتار و عملکرد؛ (صفحه ۱۳) ۵. پیوند با خوبان و دوستان خدا و گسستن از ظالمان و دشمنان خدا؛ که در میان همه دیدگاهها، این سخن جامعتر و بهتر به نظر می‌رسد. «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» و در زمین به تباهی می‌پردازند تباهی و فساد گناهکاران، به یکی از این سه نظریه تفسیر شده است: ۱. دعوت به کفر و بیداد؛ ۲. راهزنی و ایجاد هرج و مرج و ناامنی؛ ۳. عهدشکنی؛ که به باور ما، همه اینها را شامل می‌شود. «أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» آنانند که خود زیانکارند و به سان کسانی هستند که سرمایه وجود خویش را از کف داده‌اند. ابن عباس می‌گوید: در قرآن شریف هر جا که ضرر و زیان به کافران و مشرکان و منافقان نسبت داده شده، منظور زیان معنوی است؛ و آنجا که به توحیدگرایان نسبت داده شده، منظور زیان مادی و این جهانی است. (صفحه ۱۴)

## ۲. آیه (اصلاح رفتار فردی پیش شرط تأثیرگذاری رفتاری بر دیگران است)

### اشاره

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با این که شما خودتان کتاب (آسمانی) را می‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید؟ (۴۴ / بقره)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

اصولاً یک برنامه اساسی، مخصوصاً برای علماء و مبلغین و داعیان راه حق، این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود، تبلیغ کنند، همانگونه که در حدیث معروف از حضرت امام صادق می‌خوانیم: «كُونُوا دُعَاءَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَلَا تَكُونُوا دُعَاءَ بِلِسَانِكُمْ: مردم را با عمل خود، به نیکی‌ها دعوت کنید، نه با زبان خود». (۱) تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می‌گیرد که هرگاه شونده بداند، گوینده از دل، سخن می‌گوید و به گفته خویش صددرصد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می‌گشاید و سخن که از دل برخیزد، بر دل می‌نشیند و در جان اثر می‌گذارد و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش، این است که خود، قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعِيَةٍ إِلَّا وَأَسْرَبْتُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا وَآتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنَّا: ای مردم، به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی‌کنم، مگر قبلاً خودم آن را انجام می‌دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی‌دارم، مگر این که پیش از شما از آن دوری جستهم». (۲) در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عِدْلًا وَعَمِلَ بَعِيرَهُ: از کسانی که در روز قیامت، عذابشان از همه شدیدتر است، کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند». (۳) علمای یهود از این می‌ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اعتراف کنند، کاخ ریاستشان فرو ریزد \*\*\*۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، ماده «عَمِلَ». ۲- «نَهَجُ الْبَلَاغَةِ»، خطبه ۱۷۵. ۳- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵. (صفحه ۱۵) و عوام یهود به آنها اعتناء نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در تورات آمده بود، دگرگون جلوه دادند. (۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«بِرٍّ» به کسر «باء» به معنای «نیکی و خوبی»، به فتح «باء» به مفهوم «سرزمین و فضای گسترده» و به ضم «باء» به معنای «گندم» آمده است. «تَنْسَوْنَ» از «نَسِيتُ» گرفته شده و به معنای از یاد رفتن چیزی است که بیشتر معلوم و در یاد بوده است. واژه «سَهْوٌ»، مفهومی

فرا تر از آن دارد؛ اما گاه به معنای «نسیان» است. «تَتَلَوْنَ» از «تِلَاوَت» به معنای «پی در پی آوردن و خواندن» است. این واژه، از ریشه «تَلَى» برگرفته شده و تفاوت آن با «قِرَاءَت» این است که «تِلَاوَت»، پایبندی آمدن حروف و «قِرَاءَت» جمع آن است. «تَعْقُلُونَ» به معنای «خرد خویش را به کار می‌گیرید» یا «تَعْقُلُ می‌کنید» است. اصل این واژه، به مفهوم «بازداشتن» است؛ به همین جهت، به پای‌بند شتر «عِقَال» می‌گویند. «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» شما ای دانشوران یهود که به نزدیکان باایمان خویش سفارش می‌کنید در ایمانشان به اسلام پایدار باشند! آیا خود را به فراموشی سپرده‌اید؟! چرا خود اسلام را بعنوان آخرین پیام نمی‌پذیرید؟! با این تفسیر، واژه «بِرِّ» که به معنای «خوبی و شایستگی» آمده، در آیه شریفه، ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و کتاب اوست؛ و خدا آنان را سرزنش می‌کند که چرا با اینکه می‌دانند اسلام حق است و پیامی است از جانب خدا و دیگران را به آن تشویق و ترغیب می‌کنند، خود در این راه پیشگام نمی‌شوند؟ \*\*\*\*\* ۱- از آیه می‌توان استفاده کرد که شرط پذیرش تذکرات و راهنمایی والدین و بزرگترها از محیط خانوادگی، مقید بودن «عملی» آنها به گفته‌های خودشان می‌باشد (مؤلف). (صفحه ۱۶) ابومسلم می‌گوید: همین دانشمندان یهود بودند که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، جامعه عرب را به ایمان به آخرین پیامبر و آیینی که در راه بود، فرا می‌خواندند؛ اما پس از فرارسیدن آن دو، راه حق‌ستیزی در پیش گرفتند. ابن عباس در تفسیر آیه شریفه می‌گوید: آنان دیگران را به پیروی از کتاب دینی خویش و امیای خود آن را و امیای خودشان می‌نهادند. قِتَادَةٌ بر آن است که: آنان مردم را به فرمانبرداری از خدا فرا می‌خواندند، اما خود نافرمانی می‌کردند. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُشْرَى بِي عَلَى أَنْاسٍ تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضٍ مِنْ نَارٍ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ حُطْبَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا مِمَّنْ كَانُوا يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ.» در شب معراج و سیر آسمانی خویش، بر مردمی گذشتم که لبهایشان را با ابزار آتشین می‌بریدند. از فرشته وحی پرسیدم: اینان کیانند و گناهشان چیست؟ گفت: اینان گویندگان و اندرز دهندگانی هستند که خود بدانچه به مردم می‌گفتند، عمل نمی‌کردند. «وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ» در حالی که تورات را می‌خوانید و صفات و ویژگیهای آخرین پیامبر را در آن می‌نگرید، باز هم ایمان نمی‌آورید. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید؟ در مفهوم این جمله، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی گفته‌اند: منظور این است که آنچه شما انجام می‌دهید، به راستی از نظر اندیشمندان کار زشتی است. ۲. و برخی می‌گویند: مقصود این است که کار شما، کار انسانهای آگاه و دانا نیست. ۳. عده‌ای نیز بر آنند که: خدا شما را بر این شیوه کار، به شدت کیفر خواهد کرد. ۴. و پاره‌ای بر این اندیشه‌اند که: آنچه در تورات آمده، درست است؛ بنابراین، به محمد صلی الله علیه و آله همانگونه که نوید آمدنش را در کتاب خود خوانده‌اید (صفحه ۱۷) ایمان بیاورید و او را پیروی کنید. یک پرسش: اگر همانگونه که در قرآن و فرهنگ دینی آمده، دعوت به ارزشها و نیکیها واجب و گاه پاداش آن به اندازه انجام دادن نیکی است، پس چرا خدا آنان را بر این کار نکوهش می‌کند؟ پاسخ: سرزنش آنان به این دلیل نیست که چرا دیگران را به نیکیها و شایستگیها فرا می‌خوانند، بلکه بدین جهت است که آنان دیگران را فرا می‌خواندند، اما خود به گفتارشان عمل نمی‌کردند؛ و عمل نکردن به شایستگیها و آراسته نشدن به ارزشها، برای همه زشت و گناه است، بویژه برای فراخوانان به سوی ارزشها؛ به راستی که برای اینان زشت‌تر و نکوهیده‌تر است. (صفحه ۱۸)

### ۳. آیه (ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری به دلیل تأثیرپذیری خانواده‌ها از آن)

#### اشاره

ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری و اَتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكَ سُبْحَانَ وَ مَا كَفَرَ سُبْحَانَ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ وَ مَا أُزِيلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ

مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (يهود) از آن چه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد و لکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آن چه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد، پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه این که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمت‌هایی را فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می فروختند، اگر علم و دانشی می داشتند. (۱۰۲ / بقره) (صفحه ۱۹)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### سلیمان و ساحران بابل

«خلاق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می باشد. از احادیث چنین برمی آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده، در محل مخصوصی نگاهداری کنند (این نگاهداری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته است). پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری‌ها بر کشورش مسلط شد و امور خارق‌العاده انجام می داد. گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آن جا که دست از تورات نیز برداشتند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی کنید که می گوید: سلیمان پیامبر است، در صورتی که او ساحر بوده؟ این گفتار یهود علاوه بر این که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد، لازمه اش، تکفیر حضرت سلیمان بود، زیرا طبق گفته آنان، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است، که آیه فوق به آنها پاسخ می گوید. (۱) آیه مورد بحث، فصل دیگری از زشت کاری‌های یهود را معرفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند. منظور از «شیاطین» نیز ممکن است، انسانهای طغیان‌گر و یا جن و یا اعم از هر دو باشد. «آنها (یهود) همچنین از آن چه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید، پیروی کردند» (وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ \* \* \* \* ۱ - «سیره ابن هشام»، جلد ۲، صفحه ۱۹۲. (صفحه ۲۰) هاروت و ماروت). آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت، دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچکس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید)» (وَمَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ). خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران، آنها

مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند، ولی از آن جا که خشتی کردن یک مطلب (همانند خشتی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خشتی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلاً شرح دهند. ولی سوءاستفاده کنندگان یهود، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آن جا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می‌کنند. به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند «از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند» (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ). ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت‌ها است، «آنها هرگز نمی‌توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). «آنها قسمت‌هایی را یاد می‌گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (وَلَا يَنْتَعِلُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ). آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند، به جای این که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند، «با این که می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت» (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ). (صفحه ۲۱) «چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند» (وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

### چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟

در اینجا سؤالی باقی می‌ماند و آن این که؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد، هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا به راستی فرشته می‌تواند معلّم انسان باشد؟ پاسخ این سؤال، در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آنها را به صورت انسانهایی درآورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می‌توان از آیه ۹ سوره انعام نیز دریافت، آن جا که می‌گوید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا: اگر (پیامبر) را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً او را به صورت مردی جلوه گر می‌ساختیم».

### هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیه فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرت‌ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی‌اذن و فرمان او نمی‌باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید، بلکه اینها خواصّ و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن، حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده، نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آن‌ها.

### سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟

در این که «سحر» چیست و از چه تاریخی به وجود آمده، بحث فراوان است، (صفحه ۲۲) این قدر می‌توان گفت که: سحر از زمان‌های قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی‌توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟ ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت: سحر، نوعی اعمال خارق‌العاده است که

آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است؛ ۱ به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر «قاموس اللغه» سحر، یعنی خدعه کردن. ۲ «كُلُّ مَا لَطْفٌ وَ دَقٌّ: آن چه عوامل آن، نامرئی و مرموز باشد». در «مفردات راغب» که مخصوص واژه‌های قرآن است، به سه معنی اشاره شده است؛ ۱: خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی. ۲: جلب شیطانها از راه‌های خاصی و کمک گرفتن از آنان. ۳: معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن این است که؛ ممکن است با وسایلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن، به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد. (۱) از بررسی حدود ۵۱ کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره‌های قرآن، از قبیل؛ طه، شعراء، یونس، اعراف و... راجع به سرگذشت پیامبران خدا؛ موسی، عیسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن، به دو بخش تقسیم می‌شود؛ الف آن جا که مقصود از آن، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد، چنان که می‌خوانیم: «فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى: ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی، در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند» (۶۶/طه) و در آیه دیگر آمده است: «فَلَمَّا الْفَوَّ سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ: هنگامی که ریسمانها را انداختند، چشم‌های مردم را سحر کردند و \*\*\*۱- «مفردات راغب»، ماده «سحر». (صفحه ۲۳) آنها را ارباب نمودند» (۱۱۶/اعراف). از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن چنان جلوه می‌دهند. ب از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد، مانند آیه فوق که می‌گوید: آنها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ)، یا به تعبیر دیگر که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که به حالشان مضر بود و نافع نبود (وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ). ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده و لذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است. نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است، این است که؛ به نظر می‌رسد قسمت قابل توجهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده‌لوح انجام می‌شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت در آمدند و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده‌اند. اینگونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

### سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام، همه می‌گویند: یادگرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری، حرام است. در این قسمت، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده، از جمله این است؛ امام علی می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بَرَبِّهِ: ... کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود». (۱... ۱) اما همانطور \*\*\*۱- «وسایل الشیعه»، باب ۲۵، من ابواب ما يُكْتَسَبُ بِهِ، حدیث ۷. (صفحه ۲۴) که گفتیم، چنانچه یاد گرفتن آن، به منظور ابطال سحر ساحران باشد، اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حلّ و گشودن آن می‌باشد، بی‌مانع است، حدیثی است که از امام صادق نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر، مزد



می‌گرفت، خدمت حضرت امام صادق رسید و عرض کرد: «حرفه من، سحر بوده است و در برابر آن مزد می‌گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شد و با همان درآمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟» امام صادق در پاسخ فرمود: «عقد سحر را بگشا ولی گره جادوگری مزین». (۱) از این حدیث استفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی‌اشکال است.

### سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند؛ ۱ استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همانطور که در داستان ساحران موسی آمده است که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند. البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه‌های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد. \*\*\*\*۱- «وسایل الشیعه»، باب ۲۵ من ابواب ما یُکْتَسَبُ بِهِ، حدیث ۱. (صفحه ۲۵) ۲ استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم و تله پاتی (انتقال افکار از فاصله دور). البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می‌گرفتند. اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بی‌خبر کند، سحر محسوب خواهد شد. خلاصه این که سحر، معنی وسیعی دارد که همه آن چه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد، نیز در بر می‌گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت‌های نفسانی قوی‌تر شود، کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می‌گذارد، همانگونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق‌العاده می‌کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضت‌ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت‌های مشروع در نفوس پاک، نیروی سازنده ایجاد می‌کند و ریاضت‌های نامشروع نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق‌عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دومی مخرب است. (صفحه ۲۶)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

«اتَّبِعُوا»: پیروی کردند. «تَتْلُوا»: دنبال می‌کردند، تلاوت می‌کردند. «فَتَنَّهُ»: آزمایش، آزمون. «مَرءٌ»: مَرْدٌ. «اِذْنٌ»: آگاهی، فرمان، اجازه، دستور. «خَلَقٌ»: بهره و برخورداری شایسته. در آیات پیش، از بی‌پروایی یهود و عدم پایبندی آنان به کتابهای آسمانی و ترسیم بازیگریهای آنان سخن به میان آمد و در این آیه، ناسپاسی دیگری از آنان به تصویر کشیده می‌شود؛ می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ» از آنچه شیطانها در روزگار فرمانروایی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند در اینکه این پیروی کنندگان چه کسانی بودند، مفسران نظرهایی ارائه داده‌اند: ۱. عده‌ای بر آنند که منظور، یهود عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. ۲. گروهی دیگر بر این اعتقادند که منظور، یهود روزگار سلیمان علیه‌السلام است. ۳. برخی نیز گفته‌اند: منظور، همه یهود است؛ چرا که پیروان افسون و جادو، از زمان سلیمان علیه‌السلام تا بعثت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روزگاران پس از ظهور اسلام نیز در میان آنان بسیار بوده است و اینکه نیز موجودند. «درباره واژه» شیاطین نیز نظرها متفاوت است: ۱. عده‌ای از مفسران بر آنند که

منظور، شیطانهای جن است؛ زیرا هنگامی که این واژه بدون قرینه به کار می‌رود، بر آنها دلالت می‌کند. ۲. اما دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که منظور، «شیطان صفتان» است که در گمراهی و سرکشی غوطه‌ورند. ۳ و گروهی نیز گفته‌اند: هم شیاطین و هم شیطان صفتان منظور نظر بوده است. «عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ» برخی واژه «علی» را در این جمله از آیه شریفه به معنای «فی» گرفته‌اند. (صفحه ۲۷) در این صورت ممکن است گفته شود: در زمان فرمانروایی سلیمان و یا در زمان خود آن حضرت، از آنچه شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند، پیروی می‌کردند. «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» و سلیمان هرگز کفر نورزید؛ ولی شیطانها به کفر گراییدند از آیه شریفه این واقعیت به روشنی دریافت می‌شود که آنچه را شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند و یهود از آنان پیروی می‌کردند، کفر بود، آن هم کفر از نوع سحر و افسونگری؛ چرا که خدا سلیمان پیامبر را از آن پاک و منزّه اعلان می‌کند و شیطانها و پیروان آنها را کافر می‌خواند. صراحت آیه شریفه در این مورد، بدان دلیل است که یهود، نسبت سحر و افسونگری به سلیمان پیامبر می‌دادند و می‌گفتند که فرمانروایی گسترده و پرشکوه او، بر پایه جادو و جادوگری است و او به کمک آن، جن و انس و پرنده و باد را رام ساخته است. ابوبصیر از ششمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده است که: آنگاه که سلیمان علیه‌السلام جهان را بدرود گفت، شیطان سحر و افسون را اختراع کرد و آن را در کتابی نوشت و در پوششی قرار داد و فریبکارانه بر روی آن پوشش نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا برای فرمانروایی سلیمان علیه‌السلام ابداع کرد و این از گنجینه‌های دانشها و فنون است؛ سپس آن را زیر تخت سلیمان پیامبر پنهان کرد؛ و بعد هم خود آن را برای مردم بیرون آورد. با وسوسه آن موجود پلید، کافران گفتند: سلیمان از این طریق بر همه ما چیره شده بود؛ اما مردم باایمان گفتند: از خدا بترسید، زیرا سلیمان بنده شایسته خدا و پیامبر او بود. آری؛ به سبب این اغواگری شیطان و پیروی کافران از آن بود که قرآن می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ». ... در مورد «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا»: بعضی گفته‌اند: منظور این است که شیاطین نسبت به آنچه از راه سحر به آن پی بردند، راه انکار را در پیش گرفتند. (صفحه ۲۸) «يُعَلِّمُونَ النَّيَاسَ السَّحْرَ» که به مردم سحر و افسون می‌آموختند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای گفته‌اند: منظور این است که شیطانها سحر و افسون را به مردم می‌آموختند و آنان را به آموزش آن وسوسه می‌کردند و گروهی گفته‌اند: منظور این است که آنان راه نمودند تا کتابهای افسون را از جایی که سلیمان علیه‌السلام آنها را نگاهداری می‌کرد، استخراج کنند. «وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ» و [یهودیان] از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شد، [پیروی کردند] بدینسان، روشن می‌شود که یهودیان از دو سو افسونگری آموختند: از سوی شیطانها و از طریق تعالیمی که برای مبارزه با افسونگران، بر دو فرشته نازل شد. در تفسیر این جمله از آیه شریفه بیشتر مفسران گفته‌اند: منظور این است که شیطانها افسون و هر آنچه بعنوان مبارزه با آن، بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود، همه را به مردم آموختند؛ و آنگاه بداندیشان و شیطان صفتان از آن آموزشها تنها در راههای ظالمانه و تفرقه‌افکنانه بهره گرفتند.

### بابل کجاست؟

در مورد واژه «بابل» در آیه شریفه نیز نظرهایی ارائه شده است: ۱. بعضی بر آنند که منظور، شهر «بابل» در عراق است. ۲. برخی گفته‌اند: منظور، «بابل» دماوند است. ۳ و پاره‌ای نیز آن را منطقه وسیعی از نَصِيبِينَ تا رَأْسُ الْعَيْنِ عنوان ساخته‌اند.

### هاروت و ماروت

درباره این دو واژه نیز عدّه‌ای معتقدند که نام دو فرشته است، که خداوند آنها را بصورت انسان گسیل داشت تا مردم را به طرف خود بکشانند و راههای مبارزه با (صفحه ۲۹) آفت جنون‌آمیز سحر و افسون را که در آن روزگاران زندگی را بر مردم تلخ و دردناک ساخته بود، به آنان بیاموزند و سحر و جادو را از معجزه‌ای که سند صداقت و درستی پیامبران خداست، باز شناسانند و

مردم را در برابر جادوگران یاری کنند. اما گروهی دیگر بر این پندارند که آنان دو انسان عادی از انسانهای آن روزگار بودند، نه دو فرشته از فرستادگان خدا. «وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرُوا» و آن دو فرشته، به هیچکس سحر و جادو نمی‌آموختند، جز اینکه پیش از آموزش آن، به او می‌گفتند: هشدار که ما تنها وسیله آزمونی برای تو هستیم؛ مبادا کفر بورزی! علت آنکه گفتند: ما تنها وسیله آزمونی هستیم، این بود که آنان راه سحر و باطل ساختن آن را به مردم آموزش می‌دادند و در همان حال به آنان هشدار می‌دادند که مبادا با سوءاستفاده از این آگاهی که برای مبارزه با بداندیشان و جادوگران به آنان آموخته شده بود، خود به کفر و خیانت گرایش یابند؛ چرا که هدف از آموزش، شناخت آفت سحر و پیکار با ساحران بود، نه به کار گرفتن آن. روشن است که شناخت گناهان و آموزش راههای مبارزه با گناهکاران، گناه نیست، بلکه ارتکاب آنها گناه است. در مورد واژه «لَا تَكْفُرُوا»، یکی از سه نکته زیر مورد نظر است: ۱. آن دو فرشته می‌گفتند: مبادا با انجام سحر و افسون، به خدا کفر بورزی. ۲. برخی گفته‌اند: از آنجا که سحر و جادوگری در آن زمان بسیار گسترش یافته بود، آموزش سحر، نوعی گرایش به کفر بود و نیاموختن آن، نشان ایمان؛ از این رو، آن دو فرشته می‌گفتند: ما تنها آزمونی برای شما هستیم، مبادا که سحر بیاموزید، زیرا این خود، نوعی کفر ورزیدن است و نظیر این معنا، در آیه شریفه زیر نیز آمده است: «... فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي» (... ۱) ۳. به عقیده پاره‌ای، منظور این است که با یاد گرفتن و عمل به آن، به خدایت کفر نورز. که به نظر ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. ۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹. (صفحه ۳۰) «فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا» اما آنان از آن دو فرشته [چیزهایی] می‌آموختند در مورد ضمیر «مِنْهُمَا»، بیشتر مفسران اعتقاد دارند که منظور، آن دو فرشته‌اند؛ اما برخی نیز گفته‌اند: منظور، سحر و کفر است و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور، بدل از چیزی است که آن دو فرشته به مردم آموزش می‌دادند و آن عبارت است از نهی از سحر و باطل ساختن آن. «مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ» تا به کمک آن، بین مرد و همسرش جدایی افکنند در اینکه آنان با سحر و افسون، بنیاد خانواده‌ها را متلاشی ساختند، نظرهایی ارائه شده است: ۱. عده‌ای می‌گویند: منظور این است که آنان به کمک افسون، گاه میان مرد و همسرش مهر و محبت پدید می‌آوردند و گاه کینه‌توزی و دشمنی، تا به جدایی و از هم گسیختن خانواده می‌انجامید. ۲. گروهی دیگر می‌گویند: منظور این است که یکی از دو عضو اصلی خانواده زن یا مرد را گمراه می‌ساختند و به کفر می‌کشاندند؛ در نتیجه، درگیری عقیدتی در خانواده پدید می‌آمد و خانواده از هم می‌پاشید. ۳. پاره‌ای نیز بر آنند که جادوگران با سخن چینی، آتش درگیری را میان زن و مرد شعله‌ور می‌ساختند و آنقدر بر آن می‌دمیدند تا نظام خانواده از هم می‌گسیخت. «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و آنان جز به فرمان [و خواست] خدا نمی‌توانستند به کسی گزند و زیانی برسانند. این جمله از آیه شریفه، نوعی هشدار به افسونگران است که: خدا به تبهکاری آنان داناست و باید بدانند که به کیفر گناه خویش خواهند رسید. همچنین نوعی اعتماد و امید بخشیدن به انسانهای باایمان است که: خدای توانا هر که را اراده کند، از آفت سحر و افسون دجالها دور نگه می‌دارد و گزند و آسیبی به او نمی‌رسد و به زیان سحر گرفتار نمی‌آید. (صفحه ۳۱) «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» و آنچه را به ایشان زیان گزند می‌رسانید و برایشان سودی به بار نمی‌آورد، فرا می‌گرفتند این آموزش سحر و به کارگیری آن در راههای نادرست و ظالمانه، گرچه به پندار آنان منافع زودگذری در این جهان برای آنان داشت، اگر درست می‌اندیشیدند، این سود، واقعی نبود؛ بویژه آنکه در روز رستاخیز سخت برایشان زیانبار خواهد بود. «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» و بی‌گمان جماعت یهود دریافته بودند که هر که خریدار این کالا- باشد و به این شیوه زشت و ظالمانه روی آورد، در آخرت بهره‌ای از پاداش خدا نخواهد داشت؛ چرا که این کار، پشت کردن به کتاب خدا و پیروی از شیطانها و شیطان صفتان و روی آوردن به سحر و رها کردن مقررات دینی است. با این توضیح، ضمیر در «اشْتَرِيَهُ» به سحر باز می‌گردد. «وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» و به راستی چه بد است آنچه خویشتن را در برابر آن فروختند، اگر به راستی می‌دانستند! در تفسیر آخرین جمله این آیه شریفه، نظرهایی ارائه شده است: ۱. منظور این است که آنان دو گروه بودند: گروه نخست، شیطانها یا یهودیانی که کتاب خدا را پشت سر افکندند و به

آن عمل نکردند؛ و گروه دوم کسانی که سحر آموختند و آن را ظالمانه به کار بستند. ۲. منظور این است که دانا و نادان یک گروه بودند؛ چرا که آنان می‌دانستند کسی که دین خدا را وانهد و سحر بیاموزد و به کار بندد، در روز رستاخیز بهره‌ای از پاداش نخواهد داشت، اما در همان حال به چگونگی حرمان از پاداش خدا و عذاب او آگاهی نداشتند. ۳. علت آنکه این جمله از آیه شریفه پس از اثبات دانش و آگاهی برای آنان، آن را نفی می‌کند، این است که: آنان بر اساس آگاهی و دانش خود عمل نکردند و (صفحه ۳۲) عالمان بی عمل و کردار شایسته بودند.

### پیام آیه شریفه

از جمله پیامها و درسهای آیه شریفه این است که میزان درستی یا نادرستی اعمال، هدفهایی است که در نظر گرفته می‌شود؛ بعنوان مثال، اگر فراگیری سحر و افسون به نیت مبارزه با آن و افسونگران و بر طرف ساختن شبهات و روشن ساختن فرق میان سحر و اعجاز پیامبران و زدودن آثار شوم آن باشد، هماهنگ با تقوا و ایمان و درستی است و کاری است عادلانه؛ اما چنانچه به قصد گسترش آن آفت اجتماعی و اخلاقی و به کار گرفتن آن در مسیر ظالمانه باشد، کفر به خدا است. (صفحه ۳۳)

### ۴. آیه (مراقب فرزندان خود باشید زیرا انحرافات شیطانی تدریجی است)

#### اشاره

یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ای مردم از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، چه این که او دشمن آشکار شما است. (۱۶۸ / بقره)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### شان نزول

از «ابن عباس» نقل شده که؛ بعضی از طوایف عرب همانند «ثقیف» و «خزاعیه» و غیر آن‌ها، قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آن را به خدا نسبت می‌دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این عمل ناروا بازداشت. «خُطُوَات» جمع «خُطْوَةٌ» به معنی گام و قدم است و «خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»، گام‌هایی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم برمی‌دارد. جمله «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزی‌های الهی است و در واقع به انسانها هشدار می‌دهد که این نعمت‌های حلال را در غیر مورد مصرف نکنند و این نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند، نه طغیان و فساد در ارض. جمله «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است، برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

#### اصل حَلَّتْ

این آیه دلیل بر این است که اصل اولی در همه غذاهایی که روی زمین وجود دارد، حَلَّتْ است و غذاهای حرام، جنبه استثنایی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی، دلیل می‌خواهد نه حلال بودن آن و از آن جا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی (صفحه ۳۴) هماهنگ باشد، طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می‌کند، به عبارت روشن‌تر آن چه خدا آفریده، حتما فایده‌ای داشته و برای استفاده

بندگان بوده، بنابراین معنی ندارد که اصل اولی تحریم باشد، نتیجه این که هر غذایی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده، مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد، طبق آیه شریفه فوق، حلال است.

### انحرافات تدریجی

جمله «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» (گام‌های شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد و آن این که؛ انحراف‌ها و تبه‌کاری‌ها، غالباً به تدریج در انسان نفوذ می‌کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر و قمار و شراب، معمولاً مراحل وجود دارد؛ نخست به صورت تماشاجی در یکی از این جلسات شرکت می‌کند و انجام این کار را ساده می‌شمرد. گام دوم، شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است. گام سوم، استفاده از این مواد به صورت کم و به قصد این که در مدت کوتاهی از آن صرف نظر کند. سرانجام گام‌ها یکی پس از دیگری برداشته می‌شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه‌ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بی‌نوا درمی‌آید. و سوسه‌های شیطان معمولاً به همین صورت است، انسان را قدم به قدم و تدریجاً در پشت‌سر خود به سوی پرتگاه می‌کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست، تمام دستگاه‌های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه‌های شوم خود از همین روش «خُطُوات» (گام به گام) استفاده می‌کنند، لذا قرآن می‌گوید: از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد. این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی‌منطق به عنوان «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» معرفی شده است. مثلاً در حدیثی می‌خوانیم: مردی قسم یاد کرده بود که فرزندش را (برای خداوند) ذبح کند، امام صادق فرمود: «ذَلِكَ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ: این از گام‌های شیطان است». (۱) در حدیث دیگری از امام باقر می‌خوانیم: «كُلُّ يَمِينٍ بَغَيْرِ اللَّهِ \* \* \* \* \* ۱- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۵) فَهُوَ مِنْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ: هر سوگندی به غیر نام خدا باشد، از گام‌های شیطان است». (۱) باز در حدیثی از امام صادق چنین می‌خوانیم که: «هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است، اعتناء به سوگند نکند و آن کار خیر را به جا آورد، کفاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است». (۲)

### چگونگی و سوسه شیطان

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیه می‌گوید: «شیطان به شما امر می‌کند که به سوی بدی‌ها و فحشاء بروید» مسلماً مراد از «امر» همان و سوسه‌های شیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بدی‌ها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی‌کنیم و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست. پاسخ این است که؛ همانطور که از واژه «وَسْوَسه» هم استفاده می‌شود، تأثیر شیطان در وجود انسان، یک نوع تأثیر خفّی و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به «ایحاء» شده است. در آیه ۱۲۱ سوره انعام می‌خوانیم: «وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخِرَ إِلَىٰ أُولِيائِهِمْ: شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند، وحی می‌کنند»، همانطوری که می‌دانیم «وحی» در اصل همان صدای مخفّی و مرموز و احیانا تأثیرهای ناآگاهانه است. منتهی انسان به خوبی می‌تواند «الهاماتِ الهی» را از «وسوسه‌های شیطانی» تشخیص دهد، زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این که؛ الهاماتِ الهی چون با فطرت پاک انسان و ساختمان جسم و روح او آشنا است، هنگامی که در قلب پیدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد. در حالی که وسوسه‌های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیدا نشود، بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین \* \* \* \* \* ۱- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. ۲- «المیزان»، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۶) الهاماتِ شیطانی و الهاماتِ الهی.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«كُلُوا»: بخورید. «حلال»: روا. «طَيِّب»: پاکیزه. «خُطُوهُ»: گام و خطوات به معنای «گامها»، جمع آن است.

### شأن نزول

۱. در شأن نزول آیه شریفه آورده‌اند که: گروههایی از عرب همچون قبیله خزاعه، بنی عامر و... بخشی از زراعت و چهارپایانشان را با عناوین گوناگون خرافی و موهوم بر خود حرام ساختند؛ و آنگاه بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، آنان را از این کار ناپسندشان باز داشت. ۲. در مورد شأن نزول آیه ۱۷۰ گفته‌اند که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یهودیان را به اسلام فراخواند؛ امّا آنان به جای تفکر در پیام او گفتند: ما از پدران خویش پیروی می‌کنیم که از ما آگاهتر و داناتر بودند و دین آنان را رها نخواهیم کرد؛ و در این هنگام بود که این آیه شریفه فرود آمد.

### هشدار از وسوسه‌ها

آفریدگار هستی پس از ترسیم توحید و پاره‌ای از ویژگیهای توحید گرایان و نیز هشدار از شرک و برشمردن بخشی از نعمتهای گرانی که به انسانها ارزانی داشته است، اینک به آنان فرمان می‌دهد که از نعمتهای او بهره گیرند و هشدارشان می‌دهد که از شیطان پیروی نکنند؛ چرا که شیطان آنان را به ناسپاسی وامی‌دارد. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» هان ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید (صفحه ۳۷) در این آیه، خطاب قرآن جهانشمول است و با همه عصرها و نسلها سخن دارد. واژه «كُلُوا» امر است، امّا به معنای روا و جواز، نه وجوب؛ و اجازه خوردن می‌دهد. سپس آن خوردنیها و نوشیدنیها را وصف می‌کند و چون در میان همه آنها حلال و حرام وجود دارد و هر یک نقشی سازنده یا ویرانگر را در زندگی انسان ایفا می‌کند، نخست به این موضوع می‌پردازد که: از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه‌اش را بخورید. در ابتدای این آیه شریفه توصیه می‌شود که خوردنیهای مورد مصرف شما حلال باشد و غذای انسان، هنگامی حلال و روا است که اولاً خود آن خوردنی یا نوشیدنی روا باشد، ثانیاً حق دیگری در آن نباشد و عادلانه فراهم شده باشد. واژه «طَيِّب» را گروهی از مفسران به همان معنای حلال گرفته و به کارگیری آن را برای تأکید دانسته‌اند؛ امّا برخی نیز آن را به چیزهای لذت‌بخش و پاکیزه و نعمتهای گوارا معنا کرده‌اند. «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» و از گامهای شیطان پیروی نکنید؛ چرا که او دشمن آشکار شماست در تفسیر این جمله، میان مفسران بحث است: بعضی واژه «خُطُوَات» را به کارهای شیطان معنا کرده‌اند و برخی به گامهای آن؛ عده‌ای آن را به معنای فرمانبرداری از شیطان گرفته‌اند، پاره‌ای دیگر به وسوسه‌ها و گروهی نیز به آثار آن. یکی از دانشمندان می‌گوید: «خُطُوَات» به معنای گامهاست و همانگونه که انسان با گام برداشتن خود، از جایی به جای دیگر می‌رود، آیه شریفه هشدار می‌دهد که مبدا شیطان با وسوسه‌هایش شما را از گناهی به گناه بزرگتر سوق دهد. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم السلام نقل کرده‌اند که از جمله گامهای شیطان، سوگند به طلاق و گسستن پیوند خانوادگی و بستن نذر در راه گناه و سوگندهایی است که به غیر نام خدا می‌شود. (صفحه ۳۸)

### اصل اولیه در همه غذاها «حلال بودن» آنها است

(۱) آیه شریفه این پیام را به کارشناسان حقوق اسلامی و فقها می‌دهد که اصل نخست در همه غذاهای موجود روی زمین، بر روا و

حلال بودن آنهاست؛ و ناروا و حرام شمردن هر ماده خوراکی باید با دلیل باشد. گفتنی است که گروهی از دانشمندان، عکس این مطلب را دریافت داشته و پاره‌ای نیز از ارائه نظر خودداری کرده‌اند؛ اما بیشتر مفسران و دانشمندان، همان اصل مذکور در پاراگراف قبل را استنباط کرده‌اند؛ و حق هم همین است.

### نجات یا تباهی تدریجی

(۲) پیام دیگر آیات شریفه این است که انسان در پرتو برنامه و هدف و همت می‌تواند پله‌های رشد و ترقی را به تدریج پشت سر نهد و به اوج کمال پر کشد و خود را بسازد و پرورد؛ از طرفی ممکن است کم کم به انحراف و تباهی و گناه در غلطد و به پست‌ترین مراحل نگونسازی گرفتار شود و این هشدار است به همه عصرها و نسلها، بویژه جوانان و نوجوانان و حکومتهایی که به سوی خودکامگی می‌گریند؛ و به همین دلیل قرآن می‌فرماید: از گامهای شیطان پیروی نکنید. ۱. مترجم. ۲. مترجم. (صفحه ۳۹)

### ۵. «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ...»

#### آیه

«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

#### ترجمه

او شما را فقط به بدی‌ها و انحرافات فرمان می‌دهد (و نیز دستور می‌دهد) آن چه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید. (۱۶۹ / بقره)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَحْشَاء» از ماده «فَحَش» به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج گردد و صورت «فاحش» به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی مُنْكَرَات و قبايح واضح و آشکار می‌گردد، اما این که می‌بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهایی که حد شرعی دارد، به کار می‌رود، در واقع از قبیل استعمال لفظ «کَلْبِي» در بعضی از مصادیق آن است. جمله «تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اشاره به آن است که اینگونه کارها حد اقل قول بدون علم است، آن هم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی‌باشد. اصولاً اگر مردم مقید باشند که هر سخنی را می‌گویند، متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها از جامعه بشری برچیده می‌شود. در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی، از همین رهگذر به وسیله افراد بی‌منطق نفوذ کرده است و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار در برابر بدی‌ها و زشتی‌ها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص می‌دهد. بنابراین برنامه‌های شیطانی در این سه امر خلاصه می‌شود؛ «بدی‌ها»، «زشتی‌ها» و «گفتن سخنان ناروا و بی‌مدرک در برابر ذات پاک پروردگار». (صفحه ۴۰)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

«سوء»: کار بد و زشت. «فاحشَه»: کاری که بر اساس حق و عدالت نیست. «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ» او شما را تنها به بدی و

زشتی فرامی‌خواند قرآن شریف پس از هشدار از پیروی شیطان، اینک اعمال زشت و وسوسه‌های شوم آن را برمی‌شمارد. جمعی از مفسران می‌گویند: منظور آیه شریفه این است که شما را به ارتکاب گناه دستور می‌دهد؛ و دسته‌ای نیز بر آنند که: به کارهای زیانبخش فرا می‌خواند. واژه «فَحْشَاء» را بعضی به مفهوم «زنا» گرفته‌اند؛ و برخی در تفسیر «شوء» و «فَحْشَاء» گفته‌اند: «شوء» در مورد گناهانی به کار می‌رود که کیفر معینی برای آنها مقرر نشده است، اما «فَحْشَاء» را در بیان کارهای زشتی به کار می‌برند که هر یک کیفر مقرر دارند. «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و شما را وامی‌دارد تا آنچه نمی‌دانید، بر خدای یکتا بندید در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عده‌ای از دانشمندان می‌گویند: منظور این است که شیطان با وسوسه‌های خود، مردم را به شرک وامی‌دارد. گروهی نیز مفهوم آن را گسترده دانسته و گفته‌اند: به همه کارهای ناشایسته اطلاق می‌شود. مطابق این نظر، همه بافته‌ها، خرافات و اوهام در مذاهب و ادیانی که روزی از آسمان فرود آمده‌اند، پاک و پاکیزه و حیات‌بخش و انسان‌ساز بوده‌اند و آنگاه آلوده گشته و ابزار سلطه و فریب شده‌اند و از این طریق شکل گرفته‌اند.

### شیطان چگونه انسان را به بدی فرمان می‌دهد؟

چگونه شیطان انسان را به بدی و زشتی فرمان می‌دهد در حالی که ما (صفحه ۴۱) نه سخنی از او می‌شنویم و نه او را می‌بینیم؟

#### پاسخ

به اعتقاد برخی، معنای «دستور شیطان»، همان وسوسه و دعوت اوست، همانگونه که می‌گوییم «نَفْسِي أَمَرَنِي بِكَذَابٍ» (نفس من مرا به فلاں گناه دعوت کرد). جمعی نیز معتقدند که شیطان به راستی انسان را به گناه فرمان می‌دهد تا آنجا که گاه انسان هوشمند دعوت او را حس می‌کند و درمی‌یابد که گویی در او حالتی پدید آمده که انجام دادن کارهای شایسته برایش سخت است، اما ارتکاب گناه آسان.

### معیار شناخت وسوسه‌های شیطان از وسوسه‌های نفس انسان؟

چه فرقی میان وسوسه شیطان و چیزی است که نفس انسان او را به انجام دادن آن فرامی‌خواند و با کدامین معیار می‌توان شناخت که در چه امری وسوسه شیطان است و کدامین ندا و صدا از آن نفس آدمی است؟

#### پاسخ

شناخت این دو بسیار مشکل است؛ چرا که نفس انسان، زمینه را برای وسوسه شیطان فراهم می‌کند؛ اما باید دانست که تمیز ندادن این دو از هم، اهمیتی ندارد؛ مهم این است که انسان بداند هرگاه تمایل ارتکاب به گناه و شکستن مقررات خدا را در درون حس کرد و برای انجام دادن کارهای شایسته و انسانی بی‌میل بود، دریابد که شیطان در کمین اوست و با وسوسه‌هایش قصد گمراه ساختن وی را دارد؛ از این رو، باید خود را به رعایت مقررات و ادار سازد و با همه وجود از گناهان دوری جوید. (صفحه ۴۲)

### ۶. آیه (مذموم بودن هماهنگی فرزندان با اعتقادات انحرافی پدران)

#### اشاره

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ وَ هُنَّ كَمَا بَدَأْنَا



گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آن چه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟ (۱۷۰ / بقره)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«الْفَيِّنَا» به معنی یافتیم و برخورد کردیم، می‌باشد. یعنی اگر نیاکان و اجداد آن‌ها، دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته‌ای بودند، جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما با این که می‌دانند آنها مردمی نادان و بی‌سواد و موهوم پرست بودند، پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست؟ مسأله قومیت و تعصب‌های قومی، مخصوصاً آن‌جا که به نیاکان مربوط می‌شود، از روز نخست در میان مشرکان عموماً و در میان غیر آنها غالباً وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد. ولی خداپرست باایمان این منطق را رد می‌کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیداً مذمت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند، کاملاً مردود می‌شناسد. اصولاً پیروی از پیشینیان، اگر به این صورت باشد که انسان عقل و فکر خود را در بست در اختیار آنها بگذارد، این کار نتیجه‌ای جز عقب‌گرد و ارتجاع نخواهد داشت، چرا که معمولاً نسل‌های بعد، از نسل‌های پیشین با تجربه‌تر و آگاه‌ترند. ولی متأسفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملت‌ها حکومت می‌کند که نیاکان خود را همچون «بت» می‌پرستیدند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان این که «آثار پیشینیان» است، بدون چون و چرا می‌پذیرند و لفافه‌های فریبنده‌ای همچون حفظ ملیت و اسناد تاریخی یک ملت بر آن می‌پوشانند. این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثر انتقال خرافات، از نسلی به نسل دیگر است. البته هیچ (صفحه ۴۳) مانعی ندارد که نسل‌های آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آن چه با عقل و منطق سازگار است، با نهایت احترام حفظ کنند و آن چه خرافه و موهوم و بی‌اساس است، دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و اینگونه نقادی در آداب و سنن پیشین، شایسته نام حفظ اصالت ملی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آن‌ها، چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست. قابل توجه این که درباره نیاکان آنها در آیه فوق می‌خوانیم: «آنها نه چیزی می‌فهمیدند و نه هدایت یافته بودند»، یعنی از دو کس می‌توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد و کسی که اگر خودش دانشمند نیست، هدایت دانشمندی را پذیرفته است. اما پیشینیان آن‌ها، نه خود مردی آگاه بودند و نه رهبر و هدایت کننده‌ای آگاه داشتند و می‌دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می‌دهد، همین «تقلید نادان از نادان» است که «ای دو صد لعنت بر این تقلید باد». (صفحه ۴۴)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«الْفَيِّنَا»: یافتیم. «آباء»: پدران. «اهْتَدَاء»: راه یافتن. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» و هنگامی که به آنان گفته شود «از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید»، می‌گویند «هرگز، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم قرآن شریف در این آیه شریفه، به منطق بی‌اساس شرک‌گرایان در برابر دعوت انسانساز پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند. در اینکه ضمیر «لَهُمْ» در آیه شریفه به کدام واژه برمی‌گردد، بحث هست: ۱. به اعتقاد برخی، به «مَنْ» در آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّبِعُ» (... ۱) برمی‌گردد و منظور از آن، شرک‌گرایان عرب است. ۲. گروهی می‌گویند به واژه «النَّاسِ» در «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا» (... ۲) برمی‌گردد؛ و عدول از خطاب به غیبت در قرآن، موضوعی شناخته شده است. (۳) و ۳. پاره‌ای نیز بر این عقیده‌اند که به کفر گرایان برمی‌گردد؛ چرا که پیشتر از آنها سخن رفته است؛ و اگر هم سخنی نرفته باشد، می‌توان ضمیر را به آنان برگرداند. منظور از گوینده در آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم باایمان هستند؛ و «آنچه خدا فرو فرستاده»، مقررات الهی و حلال و حرام او. روی سخن آیه شریفه نیز شرک‌گرایان و کافران است که به دین خدا دعوت می‌شوند، اما به جای پذیرش

حق، با منطق سست و احمقانه‌ای، به دنباله روی از گذشتگان تمسک می‌جویند و می‌گویند: «بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» و آنگاه قرآن پاسخ می‌دهد که: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْزِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ» آیا اگر پدران آنان چیزی را نفهمیده و راه درست را نیافته‌اند، ۱. سوره بقره، آیه ۱۶۵. ۲. سوره بقره، آیه ۱۶۸. ۳. به سوره یونس، آیه ۲۲ بنگرید که نمونه‌ای از آن است. (صفحه ۴۵) بازهم درخور پیروی هستند؟ مقصود این است که پیروی از نسلهای پیشین در صورتی پسندیده و عامل پیشرفت است که آنان راهشان را بر اساس آگاهی و دانش و بینش برگزیده و در مسیر حق و عدالت باشند؛ در غیر این صورت پیروی از آنان، مایه انحطاط و نگونساری خواهد بود. از این رو باید از منطق و برهان پیروی کرد و به وحی و رسالت ایمان آورد. (صفحه ۴۶)

## ۷. آیه (حمایت مالی از خویشاوندان)

### اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (نکته) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند و مال (خود) را با علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به عهد خود به هنگامی که عهد بستند وفا می‌کنند، در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند، اینها کسانی هستند که راست می‌گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هستند پرهیزکاران. (۱۷۷ / بقره)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

ریشه و اساس همه نیکی‌ها «برّ» در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی‌شود و گسترش می‌یابد و به دیگران می‌رسد و آنها نیز بهره‌مند می‌شوند و «برّ» جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می‌باشد و از آن جا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود. «بأساء» از ماده «بؤس» به معنی فقر و «ضراء» به معنی درد و بیماری و «حین البأس» به معنی هنگام جنگ است. (۱) در حقیقت این نخستین پایه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است؛ \*\*\*\*\* ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷) ایمان به مبدأ و معاد و برنامه‌های الهی و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودند و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می‌شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می‌کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های سازنده و اعمال صالح است. جالب این که نمی‌گوید: «نیکوکار» کسانی هستند که ... بلکه می‌گوید «نیکی» کسانی هستند که ... این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبان‌های دیگر، هنگامی که می‌خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت مصدری می‌آورند، نه به صورت وصف، مثلاً گفته می‌شود: علی، عدل جهان انسانیت است، یعنی آن چنان عدالت پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه‌ای که هر گاه به او نگاه کنی، چیزی جز عدالت نمی‌بینی و همچنین در نقطه مقابل آن می‌گوییم: بنی‌امیه ذلت اسلام

بودند، گویی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود. بنابراین از این تعبیر، ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا- استفاده می‌شود. پس از ایمان، به مسأله انفاق و ایثار و بخشش‌های مالی اشاره می‌کند و می‌گوید: «مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند» (وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ). بدون شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصاً هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حب آن تقریباً در همه دل‌ها است و تعبیر «عَلَى حُبِّهِ» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل، برای رضای خدا مقاومت می‌کنند. جالب این که در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده‌اند؛ در درجه اول بستگان و خویشاوندان آبرومند و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آن‌هایی که نیازشان کاملاً موقتی است، مانند واماندگان در راه، بعد سائلان، اشاره به این که نیازمندان همه اهل سؤال نیستند، گاهی چنان خویشتن دارند که ظاهر آنها همچون (صفحه ۴۸) اغنیاء است، در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنان که قرآن در جای دیگر می‌گوید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدت خویشتن داری اغنیاء تصور می‌کنند» (۲۷۳ / بقره) و سرانجام به بردگان اشاره می‌کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند، هر چند ظاهراً نیاز مادی آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد. سومین اصل از اصول نیکی‌ها را، برپا داشتن نماز می‌شمرد و می‌گوید: «آنها نماز را برپا می‌دارند» (وَأَقَامَ الصَّلَاةَ). نمازی که اگر با شرایط و حدودش و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه بازمی‌دارد و به هر خیر و سعادت تشویق می‌کند. چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده، می‌گوید: «آنها زکات را می‌پردازند» (وَأَتَى الزَّكَاةَ). بسیاری از افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند، اما در اداء حقوق واجب، سهل‌انگار می‌باشند و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب، به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی‌دهند، حتی حاضر نیستند یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر «انفاق مستحب و ایثارگری» از یک سو و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان، انجام وظیفه کند و جالب این که در مورد انفاق‌های مستحب، کلمه «عَلَى حُبِّهِ» (با این که ثروت محبوب آنها است) را ذکر می‌کند، ولی در مورد زکات واجب، نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی، یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان طبق منطق اسلام در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک، نیازی به این تعبیر ندارد. پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد و می‌گوید: «کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند» (وَالْمُؤْفُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا). چرا که سرمایه زندگی اجتماعی، اعتماد مقابل افراد جامعه است و از جمله گناهانی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می‌نماید، ترک وفای به عهد است، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسلمان باشد یا (صفحه ۴۹) کافر، نیکوکار باشد یا بدکار و آن سه عبارتند از؛ وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر. (۱) و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر و به هنگام بیماری و درد و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند» (وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ) و در پایان آیه به عنوان جمع‌بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته می‌گوید: «اینها کسانی هستند که راست می‌گویند و اینها پرهیزکارانند» (أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ). راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است و تقوا و پرهیزکاریشان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر «الله» و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشتن خویش انجام می‌دهند. جالب این که ۶ صفت برجسته فوق، هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است. در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه‌های اصلی ذکر شده و از میان برنامه‌های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه

خلق با خالق و خلق با خلق است، اشاره گردیده و از میان برنامه‌های اخلاقی، تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد. \*\*\*\* ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، بابُ البرِّ بِالْوَالِدَيْنِ، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۵. (صفحه ۵۰)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«بَرٌّ»: خوب فرمانبرداری کردن، نیکوکاری، نیکوکار. «مَسَاكِينٍ»: جمع «مَسْكِينٍ» به معنای تهیدست و بینوا. «إِنَّ السَّبِيلَ»: مسافر، رهگذر، در راه مانده. «بِأَسَاءٍ»: سختی یا تنگدستی و فقر. «ضُرَاءٍ»: بیماری، گرفتاری.

### شأن نزول

بعد از آنکه به فرمان خدا، قبله از بیت‌المقدس به مکه و خانه خدا تغییر یافت، گفتگوها و کشمکشهای بسیاری میان یهود و نصارا و پیروان قرآن پیش آمد و تداوم پیدا کرد. بیشتر یهودیان و مسیحیان، فرمانبرداری شایسته و بایسته از خدا و نیکی و نیکوکاری را به روی آوردن به شرق یا غرب برای ادای فریضه نماز عنوان می‌کردند و قبله خویش را درست می‌دانستند؛ و مردم مسلمان نیز ضمن احترام به بیت‌المقدس نخستین قبله مردم باایمان بر این عقیده پای می‌فشرده که آنان فرمانبردار پروردگار خویش‌اند و به هر سو او دستور دهد، نماز خواهند خواند و تسلیم نیرنگ و جوسازی بازیگران نخواهند شد و درست در این شرایط بود که این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد.

### راه اعتدال و امت معتدل

در تفسیر آیاتی که در خصوص تغییر قبله از بیت‌المقدس به خانه خدا از نظرتان گذشت، خاطر نشان شد که یهود و نصارا از یک سو و شرک‌گرایان از دیگر سو چه هیاهوها بپا کردند و چه بهانه‌جویی‌ها براه انداختند. قرآن شریف در این آیه شریفه پاسخ آنان را می‌دهد و می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». نیکوکاری و فرمانبرداری خوب از خدا آن نیست که به هنگام نماز روی خود را (صفحه ۵۱) به سوی خاور یا باختر بگردانید. درست است که نماز این اثر شگرف را دارد که انسان را از کردارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد و دیگر عبادتها نیز هر کدام تأثیری سازنده و نقشی مهم در زندگی فرد و جامعه ایفا می‌کنند و به همین منظور از جانب خدا مقرر شده‌اند؛ اما نباید از یاد برد که طریق به دست آوردن مصالح و اجتناب از تباهیها و گناهان، گاه در شرایط گوناگون زمانی و مکانی تغییر می‌یابد؛ از این رو، خوب فرمانبرداری کردن خدا و نیکوکاری آن است که او آنگونه که باید، خالصانه و با همه وجود پرستش و اطاعت شود، نه اینکه به شرق یا غرب روی آوریم و به سوی قبله یهود یا نصارا نماز بخوانیم. بنابراین، نیکی و اطاعت شایسته از خدا، روی آوردن به این سو و آن سو نیست، بلکه پیروی کامل و خالصانه از اوست؛ و این معیار نیکی و نیکوکاری است. برخی نیز در تفسیر این آیه شریفه گفته‌اند: منظور این است که: نیکوکاری آن نیست که نصارا به هنگام نماز روی به خاور و یهود روی به باختر آورند، بلکه فرمانبرداری واقعی خدا، ایمان تزلزل‌ناپذیر به او و رعایت دستوراتش همراه با دوری گزیدن از گناهان است. «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ» بلکه فرمانبردار خوب [خدا] کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [های آسمانی] و پیام‌آوران [او] ایمان بیاورد در مورد تقدیر این جمله از آیه مبارکه، دسته‌ای بر آنند که تقدیر آن بدین گونه‌است: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (... بلکه نیکوکاری راستین،

نیکوکاری کسی است که به خدا ایمان آورد) ... همانگونه که در میان عرب گفته می‌شود: «السَّخَاءُ حَاتَمٌ وَالشُّعْرُ زُهَيْرٌ» که حقیقت آن بدین صورت است: «السَّخَاءُ سَخَاءُ حَاتَمٍ وَالشُّعْرُ شِعْرُ زُهَيْرٍ» (سَخَاوَتِ واقعی، سَخَاوَتِ حاتم است و شعر حقیقی، شعر زهیر). و گروهی نیز می‌گویند تقدیر آیه بدین ترتیب است: «وَلَكِنَّ الْبَارَّ» یا «وَلَكِنَّ ذَا الْبِرِّ» (... بلکه نیکوکار واقعی، کسی است که به خدا و روز بازپسین و ... ایمان بیاورد). (صفحه ۵۲) منظور از واژه انسانساز «ایمان»، همه چیزهایی است که شناخت واقعیتها و راه یافتن به سوی حق و عدالت واقعی همچون شناخت جهان آفرینش، شناخت پدیده‌ها و پدید آورنده آنها با صفات و ویژگیهای او و شناخت انسان و هدفداری از آفرینش همه و همه در گرو آن است و به آن بازمی‌گردد. و مقصود از ایمان به روز بازپسین، عبارت است از ایمان به زندگی پس از مرگ و اعتقاد به حساب و کتاب و کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ. ایمان به فرشتگان نیز به این معناست که آنان را بندگان گرانقدر پروردگار بشناسیم که همواره فرمانبردار خدا هستند و در اطاعت او بر یکدیگر سبقت می‌جویند و هرگز گناه نمی‌کنند. و ایمان به پیام‌آوران خدا این است که همه آنان را بندگان شایسته و برگزیده خدا و پاک از لغزش و گناه بدانیم؛ و باور داشته باشیم که آنچه آورده‌اند، وحی الهی است و در گفتار خویش راستگویند؛ نخستین آنان، آدم علیه‌السلام و آخرینشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و دین و آیین و راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، آخرین و کاملترین پیام آسمان به زمین است که همه باید آن را طریق خویش قرار دهند. «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» و دارایی [خود] را با وجود دوست داشتن آن، انفاق کند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، نظرهایی چند ارائه شده است: ۱. عده‌ای ضمیر در «حُبِّهِ» را به ثروت و مال برگردانده و آیه را بدین صورت معنا کرده‌اند: «و دارایی خویش را با وجود دوست داشتن آن، [بین ...] انفاق کند». با این بیان، مصدر به مفعول اضافه شده است. و گروهی از جمله ابن عباس در تفسیر آن گفته‌اند: منظور این است که «دارایی را در اوج صحت و سلامت و امید به آینده و در حال بیم از فقر، به خاطر ایمان به خدا، برای محرومان هزینه کنی؛ نه اینکه آنقدر انفاق را به تأخیر اندازی که جان به گلو برسد و آنگاه وصیت کنی که از این ثروت، مقداری به این و مقداری به آن بدهید. ۲. به اعتقاد جماعتی دیگر، ضمیر مذکور به «مَنْ آمَنَ» برمی‌گردد؛ که در (صفحه ۵۳) این صورت، مصدر به فاعل اضافه شده و مفعول [المال] به جهت روشن بودن آن، نیامده است. با این بیان، معنای آیه بدین صورت است: «و مال را با علاقه‌ای که انسان با ایمان به آن دارد، [بین ...] انفاق می‌کند». ۳. جمعی دیگر را اعتقاد بر آن است که این ضمیر به «الله» برمی‌گردد و آیه در حقیقت اینگونه است: «و مال را در راه مهر خدا انفاق می‌کند». از دید مؤلف، سومین دیدگاه که از مرحوم سید مرتضی است، بهترین است؛ زیرا بیانگر آن است که انسان دارایی خویش را با وجود علاقه به آن، خالصانه در راه خدا و مهر او هزینه می‌کند؛ و واضح است که بدون قصد قربت، پاداش شایسته و بایسته‌ای در انفاق نخواهد بود.

## گروه‌های شش‌گانه نیازمندان مالی

### اشاره

«ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِي السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ» این جمله از آیه شریفه، شش گروه از نیازمندان را که انسان با ایمان به آنان یاری می‌رساند و به آنان انفاق می‌کند، برمی‌شمارد:

### ۱. نزدیکان

منظور از نزدیکان، خویشاوندان انفاق‌کننده است؛ همانگونه که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که در پاسخ به پرسشی در مورد بهترین انفاق، فرمود: «جَهْدُ الْمُقَلِّ عَلَى ذِي الرَّحْمِ الْكَاشِحِ». (بهترین انفاق آن است که فرد کم درآمد به

خویشاوندانش انفاق کند) و نیز به یکی از بانوان مسلمان که بهترین راه هزینه کردن هفتاد مثقال طلای خویش را جویا شد فرمود: «اجْعَلْهَا فِي قَرَابَتِكَ» (آن را بین نزدیکان انفاق کن). برخی نیز بر این عقیده‌اند که ممکن است مقصود، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند؛ چرا که در قرآن شریف این واژه در مورد خاندان وحی و رسالت به کار رفته است. (۱) ۱. سوره شورا، آیه ۲۳. (صفحه ۵۴)

## ۲. یتیمان

در تفسیر این واژه، بعضی می‌گویند منظور این است که به خود یتیمان کمک کند؛ و برخی بر آنند که به سرپرست آنان بدهد تا هزینه آنان سازد؛ چرا که از سپردن مال به کسانی که رشد اقتصادی کافی ندارند، نکوهش شده است. گفتنی است که واژه «الْیَتَامَى» از دیدگاه دوم، مجرور است؛ زیرا در اصل بدین صورت است: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى ذَوَى الْیَتَامَى» (... مال را به سرپرستان یتیم بدهید) و مطابق دیدگاه نخست، عطف به جای «ذَوَى الْقُرْبَى» و در حقیقت منصوب است.

## ۳. نیازمندان

مقصود از «مَسَاكِين» ، نیازمندان و تهیدستان جامعه است.

## ۴. در راه ماندگان

از پنجمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت واژه «ابن السَّبِيل» را به «در راه مانده» تفسیر فرموده است؛ اما برخی آن را به مفهوم «میهمان» گرفته‌اند.

## ۵. گدایان

منظور، بینوایان و نیازمندیانی‌اند که دست‌گدایی به سوی دیگران دراز می‌کنند و کمک می‌جویند؛ و این، به نیازمندان آبرومندی اشاره دارد که دست‌نیاز به طرف کسی نمی‌کشایند.

## ۶. بردگان

به اعتقاد عده‌ای، منظور این است که هر برده‌ای را می‌تواند با مال خود آزاد سازد؛ امّا از دید گروهی دیگر، مقصود بردگانی هستند که قرار آزادی خود را در برابر (صفحه ۵۵) پرداخت پول، با صاحبان خویش بسته‌اند و به اعتقاد مؤلف، آیه شریفه قیدی ندارد و هر دو نظر را دربر می‌گیرد.

## افزون بر زکات

در اینکه آیه شریفه پرداخت نوعی حقوق مالی را بعنوان زکات، برای فرد باایمان واجب می‌سازد، همه مفسران اتفاق نظر دارند؛ امّا در پرداخت حقوق واجبی افزون بر زکات مال، بعضی معتقدند که آیه شریفه حقوق واجب مالی دیگر را نیز بیان می‌کند، از جمله پرداخت نفقه به کسانی که نفقه آنان برعهده انسان است و نیز انفاق به کسانی که در خطر گرسنگی و مرگ هستند و نجات آنان،

همچنین ادای نذر و کفاره. از دید این عده، آیه شریفه همه این موارد را شامل می‌شود و پرداخت آنها را برای انسان باایمان و دارنده امکانات واجب می‌سازد. اما برخی چنین دریافتی از آیه شریفه ندارند. به عقیده مؤلف، آیه شریفه، انفاق استجابی را نیز که برای تقرب به خدا پرداخت می‌شود، دربرمی‌گیرد؛ چرا که هرگونه انفاق خداپسندانه‌ای را «بر» و نیکوکاری می‌گویند؛ و این موضوع تا آنجا روشن است که برخی از مفسران گفته‌اند: آیه شریفه، بیانگر حقوق مستحب مالی است و نمی‌توان آن را تنها بیانگر زکات واجب پنداشت، زیرا زکات واجب در جمله بعدی این آیه شریفه شرح داده شده است. این نکته نیز درخور دقت است که نیکی و نیکوکاری و احسان و انفاق، معنای گسترده‌ای دارد و در یاری رسانی به گروه‌های ششگانه‌ای که ذکر آنها رفت، خلاصه نمی‌شود؛ و خداوند بدان جهت از این شش دسته سخن به میان آورد که جلوه‌های نیاز و اضطراب انسانها را نشان داده باشد، و گرنه معنای نیکوکاری و احسان و انفاق در راه خدا، بسیار وسیع است و یاری رساندن به این گروه‌ها، تنها گوشه‌ای از آن را شامل می‌شود. «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بَعَثَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ» (صفحه ۵۶) آیه شریفه در ادامه برشمردن اساس و ریشه نیکی و نیکو کاریها، می‌فرماید: «و نماز را بر پا دارد»، البته بدانگونه که شایسته است و با آداب و شرایط خاص آن. «و زکات و حقوق مالی خویش را برای تقرب به خدا پردازد». همچنین می‌فرماید: از ویژگیهای دیگر فرمانبرداری خوب از خدا و نیکی و نیکوکاری این است که کسانی که چنین هستند، به عهدها و پیمانهای خویش، چه آنچه میان آنان و خداست و چه با بندگان خدا، به همه وفا دارند؛ و در سختی و زیان و به هنگام جنگ و پیکار، شکیبایی دارند. واژه «بأس» را گروهی از مفسران، «فقر و تنگدستی» معنا کرده‌اند و «صراء» را به مفهوم «بیماری» گرفته‌اند. و مقصود از «حین البأس»، هنگامه پیکار است؛ چرا که امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبُ إِلَى الْعِدُوِّ مِنْهُ». وقتی پیکار سخت می‌شد، ما به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم؛ و هیچیک از ما نزدیکتر از آن حضرت به دشمن نبود. که در این فرمایش امیر مؤمنان علیه‌السلام، «بأس» به معنای جنگ آمده است. «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» آنانند که هر چه را از خدا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، راست گفتند و در عمل به آن پایبندی نشان دادند و هرگز در تعهدات خویش خلاف نکردند؛ گفتار و نیت و عملکرد اینان هماهنگ است؛ و آنان، همان پروا پیشگانند. واژه «أُولَئِكَ»، اشاره به شایستگان و نیکوکاران واقعی است که ویژگیهای آنان ترسیم شد.

### تجسم این ویژگیها

دانشمندان و مفسران بر آنند که سمبل واقعی و تجسم و تبلور این اوصاف والا، امیر مؤمنان علیه‌السلام است و منظور نیز آن وجود گرانمایه است؛ چرا که به گواهی همه آگاهان و دانشوران، پس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، در میان امت، جز او کسی را دارای این (صفحه ۵۷) صفت و ویژگیها و عمل کننده به این برنامه انسانساز قرآن نمی‌توان یافت؛ و هم از این رو است که جمعی از دانشمندان، عمل به این آیه شریفه و تجسم عملی آن را، تنها پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام می‌شناسند.

### برنوی از این آیه شریفه

قرآن در این آیه شریفه که به راستی یک برنامه کامل، جامع و سازنده است، ضمن پاسخگویی به هیاهوی یهود و نصارا و بیان نیکی و نیکوکاری و فرمانبرداری از خدا، اصولی‌ترین پایه‌های شایستگی و مهمترین ویژگی بندگان شایسته خدا را در قلمرو بینش و گرایش و میدان عمل و اخلاق ترسیم می‌کند؛ به این صورت: ۱. شایستگان کسانی هستند که در قلمرو عقیده و بینش، به مبدأ و معاد و پیامبران و کتابهای آسمانی و فرشتگان اعتقاد دارند و در پرتو شناخت، به آنها ایمان می‌آورند: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... ۲. آنان افزون بر این بلند نظری، ارتباطی گرم و دوستانه با خدا دارند؛ و سمبل این رابطه، نماز و نیایش با خداست که یک

برنامه شبانه‌روزی برای آنان است. ۳. رابطه اینان با مردم نیز در پرتو این ایمان و عقیده، دوستانه و عادلانه است، تا آنجا که نه تنها حقوق واجب مالی، که حقوق استجابی را نیز می‌پردازند؛ و در قاموس زندگی آنان، ستم و حق‌کشی راه نمی‌یابد. ۴. این عده در میدان اخلاق و عمل نیز مردان وفا و امانت و صداقت و تقوا هستند؛ و در همه مراحل، شرافتمندانه و انسانی زندگی می‌کنند. (صفحه ۵۸)

## ۸. وصیت‌های شایسته خانوادگی

### اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته کند، این حقی است برای پرهیزکاران. (۱۸۰ / بقره)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا به جای کلمه «مال»، کلمه «خیر» گفته شده، فرموده: اگر «چیز خوبی» از خود به یادگار گذارده، وصیت کند. این تعبیر نشان می‌دهد که اسلام ثروت و سرمایه‌ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می‌داند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می‌دانند، خط بطلان می‌کشد و از زاهدنمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می‌دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می‌شود، بیزار است. ضمناً این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، خیر نیست، بلکه شرّ و نکبت است. از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که از تعبیر «خیر» چنین به دست می‌آید که اموال قابل ملاحظه‌ای باشد و گرنه اموال مختصر، احتیاج به وصیت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کند. (۱) ضمناً جمله «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»: هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، برای بیان آخرین فرصت وصیت است که اگر به تأخیر بیفتد، از دست می‌رود و گرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیش‌بینی کار خود را کرده، \* \* \* \* \* ۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۱، صفحه ۱۵۹. (صفحه ۵۹) وصیت‌نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می‌شود که این عمل بسیار شایسته‌ای است. مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید «بِالْمَعْرُوفِ» اشاره به این است که وصیت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا «مَعْرُوف» به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است. هم از نظر مبلغ و مقدار و هم از نظر شخصی که وصیت به نام او شده و هم از جهات دیگر، باید طوری باشد که عرف عقلاء، آن را عملی شایسته بدانند، نه یک نوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«مَعْرُوف»: پسندیده و کار عادلانه‌ای که ستم و تجاوزی در آن نیست. «حَضَرَ»: حاضر شد، فرا رسید. «حَقٌّ»: درست، ثابت، لازم واجب.



## وصیت، دستوری سازنده

قرآن شریف در دو آیه قبل، بخشی از تدابیر سنجیده و عادلانه اسلام را در راه تأمین حق حیات ترسیم کرد؛ و اینکه، در این آیات، از برنامه‌ای سخن به میان می‌آورد که بیشتر بعد اقتصادی و حقوقی و خانوادگی دارد و آن عبارت است از وصیت شایسته و منصفانه، پیش از فرارسیدن مرگ. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» بر شما مردم باایمان مقرر شده است که هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد «كُتِبَ» یعنی مقرر و لازم و واجب شد؛ و تفسیر «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» این است که «آثار و نشانه‌های مرگ همچون: بیماری، خطر، پیری و مانند آنها پدیدار شود، نه آنکه فرشته مرگ برسد» و پاره‌ای نیز بر آنند که پیش از همه اینها، در حال صحت و سلامت وصیت کند. «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» اگر مالی بر جای می‌گذارد (صفحه ۶۰) در اینکه این ثروت و دارایی باید چه اندازه باشد تا وصیت بر آن لازم شود، دیدگاهها متفاوت است: ۱. عده‌ای معتقدند که مال و ثروتی داشته باشد؛ کم یا زیاد، تفاوتی ندارد. ۲ و گروهی دیگر بر این اعتقادند که کمتر از هزار یا پانصد درهم نباشد؛ و دسته‌ای آن را میانگین هشتصد تا هزار درهم عنوان ساخته‌اند که باید برای آن و بیشتر از آن، وصیت پسندیده‌ای بنویسید. آورده‌اند که امیر مؤمنان علیه‌السلام به عیادت یکی از دوستان خود رفته بود؛ و او ضمن بیان وضعیت مالی خویش پرسید که آیا باید وصیت کند؟ آن حضرت فرمود: نه؛ چون دارایی تو هفتصد درهم است و قرآن دارایی فراوان را در نظر دارد که می‌فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا». به عقیده مؤلف، دیدگاه دوم درست است؛ چرا که فرموده امیر مؤمنان علیه‌السلام، بهترین راهگشا و دلیل برای ما است. «الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» به شیوه‌ای پسندیده [و شایسته]، برای پدر و مادر و نزدیکان [خود] وصیت کند سبک شایسته در وصیت این است که وصیتنامه به گونه‌ای عادلانه و انسانی نوشته شود که در آن نه در حق کسی ستم و بیدادی رفته باشد و نه تحمیل و تجاوزی و صاحبان بینش و خرد آن را گواهی کنند. برخی را اعتقاد بر آن است که ممکن است واژه «مَعْرُوف» به این معنا باشد که به مقدار شایسته‌ای در حق پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند؛ نه اینکه با ثروت فراوان مبلغ ناچیزی وصیت کند که در این صورت کارش شایسته نیست. جمعی از مفسران می‌گویند: ممکن است واژه «مَعْرُوف» مربوط به وصیت کننده باشد و تفسیر آن این باشد که: وصیت کننده طریق شایسته‌ای را در وصیت خود در پیش گیرد و چنان نباشد که برای ثروتمندان فامیل یا خویشاوندان دور وصیت کند و برایشان بهره‌ای قرار دهد، اما برای بینوایان و خویشان نزدیک آنگونه که شایسته است، بهره‌ای قرار ندهد. (صفحه ۶۱) «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» این [شیوه]، بر پروا پیشگان واجب شده است این جمله از آیه شریفه، بر لزوم وصیت تأکید می‌کند. گروهی از مفسران بر این عقیده‌اند که بعضی از آیات یا روایات مربوط به ارث، این آیه شریفه را نسخ کرده‌اند؛ و دسته‌ای نیز بر این پندارند که این آیه در مورد کسانی که ارث می‌برند، نسخ شده است و درباره کسانی که ارث نمی‌برند، باید وصیت شود؛ جمعی نیز معتقدند که این آیه شریفه منافاتی با آیات ارث ندارد و نسخ نشده است. به اعتقاد ما و همه محققان و اندیشمندان ما، آیه شریفه نسخ نشده است؛ چرا که نسخ در صورتی تحقق می‌یابد که در پیام دو آیه ناسازگاری کامل وجود داشته باشد، در حالی که میان آیات ارث و آیه وصیت، چنین نیست. طرفداران دیدگاه نخست، به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که: «لَا وَصِيَّةَ لِرِثٍ»؛ که این روایت را چنانچه از نظر سند نیز درست باشد (که چنین نیست)، باز هم نمی‌توان در مقابل آیه وصیت قرار داد؛ زیرا در روایت آگاهی اندکی است، حال آنکه بیان قرآن، کامل و قطعی است. افزون بر این، اگر سند و دلالت روایت مزبور درست و روشن بود، می‌توانست کل آیه شریفه را تخصیص بزند و در نتیجه بگوییم: نوشتن وصیت در مواردی فراتر از ۳۱ دارایی، روا نیست. پاره‌ای از مفسران عقیده دارند که این آیه بدان دلیل نسخ شده است که به اجماع همه کارشناسان فقه، وصیت واجب نیست. این ادعا نیز درست نیست؛ چرا که حتی اگر وصیت را واجب ندانیم، چه مانعی دارد که آیه شریفه بیانگر یک دستور مستحب اخلاقی و خانوادگی و مالی باشد؟ بویژه آنکه در مورد این دستور انسانی، روایات بسیاری نیز از امامان نور و آموزگاران راستین قرآن علیهم‌السلام رسیده است که برای نمونه، به برخی نظر می‌افکنیم: ۱. از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که در پاسخ کسی که

از درستی و روا بودن وصیت می‌پرسید فرمود: آری؛ وصیت کسی که وارث دارد، درست است و آنگاه همین آیه شریفه را تلاوت فرمود که: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا...» (صفحه ۶۲) ۲. از امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِدَوَى قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ» کسی که به هنگام مرگ، برای خویشاوندان دورترش که از او ارث نمی‌برند، وصیت پسندیده‌ای نکند، زندگی و عملکردش با گناه و کوتاهی در ادای وظیفه به پایان رسیده است. ۳. همچنین از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ وَصِيَّةٍ مَاتَ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةً» هر که بدون وصیت از دنیا برود، مرگش به سان مرگ جاهلیت است. ۴ و نیز فرمود: «مَنْ لَمْ يُحْسِنْ وَصِيَّتَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ كَانَ نَقْصًا فِي مُرُوءَتِهِ وَ عَقْلِهِ.» کسی که هنگام مرگ وصیت شایسته‌ای نکند، همین کوتاهی نشانگر کاستی جوانمردی و خردمندی اوست. ۵. از ششمین امام نور علیه‌السلام است که فرمود: «مَا يَتَّبِعِي لِأَمْرِئٍ مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيَّتَ إِلَّا وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.» بر انسان مسلمان نزدیک که شب سر بر بالین نهد، مگر اینکه وصیتنامه‌اش را زیر سرش قرار داده باشد. (صفحه ۶۳)

## ۹. افراد خانواده عامل آزمایش و تربیت یکدیگر هستند

### اشاره

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبْنِ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمِيَّةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمِآبِ محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا- و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند، ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خدا است. (۱۴) آل عمران

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### جاذبه زینت‌های مادی

«شَهَوَاتٍ» جمع «شَهْوَةٌ» به معنی علاقه شدید به چیزی است، ولی در آیه بالا، به معنی «مُشْتَهَاتٍ» (اشیاء مورد علاقه) به کار رفته است. درست است که بدون این وسایل، نمی‌توان زندگی کرد و حتی پیمودن راه معنویت و سعادت نیز بدون وسایل مادی، غیرممکن است، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر، مطلبی است و دل‌بستگی فوق‌العاده و پرستش آنها و هدف‌نهایی بودن، مطلب دیگر. جمله «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ» که به صورت فعل مجهول ذکر شده، می‌گوید: علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروت‌ها در نظر مردم زینت داده شده است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که؛ زینت دهنده چه کسی است؟ آن چه در تفسیر آیه صحیح به نظر می‌رسد، این است که زینت دهنده، خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی. زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد، همانطور که در آیه ۷ سوره کهف آمده: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَهْلُهَا أَمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: ما آن چه را در روی زمین هست، زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدام‌یک عملشان بهتر است». یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و (صفحه ۶۴) سازندگی بهره‌گیرند نه در مسیر فساد و ویران‌گری. آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن، هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی‌کند، زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادی، ممکن نیست، به علاوه قانون شریعت هرگز برضد قانون خلقت و آفرینش نمی‌تواند باشد، آن چه مورد نکوهش است، عشق و علاقه افراطی و به عبارت

دیگر، پرستش این موضوعات است.

### منظور از «الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ» و «الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» چیست؟

واژه «قناطر» جمع «قنطار» به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می‌کنیم «پل» را «قَنْطَرَه» و «اشخاص باهوش» را «قَنْطِر» می‌گویند، به خاطر استحکام در بنا یا در تفکر آنها است، «مُقَنْطَرَه» نیز اسم مفعول از همان ماده به معنی مضاعف و مکرر آن می‌باشد و ذکر این دو کلمه، پشت سر هم، برای تأکید است، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می‌گویند: «فلان کس صاحب «آلاف» و «ألوف» می‌باشد»، یعنی ثروت زیادی دارد. واژه «خَیْل» اسم جمع است و به معنی اسب‌ها یا اسب سواران، هر دو است، البته در آیه مورد بحث منظور، همان معنی اول است. کلمه «مُسَوَّمَه» در اصل به معنی نشان‌دار است و نشان داشتن آن، یا به خاطر برازندگی اندام و مشخص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است. بنابراین آیه مورد بحث به شش چیز از سرمایه‌های مهم زندگی که عبارتند از؛ زن، فرزند، پول‌های نقد، مرکب‌های ممتاز، چهارپایانی که در دام‌داری مورد استفاده هستند (أنعام) و زراعت‌ها (حَرْث) اشاره می‌کند که ارکان زندگی مادی انسان را تشکیل می‌دهند.

### منظور از «متاع حیات دنیا» چیست؟

«متاع» به چیزی می‌گویند که انسان از آن بهره‌مند می‌شود و «حیات دنیا» به معنی زندگی پایین و پست است، بنابراین معنی جمله «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، چنین می‌شود که؛ اگر کسی تنها به این امور شش‌گانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و (صفحه ۶۵) از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره‌نگیرد، چنین کسی تن به زندگی پستی داده است.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

«شَهَوَات»: جمع «شَهْوَت»؛ و به معنای خواستنی‌ها و تمایلاتی است که برای ادامه زندگی جانداران ضروری است و خدای فرزانه به همین دلیل در سازمان وجودشان آفریده است. «قناطر»: جمع «قنطار» به معنای «دارایی هنگفت». اصل این واژه، به معنای «محکم کاری» است. «مُقَنْطَرَه»: از «قَنْطَرَه» برگرفته شده، که صیغه مفعولی است؛ و در اینجا برای تأکید به کار رفته است، به سان «حَجْرًا مَحْجُورًا» یا «نَسِيًا مَنَسِيًا». «خَیْل»: به نژادی خاص از اسب گفته می‌شود. اصل این واژه از «خیال» است؛ و بدان جهت به این اسم نامیده شده است که سوار بر آن، شکوه و عظمتی را در خویشتن می‌پندارد. «مُسَوَّمَه»: از «سَوَّم» به معنای «چرانید» برگرفته شده؛ و «سیما» نیز به مفهوم «نیکو» است و گاه به نشانه و علامت گفته می‌شود.

### موانع شناخت و بینش

در آیه‌ای که گذشت از بینش و خداوندگاران بینش سخن به میان آمد؛ و اکنون در این آیه شریفه، پیرامون موانع بینش و مهمترین چیزهایی بحث می‌شود که مردم را از راه درست و دریافت و شناخت حق بازمی‌دارد و آنان را به سوی دنیا و ارزشهای مادی آن سوق می‌دهد. «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ» عشق ورزیدن به خواستنیها از عشق به زنان گرفته تا فرزندان، گنجینه‌های آکنده از (صفحه ۶۶) طلا و نقره، اسبهای نشاندار

و چهارپایان دیگر و کشتزارها برای مردم آراسته شده است. در پاسخ به این پرسش که این زینت دهنده زنان، فرزندان و اموال کیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. به باور پاره‌ای این زینت دهنده، شیطان است؛ چرا که هیچکس بیش از آفریدگار هستی دنیا و ارزشهای مادی آن را نکوهش نکرده و از هدف ساختن و دلبستگی به آنها هشدار نداده است. ۲. اما گروهی بر خلاف طرفداران دیدگاه نخست، بر آنند که آفریدگار جهان و انسان، خود ریشه این عشق و خواستن را که همان تمایلات باشند در نهاد بشر سرشته است؛ تا تکلیف کردن آنان و آزمودنشان را در دنیا مقرر دارد. این گروه بر آیه شریفه زیر استناد می‌کنند: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَتَّبِعُوا مَن يَكُونُ أَوْلَىٰ لَهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.» (۱) ما هر چه را که بر روی زمین است، زینت آن ساختیم؛ تا آنان را بیازماییم که کدامین آنان نیکو‌کردارترند. ۳ و برخی نیز بر این اعتقادند که این زینت دهنده، هم خدا است و هم شیطان؛ بدین صورت که آفریدگار هستی، زینت دهنده نیکبها و شایستگیها و ارزشهای والای انسانی و معنوی است و شیطان دلفریب سازنده زشتیها و گناهان در نظر بندگان خداست. علت آنکه در این آیه شریفه، پیش از همه، از زنان نام برده شده، این است که به نظر بسیاری، فریبندگی آنان از همه بیشتر است و از پی آنان از فرزندان یاد می‌شود؛ چرا که دوستی به آنان، گناه انسان را به آلودگی به حرام و گناه سوق می‌دهد. روایت کرده‌اند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، روزی به «أَشْعَثُ» داماد «حَمْرَةَ» فرمود: آیا از دختر «حَمْرَةَ» فرزندی نداری؟ پاسخ داد: چرا ای پیامبر خدا! از او پسری دارم و ای کاش ثروت بسیاری داشتم و در راه سلامت و موفقیت او انفاق می‌کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری؛ چرا اینگونه نباشد؟ مگر نه اینکه فرزندان، روشنی چشم ۱. سوره کَهْف، آیه ۷. (صفحه ۶۷) پدران و مادرانند و در همان حال مایه ترس و بخل و حزن و اندوه آنان؟ در مورد واژه «قَنَاطِيرُ» و اندازه آن نیز نظرهای مختلفی ارائه شده است: ۱. بعضی آن را هزار و دویست «أَوْقِيَّةً» گفته‌اند؛ ۲ و برخی یکهزار و دویست مثقال زر و سیم. ۳. جمعی آن را هزار دینار و یا دوازده هزار درهم دانسته‌اند؛ ۴ و پاره‌ای دیگر، هشتاد هزار درهم یا صد رطل. ۵. عدّه‌ای گفته‌اند: اندازه «قَنَاطِيرُ»، یکهزار دینار است؛ ۶ و گروهی دیگر آن را به اندازه پوست گاوی آکنده از طلا- دانسته‌اند. دیدگاه آخر، از دو امام راستین: حضرت باقر و صادق علیهم السلام نیز روایت شده است. همچنین در مفهوم واژه «مُقَنَطَرَةٌ» و اندازه آن، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را دو برابر «قَنَاطِيرُ» دانسته‌اند؛ ۲ و برخی دیگر، نه قِنَطَار. ۳. عدّه‌ای آن را به «ثروت‌های انباشته و روی هم چیده شده» معنا کرده‌اند؛ ۴. گروهی دیگر آن را به مفهوم «ثروت و دارایی گرد آمده در یکجا» گرفته‌اند. ۵ و جمعی نیز معتقدند که «مُقَنَطَرَةٌ» عبارت است از انبوهی از زر و سیم. پاره‌ای هم گفته‌اند که «قِنَطَار» تنها به طلای انباشته شده گفته می‌شود؛ که این نظر، درست نیست؛ چرا که خداوند در این آیه شریفه طلا- و نقره را با هم آورده است. به باور مؤلف، وجه مشترک همه این دیدگاهها، این واقعیت است که «مُقَنَطَرَةٌ» به ثروتی سرشار و فراوان گفته می‌شود. واژه «مُسَيَّوْمَةٌ» را نیز به صورتهای زیر معنا کرده‌اند: ۱. اسبان دونده. ۲. اسبان خوب؛ چرا که واژه «مُسَيَّوْمَةٌ» از «سیمیاء» که به همین معناست، گرفته شده است. ۳. اسبان تربیت شده. ۴. اسبان مهیا و آماده شده برای جهاد و پیکار. (صفحه ۶۸) منظور از «أَنْعَامُ» چهارپایان در این آیه شریفه، شتر، گاو و گوسفند است؛ و مقصود از «حَرْثُ» کشتزار مزارع و بوستانها و باغها است. تمامی آنچه برشمرده شد، از ارزشهای مادی و چیزهای دوست‌داشتنی و مورد پسند انسان است و آدمی بطور طبیعی خواهان آنهاست و در زندگی از آنها بهره می‌برد؛ گرچه پس از زمانی از او باز پس گرفته می‌شود، چرا که بازگشت همه به سوی خداست. بنابراین، زیننده است که در مورد آنها پارسایی پیشه کرد و به آنچه نزد خداست، روی آورد. «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» و این جمله، هشدار است که: اینها همه، کالاهای ناچیز زندگی این دنیایند و پس از اندک زمانی از دست می‌روند؛ و سرانجام نیک و حسن عاقبت، تنها نزد خداست. (صفحه ۶۹)

۱۰. آیه «قُلْ أَتَبَّكُمْ بِخَيْرٍ ...»

«قُلْ أَتُبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»

### ترجمه

بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادی) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند (و از این سرمایه‌ها، در راه مشروع و حق و عدالت، استفاده می‌کنند)، در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر) باغ‌هایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد، همیشه در آن خواهند بود و همسرانی پاکیزه و خشنودی خداوند (نصیب آنها است) و خدا به (امور) بندگان بینا است. (۱۵ / آل عمران)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

آری این باغ‌های بهشتی بر خلاف غالب باغ‌های این جهان، هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی‌شود و بر خلاف مواهب مادی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است، جاودانی و ابدی است. همسران آن جهان، بر خلاف بسیاری از زیبارویان این جهان، هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه‌اند، همه اینها در یک طرف و مسأله خشنودی خداوند (رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ) که برترین نعمت‌های معنوی است، یک طرف، آری این نعمت معنوی، مافوق تصوّر نیز در انتظار مؤمنان پرهیزکار است. در واقع قرآن مجید در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذّات نامشروع و هوس‌های سرکش و ظلم و ستم به دیگران پرهیزند، خداوند لذّاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی که از هر گونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آنها خواهد کرد. در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیا در بهشت، لذّات مادی هم وجود دارد؟ بعضی چنین می‌پندارند که لذّات مادی، منحصر به این جهان است و در آن جهان اثری از این لذّات نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغ‌های بهشتی و انواع میوه‌ها و آب‌های جاری و همسران خوب آمده، کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَلْبٍ عَقُولِهِمْ» (با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو)، به این صورت تعبیر شده است. ولی در برابر این (صفحه ۷۰) پندار باید گفت: هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم، «معاد جسمانی» را قبول کردیم، باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبت‌هایی به تناسب آن‌ها، منتهی در سطحی عالی‌تر وجود داشته باشد و اتفاقاً در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده، هم آن چه شایسته معاد جسمانی است و هم آن چه شایسته روح و رستخیز ارواح می‌باشد. در واقع آنها که تمام نعمت‌های مادی آن جهان را کنایه از این نعمت‌های معنوی می‌گیرند، تحت تأثیر مکتب‌های التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده، معاد جسمانی و لوازم آن را به کلی فراموش نموده و منکر شده‌اند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن شریف پس از تحقیر دنیا و ارزشهای مادی و رهنمود به سوی زهد و پارسایی، اینک به وصف شکوه و عظمت سرای دیگر می‌پردازد و مردم را به فراهم آوردن زاد و توشه معنوی و انجام دادن کارهای شایسته تشویق می‌کند. «قُلْ أَتُبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ای پیامبر! به مردم بگو: آیا شما را به بهتر از اینها دوست داشتین و ارزشها و لذّتها و فریبندگیهای مادی و دنیوی خبر بدهم؟ برای آنان که پروا پیشه ساخته و از ضدّ ارزشها دوری گزیده‌اند، نزد پروردگارشان بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویهای آب زلال و شفاف جاری است. پاره‌ای از مفسران معتقدند که پرسش در این آیه

شریفه، با «عِنْدَ رَبِّهِمْ» خاتمه می‌یابد و خبر از آنچه بهتر است، از «جَنَاتٍ تَجْرِي» آغاز می‌شود. اما گروهی دیگر بر آنند که پایان استفهام، «بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ» است و خبر از آنچه بهتر است، از «الَّذِينَ اتَّقَوْا» شروع می‌شود. «خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» آنان در آن بوستانهای بهشت جاودانه‌اند؛ و زنانی که از هر گونه آلودگی ظاهری و صفات ناپسند اخلاقی و انسانی پاک و پاکیزه‌اند و نیز خشنودی خدا برای (صفحه ۷۱) آنان خواهد بود؛ و خدا به حال و روز و رفتار و عملکرد بندگان بینا است. (صفحه ۷۲)

## ۱۱. سیمای خانواده شایسته

### اشاره

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ همانها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم در می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳۴ / آل عمران)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«كَطْم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد و به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می‌شوند و از اعمال آن خودداری می‌نمایند به کار می‌رود. «غَيْظ» به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق‌العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملازمات به انسان دست می‌دهد. از آن جا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزکاران داده شده در این آیه پرهیزکاران را معرفی می‌کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است: ۱ «آنها در همه حال انفاق می‌کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ). آنها با این عمل ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرایطی اقدام به این کار می‌کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می‌کنند نشان می‌دهند که این صفت در آنها ریشه‌دار است. ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است: زیرا اولاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند و ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر و به این ترتیب خداوند می‌خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا (صفحه ۷۳) از رذائل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد برکنار بمانند. آنها که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌شمارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، و گرنه اگر همین کمک‌های جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می‌توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می‌شود. جالب توجه این که در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره ربا خواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشن‌ترین نشانه مقام تقوا است. ۲ «آنها بر خشم خود مسلطند» (وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ). حالت خشم و غضب از خطرناک‌ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل

اعصاب خودنمایی می‌کند و بسیاری از جنایات و تصمیم‌های خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می‌شود و لذا در آیه فوق دوّمین صفت برجسته پرهیزکاران را فروربردن خشم معرفی کرده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ إِفْذَائِهِ مَلَأَهُ اللَّهُ أَمْنًا وَآيْمَانًا: آن کس که خشم خود را فرو ببرد با این که قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می‌کند». ۳ «آنها از خطای مردم می‌گذرند» (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ). فروربردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید «كَظَمَ غَيْظًا» توأم با «عفو و بخشش» گردد، لذا به دنبال صفت عالی خویشتن‌داری و فروربردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده، البتّه منظور (صفحه ۷۴) گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود. ۴ «آنها نیکوکارند» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). در اینجا اشاره به مرحله‌ای عالی‌تر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سرهم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند به طوری که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود، به طور خلاصه نخست دستور به خویشتن‌داری در برابر خشم و پس از آن دستور به شستن قلب خود و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهد. در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می‌خوانیم که: یکی از کنیزان امام علی بن الحسین به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: (وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ) امام فرمود: «خشم خود را فرو بردم»، عرض کرد: (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) فرمود: «تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد»، او مجدداً گفت: (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) امام فرمود: «تو را در راه خدا آزاد کردم». (۱) این حدیث شاهد زنده‌ای است بر این که سه مرحله مزبور هر کدام مرحله‌ای عالی‌تر از مرحله قبل است. \*\*\*\*\* ۱- به «دُرُّ الْمُنْتَوِر» و «نُورُ الثَّقَلَيْنِ» در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود. (صفحه ۷۵)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«كَظَمَ»: این واژه در فرهنگ عرب، به معنای بستن سر مشک آبی است که پر شده است؛ و به همین تناسب، در مورد کسانی که از خشم آکنده می‌شوند اما به دلایلی خشم خویش را فرو می‌برند؛ به کار می‌رود و «كَظَمَهُ» به معنای قناتی است که از زیر زمین روان است. تفاوت «خشم» و «غَيْظٌ» آن است که خشم در برابر خشنودی و تصمیم بر کیفر کسی می‌باشد که درخور آن است؛ اما غیظ، هیجان در برابر گناه و زشتی است. به همین جهت در مورد خدا، خشم به کار می‌رود، نه غیظ.

### پرتوی از سیمای خانواده بهشتی

قرآن در این آیه پرتوی از سیمای خانواده بهشتی را ترسیم می‌کند و می‌فرماید: «الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» همانان که در گشایش و تنگنا، انفاق می‌کنند در تفسیر دو واژه «سَرَّاءِ» و «ضَرَّاءِ» دو نظر ارائه شده است: ۱. بعضی این دو واژه را به معنای «تنگدستی و گشایش» گرفته‌اند. ۲ و برخی آن دو را به «شادمانی و اندوه» معنا کرده‌اند و معتقدند آیه شریفه بیانگر این واقعیت است که این فراز و نشیبها و حالات گوناگون روحی، هرگز آنان را از انفاق در راه خدا باز نمی‌دارد. (وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) و آنان که به هنگام جوشش خشم، آن را فرو می‌برند و از کسانی که به آنان خسارت و آزار رسانده‌اند، انتقام

نمی‌گیرند و به جای آن شکیبایی پیشه می‌سازند. و نیز آنان که از گناه و لغزش مردم در صورتی که نظام جامعه گسیخته نشود، می‌گذرند. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (صفحه ۷۶) آیه شریفه بیان می‌دارد که هر که اینگونه شد و به این ویژگیها آراسته گردید، نیکوکار است؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد و به آنان پاداشی عظیم می‌دهد. به اعتقاد دسته‌ای از مفسران، ممکن است احسان و نیکی، خود یکی دیگر از ویژگیهای پروا پیشگان و شرط تقوی باشد و در تفسیر واژه «احسان»، برخی بر آنند که منظور این است که به کسانی نیکی کنی که در مورد تو بد رفتاری کرده‌اند؛ چرا که نیکی به کسانی که به تو نیکی کرده‌اند، نوعی داد و ستد و معامله است، نه نیکی و نیکوکاری.

### برتری از روایات در مورد سخاوت و انفاق

نخستین ارزشی که آفریدگار هستی آن را از ویژگیهای اهل بهشت شمرده و مردم را بدان ترغیب فرموده، خصیصه انسانی و اخلاقی بخشندگی و سخاوت است. در این مورد، روایات ارزنده و انسانساز نیز رسیده است که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم: ۱. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: *السَّخَاءُ شَجْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا مَنْ تَعَلَّقَ بِغُضْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا قَادَتْهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْبُخْلُ شَجْرَةٌ فِي النَّارِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا قَادَتْهُ إِلَى النَّارِ* (۱) بخشندگی و سخاوت، درخت پر میوه‌ای است در بهشت که شاخه و برگ آن تا دنیا گسترش یافته است؛ هر که به شاخه‌ای از آن در آویزد، او را به بهشت بر طراوت خدا راه می‌نماید و بخل و تنگ چشمی، درختی است از درختهای دوزخ که شاخساران آن تا دنیا امتداد یافته است؛ هر که به شاخه‌ای از آن چنگ زند، او را به دوزخ راه خواهد نمود. ۲. امیر مومنان علیه‌السلام فرمود: *«الْجَنَّةُ دَارُ الْأَسْحِيَاءِ»*. (۲) بهشت، خانه و قرارگاه سخاوتمندان است. ۳ و نیز فرمود: *«السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ وَبَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ وَقَرِيبٌ مِنَ النَّارِ»*. (۳) ۱. *كَنْزُ الْعَمَالِ*، ج ۶، ص ۳۳۷، ح ۱۵۹۲۷. ۲. *الکافی*، ج ۴، ص ۹. عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۲. (صفحه ۷۷) بخشنده، به خدا و بهشت و مردم نزدیک و از آتش دوزخ دور است؛ و بخیل، به عکس او، از خدا و بهشت و مردم دور و به آتش دوزخ بسیار نزدیک است.

### ارزش انسانی و اخلاقی فرو بردن خشم و غضب

آفریدگار هستی در ادامه آیه شریفه، فرو بردن خشم را نیز از ویژگیهای دیگر بهشتیان و پروا پیشگان عنوان می‌سازد. ۱. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: *«مَنْ كَظَمَ غَيْظَهُ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ إِفْذَاهِ مَلَأَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ آمِنًا وَ إِيْمَانًا»*. (۱) هر که خشم خود را فرو برد در حالی که می‌تواند انتقام بگیرد، خداوند وجود او را در روز رستاخیز، سرشار از شادمانی، امتیث و ایمان می‌سازد. ۲. همچنین روایت کرده‌اند که فرمود: *«كَاطِمُ الْغَيْظِ كَضَارِبِ السَّيْفِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فِي وَجْهِ عَدُوِّهِ»*. (۲) فرو برنده خشم همانند کسی است که با شمشیر آخته رویاروی دشمنان خدا ایستاده و در راه او شمشیر می‌زند. ۳ و نیز فرمود: *«لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرْعِيِّ أِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ ثُمَّ ذَكَرَ... وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»* (۳... ۳) قهرمان آن نیست که در میدان کشتی پیروز شود، بلکه کسی است که به هنگام غضب زمام نفس خویش را به کف داشته باشد و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد که: *«وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»* ... ۴. همچنین از آن حضرت است که: *«إِنَّ هَؤُلَاءِ فِي أُمَّتِي قَلِيلٌ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ»*. (۴) این دسته از مردم، در جامعه و امت من بسیار اندکند و فقط خدا باید آنان را مدد رساند؛ اما در جامعه‌های پیشین شمار آنها بسیار بوده است. ۱. عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۲. ۲. *المعجم الكبير، للطبرانی*، ص ۱۲. ۳. *المعجم الكبير، للطبرانی*، ص ۱۲. ۴. *صحيح بخاری*، ج ۸، ص ۳۴ و *صحيح مسلم*، ج ۴، ص ۲۰۱۴. ۵. *تفسير كشاف*، ج ۱، ص ۴۶۴. (صفحه ۷۸) نکته‌ای ظریف نکته‌ای ظریف و درسی انسان ساز در این آیه شریفه هست و آن اینکه: «گذشت از لغزشهای دیگران، اگرچه واجب نیست، بسیار مورد رضای خداست». پیامبر



گرامی صلی الله علیه و آله در این خصوص فرموده است: «ما عفا رجل مظلمة قط إلا زاده الله بها عزا». هیچ انسانی از حق خویش در مورد دیگری نگذشت، جز اینکه خدا به برکت آن عمل انسانی، شکوه و عزتی به او ارزانی داشت. نیکوکاران و از پی آن، خداوند از نیکوکاران سخن به میان می‌آورد و به روشنی می‌فرماید که آنان را دوست دارد. نیکوکار، انسان شایسته‌ای است که فقط به خاطر خدا نعمتی خالص به دیگری می‌بخشد و برای خشنودی او کارهای شایسته انجام می‌دهد. در این مورد آورده‌اند که روزی یکی از کنیزان چهارمین امام نور، با ظرفی، آب بر دست آن بزرگوار می‌ریخت که ظرف آب از دستش افتاد و آب جوشان، دستهای آن حضرت را سوزاند. امام چهارم سر بلند کرد و نگاهی به کنیز انداخت؛ که آن بنده هوشمند خدا گفت: خداوند می‌فرماید: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ». حضرت فرمود: خشم خویش را فرو بردم. گفت: می‌فرماید: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» فرمود: گذشت کردم. گفت: می‌فرماید «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». فرمود: برو که تو را در راه خدا آزاد ساختم. (صفحه ۷۹)

## ۱۲. آیه (نفی خشونت نسبت به خانواده)

### اشاره

نفی خشونت نسبت به خانواده و الذین إذا فعلوا فاحشه أو ظلموا أنفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من يغفر الذنوب إلا الله و لم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند. (۱۳۵ / آل عمران)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«فاحشه» از ماده فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حد» است که هر گناهی را شامل می‌شود. ۵ در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی‌ورزند». از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی‌شود آنگاه مرتکب گناه می‌شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموش کاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند، آنها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند. «کیست جز خدا که گناهان را ببخشد» (و من يغفر الذنوب إلا الله). باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشان نیز ذکر شده «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره و ظلم بر خویشان اشاره به گناهان صغیره است. در پایان آیه برای تأکید می‌گوید: «آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی‌کنند» (و لم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون). در ذیل این آیه از امام باقر نقل شده که (صفحه ۸۰) فرمود: «الاصرار أن يذنب الذنب فلا يتغفر الله ولا يحدث نفسه بتوبته فذلك الاصرار: اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار نماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه». (۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«فاحشه»: برگرفته از ماده «فحش» به معنای «کار بسیار زننده و زشت» است. «اِصرار»: پافشاری بر اندیشه یا عقیده یا کاری.

## شان نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث دو روایت رسیده است: ۱. گروهی از مفسرین آورده‌اند که برخی از ایمان آوردگان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند: «ای پیامبر خدا! آیا بنی اسرائیل در بارگاه خداوند از ما گرمی‌ترند که خدا کیفر گناهانشان را در همین دنیا می‌دهد؛ اما کیفر گناهان ما را به سرای آخرت می‌اندازد؟» و این پرسش بدان جهت بود که اگر یکی از آنان گناهی مرتکب می‌شد، بامدادان که از خواب برمی‌خاست، به کیفر گناهش، روی درب خانه‌اش نقش می‌بست که «گوش و بینی‌ات بریده باد»... و بدینوسیله رسوا می‌شد. پیامبر گرمی صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان، به اندیشه فرو رفت؛ که فرشته وحی در رسید و این آیه شریفه را آورد؛ و بدین سان، آفریدگار هستی توبه و آمرزش خواهی را به جای آن رسوایی بزرگی که کفار گناهان بنی اسرائیل در این جهان بود، برای امت پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر فرمود. ۲. اما گروهی دیگر آورده‌اند که: بانویی به در مغازه مردی مسلمان به نام «نَبهان» رفت تا خرما بخرد. فروشنده برای فریب دادن زن گفت: «در خانه یا انبار خویش، خرما مرغوبتری دارم» و هنگامی که او را با این نقشه شوم به خانه برد، \* \* \* \* \* ۱- تفسیر «عیاشی»، ذیل آیه. (صفحه ۸۱) دست تجاوز به سوی وی گشود و او را بوسید. آن زن با شرف و پاکدامن، بر او خروشید که: «مرگ بر تو باد! آیا از خدا نمی‌ترسی؟» فروشنده از نهیب قهرمانانه زن به خود آمد و به شدت پشیمان شد. زن به سلامت بیرون آمد و آن مرد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ضمن اعتراف به گناه، با ندامتی بسیار، راه چاره خواست و آنجا بود که این آیه مبارکه فرود آمد: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا... در آیه مورد بحث می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فاحشهً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ» و کسانی که چون کار زشتی انجام دهند یا به خویشتن ستم روا دارند، به یاد خدا می‌افتند و او را با همه وجود یاد می‌کنند. در مفهوم دو واژه «فاحشه» و «ظلموا»، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی نخستین واژه را به مفهوم «عمل منافی با عفت» گرفته‌اند و دومی را سایر گناهان دانسته‌اند. ۲. برخی دیگر، واژه نخست را گناهان بزرگ و دومی را گناهان کوچک عنوان ساخته‌اند. ۳. عده‌ای گفته‌اند: «فاحشه» به هر گناه بزرگی خواه آشکار، خواه نهان اطلاق می‌شود. ۴ و پاره‌ای دیگر، «فاحشه» را به «کار زشت» و «ظلموا» را به «گفتار زشت» تفسیر کرده‌اند. مقصود از «به یاد خدا افتادن» این است که کیفر دردناک خدا و آتش شعله‌وری را که پروردگار برای تبه‌کاران برافروخته است، بیاد آورند؛ از گناه دست بشویند و به زشتی نزدیک نشوند. «فَأَسْتَغْفِرُوا لِدُنُوبِهِمْ» و برای گناهان نشان، از خداوند آمرزش می‌خواهند. منظور این است که آنان پس از به فراموشی سپردن خدا و ارتکاب گناه، به خود آیند. پس، آفریدگار هستی این گروه از انسانها را می‌ستاید؛ چرا که آنان بعد از گمراهی، به راه درست می‌گرایند و جمعی بر آنند که آنان می‌گویند: بارخدا! گناهان ما را بیامرز که ما توبه کننده و پشیمانیم و دیگر گرد گناه نمی‌گردیم. (صفحه ۸۲) «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» و جز خدا، چه کسی گناهان را می‌بخشاید؟ این جمله از آیه شریفه، نهایت لطف و بخشایش خدا را نشانگر است؛ و مقصود از آن، ترغیب گناهکاران به توبه و بازگشت به سوی خدا و طلب آمرزش و ایجاد حسن ظن در لغزشکاران و برانگیختن امید و نوید در آنان است. در این بیان، خدا به بندگانی که مرتکب گناه شده‌اند، می‌گوید: از خدایان پوزش بخواهید و طلب آمرزش کنید و جز او چه کسی می‌تواند گناهایتان ببخشید؟ تفاوت بخشش و آمرزش پروردگار با برخی بندگان شایسته و برزگمنش خود این است که آنان نیز از لغزشهای ممنوعان خود می‌گذرند، امّا گناهانی که درخور کیفر است، تنها باید از سوی پروردگار بخشوده شود و اوست که گناهان کبیره را که لغزشهای ما در برابر آنها ناچیز است عفو می‌کند. «وَلَمْ يُصَبِّرُوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» و بر آنچه مرتکب شده‌اند، دانسته پافشاری نمی‌کنند. به عقیده گروهی از مفسران، منظور از اصرار نوزیدن بر گناه این است که بعد از ارتکاب گناه توبه کنند و آمرزش بخواهند. امّا باید دانست که مفهوم حقیقی توبه، فقط طلب آمرزش نیست، بلکه باید همراه با ترک گناه و تحوّل مطلوب

اخلاقی و عملی باشد؛ چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گناهی در صورت تکرار و پافشاری بر آن، دیگر گناه کوچک یا صغیره نیست، همانگونه که هیچ گناهی هم اگر توبه واقعی از پی آن آید و گناهکار از آفریدگار هستی آموزش بخواهد و راه و رسم خویش را اصلاح کند، دیگر گناه کبیره نخواهد بود و مورد عفو قرار می‌گیرد. «ابن عتیاس» در تفسیر خود می‌گوید: پافشاری بر گناه این است که انسان به ارتکاب گناه عادت کند و به تدریج توبه و آموزش خواهی از خدا را به فراموشی سپارد. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» در این مورد نیز دیدگاهها متفاوت است: ۱. به باور گروهی منظور این است که این گناهکاران دانسته و با آگاهی، به گناه (صفحه ۸۳) دست یازیده و اینک توبه کرده‌اند و آموزش خدا را می‌خواهند، نه اینکه از روی غفلت و ناآگاهی گناه کرده باشند، چرا که خداوند چنین کسانی را می‌بخشد. ۲. و به عقیده دسته‌ای دیگر، منظور این است که آنان به گناه خویش آگاهند و با این وصف، چنانچه توبه کنند گناهشان بخشوده می‌شود؛ چرا که در صورت ناآگاهی بر گناه و نداشتن راهی برای آگاهی، به کسی می‌مانند که ندانسته با مادر رضاعی خویش ازدواج کند که در این صورت گناهی بر او نیست. (صفحه ۸۴)

### ۱۳. **أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ**

#### ترجمه

آنها پاداششان آموزش پروردگار و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است جاودانه در آن می‌مانند، چه نیکو است پاداش اهل عمل. (۱۳۶ / آل عمران)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادی نموده و در پایان می‌گوید: «این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند» (و نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ). نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهدات و مسؤولیت‌های خویش می‌گریزند. (۱)

#### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» آنانند که پاداششان بر کارهای شایسته و توبه و بازگشت به سوی خدا آموزشی از جانب پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویبارها روان است؛ و آنان در آنجا جاودانه خواهند بود. «و نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» و پاداش آنان که عمل شایسته انجام می‌دهند، راستی چه نیکو پاداشی است! این پاداشها عبارتند از: ۱. بهشت پرطراوت و زیبای خدا؛ ۲. انواع پاداشها و آموزشها؛ ۳. بخشایش گناهان و پرده‌پوشی از بدیها. آری؛ اینها پاداشهای شکوهمندی هستند که از مهر و فزون بخشی خدا سرچشمه \*\*\*\*\* ۱- از آیات مورد بحث می‌توان در ارتباط با نفی خشونت نسبت به زنان و کودکان و اثبات مهرورزی در خانواده و بازسازی روانی جامعه استفاده کرد (مؤلف). (صفحه ۸۵) می‌گیرند؛ چه، چشم‌پوشی از کیفر گناهان به برکت توبه، مهر و بخششی از سوی خداست، گر چه انسان به برکت توبه از دیدگاه عقل، درخور پاداش می‌شود و پروردگار به توبه و بازگشت به سوی حق و عدالت دستور داده است و دستور به انجام دادن کارهای شایسته بدون پاداش زیبنده نیست. (صفحه ۸۶)

### ۱۴. **آیه (چرا غالباً خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقت)**

## اشاره

چرا غالباً خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقت لا یُعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبند. (آل عمران / ۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ این متاع ناچیزی است و سپس جایگاهشان دوزخ و چه بد جایگاهی است. (آل عمران / ۱۹۷)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر، مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالباً زندگی مرفه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بی‌بند و بار را، با زندگی پر مشقت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می‌کنند و می‌گویند چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفه‌ای دارند و اینها با داشتن ایمان و تقوا در سختی به سر می‌برند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شک و تردید می‌کند. این سؤال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخ‌های روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه، به بعضی دیگر می‌توانیم دست یابیم. آیه می‌گوید: «رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبند: لا یُعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ». گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان می‌باشند. در آیه دوم می‌فرماید: «این پیروزی‌ها و درآمدهای مادی بی‌قید و شرط، پیروزی‌های زودگذر و اندک‌اند: مَتَاعٌ قَلِيلٌ». سپس اضافه می‌کند: «و به دنبال این پیروزی‌ها عواقب شوم و مسؤولیت‌های آن دامن آنها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسی: ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ». آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می‌کند: نخست، این که بسیاری از پیروزی‌های (صفحه ۸۷) طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیت‌ها و ناراحتی‌های بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها می‌توانیم مشاهده کنیم، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوحاسته بود و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان بر او می‌تاختند تهدید می‌شد بسیار پر و بال بسته بود به خصوص این که مهاجرت مسلمانان مکه آنها را که در اقلیت بودند به کلی از هستی ساقط کرده بود و این وضع، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت. ولی می‌دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلامی ریشه‌های محکمی پیدا کرد و شاخه‌های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله «مَتَاعٌ قَلِيلٌ» در آیه به آن اشاره شده است. دیگر این که موفقیت‌های مادی جمعی از افراد بی‌ایمان بر اثر این است که در جمع‌آوری ثروت هیچگونه قید و شرطی برای خود قایل نیستند و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت اندوزی می‌کنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیت‌هایی دارند و باید هم داشته باشند، بنابراین نمی‌توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسؤولیت می‌کنند، در حالی که آنها هیچگونه مسؤولیتی برای خود احساس نمی‌کنند و از آن جا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: «ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ».

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از (صفحه ۸۸) مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک گرایان و بیدادپیشگان و محرومیت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: «لَا يَعْزُبُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ» رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و روستاهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبند. به باور برخی روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبند یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ باشد در آن هیچ چیزی نیست. «مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بَسَّ الْمِهَادُ» آری، این درآمدها و سودهای مادی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است! (صفحه ۸۹)

## ۱۵. «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ...»

### آیه

«لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ»

### ترجمه

ولی کسانی که (ایمان دارند و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند بود. این، نخستین پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد و آن چه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است. (۱۹۸ / آل عمران)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُزُلٌ» در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می‌شود و بعضی گفته‌اند نخستین چیزی که به وسیله آن از میهمان پذیرایی می‌شود، همانند شربت یا میوه‌ای که در آغاز ورود برای میهمان می‌آورند و اما پذیرایی مهم‌تر و عالی‌تر همان نعمت‌های روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده، می‌فرماید: «آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است: و مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ».

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«عُزُورٌ»: توهّم و پندار خوبی و شادمانی درباره چیزی که از اینها تهی است. «مَتَاعٌ»: کالا و سودی که لذت‌بخش است؛ و به وسایل لذت همچون پست و مقام و ثروت و فرزند نیز گفته می‌شود. «مِهَادٌ»: به آنچه که انسان در آن مسکن می‌گزیند و آن را بستر آرامش خود قرار می‌دهد، گفته می‌شود. «أَبْرَارٌ»: نیکان و بندگان شایسته خدا.

## شان نزول

در شأن نزول سه آیه مورد بحث، روایت کرده‌اند که: بعضی از شرک‌گرایان عرب کاروانهای تجارتنی داشتند و برخی نیز از راه داد و ستد، (صفحه ۹۰) سود سرشاری به دست آورده و به ظاهر غرق در ناز و نعمت بودند. در برابر این دو گروه، ایمان آوردگان به خدا قرار داشتند که به سبب ایمان و جهاد و هجرت و فداکاری و ایثار، در فشار اقتصادی بسر می‌بردند. روزی یکی از مسلمانان با تعمیق در وضعیت دو گروه توحیدگرا و شرک‌گرا، گفت: «شگفتا که دشمنان خدا در ناز و نعمت‌اند و ما در تنگنای فقر و گرسنگی! راز و حکمت این واقعیت چیست؟» و در اینجا بود که این آیه شریفه فرود آمد. و نیز برخی آورده‌اند که: این آیه مبارکه در مورد زراندوزان یهود فرود آمد؛ چرا که آنان بیشتر در سیر و سفر و تجارت و مال‌اندوزی بودند و از این راه ثروت سرشاری گرد آورده و به آن می‌نازیدند و خدا با نزول این آیه شریفه، به ایمان آوردگان هشدار داد که به ثروت و جنب و جوش و بهره‌وری ناچیز دنیوی آنان حسرت نخورند.

## این دیگر چه رازی است؟

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک‌گرایان و بیداد پیشگان و محرومیت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: «لَا يَغْرَنُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ» رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبد. به باور برخی روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق‌طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ (صفحه ۹۱) باشد در آن هیچ چیزی نیست. «مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُسِّسَ الْمِهَادُ» آری، این درآمدها و سودهای مادی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است! آنگاه می‌افزاید: «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّفَقُوا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ» آری، فرجام تیره و تاری در انتظار کفرگرایان است؛ اما خیر و سعادت از آن کسانی است که پروای پروردگارشان را پیشه خود سازند و ضمن ادای تکالیف و وظایف، از لغزش و گناه دوری جویند. چنین کسانی باغهایی در بهشت خواهند داشت که از زیر درختان آنها جویبارها روان است. این باغها با آن شکوه و نعمتها و مواهب، نخستین وسیله‌ای است که برای پذیرایی و گرامیداشت آنان آماده شده است؛ اما از این برتر و عظیم‌تر، پاداش و گرامیداشتی است که نزد خداست و آنچه نزد اوست برای نیکان و شایستگان، از تمامی ارزشهای مادی کفرگرایان که از راه تجارت و سیاحت و بیدادگری و رباخواری به دست می‌آورند، بهتر و بالاتر است؛ چرا که نعمتهای دنیوی فناپذیر و زودگذر و نعمتها و مواهب خدا و پاداش او جاودانه است. «ابن مسعود» در این مورد گفته است: برای همه انسانها، از شایستگان گرفته تا زشتکاران، مرگ و سرای آخرت بهتر از زندگی این جهان است؛ زیرا آنچه شایستگان به موجب همین آیه شریفه نزد خدا دارند، بهتر و بالاتر از تمامی ارزشهای مادی است و بدکاران و بیدادگران نیز چنانچه بخواهند به زشتکاری خویش ادامه دهند و به راه حق و عدالت باز نگردند و جبران سیاهکاریهایشان را نکنند، مرگ برایشان بهتر از این زندگی است که هر لحظه گناه آنان سنگین‌تر و کیفرشان سهمگین‌تر می‌شود. (۱) ۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

## ۱۶. آیه (چهار دستور برای خوشبختی خانواده)

### اشاره

چهار دستور برای خوشبختی خانواده یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید. (۲۰۰ / آل عمران)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران است و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده‌ای که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است می‌باشد. ۱ نخست روی سخن را به مؤمنان کرده و به اولین ماده این برنامه اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر حوادث ایستادگی کنید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا». صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوس‌ها و حوادث، در حقیقت ریشه اصلی هرگونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می‌دهد و هر چه درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفت‌های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده: «إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرُّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ». خطاب «یا أَيُّهَا» در آیه می‌رساند که این برنامه همگانی و برای عموم مسلمانان است. ۲ در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و می‌فرماید: «و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید: وَ صَابِرُوا». «صابرُوا» از «مُصَابِرَةٌ» به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است. بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می‌دهد، (که هرگونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می‌شود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و این خود می‌رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست‌های ما (صفحه ۹۳) در برابر دشمنان به خاطر شکست‌هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن گیر ما شده است. ضمناً از دستور «صابرُوا» استفاده می‌شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزاییم. ۳ در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده‌باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می‌دهد و می‌فرماید: «از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید: وَ رَابِطُوا». این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آنها دستور آماده‌باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس‌های سرکش می‌دهد، تا غافلگیر نگردند و لذا در بعضی از روایات از علی این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی‌درپی دل و جان خود را بیدار می‌دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده‌باش به خود گرفته است. جمله «رابطُوا» از ماده «رباط» گرفته شده و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا «رباط» می‌گویند و «رَبِطُ قَلْبٌ» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و «مُرَابِطَةٌ» به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکب‌ها و وسایل جنگی را در محل نگاهداری می‌کنند. خلاصه این که «مُرَابِطَةٌ» معنی وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مُرَابِطَةٌ» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطلاع بیشتر به

کتب فقهی مراجعه شود). در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز «مرباط» گفته شده است امام صادق طبق روایتی می‌فرماید: «عَلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِثْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ عَلَى الْخُرُوجِ عَنْ ضَمَائِهِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَطَ عَلَيْهِمْ إِثْلِيسُ: دانشمندان پیروان ما همانند مزددارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده‌اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می‌کنند». (۱) \*\*\*\*\* ۱- «اِحْتِجَاج» طبرسی فصل اول. (صفحه ۹۴) در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آنها برتر و بالاتر از افسران و مزددارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلماً ملتی که مرزهای عقیده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد. ۴ بالاخره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می‌افکند دستور به پرهیزکاری است: (وَ اتَّقُوا اللَّهَ). «استقامت» و «مصابره» و «مُرابَطَةٌ» باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هرگونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد. در پایان آیه می‌فرماید: «شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می‌توانید رستگار شوید و با تخلف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت: لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ». چرا با وجود علم مطلق خدا در قرآن از کلمه لَعَلَّ (شاید) استفاده شده است؟ گاهی سؤال می‌شود چرا در قرآن جمله‌هایی با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است مانند جمله «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»: شاید رستگار شوید» (وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: شاید مشمول رحمت شوید» در حالی که کلمه «لَعَلَّ» نوعی تردید را می‌رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتفاقاً دست آویزی برای پاره‌ای از دشمنان اسلام شده و می‌گویند اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی‌دهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده‌ها با کلمه «لَعَلَّ» شروع شده است. پاسخ: اتفاقاً این تعبیر یکی از نشانه‌های عظمت و واقع بینی و واقع گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می‌برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرایطی دارد که به وسیله کلمه «لَعَلَّ» اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی (صفحه ۹۵) کافی نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن می‌گوید: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید». (۱) اگر قرآن می‌گفت حتماً مشمول رحمت خواهید بود دور از واقع بینی بود زیرا همانطور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می‌گوید «شاید» سهم سایر شرایط محفوظ مانده است، ولی عدم توجه به این حقیقت موجب خُرده گیری بر این آیات شده و حتی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده‌اند که «لَعَلَّ» در اینگونه موارد معنی «شاید» نمی‌دهد در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقت کنید). در آیه مورد بحث با این که اشاره به چهار ماده مهم از عالی‌ترین دستورهای اسلامی شده باز برای این که از بقیه برنامه‌های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه «لَعَلَّ» را به کار برده است. \*\*\*\*\* ۱- (۲۰۴ / اعراف). (صفحه ۹۶)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«رَبِطٌ»: در اصل به معنای «بستن» است؛ امّا در مورد آنان که در دژی پناه می‌گیرند و از ورود دشمن به درون آن، سرسختانه جلوگیری می‌کنند نیز به کار می‌رود و «رِبَاطٌ» به مفهوم «آماده ساختن و به صف کردن اسبها برای رویارویی با دشمن» به کار رفته است.



## چهار عامل موفقیت

قرآن در این آیه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و آنان را به شکیبایی بر انجام وظایف و جهاد در راه حق و عدالت فرامی‌خواند. «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شکیبایی پیشه سازید و پایداری ورزید و مرزها را پاس دارید. در تفسیر آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را بدین صورت معنا کرده‌اند که «ای ایمان آوردگان! در دین و آیین آسمانی خویش، ثابت‌قدم باشید و در برابر کفرگرایان و بیدادپیشگان پایداری ورزید و در برابر تجاوز و تهاجم آنان، در راه خدا پیکار کنید». با این مفهوم روشن آیه شریفه بیانگر این نکته است که: در انجام وظایف و پرهیز از گناه و جهاد بر ضدّ دشمن، صبور و پایدار باشید. گفتنی است که دو واژه «صابِرُوا» و «رابِطُوا»، از باب مُفَاعَلَه‌اند و به کار رفتن آنها در آیه، نشانگر این نکته ظریف است که «شما نیز باید همانند آنان که در باطل خویش پایداری می‌ورزند و نیرو و امکانات تجاوز فراهم می‌آورند، در راه حق و عدالت، با قدرت و قوّت بیشتر رویاروی آنان بایستید. درست همانگونه که در آیه دیگری به این واقعیت تصریح شده است. (۱) ۲. برخی دیگر در تفسیر این جمله گفته‌اند: در راه دین باوری و دینداری و آیین آسمانی خویش شکیبیا باشید و از میدان خارج نشوید و در راه وعده پیروزی و پاداشی ۱. سوره انفال آیه ۶۰. (صفحه ۹۷) که به شما در این راه داده‌ام، بر پایداری و استقامت خود در راه حق بیفزایید و برای پیکار با دشمنان خود و دشمنان من نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. ۳. پاره‌ای نیز گفته‌اند: مفهوم آیه این است که: بر جهاد در راه خدا و مشکلات آن شکیبایی ورزید و برای به جا آوردن نمازها منظم و یکپارچه و باایمان و اخلاص آماده شوید. این دیدگاه از جابر و امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز روایت شده است. همچنین نقل کرده‌اند که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مورد بهترین کارها پرسیدند، که فرمود: «إِسْبَاحُ الْوُضُوءِ فِي السَّبْرَاتِ، وَ نَقْلُ الْأَقْدَامِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ، وَ انْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ». وضوی کامل و شایسته در بامدادان سرد، شتافتن به نماز جماعت با امام عادل و درستکار و انتظار نمازی دیگر پس از خواندن نمازی که وقت آن رسیده است. ۴ و از پنجمین امام نور نقل کرده‌اند که: در راه دین، در برابر مشکلات و رنجها شکیبیا باشید، در مقابل دشمن پایداری ورزید و برای رویارویی با دشمنان تجاوزکار، نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و از مخالفت با دستورات خدا پروا کنید؛ شاید رستگار شوید و به بهشت و نعمتهای جاودانه آن برسید. و جمعی گفته‌اند: منظور این است که «با ترس از کیفر خدا، دستورات او را به کار بندید و از آنچه هشدار داده است، پرهیزید تا پیروز و رستگار شوید و به نجات و کامیابی ابدی پر کشید». این آیه شریفه، همه درسهای انسان ساز را برای فرد و جامعه‌ای که در پی زندگی شرافتمندانه است، دربردارد؛ چرا که: نخست درسی، شکیبایی در ادای تکالیف و دوری از گناه را طرح می‌کند؛ در گام دوم، به آدمی رهنمود می‌دهد که چگونه در برابر دشمنان رنگارنگ درونی و برونی پایداری ورزد و تمامی مراحل جهاد با نفس تا شیطان را بخوبی و با موفقیت پشت سر نهد؛ (صفحه ۹۸) در گام سوم موضوع دفاع از حقوق و رویارویی با دشمنان تجاوزکار و آمادگی در برابر آنها را یادآور می‌شود؛ و در گام چهارم، تقوا را، راز همه رستگاریها عنوان می‌کند و درس پروای از خدا می‌دهد. (صفحه ۹۹)

## ۱۷. آیه (سهم ارث همسران از یکدیگر)

## اشاره

سهم ارث همسران از یکدیگر و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يَوْصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهٗ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي

الثَّلْثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شما است، پس از انجام وصیتی که کرده‌اند و ادای دین (آنها) و برای زنان شما، یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست، بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید و ادای دین و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند، پس از انجام وصیتی که شده و ادای دین به شرط آن که (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به آنها ضرر نزنند. این سفارش خدا است و خدا دانا و بردبار است. (۱۲ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

در این آیه چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می‌شود. قرآن می‌گوید: «مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می‌برد: وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ. ولی اگر فرزند و یا فرزندی نداشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می‌برد (فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ). البته این تقسیم نیز «بعد از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام وصیت‌های مالی اوست: مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ». اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد (صفحه ۱۰۰) یک چهارم اصل مال است: وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ. ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می‌رسد: فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ». این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق «بعد از پرداخت بدهکاری‌های شوهر و انجام وصیت مالی او است: مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ». قابل توجه آن که سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می‌یابد و آن برای رعایت حال فرزندان است و علت این که سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده همان است که مشروحا در بحث سابق درباره ارث پسر و دختر گفته شد. توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است. سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند: رَجُلٌ يُوْرَثُ كَالْأُمَّةِ أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ». این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند. «اما اگر بیش از یکی باشند مجموعاً یک ثلث می‌برند» یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلْثِ). سپس اضافه می‌کند: «این در صورتی است که وصیت قبلاً انجام گیرد و دیون از آن خارج شود: مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ». «در حالی که وصیت و هم‌چنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد: غَيْرِ مُضَارٍّ». به این معنی که بیش از ثلث وصیت نکنند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت: وارد شده وصیت بیش از ثلث «اضرار» به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می‌باشد و یا این که برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهی‌هایی کند، در حالی که بدهکار نباشد. در پایان برای تأکید می‌فرماید: «این توصیه‌ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این (صفحه ۱۰۱) احکام را مقرر داشته و نیز از نیات وصیت کنندگان آگاه می‌باشد، درعین حال

«حَلِيمٌ» است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می‌کنند، فوراً مجازات نمی‌نماید: وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.

## ارث برادران و خواهران

در جمله «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً» به واژه تازه‌ای برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه «كَلَالَةً» است که در اصل معنی مصدری دارد و به معنی «کلال» یعنی از بین رفتن قوت و توانایی است. (۱) ولی بعداً به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزو طبقه دوم ارث هستند و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلماً در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده و لذا به آنها «كَلَالَةً» گفته می‌شود و «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «كَلَالَةً» به کسانی گفته می‌شود که از متوفی ارث می‌برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزند زاده او نیستند. ولی از روایتی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده استفاده می‌شود که «كَلَالَةً» عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدری و مادری دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان «كَلَالَةً» هم بر شخص «متوفی» اطلاق شود و هم بر این دسته از خویشاوندان (چنان که در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است) و اما این که چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر (كَلَالَةً) را انتخاب کرده؟ شاید به خاطر این است که اینگونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنابراین پیش از آن که دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری تر، و لازم تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند. \* \* \* \* \* ۱- در «صِحَاحُ اللُّغَةِ» می‌خوانیم: «الْكَلَالَةُ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ بِمَعْنَى الْكَلَالِ وَهُوَ ذَهَابُ الْقُوَّةِ». (صفحه ۱۰۲) در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است: ۱ آن چه از آیه فوق درباره ارث برادران و خواهران آمده است گرچه ظاهراً به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها، را شامل می‌شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره (نساء) که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می‌شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها می‌باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می‌کند و ظاهراً با هم سازگار نیستند اما با دقت در مضمون دو آیه روشن می‌شود که هر کدام درباره یک دسته خاص از برادران و خواهران سخن می‌گویند و هیچگونه تضادی در میان آنها نیست. ۲ روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ: خویشاوندان بعضی بر بعضی دیگر در مقررات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میت نزدیک ترند مقدم هستند» (۱) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعضی دیگر می‌باشد. ۳ از تعبیر «هُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ: برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند» استفاده می‌شود که آنها یک ثلث را در میان خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند و زن و مرد در اینجا هیچگونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است. ۴ از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که انسان حق ندارد از طریق وصیت یا اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست صحنه‌سازی بر ضد وارثان کند و حقوق آنها را \* \* \* \* \* ۱- (۷۵ / انفال). (صفحه ۱۰۳) تضييع نماید، او تنها موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار حد آن مقدار ثلث تعیین شده بنماید. در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ الضَّرَّارَ فِي الْوَصِيَّةِ مِنَ الْكِبَائِرِ: زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان به وسیله وصیت‌های نا به جا از گناهان کبیره

اسلام است». (۱) اسلام در حقیقت با این دستور می‌خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره‌مند سازد و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده‌ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### ارث همسران از یکدیگر

در آیه شریفه آفریدگار هستی، شوهران را مخاطب می‌سازد و سهم آنان را از اموال زنانشان و برعکس، سهم زنان را از اموال آنان مشخص می‌کند. «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِي يَوْصِينَ بِهَا أَوْ ذَيْنَ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِي تَوْصُونَ بِهَا أَوْ ذَيْنَ» و نیمی از میراث زنانان اگر فرزندی نداشته باشند از آن شما است؛ اما اگر فرزند داشته باشند، یک چهارم از دارایی بر جای مانده از آن شما خواهد بود. البته این، پس از عمل به وصیتی است که می‌کنند یا پرداخت وامی است که ممکن است برعهده آنان باشد. همچنین یک چهارم از ثروتی که شما بر جای می‌گذارید اگر فرزندی نداشته باشید برای آنان است؛ اما اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم دارایی بر جای مانده از آن آنها خواهد بود؛ و روشن است که اینها نیز بعد از عمل به وصیتی است که به آن سفارش می‌کنید یا پرداخت بدهی‌هایی است که برعهده دارید. \*\*\*\*-۱ «مجمع‌البیان». (صفحه ۱۰۴)

### سهم برادر و خواهر

در ادامه آیه، در مقام بیان میراث فرزند مادری برمی‌آید و در این مورد می‌فرماید: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ» و اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران وی از او ارث برند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری برای او باشد، برای هر کدام از آنان یک ششم دارایی او خواهد بود؛ این در صورتی است که میت یک برادر و یک خواهر داشته باشد اما اگر آنان بیشتر باشند یک سوم دارایی بر جای مانده از او را به ارث می‌برند و باید آن را میان خود تقسیم نمایند؛ این نیز پس از عمل به وصیت و پرداخت بدهی میت می‌باشد و این عمل به وصیت زمانی خواهد بود که در وصیت خویش زبانی به حقوق ورثه نرسانده باشد. در مفهوم واژه «کَلَالَةً» در آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱ به اعتقاد عده‌ای از مفسران، «کَلَالَةً» به ورثه‌ای که جز پدر و مادر باشد، گفته می‌شود. ۲ جمعی معتقدند که این واژه در مورد همه ورثه‌ها جز پدر به کار می‌رود. ۳ دسته‌ای دیگر بر آنند که این واژه به معنای کسی است که از او ارث می‌برند. ۴ و مطابق روایات رسیده از امامان نور خواهران و برادران میت را «کَلَالَةً» می‌گویند. از متن آیه نیز برادران و خواهران مادری میت دریافت می‌شود؛ امّا از آخرین آیه همین سوره مبارکه چنین برمی‌آید که «کَلَالَةً» به خواهران و برادران مادری و پدری میت یا خواهران و برادران پدری تنها گفته می‌شود. واژه «أَوْ امْرَأَةً» در آیه شریفه، عطف به «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ» است؛ به عبارت دیگر، خود میت را «کَلَالَةً» می‌گویند و منظور این است که «اگر دارایی مرد «کَلَالَةً» یا زن «کَلَالَةً»، به ارث رود»؛ ... امّا به عقیده کسانی که «کَلَالَةً» را به معنای «ورثه» گرفته‌اند، تفسیر آیه این است که: «اگر مردی یا زنی از دنیا برود و پدر و مادر و فرزند نداشته باشد و دارایی او را برادران و خواهران او ارث برند». «... ابن عمر» و برخی از دانشمندان کوفه نیز آیه را همینگونه تفسیر کرده و واژه «کَلَالَةً» (صفحه ۱۰۵) را معادل برادران و خواهران کسی گرفته‌اند که خود از دنیا رفته است و وارث طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزند ندارد تا از او ارث برند؛ و اینان وارث او محسوب می‌شوند. روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وسیله «جابر» رسیده است که این دیدگاه را تأیید می‌کند و آن روایت این است که نامبرده می‌گوید: در بستر بیماری بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت آمد. از او

پرسیدم: «ای پیامبر خدا! من ورثه طبقه اول ندارم و ورثه ام «کَلَالَه» هستند. اینک مرا راه نما که با دارایی‌ام چه کنم؟» و اینجا بود که آیه مورد بحث بر قلب پاک رسول اکرم فرود آمد و موضوع ارث «کَلَالَه» را روشن ساخت. با این بیان، «کَلَالَه» به کسانی گفته می‌شود که میت را دربر گرفته و به سان برادران و خواهران به گونه‌ای او را احاطه کرده‌اند؛ و طبق این دیدگاه، به ورثه طبقه اول، یعنی پدر و مادر و فرزند میت «کَلَالَه» نمی‌گویند، چرا که اصل خویشاوندی و پیوند، همان پیوند پدر و مادری از یک سو و پیوند فرزندی از سوی دیگر است و این دو گروه از دو سو به انسان پیوند می‌خورند. اما جز این دو گروه، نزدیکان دیگر از اصل پیوند خویشاوندی دورند و به همین جهت است که پیوند برادر و خواهر، نه از نوع پیوند پدری و مادری است و نه از نوع ارتباط فرزندی و از راه ولادت؛ و تنها با نبودن این دو نوع پیوند، اینان انسان را احاطه می‌کنند و از او ارث می‌برند. از این رو این واژه «کَلَالَه» به سان واژه «اکلیل» به مفهوم «تاج» است که سر را فرا می‌گیرد، نه به معنای سر. در آیه شریفه نیز واژه «کَلَالَه» به آن نوع پیوند خویشاوندی اطلاق می‌شود که میت پدر و مادر و فرزندی که طبقه اول به شمار می‌آیند نداشته باشد تا از او ارث برند، در نتیجه دو سوی پیوند خویشاوندی او خالی باشد؛ که همین خالی بودن دو طرف را «کلاله» گویند و از او به سبک میراث‌بری از «کلاله» ارث می‌برند. «فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلْثِ» اما اگر تعداد برادران و خواهران از یک تن بیشتر باشد، یک سوم مال به گونه مساوی میان آنان تقسیم می‌شود؛ چرا که از دیدگاه امت، خواهران و برادران مادری (صفحه ۱۰۶) در ارث برابرند. «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يَتِيمٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ»... این حکم پس از عمل به وصیت میت و پرداخت بدهی او خواهد بود و عمل به وصیت نیز زمانی لازم است که او در وصیت خویش به حقوق ورثه زبانی نرسانده باشد... در مورد زیان رسان نبودن وصیت، بعضی گفته‌اند مقصود این است که انسان نباید طوری وصیت کند که در حال حیات و در آستانه مرگ یا پس از مرگ خویش، به اموال و در نتیجه به ورثه خود زیان برساند و برخی دیگر بر آنند که منظور آیه شریفه این است که نباید به بدهی غیر واقعی اقرار کند تا بدان وسیله به ورثه زیان وارد آورد یا در حال بیماری و در آستانه مرگ دستور هزینه و تصرفی در مال بدهد که چیزی برای ورثه باقی نماند. در روایتی آمده است که: «إِنَّ الضَّرَّارَ فِي الْوَصِيَّةِ مِنَ الْكِبَائِرِ» زیان رساندن به ورثه با وصیت، از گناهان بزرگ است. «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ» و خدا دانا و بردبار است. آری؛ او از مصالح بندگان آگاه است و مقرراتش درباره میراث و وصیت و هر بُعدی از ابعاد زندگی همواره حکیمانه است و نیز ذات پاک او بردبار است و در کیفر گناهکاران شتاب نمی‌ورزد، بلکه با دادن مهلت به آنان برای جبران و توبه و اصلاح بر آنان منت می‌گذارد.

### اشاره‌ای به مقررات ارث

در دو آیه‌ای که تفسیر آنها گذشت، از مقررات ارث و بیان سهام ورثه سخن به میان آمد و اصول مربوط به آن ترسیم شد. اینک ما با الهام از روایات رسیده از امامان نور در این مورد فهرست و فشرده‌ای از مقررات ارث را یادآور می‌گردیم که برای دریافت کامل این بحث، باید به کتابهای فقهی مراجعه کرد.

### دو راه ارث‌بری

انسان از دو راه، در خور دریافت ارث می‌گردد که عبارتند از: (صفحه ۱۰۷) ۱ راه سبب. ۲ راه نسب. راه سبب عبارت است از رابطه همسری و ولایت؛ ارث زوجیت همیشه با نسب همراه است؛ اما ارث ولایت در صورتی است که نسبی موجود نباشد. نسب بر دو بخش است: ۱ پدر و مادر و کسانی که با آنان نسبت دارند؛ ۲ فرزندان، فرزندزادگان و...

### عوامل محرومیت

سه چیز انسان را از ارث و ارثیری محروم می‌سازد، این سه عامل محرومیت عبارتند از: ۱ کفر، ۲ بردگی، ۳ کشتن کسی که انسان از او ارث می‌برد. جز این سه چیز، هیچ عامل دیگری نمی‌تواند پدر و مادر و زن و شوهر را از اصل ارث محروم سازد.

### اقسام ورثه

ارث برندگان از دارایی برجای مانده، سه گروه‌اند: ۱ فرزند، که از ارث‌بری فرزندزاده یا نواده و برادر و خواهرزاده جلوگیری می‌نماید؛ همچنانکه از ارث بردن خویشاوندان پدر، همانند عمو، عمه، خاله و دایی جلوگیری می‌کند و نیز از ارث بردن پدر و مادر میت در بیشتر از یک ششم مال مانع می‌شود، مگر اینکه میت یک یا دو دختر داشته باشد که در این صورت از آنچه از سهام زیاد آمد، سهمی هم به پدر و مادر می‌رسد. ۲ پدر و مادر میت که مانع از ارث‌بری خویشاوندان خویش، همچون برادر، خواهر و پدر و مادر خود می‌گردند. ۳ زن و شوهر، از ارث‌بری دیگران جلوگیری نمی‌کنند؛ و فرزندزاده، در صورت نبود فرزند، جانشین او در ارث می‌شود و نقش فرزند را در جلوگیری از ارث‌بری (صفحه ۱۰۸) دیگران دارد؛ و کسانی که نزدیک‌ترند، از آنان که دورترند، حَقّ تقدّم دارند؛ و نیز فرزند برادر و خواهر در صورت نبود خود آنان، جانشین آنان در ارث می‌شود و با پدر بزرگ و مادر بزرگ شریک می‌شود.

### میراث نسب

میراث نسب بر دو نوع است: ۱ به فرض، ۲ به قرابت. ۱ ارث برخاسته از فرض: ارثی است که مقدار آن در قرآن مقرر گردیده و ثابت است؛ و کسانی از این نوع ارث بهره‌مند می‌شوند که پیوند خویشاوندیشان با میت یکسان است، به سان دختر یا دخترانی که با پدر و مادر و یا یکی از آن دو همراه باشند، چرا که هر یک به طور مستقیم و بی‌واسطه با میت پیوند دارند، از این رو هر گاه یکی از آنان به تنهایی وارث میت شود، همه دارایی بر جای مانده، از آن اوست که، بخشی را به فرض می‌برد و بخشی را به قرابت و هر گاه همگی با هم باشند، هر یک سهم خویش را می‌برد و باقیمانده دارایی نیز به نسبت سهمشان میان آنان تقسیم می‌شود و اگر دارایی به جا مانده به سبب وجود زن یا شوهر از سهام کم بیاید، آن کاهش متوجه دختر یا دختران می‌شود، نه پدر و مادر یا زن و شوهر. ممکن است در موردی ورثه میت تنها از کلاله پدری، یا مادری، یا کلاله پدری و مادری گرد آیند، چرا که خویشاوندی همه آنان با میت یکسان است؛ در این صورت اگر دارایی بر جای مانده از سهام آنان زیاد آمد، اضافه آن را به کلاله مادری و پدری یا پدری تنها می‌دهند، نه به کلاله مادری تنها. از سهم زن و شوهر هیچگاه چیزی کم نمی‌شود؛ بنابراین، هر گاه کلاله پدری یا مادری گرد آیند، سهم کلاله مادری در صورتی که یک تن باشد، یک ششم و اگر چند تن باشد، یک سوّم است و باقیمانده دارایی میت از آن «کلاله» پدری است؛ و با بودن کلاله پدری و مادری، کلاله پدری تنها ارث نمی‌برد. ۲ ارث برخاسته از قرابت: و نزدیکی آن است که انسان به تناسب پیوند خویشاوندی (صفحه ۱۰۹) با دیگران از آنان ارث برد و کسانی که به تناسب پیوند و قرابت ارث می‌برند، به ترتیب اهمیت عبارتند از: پسر و بعد از او فرزند یا فرزندان او که جانشین وی می‌شوند؛ و باید یادآور شد که طبقه نخست، همیشه از ارث‌بری نسل بعد جلوگیری می‌کنند و با بودن این نسل، یا کسی از آنان، ارث به نسل دوم نمی‌رسد. پس از پسر، پدر نیز در صورت نبودن فرزند، به قرابت ارث می‌برد و همه دارایی در صورتی که تنها باشد، به او می‌رسد. بعد از پدر، کسانی چون فرزند پدر یا پدر پدر، یا عمو و عمه که از جانب پدر با میت قرابت می‌یابند، ارثشان به قرابت است. بنابراین، پدر پدر یا برادری که فرزند پدر است، در یک ردیف قرار می‌گیرند؛ همچنین است مادر بزرگ که با خواهر در یک ردیف قرار می‌گیرد و دارایی برجای مانده را طبق قانون به نسبت دو بهره برای پسر و یک سهم برای دختر تقسیم می‌کنند. کسانی که با میت دو سبب قرابت دارند، از کسانی که تنها یک سبب قرابت دارند، مقدم می‌باشند و از ارث‌بری آنان جلوگیری می‌کنند. فرزندان خواهر و

برادر، جای پدر و مادرشان را می‌گیرند و با پدر و مادر در تقسیم ارث شرکت می‌کنند. به همین ترتیب، جد و جدّه گر چه دور باشند و یا خواهران و برادران میت و فرزندان آنان در ارث شریک هستند. از خویشاوندان مادری، پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری و خویشان آنان همانند دایی و خاله، به قرابت ارث می‌برند؛ و فرزندان مادر به فرض، نه به قرابت. بنابراین، جد و جدّه مادری با برادر و خواهر مادری هم سهمند؛ و هرگاه خویشاوندان پدری و مادری با هم گرد آیند و از نظر درجه خویشاوندی مساوی باشند، یک سوم دارایی برجای مانده برای خویشاوندان مادری و بقیه آن برای خویشاوندان پدری خواهد بود و بهره پسران در تقسیم، دو برابر دختران است. و هرگاه یکی از خویشاوندان پدری و مادری از دیگری دورتر باشد، آنکه نزدیکتر است، مانع ارث‌بری دورتر می‌شود و او را از ارث محروم می‌سازد، خواه از طرف پدر باشد، خواه از سوی مادر. این حکم تنها در یک جا استثنا شده و آن زمانی است که (صفحه ۱۱۰) پسر عمومی پدری و مادری با عمومی پدری جمع شوند که در اینجا پسر عمو مقدم بر عمو می‌شود و او ارث را می‌برد. این بود اصول و چهارچوب مقررات ارث، برای دریافت شاخ و برگهای بسیار بحث باید به کتابهای فقهی مراجعه گردد. (صفحه ۱۱۱)

## ۱۸. آیه (مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است)

### اشاره

مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند و زنان صالح زنانی هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می‌کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد)، در بستر از آنها دوری نمائید و (اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود)، آنها را تنبیه کنید و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید (بدانید) خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست). (۳۴ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره و بیان ۲ دسته از زنان

«نُشُوز» از «نَشَز» به معنی زمین مرتفع و بلند است و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان می‌باشد. خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته‌جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن، یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. «مردان سرپرست و نگهبان زنان هستند: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ». البته مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدّی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسؤولیت‌ها و مشورت‌های لازم است. این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتماً باید یکی از آن دو «رئیس» و (صفحه ۱۱۲) دیگری «معاون یا عضو» باشد و گرنه هرج و مرج

در کار آنها پیدا می‌شود، سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیات در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار و عواطف بیشتر بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید. به علاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته‌ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست. جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اول می‌فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده» (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ). در قسمت دیگر می‌فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند» (وَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ). ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون شایسته‌تر است. سپس اضافه می‌کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته‌اند:

### دسته اول: صالحان و درستکاران

دسته اول: «صالحان و درستکاران و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، حِفْظُ الْعَيْبِ (صفحه ۱۱۳) می‌کنند» (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ). یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قایل شده و با جمله (بِمَا حَفِظَ اللَّهُ) به آن اشاره گردیده وظایف و مسؤولیت‌های خود را به خوبی انجام می‌دهند. بدیهی است که مردان موظفند در برابر اینگونه زنان نهایت احترام و حق‌شناسی را انجام دهند.

### دسته دوم: زنان متخلف

شدت عمل نسبت به زنان متخلف دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر اینگونه زنان وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است: مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می‌گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» (وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ). به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و نتایج سوء اینگونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسؤولیت خود نمود. سپس می‌فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» (وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ) و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنها مؤثر گردد. در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤولیت‌ها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم‌اعتنایی نفعی



بخشد و راهی جز «شدت عمل» باقی نماند «آنها را تنبیه بدنی کنید: وَاضْرِبُوهُنَّ». در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند. ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام (صفحه ۱۱۴)

### به مردان اجازه داده که در مورد زن متوسل به تنبیه بدنی شوند؟

جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست زیرا: اولاً: آیه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌شناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنها مفید واقع نشود و اتفاقاً این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قایل می‌شوند که تا سرحد اعدام پیش می‌رود. ثانیاً: «تنبیه بدنی» در اینجا همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است، باید ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن. ثالثاً: روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزار طلبی) هستند که این حالت در آنها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابراین ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است. مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه‌گیری کرده، درصدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: «اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید: فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً». و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گوییم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلفی و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف (صفحه ۱۱۵) خود آشنا سازد. داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی‌او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است و در پایان مجدداً به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا».

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

#### شان نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث سه روایت آمده که بیانگر یک داستان است و تفاوت در چهره‌هاست: ۱ برخی آورده‌اند که آیه شریفه در مورد مردی به نام «سَعْدُ بْنُ رَبِيعٍ» و همسرش «حَبِيبَةُ» فرود آمد؛ چرا که آن دو، که خاندانشان از یاران «مَدَنِي» پیامبر بودند، در زندگی مشترک دستخوش کشمکش شدند؛ و آن مرد همسرش را به خاطر سرکشی و نافرمانی‌اش کتک زد. آن زن به همراه پدرش «زید» نزد پیامبر شکایت برد و آن حضرت پس از رسیدگی، دستور قصاص داد. آنان را برای اجرای دستور بردند که درست در همان لحظات این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد و پیامبر پس از تلاوت آیه شریفه فرمود: ما چیزی را خواستیم و خدا دستوری دیگر داد و آنچه خدا مقرر فرموده بهتر است و آن گاه حکم خویش را برداشت. ۲ «کَلْبِي» در این مورد آورده است که: آیه شریفه در مورد «سَعْدُ» و همسرش «حُوْلَةُ» فرود آمد و داستان فرود آن همانگونه است. ۳ برخی دیگر

آورده‌اند که آیه شریفه در مورد «جمیله» و شوهرش «ثابت» فرود آمد؛ و آن گاه داستان فرود آن را همانگونه که گذشت روایت کرده‌اند.

### مدیریت در خانواده

این آیه شریفه می‌فرماید: (صفحه ۱۱۶) الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ مردان در نظام خانواده کارگزار و تدبیرگر امور زنانند و سرپرستی و مدیریت جامعه کوچک خانواده را به عهده دارند؛ و این به خاطر تفاوت‌ها و برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر است که دستگاه حکیمانه آفرینش بر اساس مصلحت در نظر گرفته است.

### راز مدیریت مرد

در این فراز از آیه شریفه، نخستین رمز کارگزار بودن مردان را در جامعه کوچک خانواده بیان می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که دلیل این کار این است که مردان به طور عادی از نظر دانش و خرد و استواری دیدگاه و تصمیم بر کارها، بر زنان برتری دارند؛ و دیگر بدان جهت است که از دارایی و ثمره تلاش خود، هم به زنان مهریه می‌پردازند و هم هزینه خانه و خانواده را تأمین می‌کنند. فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ به باور برخی از مفسران، منظور این است که زنان شایسته، فرمانبردار خدا و همسران خویش‌اند؛ و این آیه را گواه دیدگاه خود آورده‌اند که می‌فرماید: يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ (۱... ۱) هان ای مریم! در زندگی همواره فرمانبردار پروردگار خویش باش! و نیز، در غیاب همسران عفت خویش را پاس می‌دارند. و به باور برخی، حقوق و دارایی و حرمت شوهران را نگاهبانند. به باور ما همه این مفاهیم در آیه موجود است و هیچ ناسازگاری میان دو دیدگاه نیست. و این پاس داشتن حقوق همسر و عفت خویش از سوی زنان بدان دلیل است که خدا حقوق آنان را که از جمله آنها پرداخت مهریه و تأمین هزینه زندگی و رفتار عادلانه با آنان است برایشان پاس داشته و همه را بر عهده شوهرانشان نهاده است. ۱. سوره آل عمران، آیه ۳۴. (صفحه ۱۱۷) برخی بر آنند که به برکت پاس داشتن خدا از این حقوق و حدود است که زنان می‌توانند آنها را پاس دارند. وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ منظور این است که: آن زنانی که شما شوهران از سرکشی و حق‌ناپذیری‌شان بیم دارید و به راستی می‌ترسید و می‌دانید که در اندیشه سلطه‌جویی در جامعه کوچک خانه و خانواده هستند و با شما به ناسازگاری می‌پردازند، با مهر و صفا اندریشان دهید؛ و اگر گفتگو و خیرخواهی سود نبخشید، در بستر و خوابگاه از آنان دوری گزینید. به باور «سعید بن جبیر» پیام این جمله این است که از آمیزش با آنان خودداری ورزید؛ امّا به باور گروهی، از نزدیکی و همخوابگی با آنان خودداری کنید. در این صورت روشن می‌شود که آنان از نظر مهر به شما و ادامه زندگی مشترک چگونه‌اند؛ اگر به راستی شما و زندگی با شما را دوست دارند، این جدایی شما بر آنان گران می‌آید و راه عادلانه و رعایت حقوق و حدود را برمی‌گزینند، و گرنه به دوری گزیدن شما نیز بها نمی‌دهند و در روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام در این مورد رسیده است که به اینگونه زنان سرکش، به هنگام خواب پشت کنید و توجه نمایید؛ به همین مفهوم تفسیر شده است. «قرآء» بر آن است که در آیه شریفه، «بیم از نافرمانی» به مفهوم آگاهی از نافرمانی و سرکشی آمده است و واژه خوف گاه به مفهوم علم به کار می‌رود. از «ابن عباس» آورده‌اند که: زنان را در صورت سرکشی با بهره‌وری از کتاب خدا اندرز دهید و به آنان خاطر نشان سازید که از خدا بترسند و در قلمرو مقررات نظام خانواده با شما سازگار و فرمانبردار باشند؛ اگر نپذیرفتند، با آنان اندکی درشتی کنید؛ و اگر سود نبخشید به گونه‌ای که زخم و شکستگی پدید نیاید، آنان را تنبیه نمایید. و از ششمین امام نور آورده‌اند که منظور از تنبیه، زدن با ساقه گیاه یا نی است. فَإِنْ أَطَعَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلاً و اگر آنان از سرکشی خویش بازگشتند و راه سازگاری و انجام وظایف برگزیدند، دیگر راهی برای زیان رساندن به آنان برای شما نخواهد بود. به باور برخی منظور این است که دیگر هیچ راهی

برای دوری گزیدن و یا هشدار و تنبیه (صفحه ۱۱۸) نمی‌ماند و به باور برخی دیگر، هنگامی که آنان سر سازگاری و انجام وظایف داشتند، دیگر به ژرفای جان آنان کار نداشته باشید و آنان را به مهر و محبت قلبی مکلف نسازید. إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا به یقین خدا بلند مرتبه و بزرگ است. او برتر از آن است که کسی را به کاری فراتر از توان و امکاناتش موظف سازد. به باور برخی منظور از بیان دو وصف از اوصاف خدا در آخر آیه شریفه این است که به مردان هشدار می‌دهد که مراقب رفتار خویش باشند؛ چرا که خدا می‌تواند زنان را در صورتی که به آنان ستم کنید، یاری نماید و بر شما پیروز سازد و به بارور برخی منظور این است که: هان ای مردان با ایمان! خدا شما را به اندازه توانتان مکلف ساخته است؛ بنابراین شما نیز از زنان چیزی فراتر از توان آنان و مقررات و حقوق خویش نخواهید. (صفحه ۱۱۹)

## ۱۹. آیه (محکمه صلح خانوادگی)

### اشاره

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیت همه باخبر است). (۳۵ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به مسأله اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می‌گوید: «اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد (برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن صلح و سازش) یک نفر داور و حکم از فامیل مرد انتخاب کنید» (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ) و از آن جا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می‌افزاید: «و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید» (وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا). سپس می‌فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد» (إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا) و برای این که به «حکمتین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا). محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله: ۱ محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است، یعنی همانگونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی‌روح گام برداشت، (صفحه ۱۲۰) در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند. ۲ در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر با اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری

که راهی آن گونه محاکم شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند. ولی در محکمه صلح فامیلی یا اینگونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهد داشت. ۳ داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالباً بی تفاوتند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرقی نمی‌کند. محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسئولیت‌های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد. ۴ از همه اینها گذشته چنین محکمه‌ای هیچ یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچگونه تشریفاتی طرفین می‌توانند در کمترین مدّت به مقصود خود نائل شوند. ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند. با این امتیازاتی که شمردیم معلوم می‌شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو (صفحه ۱۲۱) همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

#### طرح حکیمانه برای ایجاد سازش در خانواده

در آیه شریفه آفریدگار انسان، مردان جامعه را راه نمود که به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های سرکشی و وظیفه ناشناسی همسرانشان چگونه رفتار کنند؛ اینک در این آیه راه می‌نماید که اگر آن تدابیر سودی نبخشید و خطر جدایی احساس گردید، چه باید کرد. وَ إِن خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا وَ اگر نشانه‌های دشمنی و شکاف پدید آمد و از ناسازگاری آن دو بیمناک شدید، داوری از خاندان مرد و داوری نیز از خانواده زن برانگیزید تا میان آنان سازش پدید آورند. در این مورد که روی سخن در آیه شریفه با کیست، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ برخی بر آنند که مخاطب آیه همان کسی است که سرپرستی نظام خانواده به عهده اوست. ۲ امّا برخی از مفسّران و بیشتر فقها بر این عقیده‌اند که روی سخن با کسی است که این کشمکش خانوادگی در برابر او طرح می‌گردد و توانایی حلّ آن را دارد. روایات رسیده از حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز بیانگر این دیدگاه است. ۳ به باور پاره‌ای از مفسران نیز روی سخن با دو عضو اصلی خانواده، یعنی زن و مرد و بستگان نزدیک آنان است.

#### یک پرسش

آیا دو داوری که برای ایجاد سازش و رفع کشمکش برگزیده می‌شوند، در صورت نیافتن راه ادامه زندگی مشترک، می‌توانند آن دو را از هم جدا کنند و به گونه‌ای شرافتمندانه زن را طلاق بدهند و انحلال خانواده را اعلان کنند؟ (صفحه ۱۲۲)

#### پاسخ

از روایات رسیده از امامان نور چنین دریافت می‌گردد که آنان تنها با رضایت زن و مرد می‌توانند انحلال خانواده و جدایی زن و مرد را اعلان کنند؛ امّا برخی بر آنند که می‌توانند؛ و روایتی نیز از امیر مؤمنان در این مورد آورده‌اند. طرفداران این دیدگاه بر این عقیده‌اند که دو داور از سوی زن و مرد وکالت دارند. بنابراین در صورت عدم امکان سازش و راه نبودن برای ادامه زندگی مشترک می‌توانند جدایی آنان را اعلان کنند. *إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا* به باور برخی منظور این است که اگر آن دو داور به راستی در اندیشه سازش آن زن و مرد و یافتن راه حلّ مشکل آنان باشند، خداوند میان آنان سازش

پدید می‌آورد تا بر اساس عدالت و مصلحت داوری کنند؛ اما برخی بر آنند که اگر دو داور در اندیشه ایجاد سازش میان زن و شوهرش باشند، خدا میان آن زن و مرد سازش پدید می‌آورد و دشمنی و شکاف را از میان بر می‌دارد؛ چرا که او به نیت‌های قلبی و خواسته‌های آن دو، دانا و به مصالح و منافع خانواده و جامعه آگاه است. (صفحه ۱۲۳)

## ۲۰. آیه (ده دستور درباره حقوق خانوادگی و آداب معاشرت)

### اشاره

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِالْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا و خدا را بپرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر، نیکی کنید، همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید، زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است (و از ادای حقوق دیگران سر باز می‌زند)، دوست نمی‌دارد. (۳۶ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

باید توجه داشت که «مُخْتَلًا» از ماده «خِیَال» به معنی کسی است که با یک سلسله «تَخِیلات» خود را بزرگ می‌پندارد و اگر می‌بینیم به اسب «خِیَل» گفته می‌شود نیز به خاطر آن است که هنگام راه رفتن شبیه متکبران گام برمی‌دارد و «فَخُورًا» از ماده «فَخْر» به معین کسی است که فخرفروشی می‌کند، بنابراین تفاوت میان این دو کلمه در اینجا است که یکی اشاره به تخيلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است. آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می‌شود: ۱ نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریشه اصلی تمام برنامه‌های اسلامی است می‌کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک و نیت را خالص و اراده را قوی و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد و از آن جا که آیه بیان یک رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است و می‌گوید: «خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا». ۲ سپس اشاره به حق پدر و مادر کرده و توصیه می‌کند که نسبت به آنها نیکی کنید (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا). حق پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی (صفحه ۱۲۴) آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تأکید واقع شده باشد و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. (۱) از این تعبیرهای مکرر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ‌ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است، بنابراین ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است. درباره حقوق پدر و مادر بحث‌های مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد. ۳ سپس دستور به نیکی کردن «نسبت به همه خویشاوندان می‌دهد» (وَ بِالْقُرْبَىٰ). این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکید فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صله رحم» و گاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آن‌ها، در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای محکم‌تری در میان واحدهای کوچک‌تر و متشکل‌تر، به نام «فامیل» و «خانواده» به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند. ۴ سپس اشاره به حقوق «ایتام» کرده و افراد با ایمان را توصیه

به نیکی در حق آنها می‌کند (و اَلْیَتَامَى). زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می‌افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایت‌کار بار می‌آیند، بنابراین نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع. \*\*\*\* ۱- (۸۳ / بقره)، (۱۵۱ / انعام)، (۳ / اسراء). (صفحه ۱۲۵) ۵ بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می‌کند (و الْمَسَاكِينِ). زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست. ۶ سپس توصیه به «نیکی در حق همسایگان نزدیک می‌کند» (و الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى). در این که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی معنی آیه را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته‌اند، ولی این تفسیر با توجه به این که در جمله‌های سابق، از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیک تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند. ۷ سپس درباره «همسایگان دور سفارش می‌کند» (و الْجَارِ الْجُنْبِ) و منظور از آن دوری مکانی است، زیرا طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند. (۱) که در شهرهای کوچک تقریباً تمام شهر را در برمی‌گیرد (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده درباره مساحت چنین دایره‌ای روشن می‌شود که مجموع خانه‌های اطراف آن را تقریباً پنج هزار خانه تشکیل می‌دهد که مسلماً شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند). جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک»، تصریح به حق «همسایگان دور» کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را در برمی‌گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور \*\*\*\* ۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۴۸۰. (صفحه ۱۲۶) نیز صریحاً برده شود و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمان را نیز شامل می‌شود. (مگر آن‌هایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند). «حق جوار» در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان می‌خوانیم: «ما زال (رَسُولُ اللَّهِ) يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ: آنقدر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند». این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در «تفسیر المنار» و «تفسیر قرطبی» از بخاری نیز همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ: به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد»... یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ: کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست». (۱) ۸ سپس قرآن درباره «کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می‌کند» (و الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ). ولی باید توجه داشت که «الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» معنای وسیع‌تری از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در برمی‌گیرد خواه دوست دائمی باشد یا یک دوست موقت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می‌گردد و اگر می‌بینیم که در پاره‌ای از روایات «و الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ» به رفیق سفر (رَفِيقَكَ فِي السَّفَرِ) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید (الْمُنْفِطِعُ إِلَيْكَ يَرْجُو نَفْعَكَ) تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در برمی‌گیرد و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد، اعم از دوستان واقعی و همکاران و همسفران و مراجعان و شاگردان و مشاوران و خدمتگزاران. \*\*\*\* ۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۳، صفحه ۱۷۵۴. (صفحه ۱۲۷) ۹ دسته دیگری

که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می‌کنند (وَ اِبْنِ السَّبِيلِ). با این که ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی و می‌مانند و تعبیر جالب «ابن السَّبِيلِ» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچگونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند. ۱۰ در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ). در حقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می‌گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضمناً اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آنها می‌انجامد و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند افراد متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد» (اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا). به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السَّبِيلِ و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادت محروم است. گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر صلی الله علیه و آله زشتی تکبر و نتایج سوء آن را بر شمرد به حدی که من گریه کردم، فرمود: «چرا گریه می‌کنی» گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزو متکبران باشم فرمود: «نه تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حق، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند)». (صفحه ۱۲۸)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«جار»: همسایه «جُنب»: دور «مُخْتَالٌ»: خودخواه، خود بزرگ بین، کسی که با پندارهای پوچ و بی‌اساس برای خویش مقام و موقعیتی می‌پندارد که فاقد آن است. «فَخُورٌ»: فخر فروش و کسی که امتیازات و نقاط قوت خویش را به منظور خودنمایی به رخ دیگران می‌کشد و به انگیزه خود بزرگ بینی برمی‌شمارد؛ اما به کسی که گاه نعمت‌های خدا را به خود برمی‌شمارد و سپاس می‌گزارد، سپاسگزار گفته‌اند.

### زنجیره‌ای از کارهای شایسته

قرآن پس از سفارش به عدالت و نیکوکاری در مورد یتیمان و توصیه به رعایت ارزش‌های انسانی و اخلاقی در نظام خانواده و میان دو همسر، اینک به بیان یک سلسله امور معنوی و شماری از کارهای شایسته و پسندیده که از ضروریات زندگی اسلامی و انسانی است پرداخته و در آغاز از توحیدگرایی و یکتاپرستی شروع می‌کند و می‌فرماید: وَ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا خدای را به یکتایی پرستید و او را به شکوه و عظمت یاد کنید و در عبادت و پرستش، شریکی برای او مگیرید؛ چرا که پرستش و بندگی تنها در خور اوست که آفریدگار توانای جهان و انسان و ارزانی دارنده نعمت‌هاست. وَ بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْاِيْتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ و به پدر و مادر، هم خودتان نیکی کنید و هم دیگران را در مورد آنان جز به نیکی و احترام سفارش نکنید و به همه نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیز احسان کنید و بدانید که نیکی واقعی در مورد یتیمان، حراست از حقوق و شئون و تربیت درست آنان است؛ و نیکی به بینوایان این است که حقوق آنان را پایمال نسازید و در رفع گرفتاری و محرومیت آنان بکوشید. (صفحه ۱۲۹) وَ

الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ به باور گروهی منظور از این دو تعبیر، همسایه خویشاوند و بیگانه است؛ اما به باور برخی منظور همسایه توحیدگرا و غیر مسلمان است. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود: **الْجِيرَانُ ثَلَاثَةٌ: جَارٌ لَهُ ثَلَاثَةٌ حَقُّوهُ، حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ الْقَرَابَةِ وَ حَقُّ الْإِسْلَامِ، وَ جَارٌ لَهُ حَقٌّ: حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ الْإِسْلَامِ؛ وَ جَارٌ لَهُ حَقُّ الْجَوَارِ، الْمَشْرُكُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ.** (۱) همسایگان انسان سه گروهند: دسته‌ای از آنان از حق همسایگی، خویشاوندی و مسلمانی برخوردارند؛ و دسته‌ای از حق همسایگی و همدینی؛ و گروه سوم تنها از حق همسایگی و انسانی، چرا که خویشاوند یا همدین نیستند. «زجاج» بر این باور است که منظور از همسایه نزدیک، کسی است که از نظر مسافت به شما نزدیک است و او را می‌بینید و می‌شناسید؛ و همسایه دور به عکس آن است. در روایت است که مرز همسایگی تا چهل منزل است؛ و نیز روایت آورده‌اند که تا حدود چهل متر است. با این بیان، به باور ایشان منظور از همسایه نزدیک، خویشاوند نیست؛ چرا که قرآن شریف در مورد خویشاوندان در صدر آیه سفارش فرموده است. اما ممکن است در پاسخ گفته شود که خویشاوند در صورتی که همسایه انسان گردید، حق دیگری نیز پیدا می‌کند. با این بیان در آیه تکراری به چشم نمی‌خورد. **وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ بِيَارِ هَمْرَاهِ وَ يَاهَمْنَشِينَ** نیز نیکی کنید. در مورد این فراز، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ گروهی از جمله «ابن عباس» بر آنند که منظور رفیق راه است و نیکی به او برخورد درست و رعایت حقوق و حدود و مواسات با او است. ۱ - **حِلْيَةُ الْأَوْلِيَاءِ**، ج ۵، ص ۲۰۷ با اندک تفاوت؛ **أَحْكَامُ الْقُرْآنِ**، جصاص، ج ۲، ص ۱۹۵. (صفحه ۱۳۰) ۲ و گروهی بر این باورند که منظور همسر انسان است. ۳ پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی است که به شما روی آورده و انتظار یاری دارد. ۴ و پاره‌ای نیز می‌گویند منظور کارگر و خدمتگزار انسان است. به باور ما آیه همه اینها را در بر می‌گیرد و نیکی به همه اینها سفارش شده است. **وَ ابْنِ السَّبِيلِ** در این مورد برخی بر آنند که منظور این است که به در راه ماندگان نیز نیکی کنید و برخی دیگر می‌گویند منظور نیکی به میهمان است. ابن عباس می‌گوید: میهمانی سه روز است و فراتر از آن نیکی است و هر نیکی نیز صدقه است. «جابر» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: هر نیکوکاری صدقه محسوب می‌گردد و یکی از آن نیکی‌ها این است که با برادرت با چهره‌ای باز رو به‌رو گردی و آب ظرف خویش را به ظرف او و به سود او بریزی. **وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** و به بردگان خویش نیز نیکی کنید و با تأمین نیازهای آنان از واگذار نمودن کارهای سخت و طاقت‌فرسا به آنها خودداری نمایید. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا** و بهوش باشید که خدا مردم متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد. ابن عباس می‌گوید: دلیل بیان دو صفت منفی تکبر و فخر فروشی این است که مردم متکبر و فخر فروش از بستگان و همسایگان نیازمند خویش متنفرند و با آنان رفتار شایسته ندارند. گفتنی است که آیه شریفه در بردارنده همه محتوا و ارکان اسلام است و انسان را به سوی ارزش‌های انسانی راه می‌نماید؛ و اگر کسی درباره این آیه شریفه درست بیندیشد، از هر نوع پند و اندرز سخنوران بی‌نیاز است و به علوم و دانش‌های گوناگون دانشوران دست می‌یابد. (صفحه ۱۳۱)

## پرتوی از آیاتی که گذشت

### پرتوی از آیات

(۱) در آیاتی که گذشت، قرآن شریف یک سلسله تدابیر ظریف و سازنده را برای استحکام و استواری نظام خانواده و حل بحرانها ترسیم می‌کند که اگر به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های بحران در روابط خانواده و به صدا در آمدن زنگ خطر، این تدابیر به شیوه‌ای شایسته مورد عمل قرار گیرد، بسیاری از بحرانها و زیان‌های برخاسته از آن به خوبی برطرف شده و یا به صورت شرافتمندانه‌ای انحلال آن اعلان و به انبوهی از بدبختی‌ها خط پایان خواهد کشید. این تدابیر عبارتند از:

## ۱ اصل مدیریت در جامعه کوچک خانواده



جامعه جهانی از جامعه‌های گوناگون و هر کدام از این جامعه‌ها از واحدهای خانواده پدید آمده‌اند. اگر خانواده بزرگ بشری یا جامعه‌های کوچک‌تر برای جلوگیری از هرج و مرج و بی‌برنامه‌گی و انحطاط و از هم گسیختگی و پیدایش راه تکامل و پیشرفت، نیازمند به اداره و مدیریت و کارگزارند، به همان دلیل جامعه کوچک خانه و خانواده نیز برای اوج گرفتن به پرفرازترین قله تکامل مادی و معنوی و اخلاقی و انسانی و مبارزه با آنها و از هم گسیختگی خانواده نیازمند به نظام و مدیریت و مدیر و معاون و مشاور است. ضرورت مدیریت در جهان کنونی به گونه‌ای روشن است که پیش از شکل‌گیری هر حزب و گروه در هر واحد اقتصادی و اجتماعی و اداری و خدماتی، نخست به مدیریت آن می‌اندیشند و امیرمؤمنان قرن‌ها پیش فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ» (۲...۲) مردم هر جامعه و تمدنی، ناگزیر از مدیریت و اداره و کارگزارند. و نخستین درس این آیات این است که جامعه کوچک خانواده نیاز به مدیریت و مدیر و مشاور و معاون دارد. ۱. مترجم. ۲. نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، خ ۴۰. (صفحه ۱۳۲)

## ۲ مدیر و معاون در این جامعه کوچک

در گام دوم از این آیات این پیام را دریافت می‌داریم که ضمن رعایت احترام و حقوق متقابل دو رکن اساسی این جامعه کوچک که زن و مرد می‌باشند و با در نظر گرفتن شرایط جسمی و فکری و عاطفی هر کدام از یک سو و تعهدات اقتصادی مرد بر تأمین هزینه خانواده و پرداخت مهریه به زن، مناسب‌ترین و طبیعی‌ترین راه این است که مدیریت این جامعه کوچک را به شایسته‌ترین و کارآمدترین و لایق‌ترین آن دو بسپاریم. با این بیان اگر مرد شایسته‌ترین آن دو بود، مدیریت را بر اساس شایسته سالاری به مرد بسپاریم و معاونت آن را به زن، تا با به هم پیوستن نیروی بیشتر جسمی و فکری و قدرت شگرف هنری و عواطف سرشار و زندگی ساز انسانی زن و مرد در نظام خانواده، هم برای آن برنامه و نقشه تکامل ترسیم می‌گردد و هم هزینه این پیشرفت تأمین شود و هم در فراز و نشیب‌ها به شایستگی از آن دفاع گردد. آری، الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...

## ۳ رعایت حقوق متقابل

در هر جامعه‌ای دو اصل اساسی جدایی ناپذیرند: ۱ انجام وظیفه ۲ ایجاد وظیفه هنگامی که مدیریت در نظام خانواده به انجام شایسته وظایف مادی و معنوی و اقتصادی و عاطفی و انسانی خویش قیام کرد و حقوق معاونت را که در دین، رکن این جامعه کوچک است پاس داشت، در برابر این انجام وظیفه برای او تکلیف ایجاد می‌کند و این جاست که حقوق متقابل در خانه و جامعه بشر شکل می‌گیرد و از هم گسست ناپذیر می‌گردد؛ و این سومین درس در پرتو این آیات است که می‌فرماید: «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...» و زنان شایسته زندگی و درستکار، آنانی هستند که در برابر حقوقی که خدا برای (صفحه ۱۳۳) آنان مقرر داشته است در برابر مدیریت خانه فروتن هستند و نه سرکش و ماجراجو و در غیاب مرد خانه یا حضور او، اسرار و حقوق و عفت خویش و آبروی خانواده را پاس می‌دارند. ۴ راه رویارویی با بحران‌های خانوادگی هر جامعه‌ای در فراز و نشیب‌های زندگی ممکن است به آفت‌ها و بحران‌هایی گرفتار آید که بقا و حیات آن در گرو رویارویی شایسته مدیریت و معاونت آن با آفت‌هاست. درس دیگری که از آیات مورد بحث می‌گیریم این است که در صورت بروز نشانه‌های بحران و سرکشی زن یا مرد و پایمال ساختن حقوق و نادیده گرفتن وظایف چه باید کرد؟ اینک در این جا چگونگی رویارویی مرحله به مرحله با قانون‌شکنی زن یا معاونت نظام خانواده طرح می‌گردد که به ترتیب عبارتند از: ۱ اندرز و گفتگوی شایسته و انسانی برای حل مشکل. ۲ مبارزه منفی و قطع رابطه محدود. ۳ و آخرین راه برای مدیریت، اندکی «شدت عمل» با رعایت همه مقررات انسانی. ۴ و پس از آن مراجعه به محکمه خانوادگی و فامیلی تا داوری نمایند و راه ادامه زندگی مشترک و نظام خانواده را ارائه و موانع همکاری را بر

طرف یا انحلال آن را اعلان کنند. (صفحه ۱۳۴)

## ۲۱. آیه (بُخْل، آفت اخلاقی خانواده است)

### اشاره

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل دعوت می‌کنند و آن چه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم. (۳۷ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«بُخْل» غالباً از کفر سرچشمه می‌گیرد، زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی‌پایان پروردگار و وعده‌های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می‌کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد و این که می‌گویند: عذاب آنها خوار کننده است برای این است که جزای «تَكْبُر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببینند. ضمناً باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می‌شود، بسیاری کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می‌ورزند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«بُخْل»: این واژه اسم ذمّ است و به مفهوم سختی در بخشش و سرباز زدن از اعطای چیزی است که بخشیدن آن لازم است؛ و در مورد کسی به کار می‌رود که کارش گناهی بزرگ است. پاره‌ای نیز بر آنند که به معنای سرباز زدن از چیزی است که منع آن بی‌ثمر و اعطای آن نیز بدون زیان است. واژه «شُح» نیز به مفهوم «بُخْل» است و هر دو در برابر جود و بخشش قرار دارند. به بیان علی بن عیسی، بخل، منع از بخشش است؛ چرا که طبیعت بخیل از آن رنج می‌برد و جود، بذل احسان است؛ چرا که انسان بخشنده از بخشش رنج نمی‌برد که شادمان می‌گردد. (صفحه ۱۳۵) در این آیه شریفه به یکی از خصلت‌های نکوهیده و بازدارنده می‌پردازد و به کسانی که دچار این آفت هستند هشدار می‌دهد که: الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ همان کسانی که خود بخل می‌ورزند و مردم را نیز به این کار زشت وامی‌دارند و آنچه را خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند؛ و اشاره می‌کند که ما برای کفرگرایان عذابی خفّت آور فراهم ساخته‌ایم. به بارو گروهی از مفسران منظور آیه شریفه کسانی هستند که از پرداخت حقوق مالی خویش سرباز می‌زنند و دیگران را نیز باز می‌دارند؛ اما به باور برخی دیگر، منظور کسانی هستند که از بیان اوصاف و نشانه‌هایی که از پیامبر اسلام شناخته‌اند، بخل می‌ورزند و یاران پیامبر را نیز به آن وسوسه می‌کنند. وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و آنچه را که خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند. برخی از مفسران در تفسیر این فراز می‌گویند: منظور این است که آنان می‌کوشند تا با پنهان ساختن نعمت‌ها و امکانات اقتصادی که خدا به آنان ارزانی داشته است، برای خصلت نکوهیده «بُخْل» خویش بهانه و عذری بیابند. برخی نیز بر آنند که آنان آگاهی خویش در مورد پیامبر اسلام و حقانیت دعوت و بعثت او را پوشیده می‌دارند. به باور ما، آیه شریفه از هر نوع بخل و خست و بخل ورزی هشدار می‌دهد؛ خواه در امور مادی و اقتصادی باشد، یا علمی و بهره‌دهی معنوی. با این بیان، هر کس از ادای آنچه بر عهده اوست سرباز زند و مردم را از انجام آنها باز دارد و حقایق و فضایل و ارزش‌های کسی را کتمان کند در خور نکوهش است. در روایت است که خدای بخشاینده

هر گاه به کسی نعمتی ارزانی داشت، دوست دارد آثار نعمت خویش را در زندگی او بنگرد. **وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا**. و ما برای کسانی که نعمت‌های خدا را با کتمان حقایق انکار می‌کنند و یا به خود و هوشمندی خویشتن نسبت می‌دهند، عذابی خفت آور آماده ساخته‌ایم؛ عذابی که (صفحه ۱۳۶) مایه خواری و رسوایی و باعث اهانت به آنان می‌شود؛ و این دستاورد خود آنان است. (صفحه ۱۳۷)

## ۲۲. آیه (لزوم ترویج فرهنگ امانداری و عدالت‌ورزی در خانواده و اجتماع)

### اشاره

**إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا** خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست. (۵۸ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصیتی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده می‌شود و صریحاً می‌گوید «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها بدهید: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**». روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل می‌شود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه، وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت، مسلمان باشد، یا غیر مسلمان و این در واقع یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشر در اسلام» است که تمام انسانها در برابر آن یکسانند، قابل توجه این که در شأن نزول آیه فوق، امانت تنها یک امانت مادی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود.

### عدالت در حکمیت و داوری

در قسمت دوم آیه، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسأله «عدالت در حکومت» است. آیه می‌گوید: «خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت می‌کنید، از روی عدالت حکم کنید: **وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ**». سپس برای تأکید این دو فرمان مهم می‌گوید: «خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می‌دهد: **إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ**». باز تأکید می‌کند و می‌گوید: «در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می‌شنود و هم کارهای (صفحه ۱۳۸) شما را می‌بیند: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا**». این قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می‌شود، تا آن جا که در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشته بود و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن رسیدند، علی که ناظر این صحنه بود فوراً به فرزندش گفت: **«يَا بَنِي أَنْظِرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَإِنَّ هَذَا حُكْمٌ وَاللَّهُ سَائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:»** فرزندم! درست دقت کن، چگونه داوری می‌کنی، زیرا این خود یک نوع قضاوت است و خداوند در روز قیامت درباره آن از تو سؤال می‌کند. (۱) این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه‌ای خواه مادی یا الهی بدون اجرای این دو اصل، سامان نمی‌یابد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَوَدُّوا»: ادا کنید، باز پس دهید. «سَمِيعٌ»: شنوا. «بَصِيرٌ»: بینا.

## امانتداری و دادگری

در این آیه شریفه خدای پر مهر مردم را به ادای امانت‌ها فرمان می‌دهد و می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا** در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور بیشتر مفسران، منظور آیه شریفه این است که هر نوع امانت دینی یا حقوقی، مردمی و یا خدایی، اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی، مادی یا \*\*\* \*\* ۱- «مجمع البیان»، جلد ۳، صفحه ۶۴. (صفحه ۱۳۹) معنوی که به عنوان امانت به شما سپرده شد، آن را باز پس دهید و رعایت امانت کنید. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام - که درود خدای بر آنان باد نیز این دیدگاه روایت شده است. ۲ اما گروهی دیگر بر این باورند که منظور آیه شریفه مدیریت جامعه است و روی سخن نیز با زمامداران است که باید حقوق مردم را رعایت نمایند و با گفتار و عملکرد شایسته، آنان را به راه دین خدا برند. از پنجمین و ششمین امام نور نیز این دیدگاه روایت شده و فرموده‌اند که: خدا هر یک از امامان راستین را موظف ساخت که تدبیر امور دین و دنیای مردم را به امام پس از خویش سپارند. ادامه آیه شریفه این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: **«وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»**. (۱ ... ) و نیز از پیشوایان راستین روایت است که: دو آیه در قرآن است که یکی بیانگر حقوق ماست و دیگری روشنگر حقوق شما مردم؛ و آن گاه به تلاوت همین دو آیه پرداختند. به باور ما این دیدگاه در درون همان دیدگاه نخست گنجانیده شده است؛ چرا که از جمله امانت‌های بزرگ خدا امامان راستین هستند؛ به همین دلیل است که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: **«إِنَّ آدَاءَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ مِنَ الْأَمَانَةِ»**. ... خواندن نماز، پرداخت حقوق مالی، گرفتن روزه و انجام حج از جمله ادای امانت‌هاست؛ و نیز از جمله ادای امانت، فرمانی است که به زمامداران در مورد پخش عادلانه درآمدها و صدقات و غنایم و دیگر منابع ملی که حقوق مردم در آنهاست، داده شده است. آری، خدا موضوع امانت و امانتداری را تا آن جا بزرگ و پراهمیت شمرده است ۱. سوره نساء، آیه ۵۹. (صفحه ۱۴۰) که به خیانتکاران اینگونه هشدار می‌دهد: **«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ»** (۱ ... ) خدا نگاه‌های خائنه و دزدانه را می‌داند و از آنها آگاه است. و اینگونه آنان را بر حذر می‌دارد ...: **«لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ»** (۲ ... ) به خدا و پیام‌آورش خیانت نکنید ... و از امانتداران اینگونه تجلیل می‌کند: **«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ»**. (۳ ... ) و از پیروان کتاب‌های آسمانی کسی است که اگر مال بسیاری را به او به امانت سپاری آن را به تو بر می‌گرداند ... ۳ پاره‌ای از دانشمندان نیز در تفسیر آیه می‌گویند: در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است و به آن حضرت دستور می‌دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از کلیددار آن، «عثمان بن طلحه» برای پاکسازی خانه از بت‌ها گرفته بود، به او باز پس دهد؛ چرا که پیامبر در این اندیشه بود که «عباس» را کلید دار کعبه سازد تا او افزون بر پرده‌داری کعبه و سیراب ساختن زائران، این کار را نیز به عهده گیرد. به باور ما این دیدگاه گرچه درست به نظر می‌رسد و روایتی هم آن را تأیید می‌کند، اما دو دیدگاه گذشته بهتر و استوارترند؛ چرا که اگر فرمانی جهان شمول و با مفهوم گسترده در موردی ویژه صادر گردید، نباید آن را در مورد خاص خود محدود ساخت، بلکه باید به مفهوم گسترده و جهان شمول آن عمل کرد. **وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ** این فراز از آیه شریفه به زمامداران عصرها و نسل‌ها و مدیران و داوران و دستگاه‌های قضایی فرمان می‌دهد که در میان جامعه بر اساس دادگری و عدالت حکم کنند. نظیر این آیه شریفه در قرآن که مردم را به عدل و انصاف فراخوانده بسیار است؛ برای نمونه می‌فرماید: ۱. سوره مؤمن، آیه ۱۹. ۲. سوره انفال، آیه ۲۷. ۳. سوره آل عمران، آیه ۷۵. (صفحه ۱۴۱) «یا داوودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (۱ ... ) هان ای داود! ما تو را در روی زمین به خلافت برگزیدیم، پس میان مردم بر اساس حق و عدالت داوری کن! و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که به امیر مؤمنان فرمود: علی جان! میان دو

تن که نزدت به داوری می‌آیند، در نگاه و گفتارت برابری را رعایت کن! «سَوِّبَيْنَ الْخَضِيْمَيْنِ فِي لِحْظِكَ وَ لَفْظِكَ». (۲) و نیز در روایت آمده است که دو کودک نوشته خویشان را نزد امام حسن علیه‌السلام بردند تا بهترین را برگزینند. هنگامی که امیرمؤمنان از موضوع آگاه شد، به حضرت مجتبی فرمود: «پسرم! در مورد داوری خویش نیک بیندیش، چرا که خدا در روز رستاخیز از همین حکم نیز تو را بازخواست خواهد کرد.» یا بُنَيَّ انْظُرْ كَيْفَ تَحْكُمُ فَاِنَّ هَذَا وَاللَّهِ سَائِلُكَ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. و در بخش پایانی آیه می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعْظُمُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا این فراز از آیه شریفه روشن می‌سازد که فرمان خدا و اندرز او در مورد ادای امانت و هشدار از خیانت و نیز فرمان او به رعایت عدل و داد به سود شما و جامعه شماست. پاره‌ای نیز گفته‌اند که منظور از «موعظه» دعوت به نیکی‌ها و ارزش‌ها و هشدار از ضد ارزش‌هاست. و خدا به همه شنیدنی‌ها، شنوا و به همه دیدنی‌ها بیناست. پاره‌ای نیز بر آنند که: خدا به گفتار و عملکرد شما دانا و آگاه است. یادآوری می‌گردد که آمدن واژه «کان» در این موارد نشانگر آن است که خدا همواره شنوا و دانا بوده و هست و خواهد بود. ۱. سوره ص، آیه ۲۶. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۸. (صفحه ۱۴۲)

### ۲۳. آیه (نارسایی‌های خانوادگی حاصل عملکرد اعضای خانواده است آن را به خدا نسبت ندهید)

#### اشاره

ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِدًا آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد از ناحیه خدا است و آن چه از بدی به تو می‌رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است. (۷۹/نساء)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُشَدِّدَةً» در اصل از ماده «شید» به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می‌برند و از آن جا که در آن عصر و زمان معمولاً محکم‌ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده بیشتر به این ماده اطلاق می‌شده است، بنابراین «بُرُوجِ مُشَدِّدَةً» به معنی قلعه‌های محکم است و اگر می‌بینیم مُشَدِّدَةً به معنی مرتفع و طولانی آمده آن هم نیز به خاطر این است که بدون استفاده کردن از گچ و مانند آن هیچگاه نمی‌توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند. در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مدثر از مرگ تعبیر به «یقین» شده است، اشاره به این که هر قوم و جمعیتی، هر عقیده‌ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیت را نمی‌توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد و از آن جا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات و یا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می‌دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند، این آیات هشدار به آنها می‌دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر «يُؤَدِّرِكُمْ» به آنها گوشزد می‌کند که فرار کردن از این واقعیت قطعی عالم هستی بیهوده است، زیرا معنی ماده «يُؤَدِّرِكُمْ» این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود. با توجه به این واقعیت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد؟ به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکررات را تکرار نماید و از پاداش‌های مجاهدان راه خدا بی‌بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است؟ اصولاً (صفحه ۱۴۳) مرگ یک واقعیت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توأم با افتخار آماده شد.

#### سرچشمه پیروزی‌ها و شکست‌ها

قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی‌اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می‌گوید: «آنها هر گاه به پیروزی

برسند و نیکی‌ها و حسناتی به دست آورند می‌گویند از طرف خدا است» یعنی ما شایسته آن بوده‌ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده (وَإِنْ تُصَبِّهُمُ حَسَنَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ). ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می‌گویند: «اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم کفایت نقشه‌های نظامی او بوده است» و مثلاً شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می‌پنداشتند (وَإِنْ تُصَبِّهُمُ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ). در هر حال قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که از نظر یک موخید و خداپرست تیزبین «همه این حوادث و پیروزی‌ها و شکست‌ها از ناحیه خدا است» که بر طبق لیاقت‌ها و ارزش‌های وجودی مردم به آنها داده می‌شود (قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدِ اللَّهِ) و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات مختلف زندگی می‌گوید: «پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند» (فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا).

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن به سرچشمه نیکی‌ها و سرفرازی‌ها و پیروزی‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ هر آنچه از نیکی‌ها و پیروزی‌ها به تو رسد، از جانب خداست؛ اما هر آنچه از شکست‌ها و بدی‌ها دامنگیرت گردد، از سوی خودت به تو رسیده است. به باور برخی در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است، اما منظور از محتوای آن، امت آن حضرت است؛ اما به باور گروهی روی سخن با انسان است و منظور از واژه «حَسَنَةً» و «سَيِّئَةً» نیز نعمت گرانبهای دین و دیگر نعمت‌های خداست. و مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ در مورد دو واژه «حَسَنَةً» و «سَيِّئَةً» که در آیه شریفه آمده، دیدگاه‌ها یکسان نیست. (صفحه ۱۴۴) ۱ «ابن عباس» بر آن است که منظور از واژه نخست، غنایم پیکار «بَدْر» و منظور از واژه دوم شکست و ناراحتی روز «أُحُد» است. ۲ اما «ابومسلم» بر این عقیده است که منظور آیه شریفه و پیام آن این است که: مردم مسلمان در پیکار «بدر»، با ایمان و اخلاص تلاش کردند و فرمان خدا و پیامبر را به جان خریدند و خدا نیز پیروزی را به آنان هدیه کرد، اما در پیکار «أُحُد» خدا و پیام‌آورش را نافرمانی نمودند و در نتیجه دستخوش پراکندگی و شکست شدند. ۳ به باور برخی منظور از واژه «حَسَنَةً»، اطاعت و فرمانبرداری است و منظور از «سَيِّئَةً» نافرمانی خدا و پیامبر. ۴ اما به باور برخی دیگر این آیه شریفه به سان آن آیه است که می‌فرماید: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا». (... ۱) کیفر بدی و گناه، به سان آن، بدی و کیفر خواهد بود ... ۵ و گروهی نیز می‌گویند: منظور از واژه نخست، نعمت و پیروزی و آسایش است و منظور از واژه دوم، خشکسالی و قحطی و گرفتاری‌هایی است که به خاطر نافرمانی خدا و بیدادگری دامانگیر انسانها می‌گردد؛ گرچه برخی از بلاها و مشکلات نیز از لطف و حکمت خداست تا انسان آزمون گردد و پاداش سپاسگزاران و شکیبایان را بگیرد و همیشه جنبه کیفری ندارد. و بلاها را بدان دلیل «سَيِّئَةً» نامیده است که انسان به طور طبیعی از آنها گریزان است و گرنه آنها پسندیده هستند و زشتی ندارند. با این بیان تفسیر آیه شریفه این می‌شود که: همه سلامتی‌ها، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی که نصیب شما می‌گردد، از جانب خداست، اما رنج‌ها و فشارها و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که بر اثر نافرمانی خدا گریبانگیر شما می‌گردد (نظیر مشکلات خانوادگی)، ثمره عملکرد نادرست خود شماست. نظیر این هشدار در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید: «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ». (... ۲) و هر مصیبتی به شما برسد به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید. ۱. سوره شوری، آیه ۴۰. (صفحه ۱۴۵) به باور «بلخی» تفسیر این آیه اینگونه است: هر رنج و مصیبتی که به انسان برسد، کفاره گناهان صغیره و یا کیفر گناهان کبیره و یا هشدار است که به خاطر کوتاهی در انجام وظایف دامنگیرش شده است. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَا مِنْ حَدْسٍ بَعُودٍ وَلَا اخْتِلَاجِ عِزْقٍ وَلَا عَثْرَةٍ قَدَمٍ إِلَّا بَدَنٌ وَمَا يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ أَكْثَرُ». هر خراشی که در بدن شما به وسیله خاری پدید می‌آید، یا رگی از رگ‌ها پاره می‌گردد و یا هر لغزش پایی پیش می‌آید، همه آنها بر اثر گناه و نافرمانی خداست؛ و تازه آنچه خدا در پرتو مهرش نادیده می‌گیرد و می‌بخشد بیشتر است. «علی بن عیسی» می‌گوید: آیه شریفه نشانگر آن است که آفریدگار پر مهر و فرزانه هیچ رنج و گرفتاری برای انسان پیش

نمی‌آورد، جز این که به یکی از دو دلیل است: یا به خاطر مهر اوست تا انسان به خود آید و به پاداش سپاس و شکیبایی برسد و یا به خاطر کیفر اشتباهاتی است که از او سرزده است، چرا که رنج‌ها و گرفتاری‌ها، هر گاه بر اثر گناه گریبان انسان را بگیرد، یا کیفر گناه است و یا جنبه هشدار و تأدیب دارد. *وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا* و ما تو را برای مردم به عنوان پیام آوری فرستادیم؛ و این کار ما، خود بزرگ‌ترین نعمت و نیکی است و مخالفت با پیام تو، گناه و زشتکاری و بیدادگری است. در مورد چگونگی پیوند این فراز از آیه به فرازهای پیشین گفته‌اند: منظور این است که هر چه به آنان برسد از شومی گناهان آنهاست و تو پیام آوری هستی که فرمانبرداری از تو، به سان فرمانبرداری از خدا و نافرمانی‌ات به سان نافرمانی اوست. با این بیان تو سرچشمه خوبی‌ها هستی و نباید شومی گناهانشان را به تو نسبت دهند. *وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا* و گواهی خدا بر رسالت و صداقت تو بسنده است و به باور برخی خدا برای گواهی بر نیک و بد بندگان و عملکرد آنان کافی است. با این بیان هدف این فراز از آیه این است که مردم را به نیکی‌ها تشویق و از بدی‌ها هشدار دهد. ۱. سوره شوری، آیه ۳۰. (صفحه ۱۴۶)

## ۲۴. آیه (فرزندان صالح یا ناصالح غالباً دستاورد رفتار صحیح یا غلط والدین است)

### اشاره

*مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا* و مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می‌کند. (نساء/۸۵)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «شَفَاعَت» در اصل از ماده «شَفَع» به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است). ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است. «کِفْل» در اصل به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت کننده می‌باشد و به همین جهت هر گونه گناه و سهم بد را کِفْل می‌گویند و نیز به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد کِفَالَت گفته می‌شود. «مُقِيت» در اصل از ماده قوت به معنی غذایی است که جان انسان را حفظ می‌کند، بنابراین «مُقِيت» که اسم فاعل از باب افعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می‌پردازد و از آن جا که چنین کسی حافظ حیات او است، کلمه مُقِيت به معنی «حافظ» نیز به کار رفته و نیز شخصی که قوت می‌دهد حتما توانایی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلماً حساب زیردستان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حسیب آمده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه «مُقِيت» اراده شود. مسؤولیت هر کس در برابر اعمال خویش به (صفحه ۱۴۷) آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم‌پوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاک خود فرو رود. آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماعی روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هر گاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب

تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون این که چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهَى عَنِ مُنْكَرٍ أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ وَمَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَسَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ: هر کس کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهم و شریک است و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است». مطابق این منطلق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسایل مختلف تبلیغاتی و یا آماده ساختن زمینه‌ها و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی‌ها از چنین برنامه‌هایی استفاده می‌نمایند از آن سهم دارند. از پاره‌ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین برمی‌آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه، دعای نیک یا بد در حق کسی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می‌شود. از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ اسْتَجِيبَ لَهُ وَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلكَ مِثْلَهُ فَذَلِكَ النَّصِيبُ: کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می‌رسد و فرشته پروردگار به او می‌گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود و منظور از نصیب در آیه همین است». (۱) و این تفسیر، منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه‌ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی به هر نوع \*\*\*\*۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیه شریفه. (صفحه ۱۴۸) کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهم خواهد بود.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شَفَاعَت»: این واژه از ریشه «شَفِيع» که به مفهوم «جفت» است گرفته شده و بدان دلیل که شفیع به هنگام درست کردن کار دیگری و شفاعت در مورد او، در حقیقت خود را رفیق او قرار می‌دهد به او «شَفِيع» و به کارش شفاعت گفته‌اند. نیز به کسی که ملک دیگری را جزء ملک خود سازد «شَفِيع» گفته می‌شود. به صراحت آیات قرآن و انبوه روایات، اصل شفاعت به اذن خدا، یک موضوع تردید ناپذیر است، اما در مورد ابعاد و قلمرو آن دیدگاه‌ها یکسان نیست: گروهی بر آنند که پیامبر گرامی اهل بهشت را شفاعت می‌کند و به برکت شفاعت آن حضرت به درجات والا-تری اوج می‌گیرند. اما دیگران می‌گویند: پیامبر آن گروه از گناهکاران امت را که از دین و آیین آنان خشنود است و در کنار اندیشه و عقیده شایسته و توحیدی و خداپسندانه خود دستخوش لغزش‌هایی نیز شده‌اند، شفاعت خواهد کرد، تا به برکت آن از کیفر خدا در امان بمانند و خدا آنان را بیامرزد. «كِفْل»: به مفهوم بهره و نصیب آمده است. پاره‌ای نیز آن را به معنای وزر و وبال گرفته‌اند.

### شفاعت

در این آیه شریفه می‌فرماید: مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا هر کس شفاعت پسندیده و تشویق خدا پسندانه‌ای کند، از آن کار بهره‌ای خواهد داشت؛ و هر کس شفاعت ناپسند و تشویق به کار بدی کند، برای او نیز از آن گناه و زشتی، بهره‌ای خواهد بود.

### دیدگاه‌ها در مورد واژه شفاعت

(صفحه ۱۴۹) در مورد شفاعت دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور برخی، از جمله «ابن عیّاس» منظور از شفاعت در آیه شریفه، اصلاح و ایجاد سازش میان دو نفر است که فرد اصلاحگر نیز پاداشی خواهد داشت؛ همانگونه که اگر کسی با آتش افروزی و



سخن چینی بذر کینه و دشمنی افشاند، گناهکار خواهد بود. ۲ به باور برخی دیگر شفاعت پسندیده به مفهوم میانجیگری‌هایی است که در میان مردم رواج دارد. با این بیان اگر میانجی‌گری، در راه شایستگی و عدالت و انصاف بود، پسندیده است و اگر در راه ستم و انحراف انجام شد ناپسند است. به همین دلیل است که میانجیگری به مفهوم نخست مورد تشویق است و به مفهوم دوم ناپسند و حرام. در روایت است که: «إِشْفَعُوا تُؤْجَرُوا» میانجیگری شایسته نماید تا پاداش دریافت دارید. و نیز آمده است که: «مَنْ حَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ؛ وَمَنْ أَعَانَ عَلَى خُصُومِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَنْزَعَ». (۱) کسی که با شفاعت و میانجیگری مانع اجرای عادلانه یکی از مقررات خدا گردد، در حقیقت با خدا در قلمرو قدرتش به مخالفت برخاسته است؛ و کسی که بدون آگاهی بر کشمکش، یکی از دو طرف را یاری رساند، در خشم خداست تا آن گاه که از روش ظالمانه‌اش دست کشد. ۳ «جُبَّائِي» بر آن است که شفاعت پسندیده، دعای خیر درباره مردم و شفاعت ناپسند، دعای زیانبار در مورد آنان است. ۴ پاره‌ای نیز می‌گویند: شفاعت در اینجا به مفهوم یاری و پشتیبانی از برادر عقیدتی و دینی در جهاد با تجاوزکاران است که بهره دنیوی غنایم و پاداش آخرت آن بهشت خداست و اگر در گناه و تجاوزی با همدین و همنوع رفاقت کند، بهره دنیای او سرزنش و نکوهش و نصیب جهان دیگرش کیفر خواهد بود. ۱. سُبَيْنِ بِيَهَقِي، ج ۶، ص ۸۲؛ سُبَيْنِ ابِي دَاوُود، ج ۳، ص ۳۰۵، ح ۳۵۹۷؛ مُسْنَدُ اَحْمَد، ج ۲، ص ۷۰ و ۸۲. (صفحه ۱۵۰) وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتِبًا وَ خَدَا هَمُورَه بِر هَر چيزي تواناست.

### واژه «مُقیت»

در مورد مفهوم این واژه نیز نظراتی آمده است: ۱ به باور برخی این واژه به مفهوم توانا و پر اقتدار آمده است. ۲ و به باور برخی دیگر، به مفهوم کسی است که هر چیزی را از روی حساب ارزانی دارد و شمار و حساب آن را داشته باشد. ۳ پاره‌ای به مفهوم گواه معنا کرده‌اند. ۴ و پاره‌ای دیگر به معنای حسابگر و حساب کننده. ۵ و «جُبَّائِي» می‌گوید: واژه «مُقیت» به معنای کیفر کننده است؛ چرا که خدا پاداش هر کار نیک و کیفر هر گناهی را خواهد داد. (صفحه ۱۵۱)

## ۲۵. آیه (آغاز عدالت از درون خانواده)

### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا إِي كَسَانِي كِه اِيْمَانِ آوْرْدِه اِيْد كَامَلًا قِيَامِ بِه عَدَالْتِ كَنِيد، برای خدا گواهی دهید اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه این که اگر آنها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید خداوند به آن چه انجام می‌دهید آگاه است. (۱۳۵ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَلَوُّوا» از ماده «لَوَّ» به معنی جلوگیری و تأخیر است و در اصل به معنی «پیچیدن و تاب دادن» آمده است. «قَوَّامِينَ» جمع قَوَّام «صیغه مبالغه» به معنی «بسیار قیام کننده» است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد. تعبیر به «قیام» در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید پاخیزد و به دنبال آنها برود، بنابراین «قیام به کار» کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی

درباره آن است اگرچه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی می‌گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنند که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند. سپس برای تأکید مطلب مسأله «شهادت» را عنوان کرده، می‌فرماید: «به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگرچه به زبان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود» (شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ). این موضوع (صفحه ۱۵۲) در همه اجتماعات و مخصوصاً در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً در شهادت دادن، مقیاس را حب و بغض‌ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می‌دهند اما حق و عدالت برای آنها مطرح نیست، مخصوصاً از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده می‌شود که افراد تازه مسلمان حتی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادت‌هایی که به ضرر بستگان‌شان می‌شد خودداری می‌کردند، آیه فوق نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار داد. (۱) ولی همانطور که آیه اشاره می‌کند این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچگونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد. ضمناً از این جمله استفاده می‌شود که بستگان می‌توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر این که قرائن اتهام به طرفداری و اعمال تعصب در کار بوده باشد). سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده می‌فرماید: «نه ملاحظه ثروت و ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران، زیرا اگر آن کس که شهادت به حق به زیان او تمام می‌شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاه‌تر است، نه صاحبان زر و زور می‌توانند در برابر حمایت پروردگار، زبانی به شاهدان بر حق برسانند و نه فقیر با اجرای «عدالت» گرسنه می‌ماند» (إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا). باز برای تأکید دستور می‌دهد که «از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد» (فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا) و از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه مظالم و ستم‌ها، هوی پرستی است و اگر اجتماعی هوی پرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت. بار دیگر به خاطر اهمیتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده می‌فرماید: «اگر مانع رسیدن حق به حق‌دار شوید و یا حق را تحریف نمایید و یا پس از آشکار شدن حق از آن اعراض کنید» ۱- «الْمَنَار»، جلد ۵، صفحه ۴۵۵. (صفحه ۱۵۳) کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است» (وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا). در حقیقت جمله انْ تَلَوْا اشاره به تحریف حق و تغییر آن است، در حالی که جمله تَعْرَضُوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حق می‌باشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر نقل شده است. (۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَوَام»: این واژه مبالغه از واژه قیام است و به مفهوم کسی است که به عدل و داد عادت کرده و عدالت و دادگری راه و رسم اوست. «قِسْط»: عدل و داد. «لَتَى»: در اصل به مفهوم جلوگیری و به تأخیر افکندن و پیچانیدن و تاب دادن است و در اینجا در مورد تحریف حقایق برای حق‌کشی به کار رفته است.

### برای عدالت به پا خیزید!

در آیه گذشته، خدای پر مهر روشنگری فرمود که پاداش شکوه‌بار دنیا و آخرت یکسره به دست اوست؛ اینک در این آیه مردم را به عدالت و دادگری در همه میدانها سفارش می‌کند و از آنان می‌خواهد که برای عدالت به پا خیزند و به ستم و بیداد نزدیک نشوند و دیگران را نیز هشدار دهند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ هَايَ كَسَانِي كَمَا إِيمَانُ آوْرَدِيد! همواره برای عدالت

و دادگری به پا خیزید و برای خدا گواهی دهید. آری، باید عدالت و دادگری شیوه و راه و رسم و عادت شما باشد و در میدان‌های گفتار، نوشتار و میدان عمل، بر اساس عدالت رفتار کنید و برای عدالت حرکت نمایید. شَهْدَاءٌ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ \* \* \* \* \* ۱- «تفسیر تبیان»، جلد ۵، صفحه ۳۵۶. (صفحه ۱۵۴) «شَهْدَاءٌ» جمع واژه «شَهِيد» است. مفهوم آیه این است که خدا به بندگانش فرمان می‌دهد که در گفتار و گواهی خویش راستی و حق‌گرایی را راه و رسم خویش قرار دهند و در این کار پایدار باشند تا هم خشنودی خدا را به دست آورند و هم به بارگاه او نزدیک گردند، گرچه این حقوقی و گواهی بر اساس عدالت به زیان خود و یا پدر و مادرشان باشد؛ و هرگز به خاطر ثروت ثروتمند و یا تهیدستی بینوا از عدالت انحراف نجوید! «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: منظور این است که در گواهی و داوری خود، همواره جانبدار عدل و داد باشید، خواه به سود خود یا نزدیکانتان باشد و یا به زیان شما و بستگانانتان؛ چرا که خدای دادگر همه را در برابر قانون و در برابر عدل و داد و گواهی و آیین دادرسی و داوری، برابر نگرسته و کسی را بر دیگری برتری نداده است.

### گواهی اعضای خانواده در مورد یکدیگر رواست

آیه مبارکه نشانگر این واقعیت است که گواهی پدر برای فرزند و گواهی فرزند برای پدر، خواه به سود آنان باشد و یا به زیانشان، جایز است؛ و نیز نشانگر آن است که گواهی نزدیکان و بستگان در مورد یکدیگر رواست. «ابن عباس» نیز در این مورد همین دیدگاه را بر گزیده است. «ابن شهاب» در این مورد آورده است که: مسلمانان پیشین بیشتر بر این راه و رسم عادلانه و انسانی بودند، تا دوره‌های بعد از راه رسید و از مردم کارهایی پدیدار شد که زمامداران را به تهمت زدن به آنان برانگیخت و آن‌گاه گواهی افرادی که مورد اتهام حکومت قرار می‌گرفتند ترک شد و نیز گواهی به سود آنان از سوی بیدادگران ممنوع گردید. ذکر این نکته لازم است که منظور از گواهی دادن انسان به زیان خود، اقرار وی به سود طرف مقابل است که پذیرفته است. اما گواهی دادن انسان به سود خود، به تنهایی پذیرفته نیست مگر این که دلایل و مدارک و گواهان، ادعای او را گواهی کنند. *إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَلِلَّهِ أَوْلَىٰ بِهِمَا* اگر کسانی که به سود و زیانشان گواهی داده می‌شود، ثروتمند باشند و یا (صفحه ۱۵۵) تهیدست و بینوا ناتوان، نباید هیچ یک از این موضوعات باعث شود که از گواهی عادلانه انحراف جویم و از ادای گواهی صحیح و خدا پسندانه و یا داوری و قضاوت عادلانه دوری گزینیم. بسیار دیده شده است که افرادی به خاطر ثروت و یا زورمداری کسی که گواهی به زیان اوست، از ادای گواهی خود داری نموده و حقیقت را کتمان می‌کنند و پاره‌ای نیز به خاطر تهیدستی و گرفتاری فردی، از گواهی به زیان او چشم می‌پوشند و بدین سان آفت ترس از زر دار و زور دار و یا دلسوزی کاذب و بیجا باعث خودداری از گواهی عادلانه می‌شود. به همین جهت است که آیه شریفه از هر دو آفت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: *فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا*. خدا به یاری آن دو و نجاتشان از گرفتاری، از شما سزاوارتر است؛ بنا بر این، از ادای گواهی عادلانه به خاطر ثروت و قدرت یک طرف و یا تهیدستی و بیوایی او، خودداری نکنید و ترس و دلسوزی بی‌مورد، شما را از حق و عدالت منحرف نسازد؛ چرا که خداوند شما را به این کار فرمان داده و خود می‌داند که شرایط آن دو چگونه است. بر شماست که مقررات او را رعایت کنید که او به مصالح و منافع واقعی شما و جامعه بشری از همگان داناتر است. *فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا* پس بنابراین از پی هوای دل نروید و در ادای شهادت، غرض‌ها و مرض‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌ها را دخالت ندهید و یا از ادای گواهی به خاطر دلسوزی بی‌مورد سر باز نزنید و تمایل قلبی به یک طرف و یا پیوند خویشاوندی و دیگر آفت‌های حقوقی و دادگری، شما را به بیداد و گواهی ناروا سوق ندهد که عدالت را فدای مصلحت شخصی یا گروهی و یا پیوندها و وسوسه‌ها نماید. «فَرَّاءٌ» در مورد این فراز از آیه می‌گوید: این جمله به سان این است که بگویم: از هوای دل پیروی مکن تا خدایت خشنود گردد. پاره‌ای نیز واژه «*أَنْ تَعْدِلُوا*» را به مفهوم انحراف دانسته و از عدول از راه عادلانه و درست گرفته‌اند که در این صورت معنای آیه اینگونه است: پس از هوای دل پیروی مکن که در نتیجه،

از حق و عدالت به انحراف کشیده خواهی شد. (صفحه ۱۵۶) وَ إِن تَلُؤُوا أَوْ تُغْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا و اگر از ادای گواهی درست به انحراف گرایید و یا روی گردانید، خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و می‌داند که به ادای گواهی عادلانه قیام کرده‌اید و یا با تحریف حقایق و کتمان واقعیات و یا روی برتافتن از ادای گواهی به بیراهه گام سپرده‌اید. در مورد تفسیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ گروهی از جمله «ابن عباس» بر آنند که منظور این است که: اگر از ادای شهادت خودداری کنید... ۲... اما گروهی دیگر می‌گویند: روی سخن با زمامداران است و می‌فرماید: شما ای زمامداران و قاضیان! اگر از قضاوت و داوری عادلانه خودداری کنید و به سود یکی بدون دلیل انحراف جوید خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ۳ برخی نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه این است که: اگر گواهی درست را به نادرست تبدیل کنید و حقایق را تحریف نمایید و آن را کتمان دارید خدا آگاه است...

## پیام آیه

پیام آیه شریفه روشن و انسانساز است و نشانگر این واقعیت است که: ۱ دعوت به ارزش‌ها و کارهای پسندیده و نهی از زشتی و گناه و بیداد بر همگان لازم است. ۲ بر همگان واجب است که در همه میدانها بر اساس عدل و داد رفتار کنند و از ستم و بیداد دوری گزینند. از «ابن عباس» در مورد «وَ إِن تَلُؤُوا» آورده‌اند که: اگر دو نفر در برابر داور و یا قاضی قرار گیرند و او از یکی روی برتابد و به دیگری روی آورد، به گونه‌ای از حق و عدالت انحراف جسته است و این نمونه‌ای از مفهوم آیه شریفه است. (صفحه ۱۵۷)

## ۲۶. آیه (تحریم شرکت در مجالس گناه)

### اشاره

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَجِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُشْتَتَهَرُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند. (۱۴۰ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در سوره «انعام» که از سوره‌های مکی قرآن است در آیه ۶۸ صریحاً به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌کنند و سخنان ناروا می‌گویند، از آنها اعراض کن»، مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده و فلسفه آن هم کاملاً روشن است، زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر اینگونه کارهاست. آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می‌کند و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند با آنها ننشینید تا از این کار صرف نظر کرده، به مسائل دیگری پردازند». سپس نتیجه این کار را چنین بیان می‌کند که «اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است» (إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ). باز برای تأکید این مطلب اضافه می‌کند شرکت در اینگونه جلسات

نشانه روح نفاق است «و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند» (إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا). از این آیه چند نکته استفاده می‌شود: ۱ شرکت در اینگونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگرچه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا اینگونه سکوت‌ها یک نوع رضایت و امضای (صفحه ۱۵۸) عملی است. ۲ نهی از منکر اگر به صورت «مثبت» امکان‌پذیر نباشد لاقلاً باید به صورت «منفی» انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود. ۳ کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می‌کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند. ۴ نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله «حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» این کار را مباح شمرده است. ۵ مجامله با اینگونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می‌شود و اعتراض ننماید، یا لاقلاً عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد. (۱) \*\*\*\* ۱- یکی از مصادیق بارز «مجالس گناه»، آن دسته از جلسات خانوادگی است که در آن احکام الهی رعایت نشده و اختلاط نامحرم به بهانه قوم و خویش بودن امری عادی تلقی می‌گردد یا غیبت و استهزاء دیگران نقل مجلس و موجب گرمی آن می‌گردد. (مؤلف) (صفحه ۱۵۹)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### شان نزول

در داستان نزول آیه مورد بحث آورده‌اند که: این آیه شریفه در مورد منافقان و گروهی از دانشوران یهود فرود آمد؛ چرا که برخی از نفاق پیشگان نزد دانشمندان یهود می‌رفتند و در محفل آنان نشستند، در حالی که در آن جا آیات قرآن به باد تمسخر گرفته شد؛ به همین دلیل بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، هم از زشتکاری آنان خبر داد و هم از این شیوه پست نهی فرمود. در این آیه شریفه قرآن مؤمنین را از نشست و برخاست و معاشرت با هشدار داده و می‌فرماید: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَخدا این حکم را در قرآن بر شما فرو فرستاد که هرگاه شنیدید که شرک‌گرایان و منافقان به آیات خدا کفر می‌ورزند و آنها را به باد تمسخر می‌گیرند، شما با آنان و در محفل آنان ننشینید تا دست از شقاوت خود برداشته و به سخن دیگری پردازند. نظیر این دستور در این آیه شریفه نیز آمده است که می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ». (... ۱) و هنگامی که دیدی کسانی که به انگیزه تمسخر و زیر سؤال بردن قرآن، در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا به گفتاری غیر از آن پردازند ... ۱. سوره انعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۰)

#### رهنمود آیه شریفه

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که نشست و برخاست و دوستی با کفرگرایان، هنگامی که به آیات خدا کفر ورزند و مقررات الهی را مسخره نمایند، کاری نارواست؛ اما آن گاه که بر ضد عقیده و ایمان توحیدگرایان دست به شرارتی نزنند مانعی ندارد؛ ولی از «حسن» روایت شده است که این اجازه نیز به وسیله این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید ...: «فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (۱) و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با کفرگرایان همنشین شدی، پس از توجه و به خود آمدن، دیگر با گروه ستمکار نشست و برخاست مکن. إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ هرگاه پس از این هشدار باز هم با آنان نشست و برخاست نمایید و آنان آیات خدا را به باد تمسخر گیرند، در آن صورت شما نیز به سان آنان هستید، چرا که با وجود توانایی بر هشدار آنان و

جلوگیری از شرارتشان به شقاوت آنان رضایت می‌دهید؛ و رضایت بر کفر و شرک نیز خود نوعی کفر محسوب می‌گردد. سکوت در مقابل شرارت زشت کرداران شرکت در گناه آن هاست. ۱ آیه مبارکه این پیام را می‌دهد که هر انسان خردمند و با ایمانی در صورت توان باید با شرارت کفرگرایان و گناه و زشتی زشت کرداران و گناهکاران اعلان مخالفت کند؛ و اگر چنین نکند و تن به سکوت سپارد و در حضور او گناه شود، او نیز گناهکار است. ۲ و نیز این پیام را طنین افکن می‌سازد که نشست و برخاست با مردم بدکار و بدعتگذار از هر کیش و مذهبی باشند، حرام است. این مطلب را انبوهی از مفسرین به صراحت آورده‌اند و «عبدالله بن مسعود» و «ابراهیم» و «ابو وائل» نیز بر همین عقیده بودند. «ابراهیم» در این مورد می‌گوید: اگر انسان در مجلس و محفلی از آیات خدا و ۱. سوره أنعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۱) مقررات الهی سخن گوید و حاضران او را به باد تمسخر گیرند و حق‌ستیزی نمایند، خدا از آنان خشمگین می‌گردد. و نیز «عمر بن عبد العزیز» با الهام از همین آیه شریفه، مرد روزه‌داری را که با عنصر باده‌گساری هم‌نشین شده بود تازیانه زد. «عیاشی» از حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه مبارکه آورده است که: «إِذَا سَمِعْتَ الرَّجُلَ يَجْحَدُ الْحَقَّ وَ يُكَذِّبُ بِهِ فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ». (۱) هرگاه شنیدی که عنصر تبهکاری حق را انکار و آیات خدا را تکذیب می‌کند، از آن مجلس برخیز و بیرون برو! از «ابن عباس» آورده‌اند که خدا در این آیه مبارکه، مردم را به اتحاد و همدلی و همبستگی فرا می‌خواند و از تفرقه و جدایی و گسستن پیوندها و کارهای تفرقه‌انگیز و سخنان اختلاف افکن نهی می‌کند. «ابو علی» می‌گوید: اگر انسان در چنین محافل گناهی حضور نداشته باشد، اما به گونه‌ای صدای آنان را بشنود حرام نیست؛ چرا که حرمت در نشستن با آنان و نهی نمودن آنان است. إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا خدا، در روز رستاخیز کفرگرایان و منافقان را یکسره در آتش شعله‌ور دوزخ گرد می‌آورد و کيفرشان می‌کند؛ همانگونه که آنان در دنیا بر شرارت و شقاوت بر ضد ایمان آوردگان دست اتحاد دادند و برای دشمنی با ایمان آوردگان، یار و یاور یکدیگر شدند. ۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۲۹. (صفحه ۱۶۲)

## ۲۷. آیه (ضرورت توجه ویژه خانواده‌های مسلمان به «تولید علم» با هدف نفی تسلط کفار بر مؤمنین)

### اشاره

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهمیم در افتخارات و غنایم هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم؟ (پس با شما سهمیم خواهیم بود) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می‌کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است. (۱۴۱ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِسْتَحِذُوا» در اصل از ماده «حَوَّذ» به معنی قسمت عقب رانها است و چون به هنگامی که ساریان می‌خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می‌زند تا به سرعت حرکت کند کلمه «اِسْتَحِذُوا» به معنی سوق دادن، تحریک کردن توأم با تسلط و استیلا آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است. این آیه و دو آیه بعد شش ویژگی از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آنها را بازگو می‌کند. ۱ منافقین با فرصت طلبی مخصوص خود می‌خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتی در غنایم آنان شرکت جویند و منتی هم بر آنها بگذارند و در صورت پیروزی کفار خوشحالند و با مصمم ساختن

آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدمات این پیروزی را فراهم می‌سازند، گاهی «رفیق قافله» اند و گاهی «شریک دزد» و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می‌گذرانند. ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می‌کند و می‌گوید: بالاخره روزی فرا می‌رسد که پرده‌ها بالا- می‌رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می‌شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می‌کند» (فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و برای این که (صفحه ۱۶۳) مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می‌کند: «هیچگاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است» (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا). آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد باایمان است و یا پیروزی‌های «نظامی» و مانند آن را شامل می‌شود؟ از آن جا که کلمه «سبیل» به اصطلاح از قبیل «نکره در سیاق نفی» است و معنی عموم را می‌رساند از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد باایمان، چیره نخواهند شد و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسؤولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند و نه علم و آگاهی لازم دارند که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است. جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مؤمنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می‌شود این توسعه زیاد بعید به نظر نمی‌رسد. قابل توجه این که در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان «فتح» بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به «نصیب» شده است اشاره به این که اگر پیروزی‌هایی نصیب آنان گردد محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد باایمان می‌باشد. (صفحه ۱۶۴)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«تَرْيُص»: انتظار. «اسْتِخْوَاذ»: به مفهوم سوق دادن به همراه چیرگی و غلبه آمده است.

### بارهای از خصلت‌های نکوهیده منافقان

در این آیه شریفه نیز خدا به ترسیم برخی خصلت‌های زشت منافقان و کفرگرایان پرداخته و می‌فرماید: الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ منافقان همان کسانی هستند که همواره به زیان شما انتظار می‌کشند و مراقب تحولات هستند؛ چرا که آنان می‌گفتند: پیامبر و یارانش به زودی نابود می‌گردند و ما از طرف آنان آسوده‌خاطر می‌گردیم و کیش شرک و بت‌پرستی چیره می‌گردد. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ پس اگر از سوی خدا، پیروزی و پیشرفتی به شما برسد، می‌گویند: مگر ما در کارزار با دشمنان به همراه شما و یار و یاور شما نبودیم؟! بنابراین، بهره ما را نیز باید از دستاوردها در نظر بگیرید و سهم ما را هم از غنایم بپردازید؛ چرا که در میدان پیکار همسنگر و همراه شما بودیم. وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ و اگر بهره‌ای نصیب کفرگرایان و بیداد پیشگان گردد و آنان بر ایمان آوردگان چیره شوند، به آنان می‌گویند: آیا ما شما را از راه دوستی به مبارزه با ایمان آوردگان دلگرم نساختم و از نظر روانی شما را تقویت نکردیم و زمینه و اسباب پیروزی‌تان را فراهم نکردیم؟ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و آیا شما را از ورود به صفوف ایمان آوردگان باز نداشتیم؟ و به باور برخی دیگر: آیا همواره به شما خاطر نشان نساختم که ما با شما هستیم و شما را از خود می‌دانیم؟ و آیا اسرار اردوگاه پیامبر و یارانش را به شما نرساندیم و (صفحه ۱۶۵) گزارش وضعیت آنان را برایتان

ننوشتیم؟ و سرانجام آیا ما نبودیم که وسیله پیروزیان را فراهم ساختیم؟ بنابراین، اینک که به هدف رسیده‌اید، حقی را که ما بر شما داریم از یاد نبرید؛ چرا که ما بودیم که شما را در برابر صولت و اقتدار اردوگاه ایمان یاری و از شما دفاع کردیم و به وسیله شما آنان را به هر صورت ممکن کوبیدیم و به جاسوسی و شایعه‌افکنی و جنگ روانی ادامه دادیم تا آنان را از نظر روانی تضعیف و زمینه پیروزی شما را فراهم آوردیم. **فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در این فراز، خدای فرزانه از روز رستاخیز خبر می‌دهد و می‌فرماید: خدا در روز رستاخیز میان شما داوری خواهد کرد. **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** در مورد این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور «ابن عباس» منظور این است که خدا یهود را بر ایمان آوردگان هرگز چیرگی نخواهد داد. ۲ و به باور گروهی منظور این است که خدای فرزانه، بر کفر گرایان نسبت به ایمان آوردگان راهی برای چیرگی منطقی و استدلال قرار نداده است. با این بیان ممکن است کفر گرایان از نظر زر و زور، گاه بر ایمان گرایان چیره شوند، اما از نظر دلیل و منطقی همواره در برابر توحید گرایان شکست خورده و سرافکنده‌اند. «ابو علی» می‌گوید: اگر آیه را به چیرگی ظاهری معنی کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد؛ زیرا این اشکال و ایراد هنگامی پیش خواهد آمد که غلبه و چیرگی کافران را خواست خدا بدانیم. در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که چگونه خدا به چنین کار زشتی خشنود می‌گردد و بر پیروزی باطل و بیداد رضایت می‌دهد؟ اما اگر خواست خدا بدانیم هیچ مانعی به نظر نمی‌رسد؛ و عکس آن موضوع یعنی غلبه ایمان آوردگان بر کفر گرایان را می‌توان به خدا نسبت داد؛ چرا که چیرگی دانش و تقوا و توحید و عدالت بر باطل و بیداد خواست خداست. (صفحه ۱۶۶) ۳ و پاره‌ای نیز می‌گویند: منظور این است که خدا در سرای آخرت که سرای حقیقت خالص است و فریب و دجالگری در آن جا کارساز نیست، برای کفر گرایان نسبت به مؤمنان چیرگی قرار نداده است؛ چرا که این بیان به دنبال این فراز از آیه شریفه آمده است که از رستاخیز و داوری خدا میان دو گروه توحید گرا و کفر گرا سخن می‌گوید و می‌فرماید: **فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**. با این بیان، منظور آیه این است که کفر گرایان و بیداد پیشگان ممکن است در دنیا به زور و شقاوت و کشتار و غارت و سانسور، چند روزی بر ایمان آوردگان چیره شوند، اما در روز رستاخیز دیگر راهی برای دجالگری آنان نیست. (صفحه ۱۶۷)

## ۲۸. آیه (احکام ارث خواهران و خواهران)

### اشاره

**يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ** **إِنِ امْرَأَةٌ هَلَكَتْ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِن كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می‌برد و اگر (خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (شخص متوفی) فرزند نداشته باشد و اگر دو خواهر (از متوفی) باقی بماند دو ثلث اموال را می‌برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند (تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند به این ترتیب که) برای هر مذکر دو برابر سهم مؤنث خواهد بود، خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است. (۱۷۶ / نساء)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و همانطور که در سوره نساء ذیل آیه ۱۲ گفتیم درباره ارث خواهران و



برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه ۱۲ و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است و این دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه ۱۲، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدری و مادری» یا «پدری تنها» سخن می‌گوید. گواه بر این مطلب این است که معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفی مربوط می‌شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می‌برند که یک سوم است و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می‌برند که دو سوم است و چون آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم (صفحه ۱۶۸) دور می‌زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می‌شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می‌شوند به علاوه روایاتی که از ائمه اهلیت: در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات می‌کند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می‌شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می‌پردازیم: قبلاً باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ سؤال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است. لذا می‌فرماید: «از تو در این باره سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می‌کند» (يَسْئَلُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ). سپس به چندین حکم اشاره می‌نماید: ۱ «هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد» (إِنْ امْرَأَةٌ هَلَكَتْ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ). ۲ «و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر می‌رسد» (وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ). ۳ «اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می‌برند» (فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلثَانِ مِمَّا تَرَكَ). ۴ «اگر ورثه شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود» (وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ). در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است» (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ). ناگفته نماند که (صفحه ۱۶۹) آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می‌کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است، ولی با توجه به این که طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می‌شود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«کلاله»: در مورد این واژه در تفسیر آیه ۱۲ از سوره مبارکه نساء بحث شده است. «إِسْتِثْنَاءً»: فتوا خواستن، نظر و دیدگاه فردی را پرسیدن.

### شأن نزول

در مورد داستان فرود آیه مورد بحث، از جابر بن عبد الله آنصاری آورده‌اند که: این آیه شریفه در مورد من فرود آمد؛ چون من

بیمار شدم و نه خواهر داشتم. پیامبر به دیدار من آمد و با خواندن دعا و دمیدن آن بر چهره‌ام، مرا که در حال بیهوشی بودم به خود آورد. از آن حضرت در مورد خواهرانم پرسیدم: «آیا ۳۲ دارایی خویش را در مورد آنان وصیت بنمایم؟» پیامبر پاسخ داد: «به آنان نیکی کن». پرسیدم: «آیا ۲۱ دارایی خویش را به آنان سفارش کنم؟» فرمود: «در مورد آنان نیکی کن» و آن گاه از نزد من رفت و پس از اندک زمانی دگر باره بازگشت و فرمود: «جابر! خدا شفایت دهد، خدا برایم پیام فرستاد که در مورد خواهرانت، ۳۲ از دارایی خویش را وصیت کنی». (۱) و نیز از «قَتَادَه» آورده‌اند که: گروهی از یاران پیامبر در مورد «کَلَالِه» در اندیشه بودند که خدا با فرود این آیه، حقّ مطلب را روشن ساخت. ۱ - آیه ۱۷۶. (صفحه ۱۷۰) و نیز «بَرَاء بن عَازِب» می‌گوید: آخرین سوره‌ای که به طور کامل فرود آمد، سوره توبه بود و آخرین آیه‌ای که فرود آمد، آیه پایانی سوره مبارکه نساء و این مطلب را «بُخَارِی» و «مُسْلِم» نیز آورده‌اند. و نیز «جَابِر» می‌گوید: «این آیه شریفه در مدینه فرود آمد». و «ابن سیرین» بر آن است که: در سفری که یاران پیامبر به همراه بودند و سخن در این مورد پیش آمد، این آیه شریفه فرود آمد. یادآوری می‌گردد که این آیه مبارکه را، «آیه تابستانی» نیز خوانده‌اند؛ زیرا خدا در مورد «کَلَالِه» دو آیه فرو فرستاد: یکی را در زمستان (۱) و دیگری را در تابستان که همین آیه مورد بحث است. (۲) از «عُمَر» آورده‌اند که گفت: از پیامبر گرامی در مورد «کَلَالِه» پرسیدم، آن حضرت فرمود: «آیه «صَيْف» در این مورد تو را بسنده است». ۱ - سوره نساء، آیه ۱۲. ۲ - آیه ۱۷۲. (صفحه ۱۷۱)

## ۲۹. آیه (لزوم وفا به عهد و پیمان)

### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُجَلَّى الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ أَي كسانی که ایمان آورده‌اید به پیمانها و قراردادها وفا کنید، چهارپایان (و جنین چهارپایان) برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود (به جز آنها که استثناء خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببیند) حکم می‌کند. (۱ / مائده)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُقُود» جمع «عقد» در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم عقد می‌گویند، سپس از این معنی حسی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، «عقد» گفته می‌شود، منتها طبق تصریح جمعی از فقها و مفسران، عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد، زیرا عقد به پیمان‌هایی گفته می‌شود که استحکام کافی دارد، نه به هر پیمان. «أَنْعَام» جمع «نَعَم» به معنی شتر و گاو و گوسفند است. «بَهِيمَةُ» از ماده «بُهَيْمَةُ» در اصل به معنی سنگ محکم است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد «مُبْتَهَم» گفته می‌شود و به تمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند، «بَهِيمَةُ» اطلاق می‌شود، زیرا صدای آنها دارای إِبْهَام است اما معمولاً این کلمه را فقط در مورد چهارپایان به کار می‌برند و درندگان و پرندگان را شامل نمی‌شود و از آن جا که «جَنِين» حیوانات نیز دارای یک نوع إِبْهَام است «بَهِيمَةُ» نیز نامیده می‌شود. به طوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده می‌شود، این سوره آخرین سوره (و یا از آخرین سوره‌هایی) است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، در تفسیر عیاشی از امام باقر نقل شده که حضرت علی بن ابیطالب فرمود: «سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید» و این که در بعضی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست، نیز اشاره به (صفحه ۱۷۲) همین موضوع است. این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیه ۲۸۱ سوره بقره

گفته‌ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه‌ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده منافات ندارد، زیرا اینجا سخن از سوره است و در آن جا سخن درباره یک آیه بود. در این سوره، به خاطر همین موقعیت خاص، تأکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه‌های دینی و مسأله رهبری امت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شده است و شاید به همین جهت است که با مسأله لزوم وفا به عهد و پیمان، شروع شده و در نخستین جمله می‌فرماید: «ای افراد باایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ). تا به این وسیله افراد باایمان را ملزم به پیمان‌هایی که در گذشته با خدا بسته‌اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید، درست مانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و پیروان خود تأکید می‌کند توصیه‌ها و سفارش‌های او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهایی که با آنها گذاشته است، وفادار باشند و با توجه به این که «العُقُود»، به اصطلاح، «جمع مُحَلِّی به الف و لام» است و مفید عموم می‌باشد و جمله نیز کاملاً مطلق است، آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمان‌هایی است که میان افراد انسان با یکدیگر و یا افراد انسان با خدا، به طور محکم بسته می‌شود و به این ترتیب تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسی و اقتصادی و تجاری و زناشویی و مانند آن را دربر می‌گیرد و یک مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است. از پیمان‌های فطری و توحیدی گرفته تا پیمان‌هایی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می‌بندند. در تفسیر «روح المعانی» از راغب چنین نقل شده که «عقد» با توجه به وضع طرفین، سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده و گاهی در میان انسان و خودش و گاهی در میان او و سایر افراد بشر بسته می‌شود (۱) (البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آن جا که خودش با خودش پیمان می‌بندد، خویشتن را به منزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می‌کند). به هر حال مفهوم آیه به قدری وسیع است که عهد و پیمان‌هایی را که مسلمانان با غیر مسلمانان \*\*\*\* ۱- «روح المعانی»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۷۳) می‌بندند نیز شامل می‌شود. مسأله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی‌ترین شرایط زندگی دسته‌جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق‌العاده‌ای روی این مسأله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ‌ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود. در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم: «فَانَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَايِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ إِجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتِتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا سَتُوبَلُّوْا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ: در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان، با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست به همین جهت بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند». (۱) و نیز از امیرمؤمنان علی نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَالْعُهُودِ: خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی‌پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمی‌کند». (۲) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ: آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد». (۳) و روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیرمسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی: در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً: آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَ بُرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ: سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره \*\*\*\* ۱- «نهج البلاغه»، نامه‌های علی نامه ۵۳. ۲- «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۹۴. ۳- «بحار»، جلد ۱۶، صفحه ۱۴۴. (صفحه ۱۷۴) هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار». (۱) سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمان‌های

الهی را شامل می‌شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات است و می‌فرماید: «چهارپایان (یا جنین آن‌ها) برای شما حلال شده است» (أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ). حلال بودن «بَهِيمَةُ أَنْعَامٍ» یا به معنی حَلَّيْتُ تمام چهارپایان است (به استثنای آن چه بعداً در آیه ذکر می‌شود) و یا به معنی حَلَّيْتُ بچه‌هایی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه‌هایی که خلقت آنها تمام شده و مو و پشم بر بدن آنها روییده است) و از آن جا که حَلَّيْتُ حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخص بوده و ممکن است آیه اشاره به حَلَّيْتُ جنین‌های آنها باشد. ولی آن چه در معنی آیه به نظر نزدیک‌تر می‌رسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن اینگونه حیوانات را بیان می‌کند و هم «جنین» آنها را و اگر حکم اینگونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدمه‌ای برای استثنائات بعد تکرار شده است. از آن چه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این «اصل کلی» احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است مورد تأکید قرار می‌دهد، سپس به دنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره‌ای دیگری از آنها محسوب می‌شود. سپس در ذیل آیه دو مورد را از حلال بودن گوشت چهارپایان استثناء کرده، می‌فرماید: «به استثنای گوشت‌هایی که تحریم آن به زودی برای شما بیان می‌شود» (إِلَّا مَا يُثَلَّى عَلَيْكُمْ) و به استثنای حال احرام برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره که در این حال صید کردن حرام است (غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ). (۲) \* \* \* \* \* ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۶۲. ۲- از این آیه می‌توان اهمیت وفای به قول و قرارهای والدین نسبت به فرزندان را که یکی از ارکان شکل‌گیری شخصیت اجتماعی آنها می‌باشد را برداشت نمود (مؤلف). (صفحه ۱۷۵)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«أَوْفُوا»: وفا کنید؛ این واژه از ریشه «وَفَى» برگرفته شده و به باب «افعال» رفته است. «عُقُود»: این واژه جمع «عَقْد» است که در اصل به مفهوم بستن است و در قراردادهای پیمان‌های سخت و استوار به کار می‌رود. تفاوت آن با «عَهْد» در این است که عَقْد میان دو طرف بسته می‌شود و در آن بستن و گره خوردن و استواری و اعتماد است، امّا در عَهْد ممکن است یک نفر باشد، برای نمونه: ممکن است کسی عهد کند که سیگار نکشد. با این بیان، هر عهد و پیمانی، عَقْد نیست. «بَهِيمَةُ»: به حیوان چهارپا گفته می‌شود. برخی به هر جاندار فاقد خردی «بَهِيمَةُ» می‌گویند؛ چرا که به خاطر نداشتن قدرت تفکر و اندیشه و شناخت، آفرینش برای او بی‌معنا و بی‌هدف و نامفهوم می‌نماید. «حُرْمٌ»: جمع «حرام» است و با اینکه مصدر است اما به معنای اسم فاعل آمده و به معنای کسی است که جامه احرام پوشیده است. «حلال»: مُباح و روا، و کار و چیزی که انجام و انجام ندادن آن یکسان است.

### به پیمان‌های خود وفا کنید

در آغاز سوره مبارکه مائده، خدای پرمهر روی سخن را به مردم با ایمان ساخته، برای بیان اهمیت عهدها و بایستگی وفای به پیمانها و قراردادهای می‌فرماید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به قراردادهای عهد و پیمان‌های خود وفا کنید. در تفسیر نخستین فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجَاهِد»، منظور وفای به پیمان‌هایی است که مردم در عصر جاهلیت با هم داشتند، تا بر اساس آن پیمان‌های دفاعی مشترک، از حقوق خویش در برابر بیدادگران دفاع نمایند. ۲ و به باور «ابن عباس»، منظور وفای به پیمان‌های خدا با بندگان است. بر این اساس، مردم باید به خدا ایمان آورند و به

آنچه روا و ناروا دانسته است با (صفحه ۱۷۶) همه وجود گردن گذارند، و از مرزهای مقررات او نگذرند. این دیدگاه را این آیه شریفه نیز تأیید می‌کند که می‌فرماید: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» (... ۱) همان تبهکارانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند ... ۳ گروهی بر این باورند که منظور، پیمان‌های مردم مسلمان با یکدیگر است که باید به آنها وفا نمایند و همه آنها را از پیمان زندگی مشترک گرفته تا قراردادهای تجاری و سیاسی و اجتماعی، محترم شمارند. ۴ و گروهی از جمله «ابو صالح» می‌گویند: منظور این است که پیروان مذاهب پیشین، به عهدی که با خدا بسته‌اند که به آخرین پیام و آخرین پیام آور او ایمان آورند اینک به پیمان‌های خویش وفا کرده، به قرآن و آورنده‌اش ایمان بیاورند. به باور ما، دیدگاه «ابن عباس» از همه دیدگاه‌ها بهتر است؛ و منظور این است که هان ای ایمان آوردگان! به پیمان‌های خویش با دیگران که خدا وفا کردن به آنها را لازم می‌شمارد وفا کنید و به مقررات خدا آن گونه که شایسته و بایسته است احترام نموده، واجباتش را واجب شمارید و آنچه را تحریم فرموده است، حرام بدانید. با این بیان، این دیدگاه احترام به همه پیمان‌ها، جز پیمان ظالمانه را شامل می‌شود. در ادامه سخن، به مطلب دیگری پرداخته و می‌فرماید: «أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ» در مورد این فراز نیز دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «ربیع» منظور این است که گاو و گوسفند و شتر بر شما رواست؛ و «بهیمه» به مفهوم چهارپایان است. ۲ و به باور برخی دیگر از جمله «ابن عباس»، منظور جنین است که در شکم حیوان است؛ و هرگاه آن جنین، مو بر پیکرش روییده باشد، با ذبح شرعی مادرش گرچه خود مرده بیرون آورده شود بر شما حلال است. ذکر این نکته لازم است که این بیان، در روایتی از دو امام نور حضرت باقر و ۱ - سوره بقره، آیه ۲۷. (صفحه ۱۷۷) صادق علیه‌السلام که درود خدا نثارشان باد نیز آمده است. ۳ و پاره‌ای بر آنند که منظور از «بهیمه الأنعام»، حیوانات وحشی نظیر آهو، گاو و خر وحشی است. إِلَّا مَا يَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ لِأَنَّكُمْ لَكُمْ مِنْهَا حَرَامٌ، جز آنچه از این پس بر شما خوانده می‌شود، روا و حلال شناخته شده است و به باور گروهی، منظور از آنچه خوانده می‌شود، آیات دیگری است که در این مورد فرود آمده؛ از جمله این آیه شریفه که می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ» (... ۱) گوشت مردار و خون و ... بر شما تحریم گردیده است. غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنْ كُنْتُمْ حُرْمًا وَغَيْرَ» را حال از ضمیر «أَوْفُوا» بگیریم، منظور این است که به پیمان‌های خود وفا کنید در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمارید؛ و اگر حال از «لَكُمْ» بگیریم، منظور این است که: چهارپایان بر شما حلال شده است در حالی که در حال احرام، شکار را حلال نشمارید؛ و اگر حال از «عَلَيْكُمْ» بگیریم، منظور این است که: همه چهارپایان، جز آنهایی که در آینده بر شما بیان می‌شود، بر شما حلال هستند، اما در حال احرام نباید آنها را شکار کنید. إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بی‌گمان، خدا در میان بندگانش هر چه بخواهد و شایسته بداند فرمان می‌دهد، و بر اساس آن چیزهایی را روا و چیزهایی را ناروا می‌شمارد و مقرراتی را واجب می‌سازد. بنابراین، به فرمان خدا عمل کنید و از فرمانبرداری او سر باز نزنید.

### ویژگی‌های ارزشمند وفا و وفاداری

ویژگی «وفا» و وفاداری، از انسانی‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های اخلاقی، و نشانگر پاکی و پاکیزگی درون، شایستگی سرشت، سلامتی طبیعت و ایمان راستین به ۱ - سوره مائده، آیه ۳. ۲ - مترجم. (صفحه ۱۷۸) آفریدگار ارزش‌ها و والایی‌هاست، و وفای به عهدها و رعایت پیمانها و پای‌بندی به قراردادهای گوناگون، از این اصل ارزشمند انسانی سرچشمه می‌گیرد؛ همچنان که بی‌وفایی و عهد شکنی، پایمال ساختن پیمان‌ها، زیر پا نهادن وعده‌ها و قراردادهای، نشانگر پلیدی درون و برون و فقدان ایمان و سلامت اخلاق فرد و خانواده و جامعه است. قرآن به اصل حیاتی وفا و پای‌بندی به پیمانها بسیار بها می‌دهد؛ چرا که هیچ خانواده و تمدنی، بدون این سرمایه معنوی هنگفت و عظیم، نه سر و سامان واقعی می‌یابد و نه به تعالی و معنویت و عدالت و آزادی پر می‌کشد. این اصل شرافتمندانه وفا و پایمردی به قراردادهاست که رشته گسست ناپذیر اعتماد ملی و اطمینان خانوادگی و بین‌المللی است، و

بدون آن چگونه می‌توان سرمایه عظیم اعتماد را برقرار ساخت؟ یا با عدم حضور آن در جامعه و خانواده بزرگ بشری، چگونه انسانها روی سعادت خواهند دید؟ آری، اسلام دین وفاست و قرآن به همگان سفارش می‌کند که به عهدها و قراردادهای و پیمانهای خویش با خدا، با بندگان خدا و با خویشان وفا کنند، و هرگز تن به نکبت عهدشکنی و بی‌وفایی نپردازند، گرچه گاه، بهای سنگینی را برای وفا و پایمردی خویش بپردازند و منافع زودگذر و بسیاری را به ظاهر از دست بدهند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ». آن فرد و جامعه و حکومت و تمدنی که به عهد و پیمان خویش وفادار نباشد، دین ندارد. امیر مؤمنان علیه السلام در این مورد فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَالْعُهُودِ». (۱) آفریدگار هستی، از بندگان خویش جز کارهای شایسته را نمی‌پذیرد و پاداش نمی‌دهد، نیز جز وفاداری و عمل به پیمانها را نمی‌پذیرد؛ چرا که بدانها سفارش کرده است. ۱ - سَفِينَةُ الْبِحَارِ، ج ۲، ص ۲۹۴. (صفحه ۱۷۹) و از ششمین امام نور است که فرمود: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْمَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبُرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ». (۱) سه اصل اساسی است که خدا آنها را بر همگان واجب ساخته است که در مورد فرد با ایمان و شرک گرا، و شایسته کردار و گناهکار رعایت شود: ۱ امانت و امانتداری ۲ وفا و پای‌بندی به پیمانها ۳ نیکی در حق پدر و مادر ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۲. (صفحه ۱۸۰)

### ۳۰. آیه (جریان نخستین جنایت در خانواده بشری)

#### اشاره

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لِمَا قُتِلْنَا قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت (برادر دیگر) گفت: (من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. (۲۷ / مائده) لَئِنْ بَسَّيْتُ إِلَيْكَ يَدَكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. (۲۸ / مائده) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ من می‌خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کنی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران. (۲۹ / مائده)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَبُوءَ» از ماده «بُؤاً» به معنی بازگشت است. ذکر کلمه «بِالْحَقِّ» ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در «عهد قدیم» (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است، اما آن چه در قرآن آمده عین واقعیتی است که روی داده است، شک نیست که منظور از کلمه «آدم» در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسل‌های کنونی است و این که بعضی احتمال داده‌اند منظور از آن مردمی به نام «آدم» از قبیله بنی اسرائیل بوده بی‌اساس است، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه‌ای ذکر شود، اما آیه «مَنْ أَجَلِ ذَلِكَ» ... که تفسیر آن به زودی خواهد آمد، هرگز نمی‌تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد چنان که خواهیم گفت. سپس به شرح داستان می‌پردازد و می‌گوید: (صفحه ۱۸۱) «در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد» (إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ

لَمْ يَتَّبِعْ مِنَ الْآخِرِ) و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید به قتل کند و «سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت» (قَالَ لِمَاقْتُلَنَّكَ) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزکاری همراه نبوده است و «خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر برده نشده، ولی طبق آن چه در روایات اسلامی آمده است نام یکی «هابیل» و دیگری «قابیل» بود، اما در سفر تکوین تورات باب چهار نام یکی «قائن» و دیگری «هابیل» ذکر شده و به طوری که مفسر معروف «ابوالفتوح رازی» می‌گوید: «در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی «هابیل» یا «هابیل» یا «هابیل» یا «هابیل» بوده و نام دیگری «قابیل» یا «قابین» یا «قابیل» یا «قابیل» بوده است و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام «قابیل» بازگشت به اختلاف لغت می‌کند و مطلب مهمی نیست». ولی شگفت آور این که یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را به عنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن به جای «قائن»، «قابیل» گفته است؟ در حالی که اولاً، اینگونه اختلاف در لغت و حتی در ذکر نام‌ها فراوان است مثلاً تورات «ابراهیم» را «ابراهام» و قرآن او را «ابراهیم» نامیده و ثانیاً اساساً اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است. (۱) می‌دانیم که «قربان» به معنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می‌شود، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده‌اند در قرآن ذکر به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آن چه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است «هابیل» چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فرآورده‌های آن را برای این کار انتخاب نمود و «قابیل» \* \* \* \* \* ۱- علامه فقیه شیخ محمد جواد بلاغی رساله‌ای در این زمینه به نام «الاکاذیبُ الأعاجیب» (دروغ‌های شگفت‌انگیز) نوشته است که در آن دروغ‌هایی همانند دروغ فوق جمع آوری شده. این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است. (صفحه ۱۸۲) که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد. در این که فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود، باز در قرآن توضیحی داده نشده، تنها در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم که آن دو فرآورده‌های خود را به بالای کوهی بردند، صاعقه‌ای به نشانه قبولی به فرآورده هابیل خورد و آن را سوزاند امّا دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است. اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی و ردّ عمل دیگری، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریک‌دل و حسود و لجوج بود و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می‌کند به خوبی روشنگر چگونگی روحیه آنها است. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسأله حسد بوده و این موضوع ما را به اهمیت این رذیله اخلاقی و اثر فوق‌العاده آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«قُوبان»: این واژه مصدر و از ریشه «قُوب» گرفته شده است؛ به سان «قُوبان» که از «فُوق» گرفته شده و یا همانند «شُکران» و «کُفران» که از «شُکر» و «کُفر» آمده‌اند، و به معنای تقرب جستن به خدا و نزدیک شدن به بارگاه او با انجام کارهای شایسته است.

### حق حیات و زندگی انسان

روی سخن در آیه مبارکه با پیامبر خداست و می‌فرماید: وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا هَانِ، ای پیامبر! سرگذشت دو

پسر آدم را به راستی و بر اساس حق برای مردم بازگو نما؛ هنگامی که هر یک از آن دو تن کاری انجام دادند و هر کدام، یک قربانی به بارگاه خدا هدیه کردند تا به وسیله آن کار شایسته و آن قربانی، به خدا تقرب جویند. (صفحه ۱۸۳) از دیدگاه همه مفسران، منظور از فرزندان آدم هابیل و قابیل می‌باشند؛ اما برخی بر آنند که منظور، دو تن از فرزندان اسرائیل اند. **فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ** پس قربانی و یا کار شایسته یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. در این مورد آورده‌اند که نشانه پذیرفته شدن این بود که آتشی شعله‌ور پدیدار می‌شد، و قربانی پذیرفته شده را فرا می‌گرفت، و آن را که پذیرفته نشده بود، رها می‌ساخت؛ و برخی نیز بر آنند که پذیرفته شده را رها می‌ساخت و پذیرفته نشده را می‌سوزانید؛ اما به باور ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. **قَالَ لَأَقْبِلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** آن کسی که قربانی‌اش پذیرفته نشده بود، به دیگری گفت: «بی‌گمان تو را خواهم کشت». پرسید: «چرا؟» پاسخ داد: «به این خاطر که کار تو پذیرفته شد، اما از من پذیرفته نشد». او گفت: «گناه من چیست؟ خدا کار شایسته را تنها از پروا پیشگان می‌پذیرد؛ از کسانی که با تبتِ خداپسندانه و هدف و شیوه خداپسندانه کار شایسته انجام دهند و از گناه و زشتی بپرهیزند». گرچه در آیه شریفه تصریح نشده است که از چه چیز و چه کاری پروا شود، و واژه «تقوا» قیدی نخورده، اما موضوع روشن است؛ چرا که زیننده‌ترین چیزی که باید از آن پروا گردد، گناه و نافرمانی خداست. «ابن عباس» می‌گوید: منظور این است که خدا قربانی را از انسانهای پاکدل می‌پذیرد و نه آلودگان، و تو از آن جایی که در دل پاک‌اندیش نیستی، قربانی‌ات پذیرفته نشد.

### برداشت نادرست

برخی به این آیه استدلال کرده‌اند که گویی اطاعت و فرمانبرداری انسانِ نافرمان و گناهکار پذیرفته نیست، و اگر کار شایسته‌ای انجام دهد، دیگر نه کیفر ترک آن را ندارد و نه فراتر از آن که در خور پاداش گردد؛ اما به باور ما، این برداشت از آیه شریفه (صفحه ۱۸۴) نادرست است؛ چرا که آنچه از اسلام دریافت می‌گردد، این است که هر کس با تبت و انگیزه‌ای خدایی و برای تقرب به او کاری انجام دهد، در خور پاداش می‌گردد و نه با انگیزه و هدفی دیگر. با این بیان، اگر گناهکاری عمل شایسته را تنها برای خدا انجام دهد، چرا در خور آن کار نگردد؟

### شرط پذیرفته شدن کارها

گروهی از مفسران در این مورد آورده‌اند که: همسر حضرت آدم هر بار پسری و دختری به دنیا آورد که مرتبه نخست، «قابیل» و خواهرش دیده به جهان گشودند، و مرتبه دوم «هابیل» و همزادش که خواهر او بود. هنگامی که هر چهار تن به اوج جوانی رسیدند، فرمان رسید که قابیل با همزاد برادرش «هابیل» ازدواج کند، و او نیز با همزاد و خواهر «قابیل»؛ اما «قابیل» نپذیرفت؛ چرا که بر این باور بود که خواهر و همزاد خودش بسیار زیبا و همزاد برادرش زشت است و خدا این فرمان را نداده، بلکه این برنامه، ساخته اندیشه و اراده اصلاح طلبانه و خیرخواهانه پدرش آدم است. به همین جهت آدم به آن دو دستور داد هر کدام یک قربانی شایسته به بارگاه خدا ببرند تا شایستگی و یا نادرستی آنان روشن شود، و آنان این پیشنهاد را پذیرفتند. «هابیل» که گوسفندان بسیاری داشت، بامداد روز موعود بهترین گوسفند خود را برگزید، و با قلبی آکنده از ایمان و اخلاص به بارگاه دوست تقدیم داشت؛ اما «قابیل» که مزرعه‌ای گسترده داشت، بخشی از دانه‌های وامانده و غیر مرغوب را برای قربانی و هدیه انتخاب کرد، و هر کدام قربانی خود را در جایگاه آن قرار دادند و در انتظار نشستند. درست در این هنگام بود که آتشی فرود آمد و در دم، قربانی «هابیل» را فرا گرفت و سوزانید و به قربانی «قابیل» نزدیک نشد. «قابیل» به جای اصلاح خویشتن، با گستاخی بسیار نعره کشید که: «اینک که چنین است تو را خواهم کشت و اجازه نخواهم داد که با خواهر زیاروی من پیمان زندگی ببندی». (صفحه ۱۸۵) «هابیل» آرام و شکیبیا پاسخ داد:



«گناه من چیست؟ این خداست که قربانی و اطاعت پروا پیشگان را می‌پذیرد، تو هم بیا و پروای خدا پیشه ساز». در این شرایط بود که «قایل» ، دیوانه‌وار سنگی از زمین برداشت و با کوبیدن آن بر سر برادرش، او را نقش زمین ساخت. و نیز آورده‌اند که دلیل پذیرفته شدن قربانی «هابیل» و پذیرفته نشدن قربانی «قایل» آن بود که وی پاکدل و درست‌اندیش نبود، و بی‌ارزش‌ترین بخش از دارایی خویش را به عنوان قربانی آورده بود، در حالی که برادرش، هم بهترین ثروت خویش را برای قربانی برگزیده بود، و هم پروای خدا پیشه ساخته و به داوری خدا خشنود بود. و پاره‌ای نیز آورده‌اند که بدان دلیل قربانی پذیرفته شده را آتش فرا گرفت و سوزانید که در آن جا، بینوا و نیازمندی نبود تا از آن بهره‌ور گردد. «بَسَطُ»: گشودن، گستردن و دراز کردن. قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت، منطق انسانی و خداپسندانه «هابیل» را در برابر گستاخی و تهدید برادرش ترسیم می‌کند که: لَيْسَ بِسَطِّ إِلَيَّ يَدَكَ لِيَتَّقُنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ اگر تو برای کشتن من دست به سوی من بگشایی، من دست خویش به آهنگ کشتن تو به سویت دراز نخواهم کرد. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور مفسران، در آن روزگاران، کشتن مهاجم و متجاوز به عنوان دفاع از حق حیات نیز روا نبود؛ بلکه افراد موظف به اندرز گویی و شکیبایی بودند و خدا انتقام ستم‌دیدگان را می‌گرفت. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عیّاس» ، معنای آیه شریفه این است که: اگر تو از راه ستم و بیداد بخواهی مرا بکشی، من از این راه تو را نخواهم کشت. به باور این گروه، «قایل» برادرش را به طور ناگهانی و هنگامی که او در خواب بود مورد حمله قرار داد و با سنگی که بر سر او زد، وی را از پای درآورد. ۳ مرحوم «سید مرتضی» در این مورد آورده است که: این دو دیدگاه با ظاهر (صفحه ۱۸۶) آیه مبارکه هماهنگی ندارد؛ چرا که قرآن منطق «هابیل» را ترسیم می‌کند که گفت: اگر برادرش بخواهد حق حیات او را پایمال سازد، وی به کشتن او بر نخواهد خاست و آهنگ کشتن او نخواهد کرد؛ چرا که قصد کشتن نیز گناه است؛ و کسی که برای دفاع از خویش و با رعایت همه مقررات ناگزیر به کشتن متجاوز می‌گردد، قصد کشتن او را ندارد. او تنها از خود برای حفظ جانش دفاع می‌کند، و ناخواسته گناه کار به کشتن مهاجم می‌انجامد. بنابراین «هابیل» می‌گوید: اگر تو در حق من ستم کنی، من در حق تو ستم روا نخواهم داشت. إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم و دست تجاوز به سوی تو نخواهم گشود. «تَبَوُّءٌ»: باز گردی. در ترسیم ادامه این سرگذشت می‌افزاید: من می‌خواهم که تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا باز گردی، و همه گناهان را به دوش خود بکشی. امّا به باور برخی، منظور این است که می‌خواهم تو گناه کشتن من و کشتن همه کسانی که در آینده کشته خواهند شد، همه را تو به گردن بگیری؛ چرا که تو این شیوه بیداد گرانه را پی می‌نهی و تو بنیانگذار ترور و شقاوت و خشونت می‌گردی. منظور از به دوش گرفتن بار گناه، پذیرش کیفر آن است؛ چرا که کسی نمی‌تواند برای دیگری تبت گناه کند و گناه به حساب او نوشته شود، امّا می‌تواند کیفر دیگری را به خاطر ارتکاب گناهش اراده نماید.

### چگونه؟

«هابیل» به برادرش گفت: اگر مرا بکشی گناه پایمال نمودن حق حیات مرا به دوش خواهی کشید و کیفر آن را خواهی دید. اینک جای این پرسش است که چگونه می‌توان بار گناهی را که انجام نشده است به دوش کشید و کیفر آن را پذیرفت؟

### پاسخ

(صفحه ۱۸۷) در آیه شریفه پذیرش کیفر و به دوش کشیدن بار گناه، در گرو انجام آن است. به عبارت دیگر، هنگامی که «هابیل» احساس کرد که برادرش به طور جدی در اندیشه کشتن اوست، به او هشدار داد که اگر دست ستم و تجاوز به سوی من دراز کنی و زندگی مرا به خطر افکنی، در برابر این جنایت کیفر خواهی شد. این هشدار و گفتار چه مانعی دارد؟ (صفحه ۱۸۸)

### ۳۱. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسَهُ قَتْلَ...»

#### آیه

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسَهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

#### ترجمه

نفس سرکش تدریجا او را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت و از زیانکاران شد. (۳۰/مائده)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به این که «طَوَّعَ» در اصل به معنی رام شدن چیزی است، از این جمله چنین استفاده می‌شود که بعد از قبولی عمل «هابیل»، طوفانی در دل «قابیل» به وجود آمد از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می‌کشید و او را به انتقام‌جویی دعوت می‌کرد و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این جنایت باز می‌داشت، ولی سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد و به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده ساخت. جمله «طَوَّعَتْ» در عین کوتاهی اشاره‌ای پرمعنی به همه اینها است، زیرا می‌دانیم رام کردن چیزی در یک لحظه صورت نمی‌گیرد، بلکه به طور تدریجی و پس از کشمکش‌هایی صورت می‌گیرد. سپس می‌گوید: «و بر اثر این عمل زیانکار شد» (فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ). چه زبانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام‌ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید. بعضی از کلمه «أَصْبَحَ» خواسته‌اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع شده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانند آیه ۱۰۳ آل عمران «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا: به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید». به طوری که از بعضی از روایات اسلامی که از امام صادق نقل شده استفاده می‌شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی‌دانست چه کند؟ چیزی نگذشت که درندگان به سوی جسد هابیل روی آوردند و او (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بردوش کشید، ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند و در این انتظار بودند که چه موقع جسد را به خاک می‌افکنند تا به آن حمله ور شوند. (۱) (صفحه ۱۸۹)

#### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«طَوَّعَتْ»: فعل ماضی از باب تَفْعِيل و به مفهوم «رغبت نشان داد» آمده است، اما در آیه شریفه مُتَعَدِي شده است؛ چرا که افعال، برخی به فاعل هم متعدی می‌شوند و معنای آن این است که: پس نفس سرکش او، وی را به کشتن برادرش ترغیب کرد. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ در تفسیر این جمله نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور برخی، منظور این است که نفس سرکش او کشتن برادرش را در نظرش آراست. ۲ امّا به باور برخی دیگر، نفس سرکش او، وی را در ریختن خون برادر یاری کرد. بنابراین دیدگاه، حرف جزّ، حذف و مجرور منصوب شده است؛ و در اصل اینگونه بوده است: «عَلَى قَتْلِ أَخِيهِ». فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ و وی را کشت و آن گاه از زیانکاران گردید. «مُجَاهِدٌ» می‌گوید: قاتل آماده کشتن برادرش شده بود، امّا نمی‌دانست چگونه او را از پای درآورد. درست در اوج حیرت بود که شیطان به صورت مرغی پدیدار شد و پرنده‌ای را آورد و سرش را در میان دو سنگ قرار داد و کوبید

و کشت. «قابیل» نیز شیطان را سرمشق قرار داد و برادر را از پا در آورد، و بدین سان، «هابیل» نخستین ستم‌دیده و قربانی تاریخ بشر گردید. برخی با توجه به واژه «أَصْبَحَ» پنداشته‌اند که این جنایت، در سیاهی شب اتفاق افتاد که این پندار درست نیست؛ چرا که در فرهنگ عرب، هرگاه کسی کار زاینباری انجام دهد، اینگونه تعبیر می‌گردد، و این واژه نشانگر زمان جنایت نیست. \*\*\*\* ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۱۹۰)

### ۳۲. «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ ...»

#### آیه

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»

#### ترجمه

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او گفت: وای بر من آیا من نمی‌توانم مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را دفن کنم و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان از کار خود) پشیمان شد. (۳۱ / مائده)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### قابیل و پرده پوشی بر جنایت درون خانوادگی

«يَبْحَثُ» از ماده «بَحَثَ» به طوری که در مجمع البیان آمده در اصل به معنی جستجوی چیزی در خاک است، ولی بعداً به هرگونه جستجو حتی در مباحث فکری و عقلی آمده است و «سَوْأَةَ» در اصل به معنی هر چیزی که انسان را ناخوشایند آید می‌باشد و لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می‌شود. البته این موضوع جای تعجب نیست که انسان مطلبی را از پرنده‌ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده‌اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است، حتی در بعضی از کتب طبّی می‌نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبّی خود مدیون حیوانات است. سپس قرآن اضافه می‌کند در این موقع قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و «فریاد برآورد که ای وای بر من، آیا من باید از این زاغ هم ناتوان‌تر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم» (قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي). اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن می‌گوید: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ». آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالاً بر برادران دیگر آشکار خواهد شد و او را شدیداً سرزنش خواهند کرد و یا به خاطر این بود که چرا مدتی جسد برادر را بر دوش می‌کشید و آن را دفن نمی‌کرد و یا به خاطر این بوده (صفحه ۱۹۱) که اصولاً انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می‌کند، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهایی نرود، اما هیچ‌گونه نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از قابیل به چشم نمی‌خورد، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه‌ای نیز باشد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا»

إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلَ كِفْلٌ مِنْ دِمِهَا لِأَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ: خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمی‌شود مگر این که سهمی از مسؤولیت آن بر عهده قابیل است که این سنت شوم آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد. (۱) ضمناً از این حدیث به خوبی برمی‌آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می‌باشد. ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این «سرگذشت واقعی» نمونه‌ای باشد از نزاع و جنگ مستمری که همیشه در زندگانی بشر بوده است: در یک سو مردان پاک و باایمان، با اعمال صالح و مقبول در گاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه‌توزی و حسادت و تهدید و قلدری، قرار داشته‌اند و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده‌اند. ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می‌شوند و برای پرده پوشی و دفن آن به هر سو می‌دوند و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می‌شتابد و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می‌کند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عایدشان نخواهد شد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«بَحَثْ»: در اصل به مفهوم کند و کاو و جستجوی در خاک آمده، اَمَّا \*\*\* \*\* ۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۲، ذیل آیه، صفحه ۷۰۳. (صفحه ۱۹۲) اینک به مفهوم جستجو در همه میدانها به کار می‌رود. «سَوَاءٌ»: به مفهوم ناپسندی و ناخوشایندی است، اَمَّا در آیه منظور، پیکر بی‌جان برادر می‌باشد. «وَوَيْلٌ»: وای. این واژه به هنگام فاجعه و نابودی گفته می‌شود. «عَجَزٌ»: ناتوانی. در ادامه داستان می‌فرماید: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ «هابیل» نخستین قربانی جنایت بشر بود. به همین جهت «قابیل» نمی‌دانست اینک پس از جنایت، چگونه پیکر او را از نظرها پنهان کند. او سرگردان بود که آفریدگار هستی دو کلاغ برانگیخت و یکی از آنها در برابر چشم او، هم‌نوع خود را کشت و آن گاه زمین را گود کرد و به خاکش سپرد. «قابیل» این درس را نیز از آن پرنده آموخت و پیکر برادرش را به خاک سپرد؛ اَمَّا به باور برخی، خدای فرزانه پرنده‌ای را برانگیخت تا با افشاندن خاک بر پیکر بی‌جان «هابیل»، به قابیل آموزش دهد که می‌تواند پیکر مقتول را در خاک نماند، و او که با پذیرفته شدن قربانی برادر در بارگاه خدا و مأموریت پرنده بر خاکسپاری پیکرش، به مقام معنوی برادرش در بارگاه پروردگار پی برد، فریاد سر داد که: ای وای بر من! و برخی بر آنند که آن پرنده در حقیقت فرشته‌ای بود که به صورت کلاغ پدیدار شد. از آیه شریفه این نکته به روشنی دریافت می‌گردد که کار آن پرنده، یک رویداد تصادفی و بی‌هدف نبود، بلکه یک کار هدفدار و درس آموز بود؛ و آن پرنده به الهام از جانب آفریدگارش به این کار دست یازید. «ابو مُسْلِمٍ» از برخی آورده است که این کار، نظیر داستان «هُدْهُدٌ»، و رساندن نامه سلیمان به فرمانروای «یَمَن» ، و آوردن پاسخ نامه او بود، که به خواست خدا و به صورت اعجاز انجام گرفت و هیچ مانعی ندارد که آفریدگار هستی، درک و فهم آن پرنده را به گونه‌ای رشد بخشیده باشد که خودش این کار را انجام داده باشد، (صفحه ۱۹۳) درست همانگونه که ما وقتی کودکان خویش را برای انجام کاری برمی‌انگیزیم، خود راه انجام درست آن را می‌یابند. لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوَاءَ أَخِيهِ از دیدگاه برخی از مفسران، منظور این است که مأموریت آن پرنده این بود که به قابیل نشان دهد که چگونه فراز و نشیب‌های بدن برادر را ببوشاند؛ اَمَّا به باور برخی دیگر، آن پرنده می‌خواست نشان دهد که چسان پیکر برادر را که در حال متلاشی شدن و تباہ گشتن بود، به خاک سپارد. که با این بیان به پیکر بی‌جان «سَوَاءٌ» گفته شده است. قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ أَخِي. هنگامی که آن پرنده چگونگی خاکسپاری جسد را به او آموخت، از ژرفای دل فریاد برآورد که: وای بر من! آیا به اندازه این پرنده هم دانش و آگاهی ندارم تا بتوانم پیکر بی‌جان برادرم را به خاک

سپارم؟ فَأَصْرِيحَ مِنَ النَّادِمِينَ و آن گاه از ریختن خون برادر ندامت زده گردید. «جُبَّائِي» می گوید: این ندامت، به گونه‌ای که بتوان آن را توبه شمرد، نبوده است. او به سان کسی بود که پس از خوردن شراب، بر اثر ناراحتی برخاسته از آن، از خوردنش پشیمان می گردد و به همین دلیل هم این ندامت و پشیمانی برایش سودبخش نبود. پاره‌ای بر این عقیده‌اند که او از به دوش کشیدن پیکر بی جان برادر، پس از آموختن راه به خاکسپاری آن، پشیمان گردید؛ و پاره‌ای نیز بر آنند که از ریختن خون برادر ندامت زده شد، نه از گناه و کیفر سهمگین جنایت خویش.

### داستان به خاکسپاری پیکر «هاییل»

محدثان اهل سنت از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: «قَابِيل» پس از کشتن «هاییل»، پیکر بی جان او را در روی خاک رها کرد، و درندگان و پرندگان برای دریدن و خوردن آن جسد بی جان گرد آمدند. او به ناگزیر جسد را در کیسه‌ای قرار داد (صفحه ۱۹۴) و بر دوش خویش افکند و همچنان سرگردان بیابانها بود تا جسد بی جان برادر رو به تباہ شدن نهاد. وی نمی دانست که با آن چه کند؟ این جا بود که خدا دو پرنده را برانگیخت و آن دو در برابر چشم او به پیکار برخاستند. یکی دیگری را از پای در آورد و آن گاه با منقار خود گودالی حفر نمود، و جسد پرنده را در آن گودال پنهان کرد. «قَابِيل» نیز چگونگی به خاکسپاری پیکر بی جان را از پرنده آموخت. «ابن عباس» در این مورد آورده است که: پس از ریخته شدن نخستین خون بر زمین، هوا مه آلود و زمین تیره و تار گردید، درختان سرسبز و پرطراوت، به خزان نشستند و طعم میوه‌ها و غذاها دگرگون شد. «آدم» که دور از منطقه وقوع جنایت بود، گفت: به باور من در روی زمین رویدادی ناگوار روی داده است. آن گاه پس از آگاهی از مرگ «هاییل»، در سوگ او مرثیه‌ای سرود و گریست و به بیان برخی، به مدت یک سال خنده بر لبانش ننشست. «آدم» در سوگ فرزندش بود و عمرش به یکصد و سی سال می رسید که خدا فرزند شایسته کرداری به او ارزانی داشت که نام او را «شَيْث» نهادند؛ و همو بود که پس از رشد و رسیدن به کمال، جانشین پدر شد. «قَابِيل» هم به خاطر آن جنایت، مورد لعن و نفرت قرار گرفت و رانده شد. او از پدر و مادر جدا شد و به منطقه «عَدَن» رسید و آن جا با وسوسه شیطان و فریب به انگیزه احترام به آتش، آتشکده‌ای ساخت و کیش آتش پرستی را پی نهاد؛ چرا که شیطان به او گفت: علت پذیرفته شدن قربانی برادرت که آتش قربانی او را فرا گرفت، این بود که او آتش را می پرستید؛ بنابراین تو هم برای تقرب به خدا، آتش پرستی را رواج ده. بدین سان او گمراه شد و نسل او نیز به گناه و زشتی و هوسبازی روی آوردند، و افزون بر بی بند و باری و هرزگی، آتش پرستی را به جای یکتا پرستی و توحید گرای، راه و رسم خویش ساختند، تا سرانجام در طوفان نوح نسل تبهکار «قَابِيل» نابود شد و نسل «شَيْث» باقی ماند. (صفحه ۱۹۵)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَجْرِل» در اصل به معنی جنایت است سپس به هر کاری که عاقبت ناگواری دارد گفته شده و بعد از آن به هر کاری که عاقبتی داشته باشد گفته‌اند و الآن غالباً برای تعلیل و بیان علت چیزی به کار می رود. «اِسْرَاف» در لغت، معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز و تعدی از حد را شامل می شود اگرچه غالباً در مورد بخشش‌ها و هزینه‌ها و مخارج به کار می رود. در اینجا سؤال مهمی پیش می آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می باشد؟ مفسران در اینجا پاسخ‌های زیادی داده‌اند. در تفسیر «تَبْيَان» شش پاسخ و در «مجمع البیان» پنج پاسخ و در «کنز العرفان» چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره‌ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است. آن چه می توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می کند زیرا: اولاً: کسی که دست به خون انسان بی گناهی می آلود در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و به

قتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی گناه و می دانیم تفاوتی در میان انسانهای بی گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی (صفحه ۱۹۶) را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بی گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی کند و با توجه به این که قرآن می گوید «فَكَأْتُمَا»... استفاده می شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد. ثانیاً: جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سایر اعضا آشکار می گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه‌ای به همه جامعه بزرگ انسانی است. فقدان او سبب می شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سایر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندی‌های آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر. و اگر در بعضی از روایات می خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره به همین است نه این که از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او به همان نسبت مضاعف شود. از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً آشکار می شود و با توجه به این که این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقاً در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر می گردد. قابل توجه این که در روایات متعددی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادی است اما از آن مهم‌تر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی است. کسی از امام صادق تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود: «مَنْ حَزَقٍ أَوْ غَزَقٍ ثُمَّ سَبَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُ هِيَ الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَ لَهُ: منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود: تأویل اعظم و مفهوم بزرگ‌تر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد». (۱) سؤال دیگری که در آیه باقی می ماند این \* \* \* \* \* ۱- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۶۲۰، در این زمینه روایات دیگری نیز به همان مضمون وارد شده است. (صفحه ۱۹۷) است که چرا نام بنی اسرائیل به خصوص در این آیه آمده؟ با این که می دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد. در پاسخ می توان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسأله قتل و خونریزی مخصوصاً قتل‌هایی که از حسد و تفوق طلبی سرچشمه می گیرد در میان آنها فراوان بوده است و هم اکنون نیز قربانیان بی گناهی که به دست آنها کشته می شوند رقم بزرگی را تشکیل می دهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه‌های آنها گنجانیده شد و در پایان آیه: اشاره به قانون شکنی بنی اسرائیل کرده می فرماید: «پیامبران ما با دلایل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند» (وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ).

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«أَجَلٌ»: این واژه بر سه معنا آمده است: ۱ از این روی، به همین جهت، به خاطر این کار. ۲ به مفهوم مدت و پایان زمان مقرر. ۳ به معنای آری، که در دو صورت اخیر، حرف دوم هم مفتوح است. «اسراف»: گزافکاری و زیاده‌روی. میان این دو شیوه ناپسند، اعتدال و میانه‌روی قرار دارد که شیوه‌ای انسانی و اسلامی است.

### گناه آدمکشی

اینک در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در اشاره به گناه سهمگین آدم کشی و تجاوز به حق حیات می فرماید: مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ

كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ إِذٍ يَأْتِيَنَّكَ أُولَٰئِكَ فَكَفَىٰ بِكَ عَذَابَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَدِيرًا ﴿۱۷۱﴾ «فَسَادٌ» این است که به جنگ با خدا و پیامبرش برخیزد، و یا در میان مردم بی گناه، وحشت و ناامنی پدید آورد. فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجَاهِدٌ»، منظور این است که همه انسانها به خاطر جنایت سهمگین آدم کشی، با قاتل دشمن می‌گردند و کار به گونه‌ای جلوه می‌کند که گویی آن تبهکار، آهنگ کشتن همه انسانها را نموده و در نتیجه همه به سان قربانی جنایت و نزدیکان او، از جنایت قاتل پریشان و ناراحت شده، او را دشمن همه انسانها می‌پندارند. اما در برابر آن، کسی که انسانی را از خطر غرق شدن در آب یا سوختن در آتش، یا افتادن در زیر آوار یا هر خطر مرگباری نجات دهد، یا او را از سرگستگی و گمراهی به راه درست راه نماید، پاداش کارش به سان این است که همه انسانها را زندگی بخشیده است و خدا پاداش احیاگر انسانیت را به او ارزانی می‌دارد. به هر حال چنین کسی در نظر همه انسانها نیز بزرگ می‌نماید؛ چرا که با حفظ برادر نوعی آنان، گویی همه آنان را حرمت کرده است. ذکر این نکته لازم است که این دیدگاه از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است و آن حضرت افزودند که: از این کار بهتر، کار کسی است که انسان گمراهی را به راه درست رهبری نماید. «وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَىٰ هُدًى». (۱) ۲ اما به باور «ابن عباس»، منظور این است که: هر کس پیامبر یا امام دادگری را بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است و کیفر کشتار همه انسانها را ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، کتابُ الإیمانِ وَالْکُفْرِ؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۸۵. (صفحه ۱۹۹) خواهد چشید و اگر کسی از پیامبر و یا امام عدالت پیشه و آسمانی حمایت کند، از نظر پاداش چنان است که گویی همه انسانها را زندگی بخشیده است. ۳ گروهی از جمله «طبری»، بر آنند که: منظور آیه شریفه این است که هر کس دیگری را به ناروا بکشد، گناه همه آدم کشان تاریخ بشر به گردن اوست؛ چرا که شیوه زشت آدم کشی و تجاوز به حق حیات انسانها را رواج داده، این جنایت سهمگین را در نظرها آسان جلوه داده است. آری، چنین کسی در حقیقت، در کشتار دیگر آدمکشان به نوعی شرکت دارد؛ زیرا او در این راه گام سپرده، آن را هموار ساخته است. در برابر، هر کس جلوی شیوه زشت آدم کشی و خشونت را بگیرد، و روش و سنت پسندیده‌ای برای دفاع از حق حیات انسانها و جلوگیری از کشتار، در جامعه پی افکند و رواج دهد، و آن را فرهنگ مردم سازد، تا در پرتو آن آدم کشی را گناهی سهمگین شمارند و به این کار زشت دست نیازند، و آدمکشان را پلید و منفور شمارند، با این کار پسندیده، او چنان است که گویی همه مردم را زندگی بخشیده است؛ چرا که اگر نیک بیندیشیم، حق حیات همگان را از آفت بزرگی حراست نموده است، و همین کار بزرگ به مفهوم زنده ساختن همه انسانیت است. از پیشوای گرانقدر توحید آورده‌اند که فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً لَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (۱) هر کس سیره و شیوه خداپسندانه و شایسته‌ای را رواج دهد، پاداش آن و پاداش عمل کنندگان به آن را تا روز رستاخیز دریافت می‌دارد، و هر کس سیره و سیاست زشت و ناپسندی را پی نهد، گناه آن و گناه عمل کنندگان به آن را تا روز رستاخیز به گردن اوست. ۴ و گروهی دیگر از جمله «ابن مسعود» می‌گویند: منظور این است که هر کسی دیگری را به ناروا بکشد، از دیدگاه قربانی و نزدیکان او، به سان این است که همه انسانها را کشته است، و کسی که فردی را زندگی بخشد، از دیدگاه کسی که نجات یافته، چنان است که گویی همه را زندگی بخشیده است. ۱ - صحیح مُسْلِم، ج ۲، ص ۷۰۵، ح ۱۰۱۷ کتاب الزکاة؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۴۷۵، ح ۲۰۳ و ۲۰۷. (صفحه ۲۰۰) ۵ و پاره‌ای نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه، این است که کیفر قاتل یک انسان بی گناه لازم است؛ همانگونه که اگر همه انسانها را کشته باشد، لازم است که به کیفر جنایت سهمگین خود برسد و کسی که از قاتل و کشنده انسانی بی گناه، به جا و سنجیده

درگذرد، کارش چنان است که گویی همه را مورد عفو قرار داده است. ذکر این نکته لازم است که حیات بخش و زندگی ساز انسانها و دیگر موجودات زنده، تنها خداست و جز او کسی نمی‌تواند این موهبت و نعمت را به دیگران ارزانی دارد؛ و نسبت دادن آن به دیگری، یا همچون دجالگری «نمرود» دروغی سهمگین است و یا یک نسبت مجازی است. وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعِيدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمْشِرِفُونَ. این فرزندان اسرائیل که نام و یادشان به میان آمد، مردمی بودند که پیام‌آوران ما با دلیل‌های روشن به سویشان آمدند، آن‌گاه بسیاری از آنان با شرک‌گرایی و آدمکشی و تجاوزکاری، در روی زمین به زیاده‌روی پرداختند و راه تجاوزکاری و اسراف و گزافکاری را پیشه ساختند. (صفحه ۲۰۱)

### ۳۳. آیه (پیوند انسانها)

#### اشاره

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُشِرِفُونَ به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ‌رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است و رسولان ما با دلایل روشن به سوی بنی‌اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آن‌ها، تعدی و اسراف، در روی زمین کردند. (۳۲ / مائده)

### ۳۴. آیه (بهترین سرپرست و پدر خانواده بشریت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

#### اشاره

إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. (۵۵ / مائده)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### شأن نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع‌البیان و کتب دیگر از «عبدالله بن عباس» چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن‌عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ» حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود. او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد: ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَيْكَ قَائِدُ الْبُرَّةِ وَقَاتِلُ الْكُفْرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصِيرَةٌ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ: عَلِيُّ پيشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بردارد خدا دست از یاری او بر خواهد داشت». سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم



تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود (صفحه ۲۰۲) اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد». ابودرّ می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «بخوان»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه بخوانم»، گفت: «بخوان؛ إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ...» البته این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب باهم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

### آیه ولایت علی بن ابیطالب

این آیه با کلمه «انما» که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید شروع شده و می‌گوید: «ولّی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» (إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می‌شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد که زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص تبت و عدم منت (صفحه ۲۰۳) داد. همچنین شک نیست که کلمه «ولّی» در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را دربرمی‌گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آن‌هایی که زکات بر آنها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی پردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می‌شود که منظور از «ولّی» در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، به خصوص این که این ولایت در ردیف ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی می‌کند. ولی در اینجا بحث‌های مهمی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد.

### شهادت احادیث و مفسران و مؤرخان در مورد آیه ولایت

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دایر بر این که آیه فوق در شأن علی نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مسأله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه درباره علی قناعت گردیده است. این روایت را «ابن عباس» و «عمّار یاسر» و «عبدالله بن سلام» و «سَلَمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ» و «انس بن

مالک» و «عُقَيْبَةُ بن حکیم» و «عبدالله بن اَبِي» و «عبدالله بن غالب» و «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوذر غفاری» نقل کرده‌اند. (۱) و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شد از خود علی نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است. (۲) جالب این که در کتاب غَايَةُ الْمُرَامِ تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق \*\*\*\* ۱- به کتاب «إِحْقَاقُ الْحَقِّ» جلد ۲ صفحه ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود. ۲- به کتاب «المُراجِعَات» ، صفحه ۱۵۵ رجوع شود. (صفحه ۲۰۴) شیعه نقل کرده است. (۱) کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنن است، از جمله مُحَبُّ الدِّين طَبْرِي در ذخایر العقبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدير جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لُبَابُ النُّقُولِ سُيُوطِي صفحه ۹۰ و در تَذَكْرَةُ سِبْطِ بن جَوْزِي صفحه ۱۸ و در نور الابصار شَبْلَنْجِي صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافی الشافِ ابن حَجْر عَسْقَلَانِي صفحه ۵۶ و در مَفَاتِيحِ الْغَيْبِ رَازِي جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر دُرِّ الْمُنْتَوَّرِ جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب كَنْزُ الْعَمَالِ جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مُشَيَّد ابن مَرْدَوَيْه و مُشَيَّد ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسائی و کتاب المَجْمَعِ بَيْنَ الصَّحَابِ السَّنَّةِ و کتاب‌های متعدّد دیگری این احادیث آمده است. (۲) با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شأن نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کنند، اما گویا تعصّب اجازه نمی‌دهد که این همه روایات و این همه گواهی دانشمندان درباره شأن نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم، زیرا درباره شأن نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

## پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

### اشاره

جمعی از برادران اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعدّدی به نزول این آیه در مورد علیّ و همچنین به تفسیر «ولایت» به عنوان «سرپرستی و تصرف و امامت» بنمایند که ما ذیلاً مهم‌ترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

### ۱. اشکال شأن نزول

۱ از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علیّ گرفته‌اند \*\*\*\* ۱- «مِنْهَاجُ الْبِرَاعَةِ» ، جلد ۲، صفحه ۳۵۰. ۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب «إِحْقَاقُ الْحَقِّ» جلد ۲، «الغدیر» جلد ۲ و «المُراجِعَات» مراجعه شود. (صفحه ۲۰۵) این است که آیه با توجه به کلمه «الَّذِينَ» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: «وَلِيٌّ» شما آن‌هایی هستید که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علیّ قابل تطبیق است؟ پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مُبَاهَلَةُ می‌بینیم که کلمه «نِسَائِنَا» به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعدّدی که وارد شده فاطمه زهرا علیهاالسلام است و همچنین «أَنْفُسِنَا» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علیّ در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شأن نزول آن را درباره نَعِيم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می‌دانند و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم: «يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» در حالی که آیه در مورد عبدالله بن اَبِي وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می‌شود که عموماً به

صورت جمع است، ولی طبق آن چه در شأن نزول آنها آمده منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

## ۲. اشکال توجه در نماز

۲ فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده‌اند که علی با آن توجه (صفحه ۲۰۶) خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آن جا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟ پاسخ آنها که این ایراد را می‌کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه به خدا است، علی در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن‌تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آن چه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آن چه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی‌اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آن چه در راه خدا و برای خدا نیست برمی‌گیرد.

## ۳. اشکال در کلمه ولی

۳ اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه «وَلِیِّ» است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه به معنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار. پاسخ همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه «وَلِیِّ» در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

## ۴. اشکال در ذمه زکات

۴ می‌گویند علی چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟ (صفحه ۲۰۷) پاسخ اولاً به گواهی تواریخ علی از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آن جا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بردارد چیز مهمی نبوده است که علی فاقد آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریت و وجوب پرداخت زکات «فوریت عرفی» است که با خواندن یک نماز منافات ندارد. ثانیاً: اطلاق زکات بر «زکات مستحب» در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکی کلمه «زکات»

آمده که منظور از آن همان زکات مستحب است، زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

### ۵. اشکال به زمان ولایت

۵ می‌گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلافضل علی داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بنابراین علی در آن روز «وَلِیٌّ» نبود و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او «بِالْقُوَّة» بود نه «بِالْفِعْلِ» در حالی که ظاهر آیه ولایت «بِالْفِعْلِ» را می‌رساند. پاسخ در سخنان روزمره در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بِالْقُوَّة دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را به عنوان «وَصِیِّ» خود و «قَیِّم» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وَصِیِّ و قَیِّم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی از پیامبر صلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنی نقل شده می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «وَصِیِّ» و «خليفة» خود خطاب کرده در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود از جمله در مورد زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد: «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱). در حالی که مسلم است منظور از «وَلِیٌّ» در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور \*\*\* \*\* ۱- (۵ / مریم)، (صفحه ۲۰۸) بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می‌گذارند با این که جنبه بِالْقُوَّة دارد.

### ۶. اشکال عدم احتجاج علی علیه السلام به این آیه

۶ می‌گویند: چرا علی با این دلیل روشن شخصاً استدلال نکرد؟ پاسخ همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی نیز نقل شده است از جمله در مُشَيَّد «ابن مَرْدَوَيْه» و «ابی الشیخ» و «کَنَزُ الْعُمَال» و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه. در کتاب نفیس «الغدیر» از کتاب «سَلِيم بن قَيْس هِلَالِي» حدیث مفصّلی نقل می‌کند که علی در میدان صَفَیْن در حضور جمعیت برای اثبات حَقَانِیَّتِ خود دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود. (۱) و در کتاب غَايَةُ الْمَرَامِ از ابوذَر چنین نقل شده که علی روز شُورَى نیز به همین آیه استدلال کرد. (۲)

### ۷. اشکال عدم سازگاری با آیات قبل و بعد

۷ می‌گویند: این «تفسیر» با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها ولایت به معنی «دوستی» آمده است. پاسخ آیات قرآن چون تدریجاً و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشند لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها به خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود. با توجه به این که آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» به گواهی شأن نزولش در زمینه زکات دادن علی در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی \*\*\* \*\* ۱- «الغدیر»، جلد ۱، صفحه ۱۹۶. ۲- «منهاج البراعه»، جلد ۲، صفحه ۳۶۳. (صفحه ۲۰۹) رهبری و

تصرف می‌باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شؤون ولایت مطلقه است.

## ۸. اشکال قیمت انگشتری

۸ می‌گویند: انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علی از کجا آورده بود؟ به علاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ مبالغه‌هایی که درباره قیمت آن انگشتر کرده‌اند به کلی بی‌اساس است و هیچ‌گونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشتر نداریم و این که در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده است و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنابراین نمی‌توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«ولئ»: به مفهوم سرپرست، سررشته‌دار، یار، مددکار و صاحب اختیار آمده است و به همین دلیل است که به کسی که در ازدواج صاحب اختیارات است، «ولئ نکاح» و به صاحب اختیار در خونِ مقتول، «ولئ دم» و به شاه و فرمانروا و حاکم بر کشور و جامعه‌ای «ولئ امر» می‌گویند؛ چرا که آنان صاحب اختیار در تدبیر امور مورد اشاره هستند. پاره‌ای نیز بر آنند که «ولئ» به مفهوم برتر و زینده‌تر و سزاوارتر از دیگران است. «رُکوع»: به هیئت و شیوه خاصی که در نماز انجام می‌شود، می‌گویند.

## ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام

در این آیه شریفه آفریدگار هستی بزرگمردی را به تابلو می‌برد و معرفی می‌کند که مقام والای امامت راستین و پیشوایی انسانها را به او ارزانی داشته و فرمانبرداری از او (صفحه ۲۱۰) را بر همه بندگانش واجب ساخته است: **إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** سرپرست و تدبیرگر امور شما و قدرتی که بر شما ولایت دارد، تنها خداست و آن گاه پیامبر اوست که همه کارها و عملکردش به دستور خداست. **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و دیگر کسانی که به راستی ایمان آورده‌اند. این ایمان‌آوردگان چه کسانی هستند؟ اینک آنان را وصف می‌کند و می‌فرماید: **الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

## رهنمود آیه مبارکه

آیه شریفه از روشن‌ترین دلایل امامت و جانشینی امیر مؤمنان پس از پیامبر خداست؛ چرا که اگر واژه «ولی» در آیه شریفه به مفهوم تدبیرگر امور جامعه باشد و فرمانبرداری از چنین کسی نیز بر همگان واجب باشد و آن گاه ثابت شود که منظور از «وَالَّذِينَ آمَنُوا» «... علی علیه‌السلام است، این جاست که امامت و ولایت راستین آن حضرت به صراحت قرآن شریف ثابت و روشن می‌گردد.

## دو نکته اساسی

با این بیان، باید به دو نکته اساسی در اثبات حقیقت مورد بحث اندیشید: ۱ نخست باید دید واژه «ولّی» در فرهنگ واژه‌شناسان به چه معنای آمده است؟ با تعمق در فرهنگ‌های لغت روشن می‌شود که واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که واژه «ولّی» به مفهوم ولایت و سرپرستی و تدبیر امور آمده است که در بحث از واژه‌ها گذشت و نیازی به تکرار نیست. اما در این موضوع که آیا در آیه شریفه منظور همین مفهوم و معناست، باید گفت: واژه «أَمَّا» ، حکم را به پس از خود اختصاص می‌دهد و از غیر آن سلب می‌نماید. (صفحه ۲۱۱) برای نمونه: هرگاه گفته شود: «أَمَّا الْفَصَاحَةُ لِلْجَاهِلِيَّةِ» ، منظور این است که فصاحت ویژه عصر جاهلیت بوده و دوران‌های دیگر از آن بهره‌ای نداشته‌اند. با این بیان، هنگامی که این واژه دارای چنین مفهومی باشد، دیگر نمی‌توان واژه «ولّی» را که پس از آن آمده است به مفهوم دوست معنا کرد و نمی‌توان هدف آیه را دوستی و محبت عقیدتی و دینی تفسیر نمود، چرا که این مفهوم چه ویژگی دارد تا آن را برای برخی از ایمان‌آوردگان اثبات و از برخی نفی و سلب نماییم؟! روشن است که دوستی و مهر دینی اختصاص به برخی از مؤمنان ندارد و از آن همه ایمان‌آوردگان است. آفریدگار پرمهر در آیه دیگری این واقعیت را روشن می‌کند که می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (... ۱) و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند ... با این بیان، نمی‌توان آن آیه شریفه را به این مفهوم تفسیر کرد و هیچ راهی جز این نیست که به همان معنای نخست باز گردیم و بگوییم منظور از «ولّی» در آیه مورد بحث، امام معصوم و برگزیده از سوی خداست، چرا که برای واژه «ولّی» بیشتر از دو معنا نیامده است و هنگامی که به یکی از آن دو نمی‌توان تفسیر کرد ناگزیر معنای دوم تحقق می‌یابد. ۲ اما چگونه می‌توان گفت که مصداق: «الَّذِينَ آمَنُوا» ... امیر مؤمنان است؟ در این مورد روایت جالب و روشنگری از محدثان شیعه و سنی آمده است که نشانگر این واقعیت است. این روایت روشن می‌سازد که آیه شریفه در مورد علی علیه‌السلام فرود آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت در حال رکوع انگشتر خویش را در راه خدا به بینوایی انفاق کرد. به هر حال همه کسانی که واژه «ولّی» را به مفهوم پیشوای معصوم می‌گیرند، بر این عقیده‌اند که منظور از آن امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است و تنها مصداق آیه آن حضرت می‌باشد. ۱ - سوره توبه، آیه ۷۱. (صفحه ۲۱۲)

### چگونه؟

ممکن است در این مورد دو پرسش دیگر قابل طرح باشد که باید به آنها پاسخ داد: ۱ چگونه می‌توان واژه «الَّذِينَ» را که جمع است، در مفرد به کار برد؟ پاسخ این است که: واژه‌شناسان و دانشمندان ادبیات، گاه واژه جمع را در مورد فرد به کار می‌برند و این هنگامی است که بخواهند از آن شخصیت تجلیل به عمل آورند و این نکته به گونه‌ای مشهور است که نیازی به استدلال ندارد. ۲ ممکن است برخی «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را حال نگیرند و بگویند منظور این است که عبادت آنان رکوع است. پاسخ این است که در جمله «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» رکوع هم وجود دارد، چرا که نماز بدون رکوع ممکن نیست. با این بیان، اگر جمله «وَهُمْ رَاكِعُونَ» را قید برای پرداخت زکات و انفاق نگیریم و بگوییم منظور این است که وصف و شیوه آنان رکوع است، مطلب بی هیچ فایده‌ای تکرار شده است و روشن است که مفهوم برخوردار از فایده، بهتر از تفسیری است که تکراری و بدون فایده باشد. نکته دیگر این که خدا در آغاز آیه شریفه همه ایمان‌آوردگان را مخاطب می‌سازد و می‌فرماید: سرپرست و تدبیرگر امور شما خداست ... آن گاه واژه «رسول» را بیان می‌کند و بدین سان او را از دیگران خارج ساخته و «ولّی» جامعه معرفی می‌کند، سپس آن کسانی را که ایمان آورده و دارای ویژگی‌های دیگری هستند ... اینک اگر گفته شود منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» ، همه ایمان‌آوردگانند، در آن صورت با آغاز آیه یکی می‌شود، در حالی که باید «وَالَّذِينَ آمَنُوا» ... جز صدر آیه باشد و گرنه مفهومی نخواهد داشت، چرا که مردم با ایمان خود سرپرست مردم با ایمان خواهند بود. با این بیان: ۱ واژه «ولّی» در این جا به مفهوم سرپرست و پیشوای راستین و امام معصوم است. ۲ مصداق بارز آن علی علیه‌السلام است که آیه در مورد او فرود آمده است. (صفحه ۲۱۳)

## ۳۵. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ...»

### آیه

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

### ترجمه

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز می‌باشد. (۵۶ / مائده)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تأکید و تعقیب می‌کند و به مسلمانان اعلام می‌دارد که: «کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است» (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ). در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که در آیه پیش اشاره شد یعنی «سرپرستی و رهبری و تصرف» دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «حِزْبُ اللَّهِ» و «غلبه آن» مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است. باید توجه داشت که مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا» در این آیه، همه افراد باایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد. آیا منظور از پیروزی «حِزْبُ اللَّهِ» که در این آیه به آن اشاره شده، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می‌شود؟ شک نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء حزب الله باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویت در حزب الله که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود و به همین دلیل قدرت‌ها و نیروهایی را که برای عقب نشانیدن دشمن و حلّ مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالباً برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند. (صفحه ۲۱۴)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«حِزْب»: در مورد گروه و جامعه کوچک و بزرگی که همفکر و همدل و همگام هم باشند، به کار می‌رود. در آیه مورد بحث می‌افزاید: هر کس خدا و پیام‌آورش و کسانی را که ایمان آورده‌اند و وصفشان رفت، سرپرست خود بداند پیروز است، چرا که حزب و لشکر راستین خدا بر دشمنان حقّ و عدالت پیروزند. (صفحه ۲۱۵)

## ۳۶. آیه (ارتکاب گناه رمز فروپاشی خانواده‌ها)

### اشاره

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرت‌هایی به آنها دادیم که به شما ندادیم، باران‌های پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادی‌های) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم. (۶ / انعام)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«مِثْرَارًا» در اصل از ماده «دَرَّ» به معنی شیر است و سپس به مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و «مِثْرَارًا» صیغه مبالغه است و جمله «أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ» در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می‌باشد. «قَوْمًا» گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی، همانطور که اهل لغت تصریح کرده‌اند، به قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند گفته می‌شود (اصولاً قَوْمًا از ماده اِقْتَرَان و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمان‌های متقارب به هم نزدیکند به آنها و هم به زمان آنها قرن گفته می‌شود. در آیات مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت می‌شود، زیرا با داشتن اینها خود را بی‌نیاز از پروردگار می‌پندارند، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش می‌گردند چنان که می‌خوانیم «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِمْ لَكَنُفٌ غَابِرٌ» (۶ و ۷ / علق). این هشدار مخصوص بت پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سرمست شده، هشدار می‌دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از (صفحه ۲۱۶) دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود بازگردید، توجه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است. به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلدان و آشور و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

#### اشاره

«قَوْمًا»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ مردم یک عصر و زمان، که معاصر یکدیگرند. ۲ هشتاد یا هفتاد یا یکصد سال. ۳ و به باور ما، به مردمی گفته می‌شود که معاصر دانشمندی برجسته و یا پیام‌آوری باشند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: خَيْرُكُمْ قَوْمِي، ثُمَّ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ، ثُمَّ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ. بهترین شما، مردم معاصر من می‌باشند، آنگاه نسل پس از آنان، سپس مردمی که پس از آنان زندگی می‌کنند. «تَمَكِينًا»: قدرت و امکانات دادن به دیگری برای انجام کار، خواه با دادن ابزار آن کار و یا گشودن راه، یا هر وسیله دیگر. «مِثْرَارًا»: باران شدید و بسیار. این واژه، از واژه‌ها و صیغه‌هایی است که در بر دارنده مفهوم مبالغه است.

### به سرنوشت بیدادگران بنگرید!

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی حق‌ستیزان و بیدادگران را به یاد سرنوشت شوم و عبرت انگیز بیدادگران گذشته افکنده و



می‌فرماید: أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْمٍ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ آيَا این کفرگرایان ندیده‌اند و نمی‌دانند که ما چه بسیار از جامعه‌های پیشین را به بوته هلاکت سپردیم؟ جامعه‌ها و ملت‌هایی که از شما نیرومندتر و دارای امکانات افزونتری بودند و به آنان قدرت و ثروتی ارزانی داشتیم که به شمایان ارزانی نداشته‌ایم. منظور این است که به آنان خدمتگزاران بسیار، ثروت و امکانات فراوان، اقتدار و حکومت و قلمرو نفوذ گسترده و عمر طولانی و گشایش و رفاه ارزانی داشتیم؛ و شما سرگذشت آنان را شنیده و خانه‌ها و شهرهای آنان را دیده و آثار بر جای مانده از آنان را نگریسته‌اید. وَأَزَّيْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مَتَدَارًا به باور «ابن عباس» منظور این است که: ما بارانهای پیاپی و سود بخش و برکات رزق و روزی را برای آنان فرستادیم. لازم به یادآوری است که واژه «سما» در آیه، به مفهوم باران است. وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ و آبها و جویبارها را از زیر شهر و دیار آنان روان ساختیم، امّا هنگامی که از مرزهای حق و عدالت گذشتند و به بیدادگری و سرکشی برخاستند، آنگاه بود که هیچ کدام از این ثروتها و امکانات برایشان سودبخش نیفتاد و آنان را به کيفر گناهانشان نابود ساختیم. وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ. و پس از به بوته هلاکت سپردن آنان، جامعه و مردم دیگری پدید آوردیم.

### ضرورت تفکر و تدبّر در سرنوشت پیشینان

از آیه شریفه این درس و پیام دریافت می‌گردد که تفکر و تدبّر در سرنوشت پیشینان و نیز گفتگوی روشنگرانه با انکارگران روز رستاخیز، ضروری است. باید به آنان روشن ساخت که آن آفریدگار توانایی که گذشتگان را به کيفر بیداد و طغیانشان به بوته هلاکت سپرد و جامعه‌ها و تمدن‌ها و ملت‌های دیگری را به جای آنان آفرید، (صفحه ۲۱۸) همو تواناست که هر لحظه‌ای که مقرر فرموده است این جهان را به سوی فنا برد و به جای آن، جهان دیگر پدید آورده و نیز برای او بسیار آسان است که همه انسانها را پس از مرگ، زندگی بخشد و از گورها بیرون آورد و آنگاه به حساب کار شایسته و یا ناشایست آنان برسد و در برابر نیکی و زشتی عملکردها پاداش و کيفر دهد. آری خدایی که هستی را آفرید، بر آفرینش دیگر تواناست. (صفحه ۲۱۹)

### ۳۷. آیه (ضرورت دوری خانواده از مجالس اهل باطل)

#### اشاره

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می‌کنند مشاهده نمایی از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیت ستمگر منشین. (۶۸ / انعام)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَوْض» همانطور که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است، ولی بعداً به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی‌اساس اطلاق گردیده است. گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است ولی مسلماً این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می‌شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می‌کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادند، اما هنگامی که با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند طبعاً سکوت خواهند کرد و به مسایل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و

مسلمین بود. سپس اضافه می‌کند این موضوع به اندازه‌ای اهمیت دارد که: «اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با اینگونه اشخاص سهواً همنشین شدی به مجرد این که متوجه موضوع گشتی فوراً از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین». (۱) در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست این که مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از \*\*\*\*۱- شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لا تَقْعُدُ (نشین) این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آنهاست خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن. (صفحه ۲۲۰) خطا حتی در موضوعات، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آن جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان‌های مختلف دیده می‌شود که انسان روی سخن را به کسی می‌کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب‌المثل معروف عرب که می‌گوید: «إِيَّاكَ أَعْنَى وَ أَسْمَعِي يَا جَارَةٌ».

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی به پیامبر و توحیدگرایان فرمان می‌دهد که در محفل گناه نشینند و هر جا شرک‌گرایان به استهزای آیات قرآن برخاستند، از آنجا دوری جویند. با آنان نباشند تا آنان از این رفتار زشت و ظالمانه دست کشند و از تمسخر و تکذیب آیات خدا دست بردارند. وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ هِرْكَاه كسانی را نگرستی که به تمسخر آیات ما فرو رفته‌اند از آنان روی بر تاب و دوری‌گزین تا در گفتاری جز آن در آیند. درست است که در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است، اما فرمان به همه توحیدگرایان است و این بدان دلیل است که بحث و گفتگو با کسانی که هدفشان وقت‌کشی و بازیگری و ریشخند است، جز از دست دادن نیرو و فرصت و پائین آوردن ارزش بحث و فرهنگ، ثمره دیگری ندارد. وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. و اگر شیطان تو را در این مورد به فراموشی افکند، پس از توجه، دیگر با مردم ستمکار و گمراه منشین. در این فراز، از یاد بردن فرمان خدا را به شیطان نسبت داده است، در حالی که در نهایت این کار، کار خداست و این بدان دلیل است که هنگامی فراموشی گریبانگیر (صفحه ۲۲۱) انسان می‌گردد، که از اندیشه روی برتابد و از پی خاطرات بی‌ارزش و وسوسه‌های زشت و ظالمانه برود و می‌دانیم که بر انگیزاننده به سوی خاطرات زشت و وسوسه‌های بی‌اساس و گمراه‌گرانه، شیطان پلید است. با این بیان می‌توان شیطان را عامل آن خواند، چرا که آفت فراموشی و روی برتافتن از حق ثمره شوم و وسوسه آن است. درست به سان کسی که دیگری را در سرما و یخبندان باز داشت کند تا بمیرد و بدین صورت قاتل او گردد. آری، خدا در این آیه شریفه به پیامبرش فرمان می‌دهد که اگر شیطان فرمان ما را در مورد دوری‌گزیدن از بداندیشان و نشستن و برخاست نکردن با آنان را از یاد برد، به مجرد اینکه به خود آمدی و هشدار ما را به یاد آوردی در محفل آنان منشین. «ابو مُسْلِم» می‌گوید: منظور این است که پس از شرکت در محفل آنان برای رساندن پیام خدا وظیفه خود را انجام ده و دیگر در آنجا منشین! و «بَلْخَى» براین باور است که این دستور در آغاز ظهور اسلام ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از گسترش اندیشه اسلامی و بالارفتن شمار مسلمانان با فرود آیه دیگری همه توحیدگرایان به انجام این فرمان موظف شدند. (۱) ۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰، به تفسیر آیه مراجعه فرماید. (صفحه ۲۲۲)

### ۳۸. آیه (فرمان‌های ده‌گانه با نگاه ویژه به خانواده)

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بگو: بیاید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید. (۱۵۱ / انعام)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرّمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می‌کند و از آنها دعوت می‌نماید که بیایند و حرام‌های واقعی الهی را بشنوند و تحریم‌های دروغین را کنار بگذارند. نخست می‌گوید: «به آنها بگو: بیاید تا آن چه را خدا بر شما تحریم کرده است، بخوانم و برشمردم» (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ)؛ ۱ «این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا). ۲ «نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا). ۳ «فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ). زیرا روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می‌دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ). ۴ «به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان»، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید (وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ). (صفحه ۲۲۳) ۵ «دست به خون بی‌گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن‌ها مجاز نیست، به قتل نرسانید، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد» (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ). به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آنها خودداری نمایید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

«تَعَالَوْا»: بیایید. این واژه از ریشه «عَلُو» برگرفته شده و منظور این است که فراخوان و دعوت کننده به کاری شایسته، در اوج قرار دارد. «تِلَاوَةٌ»: به مفهوم خواندن است. «إِمْلَاقٌ»: فقر و تنگدستی. واژه تَمَلَّقَ نیز به مفهوم تلاش برای جلب منافع و دفع زیان است. «فَوَاحِشٌ»: این واژه جمع فاحشه، به مفهوم زشتکاری و زشتی شرم آور و بزرگ است. در فرهنگ عرب بیشتر در کارهای زشت کوچک، واژه «قَبِيحٌ» را به کار می‌برند و در زشتکاریهای بزرگ واژه «فَاحِشَةٌ» را. در آیات پیش دیدگاه شرک گرایان در مورد برخی از چیزهای حلال و حرام ترسیم شد، اینک قرآن آنچه را به راستی ناروا و حرام است به تابلو می‌برد و می‌فرماید: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ هان ای پیامبر! به این شرک گرایان بگو: بیاید تا آنچه را خدا بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم و برشمردم. أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا به شما دستور داده است که چیزی را همتا و نظیر و شریک او قرار ندهید. وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و به شما سفارش می‌کند که نسبت به پدر و مادر نیکی کنید. (صفحه ۲۲۴) از آنجایی که نعمت وجود پدر و مادر از نظر ارزش و اهمیت، پس از نعمتهای گران‌خداست، به همین جهت پس از دستور به پرستش و عبادت خدا، نیکی به آنان را مورد سفارش قرار می‌دهد. وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که فرزندانان را از بیم

نیازمندی و تنگدستی نکشید؛ چرا که رزق و روزی شما و آنان از سوی ماست و ما همه شما را روزی می‌دهیم. وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ در تفسیر این فراز دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور «حَسَن» منظور این است که: به کارهای زشت و گناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید. ۲ اما به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «ضحاك» و «سُدی»، شرک گرایان زنای نهانی را گناه نمی‌دانستند و تنها از زنا آشکار نهی می‌کردند، اما خدای فرزانه از هر دو بازداشت و به همگان هشدار داد. از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایتی رسیده است که گناه آشکار را به زنا تفسیر می‌کند و گناه نهان را به دوست داشتن بتها و تمایل به پرستش آنها. ۳ از دیدگاه پاره‌ای گناه آشکار کار اعضا و اندامهاست و گناه نهان، کار دل می‌باشد. به هر حال آیه شریفه هشدار می‌دهد که باید همه گناهان را وانهاد و راه پاکی را در پیش گرفت. وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ و جان انسانی را که خدا حرمت بخشیده است، جز به حق و بر اساس عدل و داد نکشید. با اینکه آدمکشی در میان گناهان آشکار است و در آیه شریفه مردم را از ارتکاب آنها نهی فرموده، دگر باره به طور جداگانه از آن هشدار می‌دهد، تا بدین وسیله ارزش (صفحه ۲۲۵) جان انسانها را روشن ساخته و سهمگین بودن گناه آدمکشی را خاطر نشان کند؛ چرا که جان مسلمان و کسی که با مسلمانان سر ستیز ندارد و با آنان با صلح و احترام متقابل و بر اساس همزیستی زندگی می‌کند نباید در خطر قرار گیرد.

### اعدام در سه مورد

در سه مورد می‌توان بر اساس حق و عدالت دیگری را به مرگ محکوم ساخت: الف: در برابر ریختن خون دیگری و به عنوان قصاص. ب: به کیفر زناى محصنه. ج: و به کیفر کفرگرایی و حق‌ستیزی به مفهوم واقعی آن پس از ایمان آگاهانه و آزادانه به خدا. در این سه مورد کشتن کسانی که خونشان محترم است، به ناگزیر روا شمرده می‌شود؛ اما کفر گرایانی که به راستی به پیکار با دین خدا و دینداران واقعی برخیزند، به کیفر کار زشت و ظالمانه‌ای که بدان دست یازیده‌اند کشتن آنان رواست. ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. روی سخن با همه انسانهاست و منظور این است که آنچه در آیه شریفه آمد، فرمانهای زندگی ساز و جاودانه خدای شماسست، باشد که خرد خویش را در مورد آنها به کار گیرید و حلال خدا را حلال، و حرام او را حرام شمارید. یادآوری می‌شود که از واژه «وَصَّاكُم»، این نکته دریافت می‌گردد که واژه «وَصِيَّت» از آغاز در تقدیر بود است و نیز از «أَنْ لَا تُشْرِكُوا» این موضوع روشن می‌شود که فرمان خدا و تکلیف، هم به انجام کارهای شایسته مربوط می‌شود و هم به وا نهادن کارهای ناپسند و هر دو دارای کیفر و پاداش هستند. (صفحه ۲۲۶)

### ۳۹. آیه (رعایت عدالت همیشه و همه جا)

#### اشاره

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمانانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچکس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. (۱۵۲ / انعام)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

۶ «هیچگاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند» (وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ). ۷ کم فروشی نکنید و حق پیمانانه و وزن را باعدالت ادا کنید» (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ) و از آن جا که هر قدر انسان دقت در پیمانانه و وزن کند، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانانه‌ها و ترازوهای معمولی امکان‌پذیر نیست، به دنبال این جمله اضافه می‌کند: «هیچکس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی‌کنیم» (لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا). ۸ «به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق، به زیان آنها تمام گردد» (وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ). ۹ «به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید» (وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا). در این که منظور از «عهد الهی» در این آیه چیست، مفسران احتمالاتی داده‌اند، ولی مفهوم آیه، همه پیمان‌های الهی را اعم از پیمان‌های «تکوینی» و «تشریحی» و تکالیف الهی و هر گونه عهد و نذر و قسم را شامل می‌شود و باز برای تأکید در (صفحه ۲۲۷) پایان این چهار قسمت، می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند، تا متذکر شوید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«أَشُدُّ»: این واژه جمع «شَدَّ» و به مفهوم اوج جوانی است، به سان «أَشْرَر» که جمع «شر» می‌باشد و به همین تناسب در مورد بر آمدن روز می‌گویند: «شَدَّ النَّهَارُ». «ذِکْر»: یادآوری و هر گاه به باب تفعیل برود به دو مفعول متعدی می‌گردد. در ادامه سخن می‌فرماید: وَ لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و به مال یتیم جز به نیکوترین سبک و روش نزدیک نشوید. منظور از نزدیک شدن، دست نهادن بر روی آن و تصرف در آن است، و می‌دانیم که دست درازی به ثروت و دارایی هر کسی کاری نارواست، اما بدان دلیل در آیه شریفه دست درازی به مال یتیم را خاطر نشان می‌سازد که او توان دفاع از حقوق خود را ندارد، و به همین جهت انسانهای بی‌بند و بار بیشتر به مال او طمع می‌ورزند. آیه شریفه نشانگر آن است که تنها در یک صورت می‌توان در مال یتیم تصرف نمود، و آن هم در صورتی است که انسان بهترین و شایسته‌ترین شیوه را برای اصلاح امور اقتصادی و مالی او برگزیند و با انگیزه‌ای به راستی خدا پسندانه در امور مالی و اقتصادی او دخالت کند.

### نیکوترین شیوه

در این که منظور از نیکوترین سبک و شیوه در نزدیک شدن به مال یتیم چیست؟ دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجَاهِد» منظور این است که ثروت و دارایی او را به وسیله تجارت افزایش دهند. ۲ اما به باور گروهی از جمله «جُبَّائِي» منظور این است که سرپرست یتیم تنها (صفحه ۲۲۸) به اندازه خوراک خود از آن بهره برد و نه پوشاک و یا چیز دیگر. ۳ و از دیدگاه برخی منظور این است که ثروت او را تا رسیدنش به کمال و جوانی، به صورت شایسته‌ای برایش نگاه دارند. حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ به مال و ثروت یتیم جز به نیکوترین شیوه نزدیک نشوید تا او به جوانی و رشد خود برسد. در تفسیر این فراز نیز دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور برخی از جمله «شَبْعِي» منظور از رسیدن به رشد و کمال، رسیدن به مرحله بلوغ است. ۲ اما به باور برخی دیگر رسیدن به مرز هیجده سالگی است. ۳ از دیدگاه «سُدِي» منظور رسیدن به مرز سی سالگی است، اما این حکم به وسیله آیه شش از سوره نساء نسخ شده است، چرا که در آنجا می‌فرماید: و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند بیازمایید و اگر در آنان رشد و کمال یافتید دارایی شان را به آنان بدهید: وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ ... ۴ و از دیدگاه «ابو حنیفه» منظور این است که هر گاه آنان به مرز

بیست و پنج سالگی رسیدند، مال و ثروتشان را به خودشان بدهید، و پیش از این، در صورتی که رشد فکری و اجتماعی لازم برای تدبیر امور اقتصادی خود نداشته باشند، نمی‌توان مالشان را به آنان و انهداد. ۵ برخی بر آنند که حد و مرز مشخصی از نظر سن و سال برای این موضوع نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد منظور این است که هرگاه یتیم به مرحله بلوغ رسید و از نظر خرد زندگی نیز کمال یافت، و روشن شد که برای حفظ حقوق و اداره اموال خویش از رشد کافی برخوردار است، در آن صورت باید دارایی او را بازگرداند. به نظر می‌رسد که این دیدگاه از دیدگاه‌های دیگر بهتر است؛ چرا که تنها با رسیدن به مرحله بلوغ نمی‌توان دارایی او را به وی داد. از آیه شریفه و دیگر آیات در این مورد، چنین دریافت می‌گردد که به مال یتیم جز (صفحه ۲۲۹) به نیکوترین سبک نمی‌توان نزدیک شد، تا او به مرحله رشد و کمال برسد، و هنگامی که او به این مرحله رسید می‌توان مسئولیت حفظ اموالش را به خود او و انهداد، گرچه خود این واگذاری به وسیله سرپرست اموال به نیکوترین سبک تصرف نباشد و نگاه داشتن آن نیکوترین سبک باشد، چرا که نزدیک شدن به دارایی یتیم، تا هنگامی که به مرحله رشد و کمال نرسیده است باید به نیکوترین شیوه باشد، همانگونه که قرآن نیز هشدار می‌دهد که: مال آنان را از بیم آنکه مبدا بزرگ شوند و در اختیار گیرند، به اسراف و شتاب نخورید: *وَلَا تَأْكُلُوهُا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا* (... ۱) اما پس از رسیدن او به مرحله رشد و کمال می‌توان مسئولیت حفظ اموالش را به او وا گذاشت، گرچه این واگذاری تصرف «احسن» و یا نزدیک شدن به مال او به نیکوترین روش نباشد. *وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ* و کالای پیمانانه و میزان را عادلانه و کامل ببیماید و وزن کنید و چیزی از حق کسی نکاهید. *لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا* ما هر کسی را تنها در خور توان و امکاناتش تکلیف می‌نماییم. از آنجایی که عدالت و دادگری شایسته و بایسته در وزن و پیمانانه ممکن است دشوار به نظر برسد، و گاه دانه‌هایی از گندم و یا جو و برنج به ناروا جابه جا شود و جلوگیری از آن دشوار و یا امکان ناپذیر به نظر آید، از این رو قرآن روشنگری می‌کند که ما از شما می‌خواهیم که تا سر حد امکان عدل و داد را در همه میدانها رعایت نموده و از پایمال شدن حقوق جلوگیری کنید، نه فراتر از امکان. *وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا* و *لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ* و هنگامی که به داوری و گواهی یا در هر موردی سخن می‌گویید، دادگری پیشه سازید، گرچه به زیان یکی از نزدیکانتان تمام شود. روشن است که رعایت عدل و داد تنها در گفتار ضرورت ندارد، بلکه باید در ۱ سوره نساء، آیه ۶. (صفحه ۲۳۰) عملکردها نیز عدالت را پیشه ساخت؛ اما بدان دلیل در اینجا به دادگری در گفتار سفارش شده است که هر کس در گفتار خویش دادگری پیشه سازد، در کردار نیز عدالت پیشه خواهد بود. به باور برخی: هرگاه به گواهی بر می‌خیزید یا داوری می‌کنید، اگرچه به زیان یکی از خویشاوندان شما باشد، عدل و داد را رعایت کنید. یادآوری این نکته لازم است که این فراز کوتاه از فرمانهای جامع و کاملی است که موضوعات پر اهمیتی چون اقرار، شهادت، وصیت، فتوا، قضاوت، بیان احکام و مقررات و دعوت به ارزشها و هشدار از ضد ارزشها را شامل می‌شود و مقرر می‌دارد که در همه این میدانها و صحنه‌ها باید دادگری را پیشه ساخت. *وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا* و به عهد خدا وفا کنید. در مورد این پیمان دو نظر است: ۱ به باور گروهی هرآنچه خدا بر بندگان خود واجب ساخته پیمان اوست که باید با انجام آنها به عهد خویش وفا کرد. ۲ اما به باور برخی منظور نذر و عهد می‌باشد که اگر در راه نافرمانی نبود، وفای به آن لازم می‌شود. با این بیان منظور پیمانانی است که انسان با خدای خویش می‌بندد. *ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ*. این دستوراتی که خدا در مورد مال یتیم، کامل و عادلانه دادن وزن و کیل، عمل به وظیفه تا سر حد امکان، رعایت راستی و عدالت در گفتار و کردار و وفای به عهدها و پیمانها بیان فرمود، همه و همه سفارش او به شما انسانهاست تا پند گیرید و از انجام شایسته و بایسته آنها غفلت نورزید. (صفحه ۲۳۱)

۴۰. آیه (شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف)

وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و این که این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید. (۱۵۳ / انعام)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

۱۰ «این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقوا است، از آن پیروی کنید و هرگز در راه‌های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می‌پاشد» (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ) و در پایان همه اینها برای سومین بار تأکید می‌کند که اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا پرهیزکار شوید» (ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). قابل ملاحظه این که در این دستورات ده گانه، نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفساد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز با نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می‌شود، پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می‌سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می‌باشد.

#### مراحل سه گانه دریافت احکام

در پایان هر یک از این آیات سه گانه، به عنوان تأکید جمله «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ» (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می‌کند) آمده، با این تفاوت که در آیه اول با جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و در آیه دوم با جمله «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» و در آیه سوم با جمله «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ختم شده است و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به (صفحه ۲۳۲) این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می‌باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است. درست است که هر کدام از این جمله‌های سه گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است، ولی روشن است که این مراحل سه گانه اختصاص به احکام معینی ندارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه‌های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده گانه پخش گردد.

#### فرمان‌های جاویدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان‌های ده گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگرچه در اسلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آنها از فرمان‌هایی است که عقل و منطق به روشنی آنها را درک می‌کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می‌شود. (۱)

#### اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول

عدالت، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است. این موضوع وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم‌های این آیه است، موضوع «احسان و نیکی کردن»، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است، بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است و جالب‌تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (صفحه ۲۳۳) و می‌دانیم «احسان» گاهی با «الی» و گاهی با «ب» ذکر می‌شود، در صورتی که با «الی» ذکر شود، مفهوم آن، نیکی کردن است، هر چند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر شود، معنی آن، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

### قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی‌آید که عرب‌های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصب‌های غلط، زنده به گور می‌کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می‌شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می‌رسانیدند، خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف‌ترین موجودات نیز از آن روزی می‌برند، توجه داده و از این کار بازمی‌دارد. با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می‌رسند. گرچه امروز برای سقط جنین، دلایل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. اینها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می‌دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک‌تر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

### منظور از «فواحش» چیست؟

«فواحش» جمع «فاحشه» به معنی گناهانی است که فوق‌العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان‌شکنی و کم‌فروشی و شرک و مانند اینها اگرچه از گناهان کبیره می‌باشند، ولی ذکر آنها در مقابل «فواحش»، به خاطر همان تفاوت مفهوم است. \*\*\*\* ۱- «تفسیر المنار»، جلد ۸، صفحه ۱۸۵. (صفحه ۲۳۴)

### به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دومورد تعبیر به «لَا تَقْرُبُوا» (نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می‌رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه‌انگیز» است، مانند زنا و فحشاء و اموال بی‌دفاع یتیمان و امثال اینها، لذا به مردم اخطار می‌کند که به آنها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه‌های شدیدشان قرار نگیرند. (صفحه ۲۳۵)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث با روشنگری و تأکید بیشتری می‌فرماید: «وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَابْتَعِدُوا عَنِ الْغَوَاةِ» و این است راه راست و بی‌انحراف من؛ پس این راه را پی‌گیرید و در این راه هر آنچه روا شناخته شده است روا بدانید و هر آنچه تحریم شده است ناروا بشمارید و بر



این باور باشید که آنچه به شما فرمان داده شده است درست و براساس حق و عدالت است. «ابن عباس» می‌گوید: منظور آیه شریفه این است که: این دین حنیف و حقگرای من استوارترین و بهترین و کاملترین دین است و به باور پاره‌ای منظور این است که: آیاتی که در مورد حلال و حرام فرود آمده، همه و همه بیانگر راه من است، راه نجاتبخشی که هر کس در آن گام سپارد به پاداش پرشکوه خدا و بهشت و نعمتهای آن خواهد رسید. وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ بِه باور «مجاهد» منظور این است که: به راههای کفر و بدعت آمیز گام نسپرید که شما را از راه خدا پسندانه و مورد نظر او منحرف می‌سازد. اما به باور «ابن عباس» منظور این است که از پیمایش راه گمراه کننده یهود و نصاری و شرک گرایان دوری گزینید؛ چرا که این بیراهه‌ها مورد پسند خدا نیست و شما را از او و راه و رسم او دور می‌سازند. ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. خدا شما را اینگونه و به این چیزها سفارش می‌کند، باشد که با دوری گزیدن از نافرمانی او به تقوا گرایید و از کیفر او در امان باشید. «ابن عباس» می‌گوید: آیاتی که گذشت از آیات روشن و محکم قرآنند و هرگز نسخ نگردیده‌اند. این دستورات ویژه اسلام و مردم مسلمان نیست، بلکه در تمام ادیان آسمانی بندگان خدا به گونه‌ای به این مقررات سفارش شده‌اند. این آیات، مادر کتاب و پایه و اساس آن هستند که هر کس به آنها عمل کند به بهشت بر طراوت خدا می‌رسد و هر کس (صفحه ۲۳۶) این آیات را واگذارد و بدانه‌ها عمل نکند فرودگاه او آتش دوزخ خواهد بود. «کعب الاحبار» یهودی می‌گوید: به خدای سوگند نخستین دستوراتی که در تورات آمده این است که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَیْكُمْ ... به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر؛ ای موسی! بگو بیاید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام گردانیده است برای شما بخوانم ...

## پرتوی از آیاتی که گذشت

### اشاره

(۱) آیاتی که گذشت درسهای انسانساز و ارزنده‌ای می‌دهد که سخت در خور اندیشه، باور، برنامه زندگی ساختن و به کار بستن است؛ در آن صورت است که سیمای زندگی فرد و خانواده، و جامعه را دگرگون ساخته و از شرایط موجود به صورت مطلوب و محبوب و زیبایی جلوه گر می‌سازد. در این آیات آفریدگار هستی با ده فرمان جاودانه، انسانها را به اصول و اساس ارزشها و الایها فراخوانده و از زشت کاریها هشدار می‌دهد و چگونگی رابطه انسان با خدا، با خویشتن، با دیگر انسانها و با پدیده‌های هستی را آن گونه که باید باشد طرح می‌کند، که به برخی از آنها به طور فشرده اشاره می‌رود.

## ۱ دعوت به توحید گرای و یکتا پرستی

توحید گرای به مفهوم حقیقی و قرآنی آن به راستی نفی اسارتها، بردگیها، خفتها، تملقها، چاپلوسیها، بت تراشیها، شخص پرستیها، پرستش ذلت بار در همه چهره‌ها و قیافه‌ها و عنوانها، و اثبات اوج آزادی و آزادگی و عزت و شکوه و هویت انسان است و اگر ملل مسلمان سوگمندانه از نعمت عزت و اقتدار و آزادی و آراستگی به ارزشهای والای قرآنی کم بهره یا بی بهره‌اند، باید در توحید گرای خود تردید کنند و آن را مورد تجدید نظر قرار دهند؛ قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَیْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ... ۱ مترجم. (صفحه ۲۳۷)

## ۲ رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر

از آنجایی که پس از اصل توحید گرای و چگونگی رابطه انسان با خدا، حقوق و حرمت پدر و مادر که دو معمار شخصیت وجود

انسان هستند مطرح می‌شود، باید به نقش و اهمیت و عظمت آنان پی برد که تا کجاست؛ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...

### ۳ رعایت حقوق کودک

و این نیز اهمیت حقوق کودک، این نعمت گران خدا به خانواده، و این گل بوستان خانواده که قرآن حق حیات، تربیت، نگاهداری شایسته و پرورش و سازندگی روح و جان و عواطف او را پس از حقوق پدر و مادر طرح می‌کند؛ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ...

### ۴ سازندگی برون و درون

قرآن در این آیات از زشتیهای آشکار و پلیدی‌های نهان هشدار می‌دهد و بدین وسیله به سازندگی و برآزندگی و شایستگی درون و برون و ظاهر و باطن فرد و جامعه و خانواده و سیاست و اجتماع فرمان می‌دهد، چرا که فرد و خانواده و جامعه و تشکیلات ظاهر ساز و ریاکار رویش دیدنی نیست؛ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ...

### ۵ رعایت حقوق بشر

حق حیات و زندگی از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست، چرا که دیگر حقوق انسان همچون حق اندیشه و تفکر، حق زیستن به صورت موجودی با شعور و انتخابگر، حق معیشت، حق آزادی، حق برابری، حق حاکمیت بر سرنوشت، حق دفاع و حق بهره‌وری از نعمتهای و امکانات، همه و همه به حق حیات و امتیث جان و زندگی بر می‌گردد، و این آیات، حق حیات را پاس می‌دارد؛ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ (... صفحه ۲۳۸)

### ۶ سفارش به تفکر و خرد ورزی

از اساسی‌ترین ویژگیهای انسان نعمت گران خرد و قدرت تفکر و اندیشیدن است و این از حقوق طبیعی اوست که به کران تا کران هستی بنگرد و در همه آنها بیندیشد و دیگران را نیز به اندیشه و تفکر بر انگیزد. این آیات روشنگری می‌کند که اندیشه در کران تا کران هستی نه تنها حق انسان است که از وظایف و مسؤولیتهای اوست و باید امکانات آزادی اندیشه را برای او فراهم ساخت، و او نیز باید بیندیشد تا پدیده‌ها و پدید آورنده آنها را بشناسد و انسانها بر اساس عدالت و آزادی و رعایت حقوق و حدود با هم زندگی کنند؛ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

### ۷ رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر

این آیات نشانگر آن است که در جامعه مطلوب و دنیای مورد نظر قرآن، باید حقوق همگان پاس داشته شود و حقوق و امتیث اجتماعی و اقتصادی قشرهای آسیب‌پذیر و بی‌دفاع محترم شمرده شود؛ وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.

### ۸ امنیت اقتصادی

و این نیز درس دیگر این آیات است که به رعایت حقوق مالی و امتیث اقتصادی و پرهیز از کم‌فروشی و خیانت و تقلب در بازار و ستم و تجاوز در سیستم تولید و توزیع سفارش می‌کند؛ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ...

### ۹ انتظار بر اساس امکانات و تواناییها

و این نیز یک اصل انسانی و اسلامی است که از هر کس باید به اندازه توان و امکانات مادی و معنوی اش انتظار عمل داشت، که این رمز سعادت‌ها و سلامت‌هاست و هر کس نیز باید در نهایت توان و ظرفیت خود احساس مسئولیت نماید؛ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (...صفحه ۲۳۹)

## ۱۰ عدالت در گفتار و داوری

اگر همه گویندگان، مصاحبه شوندگان، نویسندگان، صاحبان قدرت و امکانات، رسانه‌های گروهی و ارگانهای تبلیغاتی به این اصل قرآنی بیندیشند که بر اساس عدالت و قانون و قانونگرایی سخن گویند، چه تحول مبارکی در جهت سازندگی معنوی و اخلاقی و انسانی و سیاسی و اجتماعی پدید می‌آید و دنیا چه رنگ مطلوبی به خود می‌گیرد! و این آیات این درس زندگی ساز را نیز می‌دهد؛ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى...

## ۱۱ وفاداری

و به اصل وفاداری و وفای به عهد و پیمانها در همه ابعاد سفارش می‌کند و از مردم می‌خواهد که به عهد خود با خدا، پیامبر، خویشان، همدینان و هموعان خود وفا کنند و از خیانت و پیمان شکنی پروانمایند؛ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا...

## ۱۲ گام سپردن در شاهراه درست و بی‌انحراف

این آیات به انسانها این درس دگرگون ساز را می‌دهد که در شاهراه راستی و درستی گام سپارند و از راه مستقیم توحید و تقوا و عدالت و پاکی و صفا و وفا، که این آیات راهگشای آن است، ذره‌ای انحراف نجویند؛ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ...

## ۱۳ وحدت‌جویی و پرهیز از تفرقه و پراکندگی

در این آیات، قرآن از توحیدگرایی آغاز می‌کند و با هشدار از تفرقه و پراکندگی، درسهای انسان سازش را به پایان می‌برد؛ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.

## ۱۴ دعوت به پروا پیشگی

و میوه و ثمره این درسها نیز زندگی بر اساس پروای واقعی و حساب بردن از (صفحه ۲۴۰) خدا در قلمرو اندیشه و گفتار و کردار است؛ ذَلِكَمَ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. (صفحه ۲۴۱)

## ۴. آیه (تأثیر ماندگار رفتار اعضاء خانواده بر یکدیگر)

### اشاره

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بگو: آیا غیر خدا پروردگاری بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود، سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آن چه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد. (۱۶۴ / انعام)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

گاهی ممکن است توهم شود که آیه فوق که دو اصل مسلم منطقی را که در تمام ادیان وجود داشته است، بیان می‌کند (یعنی هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد) با پاره‌ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی‌کند، زیرا مثلاً در آیه ۲۵ سوره نحل می‌خوانیم: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ: آنها در روز رستاخیز بار سنگین گناهان خویش را باید بر دوش بکشند و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی‌خبری و جهل خود گمراه ساختند». اگر هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه‌شدگان را نیز بر دوش می‌کشند؟ احادیث مربوط به «سنت حسنه» و «سنت سیئه» که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده‌است و مضمون آنها این است؛ اگر کسی سنت خوبی بر جای نهد، پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می‌کنند، خواهد داشت (بدون آن که از پاداش خود آنها کاسته شود) و همچنین کسی که سنت بدی را بر جای نهد، گناه کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته می‌شود (بی آن که از گناهان آنها چیزی کاسته گردد)، (قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وَزْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ)، نیز با مفهوم آیه مورد بحث سازگار نیست. ولی پاسخ این ایراد روشن (صفحه ۲۴۲) است، زیرا آیه مورد بحث می‌گوید: بی‌جهت و بدون ارتباط گناه کسی را بر دیگری نمی‌نویسند، ولی آیات و روایاتی که اشاره شد، می‌گوید: اگر انسان بنیان‌گذار عمل نیک و بد دیگری باشد و به اصطلاح از طریق «تسبیب» در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می‌شود، زیرا پایه و اساس آن، به دست وی گذارده شده است. توهم دیگری که از آیه مورد بحث ممکن است بشود، این است که آیه می‌گوید: «عمل هر کس تنها به درد خود او می‌خورد»، بنابراین کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنده انجام می‌گیرد، نمی‌تواند مفید به حال آنها بوده باشد، در حالی که در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، می‌خوانیم که؛ اینگونه اعمال گاهی مفید و سودمند است، «نه تنها عمل فرزند برای پدر و مادر بلکه برای دیگران نیز نتیجه‌بخش است». به علاوه می‌دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می‌ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است، اما کسی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشته است، چگونه ممکن است آن اثر روحی و معنوی را پیدا کند؟ بعضی این ایراد را بسیار با آب و تاب تعقیب می‌کنند و نه تنها افراد عادی بلکه پاره‌ای از نویسندگان و مفسران مانند نویسنده «المنار» نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته تا آن جا که بسیاری از احادیث و روایات مسلم را به دست فراموشی سپرده‌اند، ولی با توجه به دو نکته، پاسخ اینگونه ایرادها روشن می‌گردد. ۱ درست است که عمل هر کس باعث تکامل خود او است و فلسفه‌ها و نتایج و آثار واقعی اعمال نیک تنها عاید انجام‌دهنده آن عمل می‌شود، همانطور که «ورزش» و «تعلیم و تربیت» هر کس باعث «تقویت» و «تکامل» جسم و جان خود او است. ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می‌دهد، حتماً به خاطر امتیاز و صفت نیکی است که در او بوده یا مربی خوب، یا شاگرد خوب یا دوست باصفا یا همسایه باوفا یا عالم خدمتگزار و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال (صفحه ۲۴۳) حداقل نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یک نقطه، جلب توجه دیگران را کرده و سبب شده که اعمال خیری برای او انجام دهند، بنابراین او در واقع نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می‌گیرد و به این ترتیب معمولاً انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیت خیر خود او است. ۲ پاداش‌هایی که خداوند به افراد می‌دهد، بر دو گونه است؛ پاداش‌هایی که متناسب با وضع تکامل روحی و شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام عمل نیک، روح و جان آنها آن قدر اوج می‌گیرد و ترقی می‌کند که شایستگی زندگی

در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می‌کنند و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته‌اند، بر اوج آسمان سعادت پرواز می‌نمایند، مسلماً اینگونه آثار مخصوص شخص عمل‌کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست. ولی از آن جا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است و شخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده، استحقاق پاداشی دارد، می‌تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند. درست مثل این که استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس می‌کند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می‌گیرد، هم در پرتو تدریس در جنبه‌های علمی کامل‌تر و قوی‌تر می‌شود و هم حقوقی دریافت می‌کند، نتیجه اول را بدون شک نمی‌تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود او است، اما نتیجه دوم را می‌تواند به افراد مورد علاقه‌اش هدیه کند. هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همینگونه است و به این ترتیب هر گونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد شده، مرتفع می‌گردد. ولی باید توجه داشت که پاداش‌هایی که از این طریق به افراد می‌رسد، نمی‌تواند تمام سعادت آنها را تأمین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت و پایه اصلی نجات انسان، همان ایمان عمل خود او است.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«رَبِّ»: این واژه در اصل به مفهوم تدبیر امور نمودن و به کمال رساندن است، اما (صفحه ۲۴۴) هرگاه در مورد آفریدگار هستی به کار رود، منظور آن قدرت بی‌همتایی است که تدبیر امور و تنظیم شؤون انسان و پدیده‌های رنگارنگ به دست اوست. «وَزَرَ»: بار گران.

## آیا جز خدای یکتا را بجویم!؟

از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جبیر» و «مجاهد» واژه «نسک» به مفهوم قربانی در مراسم حج و عمره است؛ اما از دیدگاه «حسن» به مفهوم دین و آیین، و به نظر «جَبَّائِی» به معنای عبادت و پرستش است. با این بیان منظور از آیه شریفه این است که: ای پیامبر بگو: نماز و قربانی و زندگی و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است. در آیه شریفه، نماز به پرستش خدا و اساسی‌ترین دستورات او پیوند خورده است؛ چرا که نماز گزار به هنگام تکبیر برای آغاز نماز، در برابر آفریدگارش سر تعظیم فرود می‌آورد و او را بزرگ می‌دارد و در نماز خویش آیاتی از قرآن را که انسان را به شایستگیها و ارزشهای والای انسانی فرا می‌خواند، تلاوت می‌کند، در رکوع نماز و در سجود آن، در برابر پروردگار هستی خضوع می‌نماید، و در تسبیح و ستایش خویش، خدا را از هر ضعف و نقص و ناتوانی پاک و پاکیزه می‌شمارد. و نیز در آیه نماز را با اصل حیات و زندگی در کنار هم آورده است، در حالی که نماز کار پیامبر است و آفرینش حیات و بخشیدن زندگی شاهکار خداست. این پیوند بدان دلیل است که هر دو ساخته تدبیر شگرف اوست؛ اما به باور «قاضی» منظور این است که نماز و قربانی، پرستش و عبادت خدا است، و مرگ و زندگی نیز در دست توانای او. پاره‌ای بر آنند که آیه شریفه بیانگر آن است که: عبادت و پرستش من تنها برای خداست؛ چرا که همه اینها در پرتو هدایت اوست، و مرگ و زندگی من نیز برای اوست، چرا که به تدبیر و آفرینش او می‌باشد و پاره‌ای نیز می‌گویند: پیام این جمله که مرگ و زندگی من برای خدا می‌باشد، این است که کارهای پسندیده‌ای که مربوط به زندگی است، و نیز کارهایی چون وصیت و سفارش به کارهای شایسته و فرجام نیکوی زندگی که مربوط به مرگ است، همه و همه برای خداست. (صفحه ۲۴۵) به هر حال آیه شریفه به انسان هشدار می‌دهد که مباد زندگی و عمر گرانبها را برای شهوترانی و لذت‌جویی و گناه بخواهد و مرگ را

برای سودرسانی به ورثه. در آیه پیش در مورد توحید گرای و اخلاص پرشکوه پیامبر سخن رفت، اینک به آن حضرت دستور می‌رسد که: ای پیامبر، در مورد بیهوده و پوچ بودن عملکرد شرک آلود شرک گریان به آنان بگو: آیا جز خدای یکتا پروردگاری را بجویم و بخوانم؟! در حالی که او پروردگار همه چیز است. قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْعٰی رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ منظور این است که آیا زبینه است که پروردگاری جز خدای یکتا بجویم و او را بپرستیم و از او راه رستگاری بخواهیم؟! و آیا پرستش پروردگاری را که آفریدگار و تدبیرگر امور من و شؤون همه موجودات است رها کنیم؟! راستی آیا هیچ خردی این کار ناپسندیده را می‌پذیرد؟! وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَیْهَا وَ هَر كَسٰی كَیْفَر عَمَلْكَرد نادرست و نیز پاداش کارهای شایسته خویش را به دست می‌آورد، و نجات و گرفتاریش در گرو عملکرد خود او می‌باشد؛ شرک گرای و بت پرستی شما نمی‌تواند برای من عذر و بهانه‌ای باشد، و من باید خدای یکتا را بپرستیم؛ چرا که در نگرش توحیدی، هر کس مسؤول کارهای خویش است. وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی وَ كَسٰی بَارِ گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و به جای دیگری کیفر نمی‌گردد. به باور «زجاج» منظور این است که، کسی که دست به گناهی نیازیده، به کیفر گناه دیگران گرفتار نمی‌گردد؛ امّا به باور برخی، این آیه پاسخ شرک گرایان را می‌دهد؛ چرا که آنان به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گفتند: تو راه و رسم خویش را رها ساز و از ما پیروی کن که اگر گناهی بود ما پاسخگو خواهیم شد. جبر گرایان بر آنند که خدا کودک بی‌گناه را به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه پدرش کیفر می‌کند؛ امّا آیه شریفه روشنگری می‌کند که هیچکس به گناه دیگری کیفر نخواهد شد. ثُمَّ اِلٰی رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُونَ. (صفحه ۲۴۶) آنگاه بازگشت شما به سوی ماست، و خدا شما را از آنچه در موردش کشمکش می‌نمودید آگاه خواهد ساخت و شایسته کرداران از زشت کرداران شناخته خواهند شد. (صفحه ۲۴۷)

## ۴۲. آیه (اقوامی که نابود شدند)

### اشاره

وَ كَمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَكْنٰهَا فَجَآءَهَا بَاسٌ نَّآیَاتًا اَوْ هُمْ قَائِلُونَ چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوان) هلاک کردیم و عذاب ما شب هنگام یا روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد. (۴ / اعراف) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ اِذْ جَآءَهُمْ بَاسُنَا اِلَّا اَنْ قَالُوْا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِیْنَ وَ در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند، جز این که گفتند: ما ظالم بودیم (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی نداشت). (۵ / اعراف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْیَةٌ» در اصل از ماده «قَرَى» به معنی جمع شدن آمده و چون «قَرْیَةٌ» مرکز اجتماع افراد بشر است، این نام بر آن اطلاق شده است، از اینجا روشن می‌شود که قریه تنها به معنی روستا نیست، بلکه هر گونه آبادی و مرکز اجتماع انسانها را اعم از روستا و شهر شامل می‌شود و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به «شهر» یا «هر گونه آبادی» اعم از شهر و روستا اطلاق شده است. «قَائِلُونَ» اسم فاعل از ماده «قِيلُولَةٌ» به معنی خواب نیمروز و یا به معنی استراحت در نیمروز است و در اصل به معنی راحتی است و لذا پس گرفتن جنسی که فروخته شده، «اقاله» نامیده می‌شود، زیرا طرف را از نگرانی راحت می‌کند و «بیات» به معنی شبانه و شب هنگام است. این که در آیات فوق می‌خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامان آنها را می‌گرفت، برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همانطور که آرامش و آسایش دیگران را به هم ریخته بودند و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهشان است. این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می‌شود که عموم

اقوام مجرم و گنهکار هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می‌شدند و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می‌رفت، همگی به گناه خود اعتراف می‌کردند ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت، زیرا یک‌نوع اعتراف «اجباری و اضطراری» بود که (صفحه ۲۴۸) حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می‌بینند و به تعبیر دیگر این بیداری یک نوع بیداری کاذب و زودگذر و بی‌اثر است که کمترین نشانه‌ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه‌ای برای آنها نخواهد داشت، البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می‌داشتند، دلیل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود. اینگونه آیات نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد، اینها اظهارهای کوبنده‌ای است برای امروز و برای فردا، برای ما و برای همه اقوام آینده، زیرا در سنت و قانون الهی، تبعیض مفهوم ندارد. هم‌اکنون انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است، در مقابل یک زلزله، یک طوفان، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسانهای قبل از تاریخ ناتوان بودند، بنابراین همان عواقب شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسانهای مست غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند، از انسانهای امروز دور نیست، بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می‌تواند بزرگ‌ترین بلای او شود و او را به دامان جنگ‌هایی بکشاند که محصولش نابودی نسل او است، آیا نباید از این حوادث پند گیرد و بیدار شود؟ (صفحه ۲۴۹)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### فرجام شوم بیدادگران

در این آیه آفریدگار هستی مردم را به تفکر در سرنوشت پیشینان فرا می‌خواند و به آنان خاطر نشان می‌سازد که مباد رفتار و کردار ظالمانه و گمراهانه آنان را پی گیرند و می‌گویند: چه بسیار مردم شهرها و روستاها را به بوته هلاکت سپردیم، و عذاب مرگبار ما شب هنگام و یا زمانی که آنان در خواب نیمروزی و در بستر استراحت بودند، بر آنان فرود آمد. گفتنی است که فرود عذاب در تاریکی شب و هنگام استراحت انسان و نیز خواب نیمروزی بسیار خطرناکتر است. در ادامه سخن می‌افزاید: هنگامی که عذاب ناپود کننده ما بر آنان فرود آمد، تنها چیزی که بر زبان داشتند این بود که می‌گفتند: دریغ و درد که ما بیداد پیشه بودیم! آری، ستمکاران هنگامی که با عذاب خدا رو به رو می‌شدند و کیفر شوم ستمکاری و گناه خویش را با چشمان نگران خود می‌دیدند، زبان به اعتراف گشوده و به بیدادگری خود اقرار می‌کردند. به باور برخی، هنگامی که عذاب دامنگیرشان می‌شد و هنوز نیمه جانی داشتند، زبان به اعتراف و ندامت می‌گشودند. از آیه شریفه این نکته درس آموز دریافت می‌گردد که اقرار به حقیقت و اعتراف به گناه و نیز توبه و بازگشت به بارگاه خدا به هنگامه فرود عذاب سود بخش نخواهد بود و باید پیش از آن چاره‌ای اندیشید. (صفحه ۲۵۰)

### ۴۳. آیه (اخطار به همه فرزندان آدم)

#### اشاره

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ ای فرزندان آدم، لباسی برای شما فرود فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزگاری بهتر است، اینها (همه) از آیات خدا است، شاید متذکر (نعمت‌های او) شوند. (۲۶ / اعراف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## اشاره

«ریش» در اصل واژه عربی به معنی پره‌های پرندگان است و از آن جا که پره‌های پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است، به هر گونه لباس، نیز گفته می‌شود، ولی چون پره‌های پرندگان غالباً به رنگ‌های مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه «ریش» افتاده است، علاوه بر این به پارچه‌هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می‌اندازند، ریش گفته می‌شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ). تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرهای و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید. در این که منظور از لباس تقوا چیست، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته‌اند، زیرا تقوا از ماده «وَقَايَةٌ» به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است، (صفحه ۲۵۱) چنان که در آیه ۸۱ سوره نحل می‌خوانیم: «وَجَعَلْنَا لَكُمْ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سِرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ: و برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند و هم پیراهن‌هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ می‌دارد». ولی آیات قرآن غالباً معنی وسیعی دارد که مصداق‌های مختلف را دربرمی‌گیرد، در آیه مورد بحث نیز می‌توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می‌رسد که منظور از آن، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می‌کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است.

## فروود آمدن لباس

در آیات متعددی از قرآن، به جمله «أَنْزَلْنَا» (فرو فرستادیم) برخورد می‌کنیم که ظاهراً با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث، زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید: «لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند»، در حالی که می‌دانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می‌شود و یا از مواد گیاهی و مانند اینها که همه از زمین است. در آیه ۶ سوره زمر نیز می‌خوانیم: «وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ: برای شما هشت زوج از چهارپایان فرو فرستاد» و در آیه ۲۵ سوره حدید آمده: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ: ... آهن را فرو فرستادیم». ... بسیاری از مفسران اصرار دارند که اینگونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پایین تفسیر کنند، مثلاً بگویند: چون آب باران از بالا به زمین نازل می‌شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می‌گردند، بنابراین مواد لباس‌ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است، در مورد آهن نیز سنگ‌های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته، به سوی زمین جذب شده است. ولی با توجه به این که نزول، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می‌رود و مثلاً می‌گویند: از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می‌گوییم: «رَفَعْتُ شَاكُوَايَ إِلَى الْقَاضِي: شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم»، هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم و از آن جا که نعمت‌های (صفحه ۲۵۲) پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است. نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می‌شود که گاهی یک موضوع مهم



که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلند پایه است، با «اسم اشاره بعید» از آن تعبیر می‌کنیم، مثلاً در فارسی می‌گوییم: به آن جناب چنین معروض می‌دارم (با این که طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می‌خوانیم: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ: آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن) جای شک و تردیدی ندارد».

## لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه انسان لباس می‌پوشیده است، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و با تفاوت امکانه، لباس‌ها فوق‌العاده متنوع و متفاوت بوده است و در گذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می‌گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده، اما در زندگی صنعتی امروز، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد، فضاوردان، مأموران آتش نشانی، کارگران معادن، غواصان و بسیاری دیگر، از لباس‌های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می‌کنند. وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست. نویسنده تفسیر «المنار» در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می‌نویسد: یکی از رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه‌بافی دیدن می‌کرد، هنگام ورود در کارخانه، گوسفندانی را به او نشان دادند در حالی که مشغول چیدن پشم از آنها بودند، پس از بازدید به هنگامی که می‌خواست از کارخانه خارج شود، پارچه‌ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند: این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد. اما متأسفانه در عصر ما، جنبه‌های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را (صفحه ۲۵۳) تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. لباس عاملی شده برای انواع تجمل‌پرستی‌ها، توسعه فساد، تحریک شهوات، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن، حتی گاه لباس‌هایی در میان جمعی از مردم به خصوص «جوانان غرب‌زده» دیده می‌شود که جنبه جنون‌آمیز آن بر جنبه عقلانیتش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس، اصولاً چنین به نظر می‌رسد که کمبودهای روانی، عاملی برای به نمایش گذاردن اینگونه انواع لباس‌های عجیب و غریب است، افرادی که نمی‌توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند، سعی دارند با لباس‌های نامأنوس و عجیب و غریب، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می‌کنیم افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن اینگونه لباس‌ها متفرند. به هر صورت ثروت‌های عظیمی که از طریق لباس‌های گوناگون و مد پرستی‌های مختلف و چشم هم‌چشمی‌ها در مسأله لباس، نابود می‌شود، رقم بسیار مهمی را تشکیل می‌دهد که اگر صرفه‌جویی می‌شد، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می‌کرد و مرهم‌های مؤثری بر زخم‌های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می‌گذازد. مسأله مد پرستی در لباس، نه تنها ثروت‌های زیادی را به کام خود فرو می‌کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت‌ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می‌دهد. از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می‌شود که آنها با مسأله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می‌خوانیم که؛ هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند، در حالی که لباس‌های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب‌ها دیده نشده بود، در تن داشتند، هنگامی که به خدمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آنها را نگفت، حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن گوید، از علی در این باره چاره خواستند و علت روی گردانی ایشان را از آنها جویا شدند، علی فرمود: من چنین فکر می‌کنم که اینها باید این لباس‌های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند، آنها چنین کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله (صفحه ۲۵۴) سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت، سپس فرمود: «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ أَتُونِي الْمَرْءَ الْأُولَى

وَإِنَّ إِبْلِيسَ لَمَعَهُمْ: سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است، نخستین بار که اینها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز به همراه آنها است». (۱)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«لباس»: جامه و هر چیزی پوشیدنی. «ریش»: این واژه در اصل به مفهوم پر و بال مرغ و پوشش پرندگان است که هم لباس آنهاست و هم به تناسب رنگارنگ بودن پرها، آرایش و زینت آنها به شمار می‌رود. «زجاج» می‌گوید: این واژه به مفهوم هر چیزی است که برای جسم و زندگی انسان سودمند باشد، خواه لباس یا چیز دیگر و به باور برخی مفهوم جامه است.

### هشدار به انسانها

قرآن در آیات گذشته روشنگری فرمود که کره زمین فرودگاه و جایگاه انسان برای زندگی است، اینک در این آیات از نعمتهایی که به او ارزانی شده است سخن دارد و می‌فرماید: یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ رُوحِي سَخْنٍ فِي آيَةِ مَبَارَكَةٍ بِهَا هَمَّةٌ إِنْسَانِيَّةٌ، همه کسانی که به تدریج در کره زمین پدیدار می‌گردند. روشن است که خطاب به کسانی که هنوز نیامده‌اند در صورتی که آمدنشان تردید ناپذیر باشد و شرایط تکلیف در آنان گرد آید درست است. در تفسیر آیه شریفه دیدگاه‌ها اندکی متفاوت است؛ برای نمونه: ۱ «جَبَائِي» می‌گوید: هنگامی که «آدم» و «حوّا» به زمین فرود آمدند، لباس نیز بر آنان فرود آمد تا به وسیله آن اندام خویش را بپوشانند. \*\*\*\*۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۲، صفحه ۵۰۴، ماده «لبس». (صفحه ۲۵۵) ۲ «حَسَن» می‌گوید: منظور این است که به وسیله بارانی که از آسمان فرود می‌ریزد، همه چیزهای مورد نیاز انسان، از جمله موادّ اولیه پوشش و لباس او نیز به دست می‌آید. ۳ به باور برخی، این تعبیر بدان دلیل است که همه برکات از آسمانها فرود می‌آید، همانگونه که قرآن آهن را نیز فرود آمده از آسمان می‌خواند: وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ (۱ ... ۴) اَمَّا بِهٖ بَاوَرُ «ابو مسلم» منظور این است که جامه و دیگر وسایل زندگی را به شما ارزانی داشتیم. یادآوری این نکته لازم است که تعبیرهایی چون فرو فرستاده شدن نعمتها از آسمان به زمین، در حقیقت نوعی سپاس از ارزانی دارنده نعمت‌ها و ستایش اوست، که بدین وسیله ما بندگی و نیاز خویش را در برابر آن هستی بخش با عظمت بیان می‌کنیم. ۵ و از دیدگاه «ابوعلی» منظور آیه شریفه این است که: ما لباس و دیگر وسایل زندگی را برای شما پدید آوردیم، همانگونه که می‌فرماید: و از دامها هشت جفت برای شما فرود آورد. (۲)

### وَرِيثًا

در مورد این واژه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور برخی منظور وسایل زندگی است. ۲ اَمَّا بِهٖ بَاوَرُ گروهی از جمله «ابن عباس» و ... منظور ثروت و امکانات مادی است. ۳ از دیدگاه «ابن زید» منظور زیبایی و جمال است. ۴ و از دیدگاه برخی دیگر امکانات زیست و نعمتهاست. به باور ما هر کدام از مفسران بخشی از نعمتهای خدا و چیزهای خوب و موردنیاز و بخشی از مفهوم آیه را بیان کرده‌اند. ۱ سوره حدید، آیه ۲۵. ۲ سوره زمر، آیه ۶. (صفحه ۲۵۶)

### وَلِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَلِكُمْ خَيْرٌ

و لباس پروا پیشگی است که از همه لباسها و جامه‌ها بهتر است. در این مورد که منظور از این جامه چیست، دیدگاه‌ها یکسان

نیست: ۱ به باور «ابن عباس» منظور از جامه تقوا، انجام کارهای شایسته است. ۲ اما به باور «حسن» منظور ارزش اخلاقی حیا و آزر می‌باشد که به سان پوششی اندام انسان و فراز و نشیبهای آن را می‌پوشاند. ۳ از دیدگاه «جبائی» منظور لباس ویژه و زاهدانه‌ای است که پارسایان از سر فروتنی می‌پوشند. ۴ و از دیدگاه «زید» فرزند حضرت سجاد علیه‌السلام منظور لباس جهاد است. ۵ «عزوه» می‌گوید: منظور ترس از خداست. ۶ و «ابن زید» می‌گوید: منظور پوشش مناسب برای پوشاندن فراز و نشیبهای بدن است. ۷ و برخی نیز بر آنند که: منظور جامه ایمان به خداست. به باور ما همه این مفاهیم و دریافتهای از آیه شریفه جالب است و هر کدام از این جامه‌ها که انسان بر تن نماید به خیر و صلاح اوست. ذلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. اینها همه از نشانه‌های قدرت و عظمت اوست؛ او همه اینها را پدید آورده است، باشد که انسانها بیندیشند و ایمان آورند و دستورات زندگی ساز او را به کار بندند. (صفحه ۲۵۷)

#### ۴۴. آیه (شیطان دشمن دیرینه شماست، مراقب او باشید)

##### اشاره

يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، آن چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه این که او و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. (۲۷ / اعراف)

##### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید. سپس تأکید می‌کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جدا است، «او و همکارانش شما را می‌بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی‌کنید» و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود (إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ). در حقیقت آن جا که تصور می‌کنید تنها خودتان هستید و خودتان، ممکن است آنها حضور داشته باشند و به راستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدایی که لحظات حمله او را با دقت نمی‌توان پیش‌بینی کرد، همیشه آماده دفاع بود و در پایان آیه جمله‌ای بیان می‌کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد مهم و آن این که اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته، دشمنی که هیچگونه موازنه قوا با او ندارد، به هر کجا بخواهد، می‌رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ‌ها حرکت می‌کند، آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟ آیه در پاسخ این سؤال احتمالی می‌گوید: «ما شیاطین را (صفحه ۲۵۸) اولیاء و سرپرستان افراد بی‌ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته‌اند، ندارند و به عبارت دیگر گام‌های نخستین از طرف خود انسان برداشته می‌شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می‌شود و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می‌تواند از مرزهای روح او بگذرد، بنابراین کسانی که دریچه‌های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت. آیات دیگر قرآن نیز شاهد این حقیقت است، در آیه ۱۰۰ سوره نحل می‌خوانیم: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ: تسلط

شیطان بر آنها است که به او عشق می‌ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده‌اند و کسانی که او را پرستش می‌کنند» و در آیه ۴۲ سوره حجر می‌خوانیم: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ: تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند». به تعبیر دیگر درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی‌بینیم، ولی به اصطلاح رد پای آنها را می‌توانیم مشاهده کنیم، هر جا مجلس گناه است و در هر نقطه‌ای وسایل معصیت آماده است و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می‌آید و به هنگام طغیان غرایز و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب، حضور شیطان قطعی است و گویا در چنین مواردی انسان صدای وسوسه او را با گوش دل می‌شنود و رد پای او را با چشم خود می‌بیند. در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر نقل شده است که فرمود: «هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاکت آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید)، ابلیس نزد او آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری که من آن را تلافی کنم، نوح (در تعجب فرو رفت) گفت: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟ گفت: همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحت تا زمانی که نسل دیگری به پاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم. نوح (با این که حداکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و) (صفحه ۲۵۹) به ابلیس گفت: حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی؟ گفت: در سه موقع به یاد من باش که من نزدیک‌ترین فاصله را به بندگان در این سه موقع دارم؛ هنگامی که خشم تو را فرامی‌گیرد، به یاد من باش، هنگامی که میان دو نفر قضاوت می‌کنی، به یاد من باش و هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچکس در آن جا نیست، باز به یاد من باش». (۱) نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت، این است که جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده‌اند که شیطان برای انسان به هیچ وجه قابل رؤیت نیست در حالی که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که چنین امری احیاناً ممکن است. ولی ظاهراً این دو باهم منافاتی ندارند، زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده‌های دیگر موارد استثنایی دارد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

«فِتْنَةٌ»: آزمون و امتحان. «قَبِيلٌ»: گروهی است که از گروه‌های گوناگون پدید آمده‌اند، اما «قبیله» گروهی است که از یک پدر و مادر ریشه می‌گیرند. دگر باره آفریدگار هستی روی سخن را متوجه همه انسانها ساخته و می‌فرماید: یا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ هَانِ اِي فِرْزَنْدَانِ آدَمِ! مَبَادِ شَيْطَانِ شَمَا رَا بَفْرِيبِدْ و از راه دین خدا گمراه و از حق و عدالت دور کند و با وسوسه و دعوت به سوی نافرمانی و گناه گرفتارتان سازد. در آیه شریفه در حقیقت به شیطان در مورد گمراه ساختن انسانها هشدار داده شده است و معنای آیه این است که: ای فرزندان آدم! نباید شیطان شما را گمراه سازد؛ و به طور صریح به انسانها هشدار داده نشده است؛ چرا که این شیوه سخن برای بیم رسانی مردم سودمندتر و رساتر است، و در حقیقت دو نکته را در بر دارد؛ یکی هشدار از \*\*\*\* \* ۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸ (طبع جدید). (صفحه ۲۶۰) دشمنی خطرناک که همواره در کمین است، و دیگر لزوم آگاهی و هشیاری و رویارویی در برابر او. کَمَا أُخْرِجَ أَبُوئِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ هَمَا نَكُونَهُ كَمَا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: «او پسران بنی اسرائیل را سر می‌برد» (۱) در حالی که شیطان بود که با وسوسه‌های خود آنان را فریفت و باعث بیرون رانده شدنشان از بهشت پر طراوت و زیبا شد. روشن است که بیرون آمدن آنان از بهشت به دستور خدا بود، اما وسوسه‌های شیطان و نزدیک شدن آن دو به آن درخت موجب صدور فرمان گردید. این شیوه سخن در آیات بسیار است؛ برای نمونه در مورد فرعون می‌فرماید: «او پسران بنی اسرائیل را سر می‌برد» (۱) در حالی که دیگران این کار را به دستور او انجام می‌دادند، و منظور آیه این است که این کار گناهی نا بخودنی و شقاوتی وحشتناک بود و

سبب واقعی آن خود فرعون و نظام استبدادی او بود. **يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا** او با فریبکاری و دعوت به خوردن از میوه آن درخت، لباس زیبا و آراسته بهشت را از اندام آنان بیرون آورد تا فراز و نشیب بدنشان را به آنان بنمایاند. **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ** شیطان و فرزندان و پیروانش شما را می‌بینند و در کمین شما هستند و شما آنان را نمی‌بینید. «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: شیطانها به سان خون در رگ و پوست انسانها در گردشند و سینه‌های مردم منزلگاه آنهاست که قرآن می‌فرماید: **هَمُو** که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند: **الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ**. (۲) و «قتاده» می‌گوید: به خدای سوگند: دشمنی که تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی خطرناک‌تر و تحمل‌ناپذیرتر است، مگر نسبت به کسانی که به راستی به خدا پناه برند ۱ سوره قصص، آیه ۴. ۲ سوره ناس، آیه ۵. (صفحه ۲۶۱) و او پناهشان دهد؛ چرا که دشمنی نهان و در کمین که انسان او را نمی‌بیند بسیار خطرناک‌تر و وحشتناک‌تر است. به همین جهت هرگاه در ذهن و دل خویش وسوسه‌ای را احساس کردیم باید به هوش باشیم که وسوسه شیطان نباشد.

### چرا نمی‌توان شیطان را دید؟

شیطان را نمی‌توان دید، چرا که جسم او بسیار لطیف و شفاف است و دیدن او نیازمند به بینایی بسیار نیرومندی است. به باور گروهی، شیطان را نمی‌توان دید، اما ممکن است خدا او را در نظر کسانی که جَنِّیان را احضار می‌کنند پدیدار سازد. این دیدگاه مورد تأیید «مُفید»، «علی بن عیسی»، «ابن اُحشید» و «ابو هُدَیل» است، و مرحوم «طبرسی» نیز این دیدگاه را بهتر دانسته است. اما به باور «جَبَّائی» جنّ و شیطان را نمی‌توان دید؛ چرا که قرآن می‌فرماید: شما آنها را نمی‌بینید. آری ممکن است در زمان پیامبران همانگونه که خدا فرشتگان را به پیامبران نمایانده، آنها را نیز به آنان نشان داده باشد. **إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**. ما حکم کرده‌ایم که شیطانها دوستان و سرپرستان مردمی هستند که ایمان نمی‌آورند؛ چرا که این دو گروه در گسترش فساد و تباهی و نشر باطل و بیداد، یار و یاور یکدیگرند. یادآوری می‌گردد که واژه «جعل» به مفهوم «حکم»، باز هم نمونه دارد؛ از جمله در این آیه که می‌فرماید: **وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِئَاءً**. (۱) فرشتگانی را که خود، بندگان خدای مهربان هستند، مادینه و دختران او حکم کردند. به هر حال آیه مورد بحث خاطر نشان می‌سازد که شیطانها با همه فریبکاری و وسوسه و شگردشان تنها بر شرک‌گرایان و ظالمان و گناهکاران و غافلان چیره‌اند، نه بر ایمان‌آوردگان راستین به خدا. ۱ سوره زخرف، آیه ۱۹. (صفحه ۲۶۲)

### ۴۵. آیه (عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا)

#### اشاره

**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشاییم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. (۹۶/اعراف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

«بَرَكَاتٍ» جمع «برکت» است، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند، اطلاق می‌گردد، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند. منظور از «بَرَكَاتٍ» زمین و آسمان، نزول باران

و روییدن گیاهان است. ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آن چه در اختیار انسان قرار گرفته، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود، مثلاً امروز ملاحظه می‌کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر «مسابقه تسلیحاتی» و ساختن سلاح‌های نابود کننده صرف می‌گردد، اینها مواهبی هستند فاقد هر گونه برکت، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت، ویرانی هم به بار می‌آورند، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها درمی‌آید و طبعاً آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود. در آیه فوق کلمه «أَخَذَ» که به معنی گرفتن است، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می‌خواهند مجازات کنند، نخست می‌گیرند و او را با وسایلی می‌بندند که هیچگونه قدرت فرار نداشته باشند، سپس او را کیفر می‌دهند. گرچه آیه شریفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پیشین است، ولی مسلماً مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دایمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی‌ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع (صفحه ۲۶۳) واکنش‌ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می‌بارد و گاهی آتش جنگ‌های جهانی یا منطقه‌ای، سرمایه‌های آنها را در کام خود فرو می‌گیرد و گاهی ناامنی‌های جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن، این وابسته به «کسب و اکتساب» و اعمالی است که خود انسان انجام می‌دهد، فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد.

### چرا خانواده‌ها و ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟

از آن چه در بالا- گفتیم، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است، روشن می‌گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است، چرا مشاهده می‌کنیم خانواده‌ها و ملت‌های بی‌ایمانی را که غرق ناز و نعمتند، در حالی که جمعی از افراد باایمان به سختی روزگار می‌گذرانند؟ پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌گردد؛ ۱ این که تصور می‌شود ملت‌های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می‌گیرد. معمولاً مردم ایران این طور فکر می‌کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته‌تر و ثروتش بیشتر باشد، خوشبخت‌تر است، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان‌کاهی که روح و جسم آنها را درهم می‌کوبد، از نزدیک ببینیم، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند، بگذریم، از این که همان پیشرفت نسبی، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد. چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته‌ترین نقاط دنیای مادی، بر اثر خاموشی ناگهانی برق، صحنه عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند. مسلماً تعداد (صفحه ۲۶۴) غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند و نیز مسلم است که آنها غارتگران حرفه‌ای نبوده‌اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود. بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که با یک خاموشی برق، ده‌ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به «غارتگر» شدند، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می‌باشد. خبر دیگری که در جراید بود، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت‌های معروف که در همین ایام در نیویورک در یکی از هتل‌های مشهور چندین ده طبقه‌ای نیویورک سکونت داشت، می‌گوید: قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل، اجازه نمی‌دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد، مبادا

گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپ‌های ده نفری یا بیشتر با مأمورین مسلح به اتاق‌های خود می‌فرستادند، شخص مزبور اضافه می‌کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی‌آورده، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد. اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی‌آورده و این نشان می‌دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می‌گویند: آدم کشی در آن محیط‌ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی و می‌دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آنها است، نابسامانی‌های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد. ۲ اما این که گفته می‌شود؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند، عقب مانده‌اند، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای‌بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند، (صفحه ۲۶۵) ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی‌گردد. با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع، چهره مسلمانان راستین نیست. اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می‌کند، کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می‌کند، کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشرده‌گی صفوف و فداکاری می‌کند، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر. (صفحه ۲۶۶)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

برکات: نعمت‌هایی که در حال فزونی است.

### توسعه رزق و روزی در پرتو ایمان و پروای از خدا

در این آیه شریفه روشن می‌سازد که سعادت و سازندگی و نعمت و فراوانی در پرتو ایمان و پروا پیشگی است و عامل تباهی و نابودی جامعه‌های پیشین، عملکرد زشت و ظالمانه آنان بوده است. در این مورد می‌فرماید: **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** اگر جامعه‌ها و مردم شهرهایی که به کیفر سرکشی و حق ستیزیشان به بوته هلاکت سپرده شدند، به راستی ایمان می‌آوردند و با پذیرش دعوت‌های توحیدی پیامبران، از شرک و گناه دوری می‌جستند، ما درهای برکات روز افزون و انواع نعمت‌ها را از آسمان و زمین به وسیله باران‌های مناسب و حیات بخش و رویش گل‌ها و گیاهان و باروری درختان و ارزانی داشتن میوه‌های گوناگون بر روی آنان می‌گشودیم. آری این یکی از سنت‌های خداست؛ همانگونه که نوح آن را به جامعه و قوم خویش باز گفت و به آنان وعده داد که اگر به راستی ایمان بیاورند، برکات آسمانی بر آنان فرود خواهد آمد. به باور برخی منظور از برکات آسمانی پذیرفته شدن دعاهاست، همانگونه که منظور از برکات زمینی برآورده شدن نیازهای مردم است. **وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** اما آنان دعوت‌های آسمانی و پیامبران دلسوز را تکذیب کردند و راه سرکشی و بیداد و پایمال ساختن حقوق مردم را در پیش گرفتند، ما نیز آنان را به کیفر نافرمانی و گناه و حق ستیزیشان گرفتار ساختیم و باران آسمان و نعمت و برکات زمین را از آنان دریغ داشتیم. (صفحه ۲۶۷)

## ۴۶. آیه (گناه آرامش خانواده‌ها را به هم می‌ریزد)

### اشاره

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ يَا أَهْلَ الْبَدَايِ أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ إِذْ كَانُوا أَهْلَ الْبَدَايِ أَفَتَحْسَبُونَهُ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ بَأْسًا فَكُلُّكُمْ عَلَىٰ يَأْسٍ وَاللَّهُ صَدَقَ بِمَا نَزَّلَ فِي الْفُرْقَانِ (اعراف/۹۷) آیا اهل این آبادی‌ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟ (اعراف/۹۷) آیا اهل این آبادی‌ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟ (اعراف/۹۸) أَفَأَسَأَمْتُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ آیا آنها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان کاران ایمن نخواهند بود. (اعراف/۹۹)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

یعنی آنها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می‌تواند همه زندگانی آنها را در هم بپیچد، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید. عجیب این است که با تمام پیشرفت‌های بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخر خویش ساخته، در برابر اینگونه حوادث، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌دفاع است که انسانهای گذشته بودند، یعنی در برابر زلزله‌ها و صاعقه‌ها و مانند آن، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسانهای پیش از تاریخ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است، این واقعیتی است که باید همیشه مدنظر همه باشد. ضمناً «مکر» در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم، تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز «مکر» به معنی نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش به کار می‌رود، در حالی (صفحه ۲۶۸) که در ریشه اصلی لغت عرب، «مکر» به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد، اعم از این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از «مکر الهی»، آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف‌های خوش‌گذرانی بازمی‌دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است. جمله‌ای که در آخر آیه سوم است، می‌گوید: هیچکس جز زیان کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی‌بیند، اکنون این سؤال پیش می‌آید که؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می‌شود؟ بعضی چنین پنداشته‌اند که آنها از این حکم خارجند و آیه فوق، مخصوص مجرمان است، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می‌گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده‌اند، مبدا کمترین لغزشی از آنها سر بزند، زیرا می‌دانیم مقام معصوم بودن، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آنها محال است، بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان و با استفاده از اختیار خود و مدد‌های الهی در برابر خطاها و لغزش‌ها مصونیت دارند، آنها حتی از ترک اولی می‌ترسیدند و از این که مسؤولیت‌های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ: بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم». روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می‌کند. «صفوان جمال» می‌گوید: «پشت سر امام صادق نماز می‌خواندم، دیدم فرمودند: «اللَّهُمَّ لَا تُؤَمِّتِي مَكْرَكَ ثُمَّ جَهَرَ فَقَالَ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»: پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود؛ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ». در «نهج البلاغه» نیز می‌خوانیم: «لَا تَأْمَنَنَّ عَلَىٰ خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»: حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن



مباش، زیرا خداوند می‌فرماید؛ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۱) در حقیقت ایمن نبودن از مکر \*\*\*\*\* ۱- «کلمات قصار»، جمله ۳۷۷. (صفحه ۲۶۹) الهی به معنی ترس از مسؤولیت‌ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره باید این «ترس» با «امید» به رحمت او به طور مساوی در دل‌های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می‌باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان «خوف» و «رجاء» از آنها یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند، ولی مجرمان زیانکار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده‌اند که خود را در نهایت امنیت می‌بینند.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

نَوْم: خوابی است که چشم و گوش را از شنیدن و دیدن بازدارد. آیا مردم این شهرهایی که در برابر پیام و پیامبران ما به سرکشی برخاسته و آنها را تکذیب می‌کنند، از این خطر ایمن هستند که عذاب دردناک ما شب هنگام در حالی که در خواب خوش فرو رفته‌اند به سراغ آنان بیاید؟! مگر نه این که بدتر از این به پیشینیان قانون شکن و تبهکارشان فرود آمد؟! ضحی: آغازین ساعات روز. روشن است که از دیدگاه قرآن، کسی که سرگرم دنیاپرستی و دنیاداری باشد و آخرت را رها کند، گویی سرگرم بیهوده کاری و بازی است و نیز روشن است که منظور از مردم این شهرها، هر جامعه و تمدن و مردمی است که سرگرم کارهای بیهوده و سرگرمی و دنیاداری باشند و پیام خدا و پیامبران و سرای آخرت را وانهند. آری، پیام آیه هشدار به همگان است گرچه به خاطر هشدار به شرک گرایان مکه و سرکشی و خیره‌سری آنان فرود آمده است. امن: امنیت و آرامش، در برابر ترس و دلهره. مکر: نیرنگ، تدبیر و چاره‌اندیشی. در آیه مورد بحث می‌فرماید: أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ (صفحه ۲۷۰) به باور «جُبائی» منظور این است که: آیا اینان از این واقعیت، که عذاب خدا به گونه‌ای آنان را فراگیرد که خود در نیابند ایمن هستند؟! نامبرده می‌افزاید: بدان دلیل آیه شریفه عذاب خدا را مکر و تدبیر الهی نامیده است که به گونه‌ای گریبان آنان را می‌گیرد که خود نمی‌فهمند و نمی‌دانند؛ درست همانگونه که مکر و نیرنگ، طرف را غافلگیر می‌سازد. اما برخی بر آنند که مکر خدا این است که آنان را به وسیله نعمت‌هایی چون تندرستی، طول عمر، فراوانی مال و قدرت و شوکت پوشالی و باد آورده سرگرم و غافلگیر می‌سازد. فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ. در حالی که جز مردم زیانکار، هیچ کس خود را از تدبیر و مکر خدا در امان نمی‌نگرد.

### چگونه؟

آیه شریفه می‌فرماید جز زیانکاران هیچ کس خویشتن را از مکر الهی در امان نمی‌نگرد، در حالی که پیامبران و شایسته‌کرداران زیانکار نیستند و در همان حال خود را از مکر الهی در امان می‌نگرند، این چگونه است؟!

### پاسخ

۱ به باور گروهی منظور این است که گناهکارانی خود را از مکر الهی در امان می‌نگرند که زیانکار باشند و کاری به شایسته‌کرداران ندارد؛ چرا که آنان حسابشان از اینها جداست و قرآن در مورد آنان می‌فرماید: پروا پیشگان در بوستانها و چشمه سارهای بهشت‌اند: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. (۱) ۲ و به باور گروهی دیگر منظور این است که جز مردم زیانکار هیچ کس گناهکاران را از عذاب و کیفر خدا ایمن نمی‌داند. ۱ سوره حجر، آیه ۴۵. (صفحه ۲۷۱) ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که جز مردم

زیانکار که از فرزاندگی و حکمت خدا آگاهی ندارند، هیچکس خود را از عذاب او در امان نمی‌نگرد. کوتاه سخن این که هدف و پیام آیه شریفه این است که مردم را به گونه‌ای راهنمایی کند که از کیفر خدا بیمناک باشند و در راه فرمانبرداری از او شتاب گیرند و هرگز در این سرا و سرای آخرت به خود وعده امتیث ندهند و همواره مراقب اندیشه، عقیده، گرایش، عملکرد، اخلاق و رفتار خویش باشند. (صفحه ۲۷۲)

## ۴۷. «أَوْ لَمْ يَهْدِ...»

### آیه

«أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»

### ترجمه

آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان قبلی آن می‌شوند، عبرت نمی‌گیرند که اگر بخواهیم آنها را نیز به گناهانشان هلاک می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهمیم تا (صدای حق را) نشنوند. (۱۰۰/اعراف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه خداوند حسّ تشخیص را از این دسته مجرمان می‌گیرد، در «تفسیر نمونه»، جلد اول، ذیل آیه ۷ سوره بقره، توضیح بیشتری مطرح گشته است.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه در نکوهش کسانی که از سرگذشت عبرت انگیز پیشینیان اندرز نگرفته و همچنان به سرکشی و حق‌ستیزی و بیهوده کاری روی می‌آورند می‌فرماید: «أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ» پرسش در آغاز آیه شریفه برای تقریر است و فاعل فعل نیز به باور گروهی، از جمله «ابن عباس» خداست. اما برخی بر آنند که فاعل آن مشیت و خواست خداست، چرا که «أَنْ لَوْ نَشَاءُ»، به تأویل مصدر می‌رود و فاعل آن است. به هر حال پیام آیه این است که: آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگانند و مردمی که اینک بر قلمرو زندگی دیروز آنان، بساط زندگی پهن کرده‌اند، با نگرش به سرنوشت آنان به خود نیامده و در نیافته‌اند که اگر بخواهیم می‌توانیم اینان را نیز به کیفر گناهانشان به سرنوشت عبرت انگیز آنان گرفتار سازیم؟! وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. و اگر بخواهیم بر قلب‌های اینان نیز به کیفر گناهانشان مهر می‌زنیم تا اندرز و هشدار را نشنوند و نپذیرند. (صفحه ۲۷۳)

## ۴۸. «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ...»

### آیه

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»

## ترجمه

اینها آبادی‌هایی است که اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم، آنها (چنان لجوج بودند که) به آن چه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آورند، این چنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حس تشخیص را از آنها سلب می‌کند). (۱۰۱ / اعراف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله اول آیه استفاده می‌شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند، اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق، حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی‌شدند. در جمله بعد، علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می‌کند؛ «این چنین خداوند بر دل‌های کافران نقش بی‌ایمانی و انحراف را ترسیم می‌کند و بر قلوبشان مهر می‌نهد» (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ). یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی‌دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دل‌های آنها نقش می‌بندد که همچون نقش سکه، ثابت می‌ماند (و اتفاقاً معنی «طبع» در اصل لغت، نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه، نقش کنند) و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده، زیرا مسبب تمام اسباب و سرچشمه تأثیر هر مؤثر، بالاخره او است، او است که به تکرار عمل، این خاصیت را بخشیده که به صورت «ملکه» درمی‌آید. ولی واضح است که یک چنین گمراهی، جنبه اجباری ندارد، بلکه ایجاد کننده اسباب، خود افراد انسان هستند، اگرچه تأثیر سبب، به فرمان پروردگار می‌باشد. (صفحه ۲۷۴)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

قَصَصٌ: سخنی زنجیروار و پیاپی. نبأ: گزارش و خبر از یک رویداد بزرگ. در این آیه روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند، امّا پیام و هشدار به عصرها و نسل‌هاست و می‌فرماید: تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا هَانِ أَيْ پیامبر! ما داستان درس آموز و عبرت انگیز این جامعه‌های سقوط کرده و این شهرهای نابود شده را برای تو باز می‌گوییم، تا در مورد آنها آن گونه که زبینه توست بیندیشی و جامعه و مردم خویش را از سرگذشت و سرنوشت غمبار و عبرت‌انگیز آنان آگاه سازی تا عبرت گیرند و روش ناپسند و ظالمانه آنان و بیداد و حق‌ستیزیشان را پی نگیرند. وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بی‌تردید پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنان آمدند و هر آنچه برای ارشاد و هدایت آنان لازم بود آوردند و تلاش کردند، امّا آنان حاضر نبودند که دست از حق‌ستیزی و گستاخی بردارند و آنچه را بیدادگرانه دروغ می‌انگاشتند بپذیرند و به آن حقایق آسمانی ایمان آورند. بر این اساس بود که ما نیز گریبان آنان را گرفتیم و به کیفر حق‌ستیزی و بیدادگریشان آنان را نابود ساختیم؛ چرا که اگر هم می‌ماندند در اندیشه حق‌پذیری و اصلاح نبودند. آنچه در مورد تفسیر آیه مبارکه آمد از مجاهد است. او در این مورد می‌افزاید: منظور از «من قبل» پیش از هلاکت و نابودی است و معنای آیه این است که آنان به آنچه پیش از هلاکت، آن را تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آوردند، یا همانگونه که در آیه دیگری می‌فرماید: و اگر هم باز گردانده شوند، بی‌گمان آنچه از آن هشدار داده شده‌اند، برمی‌گردند: وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ (۱ ... ۱) سوره انعام، آیه ۲۸. (صفحه ۲۷۵) «حسن» در تفسیر آیه می‌گوید: منظور این است که آنان به گونه‌ای دچار سرکشی هستند که نمی‌خواهند آن حقایقی را که پیش از آمدن پیامبران تکذیب کرده‌اند بپذیرند و به باور برخی آنان نمی‌خواهند آنچه را پدرانشان پذیرفته‌اند بپذیرند. كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ. به باور پاره‌ای، خدا آفت کفر و بیدادگری را به زنگار و آفتی تشبیه می‌کند که برق شمشیر و شفافیت و صفای آینه را

نابود می‌سازد و منظور این است که: همانگونه که زنگار، با شمشیر صیقل داده شده و آینه شفاف چنان می‌کند، آفت کفر و بیداد نیز با ایمان انسان چنان می‌کند و شیرینی و اثر شور انگیز ایمان و روشنایی اسلام را از دل می‌زداید و آنان هنگامی که به این آفت گرفتار شدند که خدا به آنان دستور داد حق را بپذیرند و ایمان آورند. با این بیان زنگار زدگی و آفت گرفتگی قلب‌های آنان در آغاز ثمره شوم نافرمانی و حق ستیزی خود آنان است و آن گاه در مرحله دوم معلول فرمان خدا و به همین دلیل هم قرآن می‌فرماید: ما بر قلب و دل کفر گرایان اینگونه مهر می‌نهمیم و زنگار می‌افشانیم. گفتنی است که این دیدگاه در تفسیر آیه از «بَلْخَى» و «جَعْفَرُ بْنُ حَرْبٍ» است و به باور آنان این تشبیه در «کاف» نهفته است. با این بیان حق ستیزی و ایمان نیاوردن اینان به سان مَهْری است که بر دل کفر گرایان می‌خورد. و به باور پاره‌ای منظور این است که همان سان که گزارش حق ستیزی و ایمان نیاوردن آنان را برای شما بازگو کردیم، برای فرشتگان نیز بیان می‌کنیم. (صفحه ۲۷۶)

#### ۴۹. آیه (خشکسالی و کمبود محصولات کشاورزی اثر وضعی گناه و معصیت الهی است)

##### اشاره

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند. (۱۳۰ / اعراف)

##### شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «آل» در اصل «أَهْلٍ» بوده و سپس به اصطلاح قلب شده و به این صورت در آمده است و اهل، به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از این که بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان. «سِنِينَ» جمع «سَنَةٍ» به معنی سال است ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «أَخَذَ» (گرفتن) به کار می‌رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می‌آید، بنابراین «أَخَذَهُ السَّنَةُ» (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد و شاید علت آن، این باشد که سال‌های قحطی در برابر سال‌های عادی و معمولی کم است، بنابراین اگر منظور از سال، سال‌های عادی باشد، چیز تازه‌ای نیست و از آن معلوم می‌شود که منظور سال‌های فوق‌العاده یعنی قحطی است. یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است که به هنگامی که با مخالفت‌ها رو به رو می‌شدند، خداوند برای تبه و بیداری اقوام سرکش، آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتی‌ها می‌ساخته تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می‌گیرد، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت‌ها از ناحیه او است، شوند. با این که خشکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است، اشاره به این که آن چه مهم است، این است که آنها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است، آنها هستند که می‌توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده، اگرچه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر، بلاى بزرگی محسوب (صفحه ۲۷۷) می‌شد، زیرا مصر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می‌داد، ولی مسلماً آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان می‌دیدند. ضمناً از آیه فوق معلوم می‌شود که خشکسالی، چند سال ادامه یافت زیرا «سِنِينَ» جمع است، به خصوص این که «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ» (کمبود میوه‌ها) نیز به آن اضافه شده، زیرا خشکسالی‌های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می‌برد، این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی، آفتی میوه‌های آنها را فراگرفته باشد. جمله

«لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی، از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر تربیت‌های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می‌کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجددا یادآور می‌شود و ماده «تَذَكَّرُ» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی می‌باشد. قابل توجه این که در ذیل آیه ۹۴، جمله «لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده که در واقع یکی مقدمه دیگری می‌باشد، زیرا نخست انسان، «متذکر» می‌شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی‌آید.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

سینین: این واژه جمع «سِنَّةٌ» به معنای سال است، امّا هنگامی که عرب می‌گوید: «أَخَذَتْهُمْ السَّنَةُ» منظور این است که قحطی و خشکسالی آنان را فرا گرفت.

### تازیانه‌های کیفر الهی

در این آیه در مورد بهانه جویی و حق ستیزی فرعونیان و تازیانه‌های کیفری که برای بیداری و هشیاری بر بیکر جامعه آنان فرود آمد، می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ بِالسِّنِينَ مَا فَرَعُونِيَانِ رَا بَه كِيفَر زَشْتِكَارِي هَا وَ بِيْدَادَشَانِ كِرْفَتَارِ خَشْكَسَالِي وَ قَحْطِي كِرْدِيمِ». (صفحه ۲۷۸) گفتنی است که «لام» برای سوگند است و «قَدْ» گذشته را به حال نزدیک می‌سازد. وَ نَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ. و افزون بر قحطی و خشکسالی، آنان را گرفتار کمبود فرآورده‌های زراعی و میوه‌ها نمودیم، باشد که به خود آیند و راه توحید و تقوا را در پیش گیرند، امّا آنان به خود نیامدند. به باور «زَجَاج» منظور این است که آنان به زیان اقتصادی گرفتار شدند؛ چرا که این گرفتاریها باعث نرمش دل‌ها و توجه به خدا می‌گردد؛ چنانکه در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: «وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُوْ دُعَاءٍ عَرِيضٍ! (۱)» و به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان دریابند که فرعون موجودی ناتوان و وامانده است و اگر او همانگونه که زور پرستان می‌پنداشتند، خدا بود اینگونه به خفت و خواری گرفتار نمی‌شد. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که بر خلاف پندار جبرگرایان، آفریدگار هستی کفر و بیداد فرد یا جامعه‌ای را نمی‌خواهد، همانگونه که غفلت و سرمستی و بی‌خبری آنان را نیز نمی‌خواهد، بلکه درست‌اندیشی و بیداری و ایمان و کار شایسته را می‌خواهد و همگان را به اینها فرمان می‌دهد. ۱ سوره فصلت، آیه ۵۱. (صفحه ۲۷۹)

## ۵۰. آیه (فال نیک و بد)

### اشاره

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: به خاطر خود ما است، ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: از شومی موسی و کسان او است، بگو: سرچشمه همه این فال‌های بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می‌دهد) اما اکثر آنها نمی‌دانند. (۱۳۱ / اعراف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

«يَطَّيَّرُوا» از ماده «تَطَيَّرَ» به معنی فال بد زدن است و ریشه اصلی آن، کلمه «طَيْر» به معنی پرنده می‌باشد و از آن جا که عرب، فال بد را غالباً به وسیله پرنده‌گان می‌زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می‌گرفت و گاهی پریدن پرنده‌ای را از دست چپ نشانه تیره‌روزی می‌پنداشت، کلمه «تطیر» به معنی فال بد زدن به طور مطلق آمده است. قابل توجه این که این طرز تفکر، مخصوص فرعونیان نبود، هم‌اکنون در میان اقوام خود خواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می‌شود که برای قلب حقایق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصیبشان شود، آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می‌دانند، هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد و به عکس هر بدبختی دامنشان را می‌گیرد، فوراً به بیگانگان و دست‌های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می‌دهند، هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند. قرآن مجید می‌گوید: دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در برابر او چنین منطقی داشتند (۷۸/نساء) و در جای دیگر می‌گوید: انسانهای منحرف، این چنین هستند (۵۰/فصلت) و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است. شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، (صفحه ۲۸۰) اموری را به فال نیک می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می‌دانستند و اموری را به فال بد می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت و مخصوصاً در قسمت فال بد، غالباً جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می‌توانند داشته باشند، فال نیک غالباً مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد، موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است، در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده: «تَفَالُّوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ» کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید» جنبه اثباتی این موضوع منعکس است و در حالات خود پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و پیشوایان اسلام: نیز دیده می‌شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می‌گرفتند، مثلاً در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین «حُدَيْبِيَّة» می‌خوانیم، هنگامی که «سهیل بن عمرو» به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت از نام او آگاه گردید، فرمود: «قَدْ سَهَّلَ عَلَيْكُمْ وَأَمْرُكُمْ: از نام «سهیل» من تفأل می‌زنم که کار بر شما سهل و آسان می‌گردد». (۱) دانشمند معروف «دمیری» که از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته‌های خود اشاره به همین مطلب کرده و می‌گوید: این که پیامبر صلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می‌داشت، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد، در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن، مایه سوءظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (۲) اما در مورد فال بد که عرب آن را «تطیر» و «طیره» می‌نامد، در روایات اسلامی همانطور که گفتیم شدیداً مذمت شده، همانطور که در قرآن مجید نیز کراراً به آن اشاره گردیده و محکوم شده است، (۳) از جمله در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ: فال بد زدن \*\*\*\* \* ۱- «الميزان»، جلد ۱۹، صفحه ۸۶. ۲- «سفينه البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۰۲. ۳- مانند؛ ۱۹ / یس، ۴۷ / نمل و آیه مورد بحث. (صفحه ۲۸۱) (و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خدا است». (۱) و نیز می‌خوانیم که اگر فال بد، اثری داشته باشد، همان اثر روانی است، امام صادق فرمود: «الطَّيْرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا أَنْ هَوَتْهَا تَهَوَّتْ وَأَنْ شَدَّدَتْهَا تَشَدَّدَتْ وَأَنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئًا لَمْ تَكُنْ شَيْئًا: فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیری، اگر آن را سبک بگیری، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری، پر اثر و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت». (۲) در اخبار اسلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که راه مبارزه با فال بد، بی‌اعتنایی است، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا أَحَدٌ الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالظَّنُّ قِيلَ فَمَا نَصِيحٌ قَالَ: إِذَا تَطَّيَّرْتَ فَمَاضٍ وَإِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبِغْ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ: سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی‌ماند (و وسوسه‌های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می‌شود) فال بد و حسد و سوءظن است، عرض کردند: پس چه کنیم؟ فرمود:

هنگامی که فال بد زدی، اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد، عملاً کاری برطبق آن انجام مده و هنگامی که سوءظن پیدا کردی، آن را نادیده بگیر. عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان برخی از غربی‌ها، رد شدن از زیر نردبان و افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو، به شدت به فال بد گرفته می‌شود. البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم، مسأله مهمی نیست بلکه غالباً اثر مثبت دارد ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن، تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل‌ها است، همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است. \* \* \* \* \* ۱- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۸۲)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَطْيِرٌ: این واژه به مفهوم فال بد زدن و شوم انگاشتن است. ریشه آن از واژه «طَير» به مفهوم «پرنده» می‌باشد و به عملکرد انسان نیز «طائر» او گفته می‌شود. عرب پرنده‌ای که از طرف راست آید به فال نیک می‌گیرد و پرنده‌ای که از طرف چپ در رسد به فال بد گرفته و شوم می‌انگارد. در آیه مورد بحث می‌افزاید: فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ فرعونیان هر گاه به نیکی و نعمت بسیار می‌رسیدند، می‌گفتند: این نعمت‌ها و برکت‌های فراوان به خاطر زیندگی خود ماست و بدین‌سان پدیدآورنده نعمت‌ها را به یاد نمی‌آوردند و سپاسش نمی‌گفتند. وَإِنْ تُصَبَّ بِهِمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که فرعونیان اگر دستخوش قحطی و گرسنگی می‌شدند، آن را از شومی موسی و یارانش قلمداد می‌کردند و می‌گفتند: این گرفتاریها به خاطر وجود آنان است و ما پیش از آمدن آنان هرگز چنین گرفتاریها و رنج‌ها ندیده بودیم. أَلَا- إِنَّمَا طَأْتَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ زَجَاج می‌گوید: منظور این است که: بهوش باشید که نگوئید که بدبختی واقعی آنان، کیفر دردناک و خفت‌آوری است که در جهان دیگر دامنگیر آنان خواهد شد، نه آنچه در این جهان بدان گرفتار شده‌اند. و برخی بر آنند که منظور این است که نیکی و بدی ثمره طبیعی عملکرد انسانها و به دست خداست و اگر فرعونیان این را درک می‌کردند خیر و برکت و نعمت و سلامت را از سر چشمه حقیقی آن می‌خواستند و نه از پندارهای خرافی خویش و «حَسَن» می‌گوید: منظور این است که آنچه آنان شوم می‌پندارند و به فال بد می‌گیرند، محفوظ است و خدا آنان را در روز رستاخیز به خاطر این بد اندیشی‌ها کیفر خواهد داد. (صفحه ۲۸۳)

### ۵. آیه (اموال و اولاد ابزار آزمایش پدران و مادران هستند)

#### اشاره

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است. (۲۸ / انفال)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«فِتْنَةٌ» در اینگونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم‌ترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیت و میزان ارزش انسانی اشخاص، همین دو موضوع است. چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آنها و طرز نگاهداری آن و میزان دلبستگی و علاقه به آن، همگی میدان‌های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سختگیرند و وفادارند، اما به هنگامی که پای یک مسأله مالی به

میان می‌آید، همه چیز کنار می‌رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت، به دست فراموشی سپرده می‌شود. در مورد فرزندان، که میوه‌های قلب انسان و شکوفه‌های حیات او هستند نیز غالباً چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای‌بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می‌بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می‌آید گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتد و همه این مسائل را فراموش می‌کنند، عشق به فرزند سبب می‌شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۲۸۴) روشن‌نگری می‌کند که: **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** بدانید که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شما هستند؛ و «ابولبابه» بدان دلیل که دارایی و خاندانش نزد یهود بود، دستخوش خیانت شد و از احساسات و علائق مادی پیروی کرد و خود را گرفتار لغزش ساخت. **وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهَا أَجْرٌ عَظِيمٌ**. و خداست که نزد او پاداشی پرشکوه است و این پاداش از آن کسانی است که خدا را فرمان برند و در راه او جهاد نمایند و دستخوش انحراف و خیانت نگردند و روشن است که پاداش خدا از ثروت و فرزند بهتر است. آیه شریفه بیانگر این نکته است که خدا انسان را به وسیله ثروت و فرزندانش آزمایش می‌کند تا به دین وسیله آنانی را که به تقدیر و اندازه‌گیری حکیمانه خدا خشنودند و نیز آن کسانی که ناخشنودند، به روشنی شناخته شوند. روشن است که خدا از اندیشه و عملکرد و درون و برون انسان «آگاه است و فلسفه و حکمت این آزمون این است که انسانها کاری انجام دهند که به وسیله آن درخور پاداش یا کیفر گردند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: **لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، لِإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ** (... ۱) کسی به هنگام نیایش با خدا نگوید که: بار خدایا! من، از فتنه و آزمون به تو پناه می‌برم؛ چرا که همه انسانها گرفتار این فتنه و آزمون هستند. بنابراین هر کسی به خدا پناه می‌برد باید از فتنه‌های گمراه کننده به خدا پناه برد، چرا که خدا می‌فرماید: بدانید که داراییها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون شمايند.

### ۵۲. آیه (راز حیات و مرگ خانواده‌ها)

#### اشاره

**ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ** وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱ نهج البلاغه، قصار ۹۳. (صفحه ۲۸۵) این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است. (۵۳ / انفال)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می‌کند، چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در



این هنگام نعمت‌ها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلا- و مصیبت می‌کند، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است. تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند. بسیاری کسانانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند، بدون این که کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیاری کسانانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم‌اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند، سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر، به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین (صفحه ۲۸۶) را از این طریق توجیه می‌کنند. همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است. ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی و تردید و دو دلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد. در حقیقت جمله «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسانها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتی به آنها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می‌کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید. راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترده، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان‌دهنده و آباد کننده بود و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، (صفحه ۲۸۷) تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقی را گرفت، تا آن جا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه‌های مسلمانان برترین دانشگاه‌های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند. سرزمین فلسطین آن‌ها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون‌ها کشته و مجروح در طی دو بیست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماه‌ها و سال‌ها چانه بزنند چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد. آیا این وعده الهی که می‌فرماید: «وَكَانَ حَقًّا

عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: یاری مؤمنان برعهده ماست» (۴۷ / روم) تخلف پذیرفته؟ و یا این که می‌گوید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ: عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است» (۸ / منافقون) منسوخ گشته؟ و یا این که می‌گوید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ: در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست» (۱۰۵ / انبیاء) دگرگون شده است؟ آیا خداوند، العیاذ باللّه، از انجام وعده‌های خود عاجزست؟ و یا وعده‌های خویش را به دست فراموشی سپرده و یا تغییر داده ...؟ اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟ قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال‌ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی‌گوید و آن این که سری به اعماق قلبتان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعات بیفکنید، ببینید دگرگونی‌ها از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شما باید که شایستگی‌ها و لیاقت‌ها را از میان بردید و به چنین روز غم‌انگیزی افتادید. این آیه تنها از گذشته سخن نمی‌گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی‌گردد و سخن (صفحه ۲۸۸) از آن بیهوده است. بلکه از امروز و آینده نیز سخن می‌گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسؤولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، به پاخیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها به کار گیرید، بازهم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می‌گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد.

### سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می‌دهیم. نخست این که از امام صادق نقل شده: «ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ: خداوند هیچ نعمتی که به بنده‌ای بخشیده از او نمی‌گیرد مگر این که گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود». (۱) در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم: «خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آن چه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر این که من هم آنها را از آن چه دوست می‌دارند به آن چه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آن چه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آنها را به آن چه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده‌ام». (۲)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

تَعْيِير: دگرگونی. ۱ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۳. ۱ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۱۶۳. (صفحه ۲۸۹) در آیه مورد بحث در ترسیم یکی از سنت‌های الهی در روند تاریخ و پیشرفت و انحطاط جامعه‌ها و تمدن‌ها می‌فرماید: ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ أَنَا بَدِينُ اللَّهِ: خداوند نعمت گرانی را که به مردمی ارزانی دارد از آنان بر نمی‌گیرد مگر این که اندیشه و عقیده و اخلاق شایسته خویش را به بداندیشی و زشت کرداری و بیداد تغییر دهند و به جای فرمانبرداری از خدا و زندگی بر اساس عدالت و آزادگی و پاکی، به گناه و نافرمانی خدا و بیدادگری روی آورند. آری، در این صورت است که خدا نعمت خویش را از آنان سلب می‌کند؛ چرا که این یکی از سنت‌های تغییرناپذیر اوست که نعمتهای خویش را به کیفر کفر و بیداد بندگان و کسانی که در خور آنها نباشند از آنان می‌گیرد. به باور برخی، گاه نیز خدا نعمتی را نه به منظور کیفر بندگان که به خاطر آزمونشان از آنان سلب می‌کند که این بر اساس مصالح آنان و طبق سنت ابتلاء و امتحان

برای فرد و جامعه پیش می‌آید. «سدی» در این مورد آورده است که نعمت گرانمایه‌ای که خدا به مردم «مکه» و قریش ارزانی داشته بود، وجود ارجمند پیامبر گرامی بود، امّا آنان دعوت و رسالت او را دروغ انگاشتند و خدا نیز این نعمت گران را از آنان گرفت و به مردم مدینه و انصار ارزانی داشت. وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ بِيْ گمان خدا شنوا و داناست. آری، او گفتار دیگران را می‌شنوند و از راز دل‌های بندگان آگاه است. (صفحه ۲۹۰)

## ۵۳. آیه (ویژگی‌های نه‌گانه خانواده‌های برجسته)

### اشاره

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (مؤمنان کسانی هستند که) توبه کنندگانند و عبادتکاران و سپاس‌گویان و سیاحت‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهی‌کنندگان از منکر و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت‌دهنده (به این چنین) مؤمنان. (۱۱۲ / توبه)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«سائح» در اصل از ماده «سَیِّح» و «سَیَّاحَت» به معنی جریان و استمرار گرفته شده است. همانگونه که روش قرآن مجید است که در آیه‌ای سخن را به اجمال برگزار می‌کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می‌پردازد، در دومین آیه مورد بحث، مؤمنان را که فروشنندگان جان و مال به خدا هستند، با نه صفت بارز معرفی می‌کند. ۱ «آنها که توبه‌کارانند» و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می‌دهند (التَّائِبُونَ). ۲ «آنها عبادت‌کارانند» و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خودسازی می‌کنند (الْعَابِدُونَ). ۳ «آنها در برابر نعمت‌های مادی و معنوی پروردگار سپاس می‌گویند» (الْحَامِدُونَ). ۴ «آنها از یک کانون عبادت و پرستش، به کانون دیگری رفت‌وآمد دارند» (السَّائِحُونَ). به این ترتیب برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی‌شود و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنها است و هر کجا درسی در این زمینه باشد، طالب آن هستند. منظور از «سَیَّاح» در آیه فوق با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن (صفحه ۲۹۱) شمرده شده، سیر در میان کانون‌های عبادت است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «سَیَّاحَةُ أُمَّتِي فِي الْمَسَاجِدِ: سَیَّاحَتُ امْتٍ مِنْ دَرِ مَسَاجِدِ امْتٍ». (۱) ۵ «آنها که در برابر عظمت و بزرگی خدا رکوع می‌کنند» (الرَّاكِعُونَ). ۶ «آنها که سر بر آستانش می‌سایند و سجده می‌آورند» (السَّاجِدُونَ). ۷ «آنها که مردم را به نیکی‌ها دعوت می‌کنند» (الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ). ۸ «آنها که تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی‌کنند، بلکه با هر گونه فساد و منکری می‌جنگند» (وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ). ۹ «و آنها که پس از ادای رسالت امر به معروف و نهی از منکر، به آخرین و مهم‌ترین وظیفه اجتماعی خود یعنی حفظ حدود الهی و اجرای قوانین او و اقامه حق و عدالت، قیام می‌کنند» (وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ). پس از ذکر این صفات نه‌گانه، خداوند بار دیگر چنین مؤمنان راستین و تربیت‌یافتگان مکتب ایمان و عمل را تشویق می‌کند و به پیامبرش می‌گوید: «این مؤمنان را بشارت ده» (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) و از آن جا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت، به طور مطلق آمده است، مفهوم وسیعی را می‌فهماند که هر خیر و سعادت را دربرمی‌گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هر گونه افتخار بشارت ده. توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه‌گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه‌های خودسازی و تربیتی افراد است و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظایف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می‌کند و آخرین صفت، حکایت از

مسئولیت‌های همگانی در مورد تشکیل حکومت صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد. \*\*\*\*۱- «المیزان»، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۹۲)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«سائِح»: این واژه از سیاحت و به مفهوم گردش همواره در زمین است و به همین جهت به روزه‌دار نیز بدان دلیل که برای فرمانبرداری از خدا ترک خواسته‌های دل را استمرار می‌بخشد «سائِح» گفته می‌شود. بزرگان ما آورده‌اند که این ویژگی‌های نه گانه‌ای که در آیه شریفه آمده از آن امامان معصوم و برگزیده خداست؛ چرا که در دیگران به طور شایسته و بایسته که مورد نظر قرآن است، گرد نخواهد آمد. در این مورد آورده‌اند که «زُهری» در راه مکه چهارمین امام نور را دیدار کرد که در اندیشه طواف بود؛ به او نزدیک شد و گفت: پسر پیامبر! جهاد و سختی‌های آن را وانهاد و به طواف کعبه برخاسته‌ای؟ مگر خدا در قرآنش ندا نمی‌دهد که: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ؟ (... ۱) حضرت فرمود: چرا ادامه آن را نمی‌خوانی که اَلتَّائِبُونَ ... آنگاه افزود: آری هرگاه مردمانی با این ویژگی‌ها یافتیم که آماده جهادند، در آن شرایط است که به همراه آنان به جهاد بر خواهیم خاست؛ چرا که در آن صورت پادشاه جهاد از حج بیشتر خواهد بود. ۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱. (صفحه ۲۹۳)

### ۵۴. آیه (انسان در قرآن کریم)

#### اشاره

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد، ما را (در همه حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است، می‌خواند، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده، نخوانده، اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است. (۱۲ / یونس)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجاب‌ها از روی فطرت پاک آدمی است، در کوره حوادث، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است، می‌سوزد و از میان می‌رود و برای مدتی هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می‌گردد. سپس می‌گوید: اما این افراد، چنان کم‌ظرفیت و بی‌خرد هستند که «به مجرد این که بلا و ناراحتی آنها را برطرف می‌سازیم، آن چنان در غفلت فرو می‌روند، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند» و ما نیز به آنها کمکی نکردیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ). «آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است» (كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). در این که چه کسی اعمال اینگونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می‌دهد، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام، جلد ۵ «تفسیر نمونه» بحث شده است و اجمال سخن این است که؛ زینت دهنده، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می‌گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجاً از میان می‌رود، بلکه کم‌کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می‌گردد و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان «مُسْرِف» (اسرافکار) معرفی شده‌اند، به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاتر که انسان مهم‌ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه (صفحه ۲۹۴) و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی‌ارزش و ناپایدار این

دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی‌شوند. درباره «انسان» تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است؛ در آیات زیادی از او به «بَشَر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به «انسان» و در آیاتی نیز به عنوان «بنی آدم» و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به «انسان» تعبیر شده، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است. مثلاً در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق‌نشناس معرفی شده است. در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا) «۳۸ / نساء». در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران‌کننده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ) «۳۴ / ابراهیم». در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) «۱۰۰ / اسراء». در مورد دیگر موجودی عجول می‌شمرد (وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا) «۱۱ / اسراء». در جای دیگر کفور و کفران‌کننده می‌داند (وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا) «۶۷ / اسراء». در مورد دیگر پرخاشگر دانسته (كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا) «۵۴ / كهف». در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران‌کننده آشکار آورده (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ) «۱۹ / زخرف». در مورد دیگر موجودی کم‌ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا، پر جزع است (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) «۱۹، ۲۰ / معارج». در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا دانسته (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) «۶ / انفطار» و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می‌کند، دانسته (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُوفٌ) «۶ و ۷ / علق». به این ترتیب می‌بینیم «انسان» در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه‌های منفی فراوان و نقطه‌های ضعف متعددی است، معرفی شده است. آیا این همان انسانی است که خدا او را در «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) «۴ / تین» و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی‌دانسته، به وی آموخته است؟ (خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) «۳ و ۴ / الرحمن» و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا) «۶ / انشاق». باید دید اینها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می‌دهند؟ ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدار کننده‌ای داشته‌اند، شهواتشان آزاد و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند. بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد، بلکه با به کار بردن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی‌آید. و گرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله «آدمیت» گام می‌نهد و شایسته نام «بنی آدم» می‌شود، به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند، آن چنان که قرآن می‌گوید: (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزی‌های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم) «۷۰ / اسراء». (صفحه ۲۹۶)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### نور فطرت در اعماق دلها

و هنگامی که به انسان زیان و رنجی از زیانها و رنجهای دنیا برسد، در همان حال که بر پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می‌خواند؛ امّا این یاد خدا و روی آوردن به بارگاه او، نه به انگیزه خداجویی و خدا خواهی و توحید گرایی و پاداش آخرت است، بلکه تنها به منظور بر طرف شدن آن رنج و زیان و نجات خویش است که خدا را می‌خواند. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ صُورَهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ

يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّةٍ وَّ آنگاه که ما آن زیان و سختی را از او برداریم و برطرف سازیم و سلامتی او را به وی باز گردانیم، از سپاسگزاری ما روی برتافته و به همان شیوه گذشته باز می‌گردد، چنانکه گویی هرگز ما را برای نجات خویش از ورطه گرفتاری و بلا نخوانده و از ما در خواست نجات خود را ننموده و ما را نمی‌شناسد. كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُشْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. به باور برخی منظور این است که: همانگونه که شیطان و انسانهای شیطان صفت، روی برتافتن از نیایش با خدا به هنگامه خوشی و آسایش را برای گناهکاران آراسته‌اند، همینگونه برای اسرافکاران نیز کردار زشت و بیدادشان جلوه داده شده است. (صفحه ۲۹۷)

## ۵۵. آیه (تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و خانواده)

### اشاره

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است. (۶ / هود)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه «دَابَّةٌ» از ماده «دَبَّ» به معنی آهسته راه رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده‌ای را شامل می‌شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می‌گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می‌شود. «رِزْقٌ» به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می‌شود. این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هرگونه عطای مادی و معنوی را شامل می‌گردد، لذا می‌گوییم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عِلْمًا تَامًا: خداوندا علم کامل به من روزی کن» و یا می‌گوییم «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان». البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عام نیز چندان بعید نیست. «مُسْتَوْدَعٌ» و «وَدِيعَةٌ» از یک ماده است و در اصل به معنی رها کردن چیزی است و از آن جا که امور ناپایدار رها می‌شوند و به حالت اول بازمی‌گردند، به هر امر ناپایدار، «مُسْتَوْدَعٌ» گفته می‌شود، و دِيعَةٌ را نیز به خاطر این که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد و دِيعَةٌ گفته‌اند. در حقیقت آیه فوق می‌گوید: تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگان که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آن‌ها را در خانه‌هایشان می‌آورد، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرار می‌گیرند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می‌کنند، باخبر است. از حیوانات غول پیکر (صفحه ۲۹۸) دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هر یک مناسب حالشان آن چه را لازم دارند مقرر کرده است. این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر «کمیت» و «کیفیت» کاملاً منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد، هر چند ظاهراً یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهراً ماه‌های پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است. «كِتَابٍ مُبِينٍ» به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می‌شود. ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچکس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی

در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند. آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می‌رود؟ در مورد «رِزْق» بحث‌های مهمی است که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم: ۱ «رِزْق» به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از این که مادی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره‌ای را که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رِزْق گفته می‌شود و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادی می‌کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقاً ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»: آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند» (۱۶۹ / آل عمران) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمت‌های مادی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مشکل است. ۲ مسأله تأمین نیازمندی‌های موجودات زنده و به تعبیر دیگر رِزْق و روزی آنها جالب‌ترین مسایلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار (صفحه ۲۹۹) آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچکس به هیچ وجه در آن ظلمت‌کده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پر پیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همانگونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آنها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب این که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دَابَّةٌ وَ جَنْبِنَةٌ» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر «نمؤ» دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله «نمؤ» شمرده‌اند. ۳ آیا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر «شرط عقل است جستن از درها». بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر، می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند. این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیت‌های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیت‌ها، به عذر این که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتماً روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این (صفحه ۳۰۰) فرصت خوبی به دست استثمارگران می‌دهد که هر چه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آنها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند. در حالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آن جا که در جمله شعارگونه قرآنی «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» بهره انسان را منحصر در کوشش و کارش قرار می‌دهد. پیشوایان اسلامی برای این که سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توان‌فرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی، و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن درخانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این همه برای روزی تلاش کنند. بنابراین ما هم می‌گوییم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم «هر کس اجلی دارد و مقدر معینی از عمر» مسلماً

مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان‌بخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر پرهیزد و آن چه سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند. نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی‌شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به اینگونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آنها را تأمین می‌کند. البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌هاست چه انسان به دنبال آن (صفحه ۳۰۱) برود یا نرود، به سراغ او می‌آیند. آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می‌شتابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟ ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورنده و یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی‌اثر می‌ماند. حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود: «وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ! إِنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ: بدان فرزندانم، روزی دو گونه است، یک نوع آن همان روزی‌هایی است که تو باید به جستجوی بر خیزی، و گونه دیگرش روزی‌هایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می‌آید» (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف‌ها، موهبتی نصیب او می‌شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد، بدون شک حساب اینگونه روزی‌ها از روزی‌هایی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می‌آید جدا است و حدیث بالا- ممکن است اشاره به اینها نیز باشد. ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است. ۴ در آیه مورد بحث تنها اشاره به مسأله «رزق و روزی» شده، در حالی که در چند آیه بعد، آن جا که سخن از بندگان توبه‌کار و با ایمان می‌گوید، اشاره به «متاع حسن» (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است. مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه جنبندگان، انسانها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره‌ای از روزی است، ولی «متاع حسن» و «مواهب شایسته و ارزنده» \*\*\*\*۱- «نهج البلاغه»، وصیت امام علی به فرزندش امام حسن. (صفحه ۳۰۲) تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هر گونه گناه و آلودگی شستشو داده‌اند و نعمت‌های خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به کار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوس‌های سرکش.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### خدای روزی رسان و آگاه

آفریدگار هستی همه جنبندگان روی زمین از انسان گرفته تا جن، پرنده، چرنده، جانوران، حیوانات اهلی و وحشی و دیگر موجودات زنده را از روی مصلحت و حکمت روزی می‌رساند! وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا در تفسیر این فراز، سه نظر رسیده است: به باور «ابن عباس» و «ربیع»، واژه «مُسْتَقَرَّ» به مفهوم جایگاهی است که جنبندگان بدان پناه می‌برند و «مُسْتَوْدَع» آرامگاهی است که پس از مرگ در آن قرار گرفته و از آن خارج می‌گردند. با این بیان مفهوم آیه شریفه این است که: و خدا قرار گاه آنان و



آرامگاهشان را که در آن مدفون می‌گردند می‌شناسد. (صفحه ۳۰۳)

## ۵۶. آیه (وظیفه پدری در سخت‌ترین شرایط نیز جاری است)

### اشاره

وَقَالَ اِذْ كُنَّا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّيْ لَعَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ او گفت: به نام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او کنید، که پروردگار آمرزنده و مهربان است. (۴۱ / هود)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَجْرًا» و «مُرْسًا» هر دو اسم زمان است به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف». نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازات‌های کوبنده الهی نزدیک می‌شد «به آنها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید». چرا می‌گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد او و نام او مدد بگیرید زیرا به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزش‌های شما می‌گذرد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِزْسَاء»: نگهداشتن کشتی به وسیله چیزی که آن را متوقف می‌سازد. در اینجا جمله‌ای در تقدیر می‌باشد و منظور این است که: وقتی آب فوران نمود و نوح عذاب خدا و تحقق وعده او را نگرست و کفر گرایان و سرکشان را در آستانه نابودی دید، به خاندان و همراهانش گفت: اینک سوار شوید. بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا و به نام خدا پناه برید و برکت بجوید که روان شدن این کشتی و لنگر انداختن آن به نام خداست. پاره‌ای بر آنند که منظور آیه شریفه این است که: به هنگام روان شدن کشتی و لنگر افکندن آن بگوئید: بِسْمِ اللّٰهِ (... صفحه ۳۰۴) و «ضَحَاك» می‌گوید: منظور این است که هرگاه می‌خواستند کشتی حرکت کند، «بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا» می‌گفتند و زمانی که می‌خواستند بایستند، می‌گفتند: «بِسْمِ اللّٰهِ مُرْسَاهَا» و کشتی متوقف می‌شد. (صفحه ۳۰۵)

## ۵۷. «وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ...»

### آیه

«وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اِذْ كَبَّ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ»

### ترجمه

و او آنها را از لابلای امواجی همچون کوه‌ها حرکت می‌داد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در گوشه‌ای قرار داشت فریاد زد، پسر! همراه ما سوار شو و با کافران مباش. (۴۲ / هود)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام لحظه نهایی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره‌های شب ظلمانی سراسر آسمان را فراگرفت و آن چنان روی هم مترکم گردید که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی در پی در فضای آسمان پخش می‌شد و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می‌داد. باران شروع شد، سریع و سریع‌تر شد، قطره‌های درشت و درشت‌تر شد و همانگونه که قرآن در آیه ۱۱ سوره قمر می‌گوید گویی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلاهای ابرها فرو می‌ریزد. از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آن قدر بالا- آمد که از هر گوشه‌ای چشمه خروشان جوشیدن گرفت و به این ترتیب آب‌های زمین و آسمان به هم پیوستند و دست به دست هم دادند و بر سطح زمین‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، دره‌ها جاری شدند و به زودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادها امواج کوه‌پیکری روی این اقیانوس ترسیم می‌کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی یکدیگر می‌غلتیدند. «و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و هم‌چنان پیش می‌رفت نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم! با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامت را خواهد گرفت. نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی‌ناپذیر و پر امید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود برنداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را بیخشد. (صفحه ۳۰۶)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه امواج آبها به کوهها تشبیه شده‌اند و این نشانگر آن است که موجهای بسیاری بوده است که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و بر روی یکدیگر می‌غلتیدند. «حَسَن» می‌گوید: آب به اندازه‌ای بالا آمد که حدود سی متر از قله سر به آسمان کشیده کوهها بالاتر رفت و پاره‌ای نیز ارتفاع آب را پانزده متر بالاتر از قله کوهها، گفته‌اند. پاره‌ای آورده‌اند که: کشتی نوح روز یازدهم رجب حرکت کرد و به مدت شش ماه بر روی امواج آب روان بود و همه زمین را گردش کرد و در هیچ کجا توقف نکرد تا به مکه رسید؛ در آنجا هفت بار برگرد خانه خدا طواف نمود؛ چرا که آن خانه پرشکوه به خواست خدا بالاتر از زمین و آب قرار گرفته بود؛ آنگاه کشتی پس از طواف همچنان بر امواج آبها پیش رفت تا در سرزمین «موصِل» و به کوه «جودی» رسید و در روز دهم محرم در آنجا لنگر انداخت. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْزِلٍ وَ نوح فرزندش را که در کناری بود ندا در داد که هان... به باور پاره‌ای منظور این است که نوح پسرش را که در نقطه‌ای دور از آنجایی که نوح و ایمان آوردگان ایستاده بود دید. اما پاره‌ای بر آنند که منظور فاصله عقیدتی و دینی است و نه مکانی. با این بیان تفسیر آیه این است که نوح فرزندش را که از دین و عقیده پدر جدا بود، اما پدر او را همراه و همدین خود می‌پنداشت، ندا داد. يَا بُنَيَّ اِذْ كَبَّ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. ای پسرک من! به همراه ما بر کشتی در آی و با کفر گرایان مباش. نوح در نظر داشت بدین وسیله او را سوار بر کشتی نموده و از نابودی نجات دهد. «حَسَن» در این مورد آورده است که: او با پدرش نوح نفاق گرایانه رفتار می‌کرد؛ از این رو پدر او را از ایمان آوردگان می‌پنداشت و نمی‌دانست که در دل کفر گراست. (صفحه ۳۰۷)

### ۵۸. «قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ...»

#### آیه

«قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ»

## ترجمه

گفت: به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند، گفت: امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق‌شدگان قرار گرفت. (۴۳ / هود)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## اشاره

لذا این فرزند لجوج و کوتاه‌فکر به گمان این که با خشم خدا می‌توان به مبارزه برخاست، «فریاد زد پدر برای من جوش نزن، به زودی به کوهی پناه می‌برم که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامان خود پناه خواهد داد». نوح باز مأیوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه‌فکر از مرکب غرور و خیره‌سری فرود آید و راه حق پیش گیرد، به او «گفت: فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد». ... کوه که سهل است، کره زمین که سهل است، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره‌کننده‌اش در برابر قدرت لایزال او ذره بی‌مقداری بیش نیست. مگر بالاترین کوه‌ها در برابر کره زمین همچون برآمدگی‌های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قرار دارد نیست؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشید گردد، همان خورشیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسمان از میان میلیون‌ها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است. پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از «کوه» کاری ساخته باشد؟ در همین هنگام موجی برخاست و جلو آمد و جلوتر و فرزند نوح را همچون پر کاهی از جا کند و در لابلای خود در هم کوبید.

## پنج درس تربیتی در طوفان نوح

همانگونه که می‌دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درس‌های عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در همین قسمت که تاکنون از داستان نوح (صفحه ۳۰۸) خوانده‌ایم نکته‌های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلاً اشاره می‌شود: ۱ پاکسازی روی زمین درست است که خداوند، «رحیم» و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال، «حکیم» نیز می‌باشد، به مقتضای حکمتش هر گاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مربیان الهی در آنها اثر نکنند، حق حیات برای آنها نیست سرانجام از طریق انقلاب‌های اجتماعی و یا انقلاب‌های طبیعی، سازمان زندگی آنها درهم کوبیده و نابود می‌شود. این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی، یک سنت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملت‌ها و حتی در عصر و زمان ما و چه بسا جنگ‌های جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد. ۲ مجازات با طوفان چرا؟ درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی‌کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازات‌ها و گناهان اقوام بوده و هست. فرعون تکیه‌گاه قدرتش را رود «عظیم نیل» و آب‌های پربرکت آن قرارداد داده بود و جالب این که نابودی او هم به وسیله همان شد. نمرود متکی به لشکر عظیمش بود و چنان که می‌دانیم لشکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد. قوم نوح جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز را از دانه‌های حیات‌بخش باران می‌داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که چقدر برنامه‌های الهی حساب شده است و اگر می‌بینیم انسانهای طغیانگر عصر ما در جنگ‌های جهانی اول و دوم به وسیله مدرن‌ترین سلاح‌هایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه‌گاه آنها در استعمار و استثمار

خلق‌های مستضعف جهان محسوب می‌شد. ۳ نام خدا در هر حال و در همه جا در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می‌دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او و به یاد او و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود چرا که هر کار بی نام او (صفحه ۳۰۹) شروع شود «ابتر و بریده دم» خواهد بود. همانگونه که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ ابْتَرٌ: هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود». (۱) ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است، چرا که انگیزه‌های مادی پایان می‌پذیرد ولی انگیزه‌های الهی تمام نشدنی است، هدف‌های مادی به اوج خود که رسید خاموش می‌شود، اما هدف‌های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود. ۴ پناهگاه‌های پوشالی معمولاً هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می‌برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده‌ای به قدرت جسمانیشان و جمعی به نیروی فکری‌شان، ولی همانگونه که آیات فوق به ما می‌گوید و تاریخ نشان داده، هیچ یک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت درهم می‌ریزد. فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر نیز در همین اشتباه بود، گمان می‌کرد کوه می‌تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد. به همین دلیل در پاره‌ای از دعاها می‌خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می‌کنم «هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ» (۲) یعنی اگر پناهگاهی در برابر خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر. ۵ کشتی نجات رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست لزومی ندارد که این کشتی حتماً از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات بخش مثبت است، که در برابر امواج طوفان‌های افکار انحرافی مقاومت می‌کند و پیروانش را به ساحل نجات می‌رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی \*\*\*\* ۱- «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۶۶۳. ۲- دعای ابوحمزه ثمالی. (صفحه ۳۱۰) امامان اهل بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده‌اند. «حَنْشُ بْنُ مُغِيرَةَ» می‌گوید: من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه درخانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری، هر کس مرا نمی‌شناسد بشناسد. من همان جُنْدَب هستم (نام اصلی ابوذر جُنْدَب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می‌فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می‌یابد». (۱) در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ (۲): و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود» یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ (۳): هر کس از آن تخلف کند هلاک می‌شود» اضافه شده است. این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت می‌گوید به هنگامی که طوفان‌های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می‌دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتب‌های غیراسلامی در برابر طاغوت، شکست خوردند جز آن گروهی که به مکتب اسلام و اهل بیت و برنامه‌های انقلابی آنها پناه بردند. \*\*\*\* ۱- ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار جلد ۱، صفحه ۲۱۱ آورده است. ۲- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). ۳- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). (صفحه ۳۱۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عِصْمَت»: نگهداری و حراست. در آیه مورد بحث در اشاره به حق ستیزی و ناآگاهی آن عنصر خیره سر و سرنوشت شوم کفر و انحراف او، منطق کودکانه او را ترسیم می‌کند که در برابر خیرخواهی و دعوت پدرش گفت: قَالَ سَيَأْوِي إِلَيَّ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ

الماءِ پدر! نگران سرنوشت من مباش؛ من به زودی به یکی از کوهها و پناهگاه‌هایی که بر فراز کوه است پناه می‌برم تا مرا در امان نگهدارد و از خطر غرق شدن حفظ کند. نوح در ادامه خیرخواهی خویش گفت: پسر من! امروز چیزی نمی‌تواند کسی را از عذاب خدا حفظ کند، مگر آن کس که خدا او را به وسیله ایمانش مورد مهر و رحمت قرار دهد. پس بیا و به خدای یکتا ایمان آورده و روی توبه به بارگاه او بیاور تا بر تو رحمت آورد. و آنگاه بود که موجی کوه‌آسا میان آن پدر دلسوز و نگران و آن فرزند خیره‌سر حایل گردید و او به همراه همه تبهاران غرق شد. (صفحه ۳۱۲)

## ۵۹. آیه (پایان ماجرای طوفان نوح)

### اشاره

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و گفته شد ای زمین آبت را فرو بر و ای آسمان خودداری کن و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر. (۴۴ / هود)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فراگرفت، آب بالا و بالاتر آمد، گنهکاران بی‌خبر به گمان این که یک طوفان عادی است به نقاط مرتفع و برآمدگی‌ها و کوه‌های زمین پناه بردند، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجساد بی‌جان طغیانگران و باقی‌مانده خانه‌ها و وسایل زندگانیشان در لابلای کف‌ها روی آب به چشم می‌خورد. نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده، امواج کشتی را به هر سو می‌برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ذی‌الحجه و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود (۱) و نقاط مختلفی و حتی طبق پاره‌ای از روایات سرزمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد. سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق‌العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می‌کند و می‌گوید: «به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر» (وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ). «و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار» (وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي). «و آب فرو نشست» (وَغِيضَ الْمَاءِ). «و کار پایان یافت» (وَقُضِيَ الْأَمْرُ). «و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت» (وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ). «در این هنگام گفته شد: دور باد قوم ستمگر» ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۶۴ «قرطبی» جلد ۵، صفحه ۳۲۶۹. (صفحه ۳۱۳) ستمگر» (وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). تعبیرات آیه فوق به قدری رسا و دلنشین و در عین کوتاهی گویا و زنده و با تمام زیبایی آن قدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه «فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین» آیات قرآن محسوب می‌شود، هر چند همه آیات قرآن در سرحد اعجاز از فصاحت و بلاغت است. شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می‌خوانیم که گروهی از کفار قریش، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات مورد علاقه آنان را برایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص، گوشت گوسفند و شراب کهنه تا با خیال راحت به ترکیب جمله‌هایی همانند قرآن پردازند. اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست و اصولاً شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و

مأیوسانه پراکنده گشتند. (۱)

### «جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته‌اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل. (۲) بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمد» و یا در شمال عراق دانسته‌اند. در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه‌ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه اینها به یک معنی بازگردد زیرا «موصل» و «آمد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می‌باشند. بعضی دیگر از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است. \*\*\*\*۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۶۵، «روح المعانی»، جلد ۱۲، صفحه ۵۷. ۲- «مجمع‌البیان»، «روح المعانی» و «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۱۴)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

«بَلْع»: فرو بردن چیزی از راه دهان به درون، یا بلعیدن. «اِقْلَاع»: ریشه کن ساختن چیزی که اثری از آن برجای نماند.

#### فرو نشستن طوفان نوح

در این آیه آفریدگار هستی در اشاره به فرمان خود برای فرو نشستن طوفان می‌فرماید: وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ سرانجام فرمان پایان طوفان فرا رسید و خدا به زمین دستور داد که: هان ای زمین، آب خود را که از چشمه‌سارها جوشیده است فرو بر، تا دیگر بر روی تو آبی نماند. با این فرمان زمین در کمترین مدت ممکن آب خود را بلعید.

#### وَا بِأَسْمَاءِ أَقْلَعِي

و به آسمان نیلگون نیز فرمان داده شد که: هان ای آسمان، تو هم از ریزش باران خودداری کن. این جمله نیز نشانگر آن است که ابرها به یک سو رفتند و باران به سرعت قطع شد.

#### وَا غِيضَ الْمَاءِ

و آب فرو نشست و به درون زمین فرو رفت و بدین سان زمین آب خود و آبی را که از آسمان فرود آمده بود، همه را بلعید و در خود فرو برد؛ چرا که خدا اینگونه خبر داده است. برخی بر آنند که زمین تنها آب خود را فرو برد و آبی که از آسمان فرو ریخته بود، به صورت رودخانه‌ها و دریاها در آمد؛ چرا که خدا می‌فرماید: هان ای زمین آب خود را فرو بر. این بیان از امامان نور نیز روایت شده است.

#### وَقَضَى الْأَمْرَ

(صفحه ۳۱۵) و فرمان در مورد نابودی کفرگرایان و بیداد پیشگان انجام شد و به باور برخی و فرمان در مورد نجات نوح و همراهان

با ایمان او به انجام رسید.

## وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى

و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت. «ابو مُسَلَّم» بر آن است که «جودی» به مفهوم هر کوه بلند و هر زمین سختی است و در کتاب «الْتَّبُوَّة» از حضرت رضا علیه السلام آورده است که فرمود: نوح تا پایان طوفان به فرمان خدا در کشتی ماند و آنگاه کشتی را برای لنگر انداختن به حال خود رها کرد که در این هنگام خدا به کوهها ندا داد که کشتی نوح را بر شانه کدامین شما قرار دهم؟ همه کوهها گردن کشیدند اما کوه «جودی» که در منطقه «موصل» بود فروتنی کرد و خدا کشتی را به سوی آن کوه هدایت فرمود و بر شانه‌های آنان لنگر انداخت. وَقِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. و خدا فرمود: دور باد مردم بیداد پیشه از رحمت و مهر خدا. به بیان دیگر، خدا بیدادگران را از رحمت خود دور گرداند؛ چرا که آنان با حق ستیزی و گمراهی خویش، خود را به هلاکت افکندند و به باور پاره‌ای ممکن است این سخن از فرشتگان یا نوح یا ایمان آوردگان به خدا باشد که چنین گفتند. گفتنی است که در آیه مبارکه جلوه‌های زیبا و بدیعی از فصاحت و بلاغت یا زیبایی قالب و مفاهیم جلوه گر است که سخن انسان نه تنها هرگز نمی‌تواند به پای آن برسد که نمی‌تواند به آن نزدیک هم بشود. برای نمونه: در آیه شریفه با اینکه روی سخن با زمین و آسمان است، به صورت فرمان آمده است تا اقتدار بیشتری را برساند. در مرحله دوم، هماهنگی در مفهوم و محتوا و تألیف سخن در اوج زیبایی و شکوه است به گونه‌ای که هر ادیب و اندیشمندی را به حیرت می‌کشد. افزون بر آن حسن بیان و لطافت تعبیر در ترسیم وضعیت و تصویر صحنه غوغا می‌کند. (صفحه ۳۱۶) و دیگر اینکه گزیده‌گویی، فشرده‌گویی، زیباگویی و نکات دلنشین بسیاری که تنها آگاهان و آشنایان آنها را می‌یابند و احساس می‌کنند در آغاز تا پایان داستان بویژه در این آیه شریفه جلوه گر است. در این مورد آورده‌اند که: گروهی از کفرگرایان عرب بر آن شدند تا چیزی به سان قرآن بسازند و به میدان بیاورند؛ از این رو چهل روز بهترین غذاها همچون: نان سفید از مغز گندم، گوشت بزّه و شراب ناب برای خود اختصاص دادند تا ذهن و هوش خود را صاف و آماده کار سازند، امّا هنگامی که برای آغاز کار بر گرد هم نشستند، این آیه شریفه را برای آنان آوردند و آنان با خواندن آیه مورد بحث گفتند: شگفتا از این سخن بلند و زیبا، این سخن به گفتار انسانها شباهت ندارد و نمی‌توان به سان آن آورد؛ و از پی آن با یأس و سرافکنندگی از کار خود دست برداشته و منصرف شدند. (صفحه ۳۱۷)

## ۶۰. آیه (سرگذشت دردناک فرزند نوح)

### اشاره

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم‌کنندگان برتری. (۴۵ / هود)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به درگاه خدا کرد و گفت: «پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی و تو از همه حکم‌کنندگان برتری و در وفای به عهد از همه ثابت‌تری». این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آن جا که می‌فرماید: «قُلْنَا اَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ: ما به

نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و هم‌چنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است». نوح چنین فکر می‌کرد که منظور از جمله «إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» تنها همسر بی‌ایمان و مشرک او است و فرزندش کنعان جزء آنها نیست و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی در خواست نوح را در مورد فرزندش ترسیم می‌کند که رو به بارگاه خدا کرد و گفت: اگر پسر من از کسانی است که درخور نجات است و از کسانی است که وعده نجات آنان را فرموده‌ای، اینک او را نجات بخش. (صفحه ۳۱۸)

### ۶۱. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ...»

#### آیه

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»

#### ترجمه

فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است، بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی. (۴۶ / هود)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### چرا پسر نوح، عمل غیر صالح بود؟

گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود. در ادبیات زبان‌های مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود فلان کس سراپا عدل و سخاوت است و فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه‌ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است. این پیامبرزاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه‌ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیر صالح شد. بنابراین تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است، گویای واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می‌باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می‌رفت، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست اصلاً حرفش را نزن. جمله «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» در واقع به منزله علت است برای «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» یعنی این که می‌گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

#### آنجا که پیوندها گسسته می‌شود؟

آیه فوق یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتب‌های مادی مطلقاً مفهومی ندارد اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است. پیوندهای مادی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب‌های آسمانی همیشه تحت الشعاع (صفحه ۳۱۹) پیوندهای معنوی است. در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آن جا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه



از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه از قریش و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولاً از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف «سَلِمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» «سلمان از خانواده ما است» جزء خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح بر اثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» روبرو می‌گردد. ممکن است چنین مسأله مهمی برای آنها که مادی می‌اندیشند گران آید اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد. به همین دلیل در احادیث اهل‌بیت: درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارند و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل‌بیت: در زندگانی آنها دیده نمی‌شود جمله‌های صریح و تکان دهنده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است. از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: «مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند» «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» یکی از حاضران عرض کرد: «بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود» امام فرمود: «كَلَّا- لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَ لَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا: نه چنین نیست، او به راستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند». (۱)

### مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟

بی‌مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه‌های زیادی را که ظاهراً در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب \*\*\*\* ۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیات فوق. (صفحه ۳۲۰) اهل‌بیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنان و شیعیان خارج می‌سازد: ۱ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ عَشَّ شَيْئًا فَلَيْسَ مِنِّي: آن کس که با برادران مسلمانش تقلب و خیانت کند از ما نیست». (۱) ۲ امام صادق می‌فرماید: «لَيْسَ بَوْلِي لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا: کسی که مال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست». (۲) ۳ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَلَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتَّقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي: بدانید کسی که مردم را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست». ۴ امام فرمود: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ: کسی که به مردم ستم می‌کند شیعه ما نیست». ۵ امام کاظم فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ: کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست». (۳) ۶ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ: کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می‌زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمک کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست». (۴) ۷ امام باقر به یکی از یارانش به نام جابر فرمود: «وَ اعْلَمْ يَا جَابِرُ بِأَنَّكَ لَا تُكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَقَالُوا أَنْتَ رَجُلٌ سَوْءٌ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسُرَّكَ ذَلِكَ وَ لَكِنْ اعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ: ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد ببینی از کدام گروهی». (۵) این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم \*\*\*\* ۱- «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۱۸. ۲- «وسایل»، جلد ۱۲، صفحه ۵۳. ۳- «بحار»، جلد ۱۵، (طبع قدیم) بخش اخلاق. ۴- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۶۴. ۵- «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۹۱. (صفحه ۳۲۱) قناعت می‌کنند و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آنها خبری نیست می‌کشد و به وضوح ثابت می‌کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیربنایی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه‌های آن است و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود. (صفحه ۳۲۲)

## اشاره

در پاسخ آن حضرت کلام آمد که: قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ هان ای نوح! بی گمان او از خاندان عقیدتی و دینی تو نیست. در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «جُبَّائِي»، «عِكْرِمَةُ»، «سعید بن جبیر» و ... او پسر نوح بود و مفهوم آیه شریفه این است که: این پسر از زمره خاندان تو، که وعده نجات آنان را دادیم نیست؛ چرا که خدا همان جایی که وعده نجات خاندان نوح را داد، آن کسانی را که در خور نجات و رستگاری نبودند استثنا کرد و در مورد آنان فرمود: و کسانی که ایمان آورده‌اند با خود ببر، جز آن کسانی که پیشتر در مورد آنان سخن رفت. إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ (۱ ... ۲) اما به باور برخی منظور این است که: او از خاندان عقیدتی و پیرو دین و آیین تو نیست و کفرگرایی او باعث بیگانگی او از خاندان توست. یادآوری می‌گردد که این آیه به سان این روایت است که سلمان را با اینکه به ظاهر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، از آنان معرفتی می‌کند؛ چرا که بر دین و آیین آنان است. «سَلِمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ». (۲) و از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: خدا به نوح فرمود: او از خاندان تو نیست؛ چرا که او با نوح از نظر عقیده مخالف بود و در برابر، کسانی را که پیرو او بودند از خاندان او شمرد و ادامه آیه شریفه روشنگر این دیدگاه است که می‌فرماید: او دارای عملکردی ناپسند و ناشایسته است. ۳ از پاره‌ای چون «مُجَاهِد» آورده‌اند که او در حقیقت پسر نوح نبود، بلکه ثمره خیانت زن گمراه نوح بود و آن حضرت بدون آگاهی از حقیقت در این مورد، گفت: پروردگارا، این پسر من است. امّا خدای دانا و توانا با بیان این جمله که فرمود: او ۱. آیه ۴۰. ۲. مُشْتَدِرْكَ حَاكِم، ج ۳، ص ۵۹۸؛ الْمُعْجَمُ الْكَبِير، طبرانی ج ۶، ص ۲۱۳. (صفحه ۳۲۳) از خاندان تو نیست، پرده از روی کار برداشت و خیانت همسرش را به آگاهی او رسانید. به باور ما این دیدگاه ضعیف است؛ چرا که این دیدگاه با قرآن ناسازگار است که در آن نوح او را فرزند خود خواند و نادى نُوحِ ابْنُهُ. افزون بر این، نسبت دادن چنین چیزی به پیامبران خدا، گناه و نارواست و آنان از این نسبت‌های ناروا پاک و بدورند و خدا ضمن پاک شمردن مقام و شخصیت آنان از این نسبت‌های ناروا و حتی مطالب کمتر و کوچکتری که باعث نفرت مردم از آنان گردد وجود آنان را پاک و پاکیزه ساخته است. از «ابن عباس» آورده‌اند که: زنان پیامبران، خیانتکار نبودند و منظور از خیانت همسر نوح این بود که به نوح نسبت ناروای دیوانگی می‌داد و خیانت زن لوط (۱) آن بود که با راه و رسم آن پیامبر خدا مخالفت می‌ورزید و آمدن میهمانان او را به آگاهی مردم گمراه می‌رسانید.

## یک پرسش و پاسخ در خصوص هشدار خدا به نوح علیه‌السلام

چرا در آیه مورد بحث، خدا به پیامبرش هشدار می‌دهد که چیزی را که به آن دانش و آگاهی نداری از من مخواه و این شیوه سخن با دیدگاهی که هر گونه گفتار و رفتار نازیبا را از پیامبران نفی می‌کند و اشتباه و لغزش را زینده آنان نمی‌داند، ناسازگار است، بر این اساس جای طرح این پرسش است که اگر پیامبران از هر لغزش و اشتباهی پاک و پاکیزه‌اند، این هشدار چرا؟ که خدا به نوح می‌فرماید: پس چیزی را که از آن آگاهی نداری از من مخواه؟ و چگونه او در پاسخ می‌گوید: رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْتَدَّكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ (۲ ... ۲) پروردگارا، من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم. در پاسخ باید گفت: به باور مفسران مانعی ندارد که خدا پیامبرش را از طرح درخواستی که از آن آگاهی کامل نداشته است باز دارد و او نیز از اندیشه طرح چنین تقاضایی به خدا پناه برد. ۱. سوره تحریم، آیه ۱۰. ۲. سوره هود، آیه ۴۷. (صفحه ۳۲۴) این آیه نظیر همان چیزی است که به طور قضیه شرطیه به پیامبر گرامی هشدار داده می‌شود که: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ» (۱ ... ۱) و به راستی که به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی گردید که: اگر شرک ورزی، عملکردت تباه شده و از زیانکاران خواهی شد. با این بیان می‌توان گفت که نوح چنین درخواستی نکرده و به مجرد اندیشه طرح آن، خدا به او هشدار داده است. افزون بر آن می‌توان گفت که درخواست آن حضرت از بارگاه خدا، مشروط به خواست او و مصلحت او بود و نه به طور قطع و غیر مشروط: و

هنگامی که خدا روشنگری فرمود که در نجات او مصلحتی نیست و او درخور کیفر است، نوح از درخواست خود به خدا پناه برد و گذشت و پاسخ خدا نیز هماهنگ با درخواست نوح آمده است. **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّيْ أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.** او دارای کردار و عملکردی ناپسند و ناشایسته است: از این رو چیزی را که به آن علم نداری از من درخواست مکن و اندرزت می‌دهم که مبادا از مردم نادان باشی. ۱. سوره زمر، آیه ۶۵. (صفحه ۳۲۵)

## ۶۲. «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ...»

### آیه

«قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

### ترجمه

عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و هر گاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷ / هود)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به گفتار نوح در آیه قبلی و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می‌آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست. پاسخ این سؤال را می‌توان از این راه داد، که این فرزند وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق گونه او، هر کس را ظاهراً به اشتباه می‌انداخت. به علاوه احساس مسؤلیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می‌کرد و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکنند. اما به محض این که از واقعیت امر آگاه شد، فوراً در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هر چند گناهی از او سر نزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد و از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که مگر انبیاء گناه می‌کنند که تقاضای آمرزش نمایند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ. و اگر مرا نیامرزی و به من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم شد. (صفحه ۳۲۶) این سخن را نیز نوح از شدت فروتنی و عشق به بارگاه خدا بیان داشت و گرنه از او لغزش و گناهی سر نزده بود. (صفحه ۳۲۷)

## ۶۳. آیه (سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آنها در دنیا است)

### اشاره

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید گروهی از آنها شقاوت‌مندند و گروهی سعادت‌مند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵ / هود)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَعِيدٌ» از ماده «سَعَدَتْ» به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و «شَقِيٌّ» از ماده «شَقَاوَتْ» به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است. گاه چنین تصور می‌شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقاً نفی تکلم می‌کند منافات دارد، مانند آیه ۶۵ سوره یس: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» امروز بر دهان آنها مهر می‌نهمیم و به جای آن دستهایشان سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام داده‌اند» و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می‌خوانیم: «هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ» امروز روزی است که آنها سخن نمی‌گویند». بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن این که: مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد، در پاره‌ای از مراحل هیچگونه پرسش و سؤال از آنها نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشان می‌نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی‌زبانی سخن می‌گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می‌شود و به اذن خداوند به سخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می‌نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند. به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می‌گوید: «گروهی در آن جا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند» (فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ). سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آنها است و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که (صفحه ۳۲۸) در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند. این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیت انسان در دنیا نیست.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«شِقَاءٌ»: تیره بختی و نیک بختی ضد آن است.

### چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز

از آیه مورد بحث چنین دریافت می‌گردد که در روز رستاخیز، تنها به اذن و فرمان او سخن گفته می‌شود و نه بدون اجازه او؛ در حالی که از آیات دیگری دریافت می‌گردد که در آن روز کسی سخن بر زبان نمی‌آورد و از کسی پرس‌وجو نمی‌شود. برای نمونه: قرآن در این مورد می‌فرماید: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤَذِّنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۱) روز رستاخیز، روزی است که مردم، دم نمی‌زنند و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بخواهند. و نیز می‌فرماید: در آن روز هیچ انس و جنی از گناهِش پرسیده نشود. فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْمِعُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۲) و نیز می‌فرماید: و آنان را بازداشت کنید که خودشان مسئولند. وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۳) و آیات دیگری که همین مفهوم و پیام را دارد. اینک جای طرح این پرسش است که آیا این دسته از آیات با آیه مورد بحث ناسازگار نیستند؟ در این مورد سه پاسخ آمده که هر سه جالب است: ۱ روز رستاخیز، گذرگاه‌ها و توفق‌گاه‌های گوناگونی دارد که در برخی از آنها به مردم اجازه سخن داده می‌شود و در برخی اجازه داده نمی‌شود و هر کدام از این دو ۱. سوره مُرْسَلَات، آیه ۳۵-۳۶. ۲. سوره رحمن، آیه ۳۹-۳. سوره صافات، آیه ۲۴. (صفحه ۳۲۹) گروه از آیات ناظر به برخی از ایستگاه‌ها و گذرگاه‌های روز رستاخیز است. ۲ و به باور پاره‌ای دیگر، آن گروه از آیات که می‌فرماید: در آن روز سخن نمی‌گویند و یا به آنان اجازه سخن داده نمی‌شود، منظور این است که از روی منطق و استدلال سخن نمی‌گویند و گرنه در آنجا و آن روز بزرگ، گناهکاران در مورد

گاهان خویش زبان به اعتراف می‌گشایند و یکدیگر را سرزنش می‌کنند و هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، اما هیچ یک از اینها گفتار حساب شده و منطقی نیست و می‌توان گفت هیچ کدام سخن درستی نمی‌گویند و زمانی که انسان سخن درستی برای گفتن نداشته باشد و درست نگوید، همانند آن است که هرگز نگفته است. پیام این آیات، به سان سخن کسی است که به گوینده بی‌منطقی می‌گوید: شما چیزی نیاوردی و چیزی نگفتی. و نظیر آیات مورد اشاره، آن آیاتی است که مردم بیگانه از خرد و بینش را که در آیات قدرت خدا آن گونه که باید نمی‌اندیشند و تدبّر و تفکر نمی‌کنند، کور و کر و گنگ می‌شمارد: «صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.» (۱) ۳ در مورد آیاتی نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: در آن روز هیچ انسان و پری از گناهش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد، (۲) نیز، باید توجه داشت که معنای آیه این است که: آری از آنان برای شناخت ماهیت و گناهانشان پرسش نمی‌شود؛ چرا که خدای دانا و آگاه از نیت‌ها و کارهای آنان آگاه است و نیازی به پرسش و پاسخ نیست، بلکه پرسش و بازخواست از آنان، به خاطر نکوهش و سرزنش آنان انجام می‌گیرد، که در آیه شریفه می‌فرماید: آنان را بازداشت کنید که آنان مسؤولند. (۳) به بیان دیگر می‌توان گفت: قرآن شریف پرسش به منظور شناسایی را نفی می‌کند، اما به منظور نکوهش و سرزنش را هرگز؛ و با این بیان هیچ ناسازگاری و تناقضی در میان آیات نیست. در ادامه آیه شریفه آفریدگار هستی خبر می‌دهد که آنان در روز رستاخیز به ۱. سوره بقره، آیه ۱۸. ۲. سوره رحمن، آیه ۳۹. ۳. سوره صافات، آیه ۲۴. (صفحه ۳۳۰) دو دسته تقسیم می‌گردند:

### تیره‌بختان روز رستاخیز

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ. پاره‌ای از آنان تیره‌بخت خواهند بود و پاره‌ای نیکبخت، که گروه نخست درخور کیفر و عذابند و گروه دوم درخور پاداش و ثواب. یادآوری می‌گردد که شقاوت یا تیره‌بختی باعث عذاب و کیفر تیره‌بختان می‌گردد، همانگونه که سعادت و نیکبختی باعث ارزانی شدن نعمت‌ها به نیکبختان است. با این بیان، انسان تیره‌بخت آن کسی است که به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه‌اش در نافرمانی خدا تیره‌بخت گردیده و انسان نیکبخت آن کسی است که در راه فرمانبرداری خدا و به خاطر انجام کارهای شایسته، به اوج نیکبختی پر کشیده است. در آیه شریفه، ضمیر «مِنْهُمْ» به واژه «النَّاس» (۱) که در آیه پیش است باز می‌گردد؛ گرچه پاره‌ای بر آندند که به واژه «نَفْس» (۲) که اسم جنس است باز می‌گردد. ۱. آیه ۱۰۳. ۲. آیه ۱۰۵. (صفحه ۳۳۱)

### ۶۴. «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيَ...»

#### آیه

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ»

#### ترجمه

اما آن‌ها که شقاوت‌مند شدند در آتش‌اند و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است. (۱۰۶ / هود) خالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد. (۱۰۷/ هود) وَأَمَّا الَّذِينَ سُرِعَدُوا فَيَ الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ اما آنها که سعادت‌مند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که آسمانها و زمین بر پاست مگر آن چه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی. (۱۰۸ / هود)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

## بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

«زَفر» به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و «شَهیق» ناله توأم با فرو بردن نفس است. این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند، ناله‌ای که تمام وجود آنها را پر می‌کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است. باید توجه داشت که «زَفر» و «شَهیق» هر دو مصدرند و زفر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می‌شود به آن زفر گفته می‌شود و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است همانگونه که به کوه بلند «جَبَلٌ شَاهِقٌ» می‌گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است. بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید: «أَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا» (آنها که شقاوت‌مند شدند) و یا می‌گوید: «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا» (آنها که سعادت‌مند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود «أَمَّا الْأَشْقِيَاءُ وَأَمَّا السَّعْدَاءُ» و مانند آن و از این جا (صفحه ۳۳۲) روشن می‌شود آن چه در تفسیر فخر رازی آمده که «در این آیات خداوند از هم‌اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادت‌مندند و گروهی شقاوت‌مند و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، والا-لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است...» به کلی بی‌اساس است. این همان ایراد معروف «علم خدا» در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این است که: اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادت‌مند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوت‌مند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آن چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند. شاهد سخن این که آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می‌کند. اصولاً اگر ما، آن چنان که فخر رازی و همفکرانش می‌پندارند، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی‌فایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد. آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، به همین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود (صفحه ۳۳۳) متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به عنوان این که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه ببینند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است. به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است. تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان با میل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشی‌ها برکنار

ساخت. جالب این که در آیات فوق «شَقُّوا» به عنوان فعل معلوم «سُجِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است. این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند.

### اسباب سعادت و شقاوت

سعادت که گم شده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبید به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است. بنابراین هر کس از نظر شرایط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف‌های والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادت‌مندتر است و هر کس گرفتار کمبودها، نارسایی‌ها، از جهات بالا بوده باشد شقاوت‌مند و (صفحه ۳۳۴) بی‌بهره از سعادت خواهد بود. ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است، او است که می‌تواند وسایل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود. در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر این که ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است. جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم، آشنا می‌سازد و به جای این که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت‌های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی‌اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت. به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید: ۱ امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل می‌کند: «حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلرَّحِيلِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاوَةِ أَنْ يَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ: حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادت‌مندانانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوت‌مندانانه خاتمه یابد». (۱) این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در \*\*\*\*\* ۱- «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۵) تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند. ۲ در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ بِغَيْرِهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَ غُرُورِهِ: سعادت‌مند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوت‌مند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد». (۱) این سخن علی نیز تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند. ۳ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ السَّعَادَةِ وَأَرْبَعٌ مِنَ الشَّقَاوَةِ فَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ السَّعَادَةِ: الْمَرْئَةُ الصَّالِحَةُ وَالْمَسْكِينُ الْوَاسِعُ وَالْجَارُ الصَّالِحُ وَالْمَرْكَبُ الْبِهْيَاءُ وَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ الشَّقَاوَةِ: الْجَارُ السُّوءُ وَالْمَرْئَةُ السُّوءُ وَالْمَسْكِينُ الضَّيِّقُ وَالْمَرْكَبُ السُّوءُ: چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است: اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است».

(۲) با توجه به این که این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می‌تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود. یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می‌کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می‌کند، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار دررفته یک عامل عقب ماندگی است، چرا که کمتر می‌تواند صاحبش را به مقصد برساند. ۴ و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث نقل شده است: «مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ: از نشانه‌های \*\*\*\* ۱- «نهج البلاغه» صبحی صالح خطبه ۸۶. ۲- «مکارم اخلاق»، صفحه ۶۵. (صفحه ۳۳۶) شقاوت آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سنگ دلی و حرص شدید در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است». (۱) این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می‌گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسانهاست. اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عیبت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسیاری کسان که نعل اسب را سبب خوشبختی، روز سیزده را سبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضی از شب‌های سال سبب خوشبختی و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی، پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است و چه بسیار انسانهایی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند. اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت‌های مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند که نمونه‌هایی از آن در چهار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

### استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

در رابطه با جمله استثنائیه «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» (مگر آن چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از \*\*\*\* ۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۷) آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می‌کند و شقاوت‌مندان همگی الزاما افراد بی‌ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است. ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت؟ (در مورد سعادت‌مندان). در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند، سپس به صف بهشتیان پیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان



«زَفیر»: به آغاز صدای الاغ و نیز به دم و بازدم پایی و اندوهناک و پر صدا گفته می‌شود. «شَهیق»: آخر صدای الاغ و نیز صدای جانسوزی که از ژرفای دل بر می‌آید. بدان دلیل قرآن آنان را پیش از ورود به دوزخ، به شقاوت و تیره‌بختی وصف می‌کند که رفتار و کردار آنان به گونه‌ای است که کارشان را به تیره‌بختی سوق می‌دهد و به دوزخشان می‌کشاند و این روایت که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد رسیده است که: «الْشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» (... ۱) انسان تیره‌بخت، در شکم مادرش تیره‌بخت است، به سان آیه شریفه از آینده کسی خبر می‌دهد که خود با دست یازیدن به کارهای زشت و ناروا راه بدبختی را پیش می‌گیرد و با گام سپردن در آن راه به دوزخ می‌رسد؛ درست همانگونه که در مورد کسی که پدری کهنسال دارد، می‌گویند: او یتیم است و منظورشان این است که به طور طبیعی، به زودی پدر را از دست می‌دهد، نه اینکه هم اکنون یتیم است. لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ. ۱. مُسْنَدُ أَحْمَد، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۳۳۸) «زَجَّاج» بر آن است که دو واژه «زَفیر» و «شَهیق» به صدای انسان اندوه زده گفته می‌شود. و پاره‌ای دیگر بر آنند که «زَفیر» به صدای درد آلود و نیز آغاز صدای الاغ گفته می‌شود. «شَهیق» به ناله سخت و بلند و نیز به صدای ناهنجار همانند صدای الاغ گفته می‌شود. و به باور «ابن عبّاس» واژه «شَهیق» به مفهوم آه و ناله، گریه طولانی و درد آلود و دم و باز دم بلند است. «خُلُود»: جاودانه و ماندگار بودن در کاری را می‌گویند. «دَوام»: بقای همواره و همیشه. در تفسیر و تأویل این آیه شریفه دو بحث است و هر دو از جاهای مشکل قرآن است: ۱ نخست این بحث مطرح است که: ماندگار بودن تیره‌بختان در دوزخ، به مدت برپایی و پایداری آسمانها و زمین محدود شده است که بسیار جای بحث دارد. ۲ و بحث دوم در مفهوم این فراز میباشد که به صورت استثنا آمده و می‌فرماید: تا آسمانها و زمین برپاست، آنان در آن آتش شعله‌ور ماندگارند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّ...

### تفسیر فراز نخست

در مورد فراز نخست آیه شریفه که می‌فرماید: خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ... تا آسمان و زمین برپاست آنان در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی از جمله «جُبَّائِي» و «صَحَّاحُك» منظور آسمان و زمین آخرت است که بر خلاف آسمان و زمین دنیا جاودانه و فنا ناپذیر است. ۲ از دیدگاه «حَسَن» این فراز نشانگر نوعی تشبیه می‌باشد و منظور این است که: تا رستاخیز برپاست، آنان در آتش شعله‌ور دوزخ ماندگارند و می‌دانیم که رستاخیز و جهان دیگر جاودانه و همیشگی است؛ چنانکه دوام آسمان و زمین دنیا به اندازه عمر و دوام دنیاست. (صفحه ۳۳۹) ۳ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، این فراز از آیه شریفه کنایه از جاودانگی و ابدیت است و منظور آسمان و زمین نیست و این شیوه در فرهنگ عرب رایج است که برای نشان دادن ابدیت و جاودانگی یک مطلب، اینگونه سخن می‌گویند. برای نمونه: هنگامی که هرگز نمی‌خواهند کاری را انجام دهند، می‌گویند: لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ مَا اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ مَا نَبَتِ النَّبْتُ... تا شب و روز در گردش است و تا زمانی که آسمان و زمین برپاست و گیاه می‌روید و شتر ناله می‌کند و یا دهانش کف می‌کند و یا تا هنگامی که آفتاب می‌تابد... من چنین کاری را نخواهم کرد. یادآوری می‌گردد که آنان به پندار خودشان این چیزها را ماندگار و غیر قابل تغییر می‌دانستند و بدین وسیله بر پایدار بودن تصمیم خود پای می‌فشردند و قرآن نیز در این آیه شریفه هماهنگ با خرد و دریافت و فرهنگ آنان، حقیقت مورد نظر را بیان فرموده است.

### تفسیر فراز دوم

در تفسیر فراز دوم نیز که می‌فرماید: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ... دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «زَجَّاج»، «فَرَّاء»، «علی بن عیسی» و... استثنای مورد بحث، بیانگر زیادی عذاب دوزخیان و بسیاری نعمت بهشتیان میباشد و منظور این است که: تیره

بختان در آتش شعله‌ور دوزخ خواهند بود و در آنجا ناله و فریادی دردآلود خواهند داشت، جز آن اندازه که خدا بخواهد بر عذاب و کیفرشان بیفزاید. این فراز، به این گفتار می‌ماند که فردی به دوست خود بگوید: من یکهزار دینار از تو طلبکارم و این غیر از دو هزار دیناری است که پیشتر به تو وام دادم، که در اینجا دو هزار دینار هرگز از یکهزار استثنای نمی‌شود، چرا که بیشتر از آن است و مبلغ بیشتر را نمی‌توان از کمتر استثنا کرد. به بیان دیگر، «الّا» در آیه شریفه به مفهوم «سوی» می‌باشد و همانگونه که در جمله «ما كَانَ مَعَنَا رَجُلٌ إِلَّا زَيْدٌ»، واژه «الّا» به مفهوم «سوی» (صفحه ۳۴۰) می‌باشد و مفهوم جمله این است که: مردی جز «زید» به همراه ما نیست، در آیه شریفه نیز منظور این است که: دوزخیان در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت. به جز آن عذابهایی که خدا برای آنان بخواهد. ۲ اما به باور برخی از جمله «مازنی» و «جُبائی» این استثنا، در مورد توقف تیره‌بختان در محشر و برای حسابرسی و نیز توقف آنان در عالم برزخ می‌باشد و منظور این است که: تیره بختان در آتش دوزخ ماندگارند، جز آن مدتی که پروردگارت بخواهد در عالم برزخ و قیامت و محشر پیش از ورود به دوزخ بمانند؛ چرا که اگر این استثنا نباشد ممکن است کسی بپندارد که کفر گرایان و بیدادگران از همان لحظات پس از مرگ به دوزخ می‌روند و در آنجا ماندگار می‌گردند! آری این استثنا برای نشان دادن این نکته است که دوران عالم برزخ و محشر و حسابرسی تحت مشیت خداست و ماندگار شدن در دوزخ پس از این مراحل است. پرسشی باید طرح گردد و پاسخ داده شود، این است که: چگونه قرآن واژه «شَقِیّ» را در مورد ایمان آوردگان گناهکار به کار می‌برد، بویژه که اینان برای مدتی به دوزخ می‌روند و پس از آن از آنجا نجات یافته و به بهشت بال می‌کشایند و در حقیقت «نیکبخت» هستند و نه «تیره بخت»؟ در این مورد پاسخ داده شده است که دو واژه «شَقِیّ» و «سعید» با توجه به حالات گوناگون انسانها، در مورد آنان به کار می‌رود آنان زمانی که در دوزخ هستند و در میان تیره بختان و کفر گرایانند، در زمره آنها قرار می‌گیرند و واژه «تیره بخت» در مورد شان به کار می‌رود و هنگامی که به بهشت راه می‌یابند و در زمره شایسته کرداران وارد می‌گردند «نیکبخت» به حساب می‌آیند. با این بیان به کار رفتن هر کدام از این واژه‌ها به تناسب حال آنان است. در این مورد از «ابن عیّاس» آورده‌اند که: منظور از این تیره بختان، مؤمنان گناهکارند که به خاطر دست یازیدن به گناه برای مدتی به دوزخ می‌روند و آنگاه به فضل و مهر خدا از آنجا نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوند؛ از این رو آنان هنگامی که به دوزخ می‌روند از تیره بختان هستند و زمانی که به بهشت راه می‌یابند از سعادت‌مندان به شمار می‌آیند. (صفحه ۳۴۱) «فَتَادَه» می‌گوید: خدا، خود می‌داند که با آنان چگونه رفتار کند؛ ما همین اندازه می‌دانیم که گروهی بر اثر گناه، گرفتار آتش می‌گردند و آنگاه خدا به مهر و رحمت خود آنان را از دوزخ نجات داده و به بهشت می‌برد و همین مردم هستند که شفاعت شامل حال آنان می‌گردد. «انس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: در قیامت گروهی از دوزخ نجات یافته و بیرون می‌آیند. به باور ما این دیدگاه از دیگر دیدگاه‌ها در تفسیر و تأویل آیه بهتر و رساتر است. «جَدّ»: قطع. گفتنی است که همه مفاهیم و معانی مورد اشاره در اینجا نیز مطرح است و تنها این نکته نیست که برخی از تیره بختان ممکن است از دوزخ نجات یافته و وارد بهشت گردند اما هر کس وارد بهشت گردید، دیگر بیرون نخواهد رفت.

### حقیقت سعادت و شقاوت (۱)

شاید مناسب‌ترین تعریف در مورد این دو موضوع این باشد که گفته شود: سعادت و نیکبختی عبارت از فراهم بودن اسباب رشد و تکامل همه جانبه برای فرد، خانواده و جامعه در دنیای خویش است و شقاوت نیز عبارت است از فقدان شرایط رشد و اوج و تکامل و پیشرفت و وجود موانع گوناگون در مسیر کمال انسان و رشد او. با این بیان، هر کس از نظر شرایط جسمی، روحی، فکری، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی، صنعتی و دیگر شرایط، اسباب و امکانات بهتر و بیشتری برای رشد و رسیدن به هدف‌های والا در دسترس داشته باشد سعادت‌مندتر است و هر کس کمتر، از سعادت کم بهره‌تر و یا بی‌بهره است. به نظر می‌رسد

این دیدگاه را می‌توان از آیات و روایات بسیاری دریافت داشت. برای نمونه به یکی چند آیه و حدیث در این بند بسنده می‌شود:

۱. مترجم. (صفحه ۳۴۲) ۱ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ترسیم شماری از اسباب و نشانه‌های نیکبختی و بدبختی، بر روی چهار موضوع مهم مادی و معنوی که هر کدام می‌توانند نقش سرنوشت سازی در پویایی و یا ایستایی انسان داشته باشند، انگشت می‌گذارد و می‌فرماید: *أَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ السَّعَادَةِ وَ أَرْبَعٌ مِنْ أَسْبَابِ الشَّقَاوَةِ، فَلَا رُبَّ النَّاسِ مِنَ السَّعَادَةِ: الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ، وَالْمُسْكَنُ الْوَاسِعُ، وَالْجَارُ الصَّالِحُ، وَالْمَرْكَبُ الْبَهِيُّ. وَالْأَرْبَعُ الَّتِي مِنَ الشَّقَاوَةِ: الْجَارُ السُّوءُ وَالْمَرْأَةُ السُّوءُ وَالْمَسْكَنُ الضَّيِّقُ، وَالْمَرْكَبُ السُّوءُ.* (۱)

چهار چیز از وسایل نیکبختی و چهار چیز از اسباب بدبختی است: اما آن چهار چیزی که از اسباب نیکبختی است عبارتند از: همسر شایسته و برازنده، خانه وسیع و گسترده، همسایه نیکو کردار و درست کار و دیگر مرکب خوب و مناسب. و آن چهار چیز که از اسباب بدبختی است، عبارتند از: همسایه نادرست، همسر نالایق، خانه کوچک و مرکب بد و نامناسب. ۲ در بیان انسان ساز دیگری در ترسیم برخی نشانه‌های شقاوت می‌فرماید: *مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنَيْنِ، وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ، وَالْإِضْرَارُ عَلَى الدَّنْبِ.* (۲) از نشانه‌های بدبختی این چهار چیز است: ۱ دو دیده‌ای که هرگز در شادمانی و شوق و یا اندوه و ترس از خدا اشکی نریزند. ۱. *مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ*، ص ۶۵. ۲. *تَفْسِيرُ نُورِ الثَّقَلَيْنِ*، ج ۲، ص ۳۹۸. (صفحه ۳۴۳) ۲ سنگدلی و قساوت قلب. ۳ حرص و آز بسیار در طلب دنیا و رزق. ۴ گناه بر روی گناه. ۳ *امیر مؤمنان* در ترسیم حقیقت نیکبختی می‌فرماید: *السَّعِيدُ مَنْ وَعَظَ بغيره، وَالشَّقِيُّ مَنْ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ.* (۱) نیکبخت آن کسی است که از سرنوشت دردناک و یا خوش دیگران درس عبرت گیرد و بدبخت آن کسی است که فریب هوای دل و غرور خویش را بخورد و بیدار نگردد. ۴ و نیز می‌فرماید: *إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَإِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الشَّقَاوَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ.* (۲) از حقیقت نیکبختی این است که فرجام زندگی انسان سعادت‌مندانه پایان یابد و حقیقت بدبختی این است که فرجام زندگی و عمر، شقاوت‌مندانه پایان پذیرد.

### آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟

نکته مهم و حیاتی دیگر در این مورد پاسخ به این پرسش است که اساس نیکبختی و بدبختی فرد و خانواده و جامعه به دست کیست؟ و در گرو چیست؟ آیا همانگونه که پاره‌ای می‌پندارند، در گرو شانس، اقبال، اتفاق، تصادف یا این ابر قدرت و آن شخصیت است یا در دسترس خود انسان و در اختیار او؟ کدام یک؟ در این مورد نیز دیدگاه‌ها گوناگون است: بسیاری اصل اختیار و آزادی انسان را نادیده انگاشته و او را محکوم و مقهور انواع جبرهای درونی و برونی دانسته و در نتیجه نیکبختی و بدبختی او را ذاتی و یا ثمره شوم جبر اجتماعی و طبقاتی و جبر محیط می‌انگارند؛ و بسیاری دیگر نیکبختی و ۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۸۶. ۲. *تفسیر نُورِ الثَّقَلَيْنِ*، ج ۲، ص ۳۹۸. ۳. مترجم. (صفحه ۳۴۴) بدبختی او را به شانس و اتفاق حواله می‌دهند. اما به باور ما در نگرش قرآنی و اسلامی، سعادت و یا شقاوت نه دو موضوع ذاتی و درونی است که با انسان به دنیا آمده و با او می‌رود و نه دور از دسترس اراده و اختیار و خواست انسان می‌باشد، بلکه اساس هر دو از خود انسان و خواست و اراده خیر و توانمندانه یا اراده شرّ و فرومایگی او سرچشمه می‌گیرد؛ انسان، هم می‌تواند اسباب نیکبختی خود و خاندان و جامعه‌اش را پدید آورد و در پرتو آگاهی و تلاش خستگی‌ناپذیر آنها را فراهم سازد و هم می‌تواند موانع را کنار زند و حتی اسباب بدبختی را یکسره نابود سازد. او در این راه از توانایی و امکاناتی بهره‌ور است که می‌تواند بسیاری از موانع ارثی، محیطی، آداب و رسوم و دیگر مشکلات را کنار بزند و دنیایی نو آزاد و آباد و سعادت‌مندانه بسازد. آری، این کاری بزرگ، طاقت فرسا، سهمگین پیچیده و شاهکار است، اما هر چه هست به خود او مربوط می‌شود، به او و هموعانش و شاید به همین دلیل است که قرآن پس از یازده بار سوگند بر پدیده‌های گوناگون آسمانی و زمینی و جان بشر، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: به همه اینها سوگند که هر کس جان را پاک گردانید و به ارزش‌ها آراسته ساخت راستی کامیاب و نیکبخت گردید و هر کس آن را آلوده به ضد ارزش‌ها ساخت بی‌گمان در باخت و زیان کرد *قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا*

(۱۰۰۰) ۱. سوره شمس، آیه ۱۰. (صفحه ۳۴۵)

**۶۵. آیه (آیه‌ای که سنگینی محتوای آن موی پیامبر صلی الله علیه و آله را سفید کرد)****اشاره**

فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بنابراین همانگونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن همچنان کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند و طغیان نکنند که خداوند آن چه را انجام می‌دهید می‌بیند. (۱۱۲ / هود)

**شرح آیه از تفسیر نمونه**

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می‌خوانیم: «ما نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ آيَةٌ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَلَا أَشَقَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَلِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ قَالُوا لَهُ أَسِرَّعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْبَتِي هُوَ وَالْوَأَقَعَةُ: هیچ آیه‌ای شدید و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان، گشته، فرمود: مرا سوره هود و واقعه پیر کرد». (۱) و در روایت دیگری می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شَمَّرُوا، شَمَّرُوا»، فَمَا رُئِيَ ضَاحِكًا: دامن به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید» (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خندان دیده نشد. (۲) دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد. از همه مهم‌تر، فرمان به استقامت است (فَاسْتَقِيمْ)، استقامت که از ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، چه فرمان سخت و سنگینی. همیشه به دست آوردن پیروزی‌ها کار نسبتاً آسانی است، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آن هم در جامعه‌ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت و در میان دشمنانی انبوه و مضمم و در طریق ساختن جامعه‌ای سالم و سربلند و باایمان و پیشتاز، استقامت در این راه کار ساده‌ای نبوده است. دستور دیگر این که این \*\*\*\* \* ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۱۹۹. ۲- «در المنثور»، ذیل آیه. (صفحه ۳۴۶) استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند (کَمَا أُمِرْتَ)، یعنی به دست آوردن بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا. سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن‌ها را هم به استقامت واداشتن (وَمَنْ تَابَ مَعَكَ). چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت، رهبری نمودن و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می‌دهند اما رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالباً گرفتار طغیان و تجاوز از حد می‌شوند (وَلَا تَطْغَوْا). آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن چنان در زیر بار مسئولیت فرو برد که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا، فردهای دیگر نیز هست. امروز هم مسئولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصاً رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می‌شود: استقامت اخلاص رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند و از تمام وسایل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره‌گیری می‌کنند امکان‌پذیر نمی‌باشد. (صفحه ۳۴۷)

**شرح آیه از تفسیر مجمع البیان**

## اشاره

«إِسْتِقَامَتٍ»: پایداری در راه راست و منحرف نشدن از آن. «طُعْيَانٌ»: تجاوز از مرزهای عدالت و مقررات خدا و انحراف به سوی تباهی و بیداد.

## سخت‌ترین و مسئولیت‌آفرین‌ترین آیه

در برخی از روایات آیه مورد بحث سخت‌ترین و مسئولیت‌سازترین آیه، در میان همه آیات قرآن عنوان یافته است، هم برای پیامبر گرامی و هم ایمان آوردگان؛ برای نمونه: ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِيَا وَ صُمِمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَادِ، ثُمَّ كَانَ الْإِثْنَانُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ الْوَاحِدِ لَمْ تَبْلُغُوا حَدَّ الْإِسْتِقَامَةِ. (۱) اگر به اندازه‌ای نماز گزارید که پشت شما خم گردد و از بسیاری روزه از نظر جسمی به سان ستون‌های بی‌روح و جان‌گردید، آنگاه دو آفت خود کامگی و اجتهاد در برابر نص، نزد شما دوست داشتنی‌تر از گردن نهادن به مقررات خدای یکتا باشد، به مرز استقامت نرسیده‌اید. ۲ و از «ابن عباس» آورده‌اند که: مَا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله آيَةٌ كَانَتْ أَشَدَّ عَلَيْهِ وَ لَا أَشَقَّ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ لِذَلِكَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ قَالُوا لَهُ أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْبَتِي هُوَ وَ الْوَاقِعَةُ. (۲) هیچ آیه‌ای بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرود نیامد که سخت‌تر و طاقت‌فرساتر از این آیه باشد؛ به همین دلیل هنگامی که یاران از پیری زودرس آن گرانمایه عصرها و نسلها می‌پرسیدند، می‌فرمود: دو سوره «هود» و «واقعه» مرا پیر کرد. ۱. تفسیر الوسيط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۳. ۲. تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۲۹۵. (صفحه ۳۴۸)

## ۶۶. آیه (نماز رمز خوشبختی خانواده)

## اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ نماز را در دو طرف روز و اوایل شب بر پا دار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) برطرف می‌سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند. (هود / ۱۱۴)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## اشاره

ظاهر تعبیر «طَرْفِي النَّهَارِ» (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می‌کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زُلْفَا» که جمع «زُلْفَةٌ» به معنی نزدیکی است به قسمت‌های آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می‌شود بنابراین منطبق بر نماز عشاء می‌گردد. همین تفسیر در روایات ائمه اهلبیت نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها در اینجا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشاء شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است. در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُواكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» (۷۸ / اسراء) و گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است، مانند «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةَ الْوُسْطَى وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (۲۳۸ / بقره). بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود به خصوص این که گاهی مناسبات ایجاب می‌کند که تنها روی نماز ظهر (صَلَاةَ الْوُسْطَى) به خاطر اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح

و مغرب و عشاء که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد. آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می‌کند، در سوره نساء آیه ۳۱ می‌خوانیم: «إِنَّ تَجَنُّبُوا كَبَائِرَ مَا تُهَوَّنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ: اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم» و در آیه ۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ: کسانی که (صفحه ۳۴۹) ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می‌پوشانیم» و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کند. از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند. ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد. اما از آن جا که جمله فوق (إِنَّ الْكَسِيئَاتِ يُدْهِبْنَ اللَّيْسِيَّاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداق‌های روشن آن، نمازهای روزانه است و اگر می‌بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه همانگونه که بارها گفته‌ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است. در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و آئمه معصومین: نقل شده تعبیراتی دیده می‌شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی‌دارد. ابوعثمان می‌گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت، سپس رو به من کرد و گفت: سؤال نکردی چرا این کار را کردم. گفتم: بگو بینم منظورت چه بود؟ گفت: این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم، سپس پیامبر این سؤال را از من کرد و گفت: «سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟» من عرض کردم: بفرمایید چرا؟ فرمود: «هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همانگونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت»، سپس همین آیه (اقِمِ الصَّلَاةَ) را تلاوت فرمود. (۱) در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام (ابی امامه) می‌خوانیم که می‌گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما، «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۰) فرمود: «آیا نماز با ما خواندی؟» عرض کرد: آری ای رسول خدا، فرمود: «خداوند گناه تو، یا حد تو، را بخشید». (۱) و نیز از علی نقل شده که می‌فرماید: «با رسول خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این کفار گناه تو است». (۲) و نیز از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا مَنَزَلَتْهُ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا يُظَنُّ أَحَدُكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دَرْنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ كَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دَرْنٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي: نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلماناً نه) همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من». (۳) به هر حال جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می‌زداید. نماز جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی‌روح نباشد مکتب عالی تربیت است.

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود: «به نظر شما امید بخش‌ترین آیه قرآن کدام آیه ۱ «مجمع البیان»، ذیل آیه ۲ «مجمع البیان»، ذیل آیه ۳ «مجمع البیان»، ذیل آیه ۴ (صفحه ۳۵۱) است؟» بعضی گفتند: آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»: خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد». امام فرمود: «خوب است، ولی آن چه من می‌خواهم نیست»، بعضی گفتند: آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»: هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت» امام فرمود: «خوب است ولی آن چه را می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند آیه: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده‌اید از رحمت خدا مأیوس نشوید» فرمود: «خوب است اما آن چه می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند: آیه «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ: پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند یا به خود ستم می‌کنند به یاد خدا می‌افتند و از گناهان خویش آمرزش می‌طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را ببامرزد» باز امام فرمود: «خوب است ولی آن چه می‌خواهم نیست». در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همه کردند فرمود: «چه خبر است ای مسلمانان؟» عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم. امام فرمود: «از حبیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ»». (۱) البته همانگونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخش‌ترین آیه قرآن، آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» می‌باشد. اما با توجه به این که هر یک از این آیات به زاویه‌ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می‌کند، تضادی با هم ندارد. در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می‌گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می‌شوید. اما آیه دیگر از کسانی سخن می‌گوید که دارای \*\*\*\* ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه ۳۵۲ (صفحه ۳۵۲) چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می‌شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امید بخش‌ترین آیه است. چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسد، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می‌شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او برمی‌خیزد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### نماز یا برترین مروارید دریای بندگی

در این آیه شریفه به نماز که یاد خدا و برترین مروارید دریای بندگی و آرام بخش قلب انسانها و اصلاحگر فرد و جامعه است فرمان می‌دهد و می‌فرماید: وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَنَمَازَ رَا بِه پَا دَار. منظور این است که رکوع و سجده و دیگر کارها و واجبات آن را آن گونه که شایسته است انجام ده. طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ ۱ به باور «ابن عباس» و «ابن زید»، منظور از «دو سوی روز» در آیه شریفه زمان نماز صبح و مغرب و منظور از «پاسی از شب» وقت نماز «عشاء» است؛ و واژه «زُلْفًا» به مفهوم «آغازین ساعات» شب می‌باشد و قرآن به دو دلیل، از نماز ظهر و عصر سخن به میان نمی‌آورد؛ نخست آنکه این دو نماز بدان دلیل که نمازهای روز هستند، روشن و آشکار بوده و نیاز به بیان ندارند و این شیوه سخن مانند آن است که قرآن بگوید: نماز را در دو سوی روز، به

همراه آن دو نمازی که در روز خوانده می‌شود به پا دار. دیگر آنکه این دو نماز در ضمن یکی از طرف روز که طرف عصر باشد بیان شده است؛ چرا که زمان نماز ظهر و عصر پس از گذشتن نیمروز است که به طرف آخر روز نزدیکتر می‌باشد؛ و قرآن در این مورد می‌فرماید: نماز را از زوال (صفحه ۳۵۳) آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار *أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ ...* (۱) یادآوری می‌گردد که واژه «دُلُوكِ» به مفهوم «زوال آفتاب» است که در روایت رسیده از حضرت باقر علیه‌السلام نیز به همین معنا آمده است. ۲. امّیا به باور گروهی از جمله «حَسَن» و «زَجَّاج»، منظور از نماز «دو سوی روز» همان نماز صبح و ظهر و عصر و منظور از نماز «پاسی از شب»، نماز مغرب و عشا است؛ چرا که طرف یک چیز باید جزء آن باشد و روشن است که نماز مغرب جزء روز نیست و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز روایتی رسیده است که آن حضرت فرمود: نماز «پاسی از شب» نماز مغرب و عشا است. *إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ* به یقین کارهای نیک و شایسته اثر زیانبار کارهای بد را از میان می‌برد. در این مورد که منظور از «حَسَنَات» چیست؟ دیدگاه‌ها متفاوت است: به باور بیشتر مفسران از جمله «ابن عباس» منظور نمازهای پنجگانه است که اگر به شایستگی خوانده شود، گناهی را که میان آنها از انسان سر می‌زند از میان می‌برد، چرا که «ال» در «الْحَسَنَات»، الف و لام تعریف است که به واژه «الصَّلوة» باز می‌گردد. لازم به یادآوری است که این دیدگاه را روایات رسیده نیز تأیید می‌کند.

### چند نمونه از روایات

۱ «ابوعثمان» در این مورد آورده است که: من و سلمان در سایه درختی نشسته بودیم، که او شاخه‌ای خشک از آن درخت برگرفت و آن را حرکت داد تا برگهای خشکیده آن بر زمین ریخت، آنگاه گفت: هان ای ابوعثمان آیا نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟ پرسیدم: بگو چرا؟ گفت: من یک بار به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که چنین کرد و از من پرسید که: هان ای سلمان، می‌دانی چرا چنین کردم؟ من پاسخ منفی دادم، آنگاه از آن حضرت دلیل ۱. سوره اِشْرَاء، آیه ۷۸. (صفحه ۳۵۴) کارش را پرسیدم، فرمود: زمانی که مسلمانی به خوبی وضو می‌سازد و نمازهای پنجگانه را به شایستگی به جا می‌آورد، گناهای پنجگانه به سان این برگهای خشک فرو می‌ریزد و از پی آن به تلاوت این آیه پرداخت. *إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ ثُمَّ صَلَّى صَلَاةَ الْخَمْسِ تَحَاتَّتْ خَطَايَاهُ كَمَا يَتَحَاتَّتْ هَذَا الوَرَقُ، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: وَأَقِمِ الصَّلَاةَ ... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ* (۱ ... ۲) و نیز آورده‌اند که: آن حضرت در میان یاران نشسته بود که مردی از راه رسید و گفت: ای پیامبر خدا، من گناهی کرده‌ام، اینک حد یا کیفر آن را بر من جاری ساز. آن حضرت فرمود: آیا با ما نماز نمی‌خوانی؟ گفت: چرا فرمود: خدا، حد تو و یا گناه تو را مورد آمرزش قرار داد. *فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَفَرَ لَكَ حَدَّكَ أَوْ قَالَ ذَنْبَكَ*. (۲) ۳ و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: در کنار پیامبر خدا به انتظار نماز نشسته بودیم که مردی از جا برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، گناهی از من سر زده است، مرا از آن گناه پاک ساز؛ *«كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْمَسْجِدِ نَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ ذَنْبًا ...* پیامبر صلی الله علیه و آله سخن او را نشنیده گرفت تا نماز به پا شد؛ و پس از نماز هنگامی که آن مرد دگر باره گفتارش را تکرار کرد، فرمود: *«أَلَيْسَ قَدْ صِلَيْتَ مَعَنَا هَذِهِ الصَّلَاةَ وَأَحْسَيْتَ لَهَا الطُّهُورَ؟»* آیا این نماز را با ما نخواندی و وضوی آن را نیکو نگرفتی؟ پاسخ داد: چرا. فرمود: همین کفاره گناه تو است؛ *فَإِنَّهَا كَفَّارَةٌ ذَنْبِكَ*. (۳)

### امید بخش‌ترین آیه

«ابوحمزہ ثمالی» از یکی از دو امام گرانقدر حضرت باقر علیه‌السلام و یا صادق علیه‌السلام که درود خدا بر آنان باد آورده است که می‌فرمود: روزی امیرمؤمنان رو به مردم نمود که هان ای بندگان خدا، کدامین آیه از همه آیات امید بخش‌تر است؟ ۱. تفسیر الوسیط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۶، ۵۹۵. ۲. تفسیر الوسیط، ج ۲ ص ۵۹۴ و ۵۹۰. ۳. همان مدرک، ص ۵۹۵. (صفحه ۳۵۵) در پاسخ پرسش آن حضرت، یکی گفت: این آیه شریفه که می‌فرماید: *«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»*، (۱)



خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرد. آن حضرت فرمود: این آیه بسیار امید بخش است اما پاسخ من نیست. دیگری گفت: این آیه شریفه پاسخ شماس است که می‌فرماید: و هر کس کار بدی کند و یا به خویشتن ستم روا دارد آنگاه از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا» (۲ ...)

امیرمؤمنان فرمود: این هم امیدبخش است اما پاسخ من نیست. نفر سوم گفت: پاسخ مورد نظر شما این آیه است که می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا» (۳ ...)

بگو هان ای بندگان من که بر خود زیاده روی نموده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید. حضرت فرمود: این آیه نیز امیدبخش است، اما پاسخ پرسش من نیست. نفر چهارم گفت: پاسخ پرسش شما این آیه است که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (۴ ...)

و آنانکه چون به کار زشتی دست یازند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. آن بزرگوار فرمود: این آیه نیز بسیار امیدبخش است اما پاسخ من نیست. اینجا بود که دیگر کسی پاسخی نداشت تا بگوید و آنگاه امیرمؤمنان رو به مردم کرد و فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهید؟! گفتند: به خدای سوگند دیگر چیزی نمی‌دانیم. سپس خود آن گرانمایه عصرها و نسلها فرمود: از شخصیت محبوب و گرانمایه ام پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه شریفه است که ۱. سوره نساء، آیه ۱۱۶. ۲. سوره نساء، آیه ۱۱۰. ۳. سوره زمر، آیه ۵۳. ۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵. (صفحه ۳۵۶) می‌فرماید: و نماز را در دو سوی روز و نیز آغازین ساعات شب بر پا دار؛ چرا که نیکها، بدیها را از میان می‌برد. «إِنَّ عَلَيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: أَيُّهُ آيَةُ أَرْجَىٰ عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ... قَالَ: سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَرْجَىٰ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ: وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ» (۱ ...)

و آنگاه پیامبر خدا رو به من کرد و فرمود: علی جان، به خدایی که مرا به رسالت برگزید، هر یک از شما مردم برای وضوی نماز به پا خیزد، گناهانش فرو می‌ریزد؛ و هنگامی که به بارگاه خدا رو آورد و با دل و جان نماز را به پا دارد، چیزی از گناهانش نمی‌ماند و پس از نماز به سان روزی می‌شود که تازه از مادر ولادت یافته است و اگر میان دو نماز گناهی از او سرزند، با نماز دوم آمرزیده می‌شود و همینگونه تا نماز پنجم. سپس فرمود: یا عَلِيُّ إِنَّمَا مَنَزَلَةُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهْرٍ جَارٍ عَلَىٰ بَابِ أَحَدِكُمْ ... علی جان! موقعیت نمازهای شبانه‌روزی برای جامعه و امت من، به سان نهر و جویبار لبریز از آبی است که بر درخانه شما روان است. شما در مورد کسی که در بدن او گرد و غباری باشد و روزی پنج مرتبه در چنین جویباری خود را شستشو دهد، چه می‌پندارید؟ آیا باز هم در بدن او گرد و چرکی می‌ماند؟ به خدای سوگند که نمازهای پنجگانه و نقش پاک‌کننده آنها اینگونه است. فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ. (۲) ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۶۱ و ۱۶۲. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۱ و ۱۶۴. (صفحه ۳۵۷)

## ۶۷. آیه (هوسرانی و خوشگذرانی سرچشمه انحرافات اجتماعی است)

### اشاره

فَلَوْ لَا - كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ستم می‌کردند از تنعم و تملذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند). (۱۱۶/هود) و مَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ و چنین نبود که پروردگارت آبادی‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلیش در صدد اصلاح بوده باشند. (۱۱۷ / هود)

## اشاره

«أُولُوا» به معنی «صاحبان» و «بَقِيَّةٌ» به معنی باقیمانده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوا الفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می‌شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس تر را ذخیره می‌کند و نزد او باقی می‌ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد. در هر جامعه‌ای تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفاسد ساکت نمی‌نشینند و به مبارزه برمی‌خیزند و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی‌شود. اما آن زمان که بی‌تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکم‌فرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی‌دفاع ماند، فساد و به دنبال آن نابودی حتمی است. در هر جامعه‌ای معمولاً ظلم و فساد وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فساد هست و در طریق اصلاح باشند و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح، خداوند به آنها مهلت می‌دهد و قانون آفرینش برای آنها حق حیات قائل است. اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی‌تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت آن گاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد، این واقعیت را با یک (صفحه ۳۵۸) مثال روشن می‌توان بیان کرد. در بدن انسان، نیروی مدافع مجهزی است به نام «گلوبول‌های سفید خون» که هر میکرب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراش‌های پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آنها ایستادگی کرده و نابودشان می‌کنند و یا حداقل جلو توسعه و رشد آنها را می‌گیرند. بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیون‌ها سرباز تشکیل می‌شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی‌دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکرب‌های مضر می‌شود که به سرعت انواع بیماری‌ها به او هجوم می‌آورند. کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مدافع که همان «أُولُوا بَقِيَّةٌ» بوده باشد از آن برچیده شود میکرب‌های بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه‌ای وجود دارد به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده، جامعه را سرتاپا بیمار می‌کنند. نقش «أُولُوا بَقِيَّةٌ» در بقای جوامع آن قدر حساس است که باید گفت: بدون آنها حق حیات از آنان سلب می‌شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد. همواره در میدان مبارزات اجتماعی آنها که ضعیف‌ترند، زودتر از صحنه خارج می‌شوند یا نابود می‌گردند و تنها آنها باقی می‌مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قوی‌ترند و به همین دلیل باقیمانده‌گان نیرومنداند، به همین جهت در عرب این ضرب‌المثل وجود دارد که می‌گویند *فِي الزَّوَايَا حَبَايَا وَفِي الرِّجَالِ بَقَايَا* (در زاویه‌ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال، شخصیت‌هایی باقیمانده) و نیز به همین دلیل کلمه «بَقِيَّةٌ» که در سه مورد از قرآن مجید آمده است همین مفهوم را دربردارد: در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می‌خوانیم: *إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى: نَشَانَةُ حَقَانِيَةِ حُكُومَتِ طَالُوتَ* این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد همان صندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسی و هارون در آن است و مایه آرامش شما است. (۱) و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت: *«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»* (۸۶/هود) \* \* \* \* \* ۱ - ۲۴۸ / بقره. (صفحه ۳۵۹) و این که در پاره‌ای از تعبیرات نام «بَقِيَّتُ اللَّهِ» بر مهدی موعود گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا او یک وجود پرفیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای برچیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان برافراشتن پرچم عدل و داد‌نگاهداری شده است و از اینجا روشن می‌شود که چه حق بزرگی این شخصیت‌های ارزشمند و مبارزه‌کنندگان با فساد و «أُولُوا بَقِيَّةٌ‌ها» بر جوامع بشری دارند، چرا که آنها رمز بقاء و حیات ملت‌ها و نجات آنها از نابودی و هلاک هستند.

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می‌کند این است که قرآن می‌گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم ناپود نمی‌کند در حالی که اهلش «مصلح» باشند. توجه به تفاوت «مصلح» و «صالح» این نکته را روشن می‌سازد که تنها «صلاحیت» ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه‌ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت. به تعبیر دیگر هر گاه جامعه‌ای ظالم بود اما به خود آمده و درصدد اصلاح باشد چنین جامعه‌ای می‌ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند. نکته دیگر این که یکی از سرچشمه‌های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش‌ها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به «اُتْرَاف» می‌شود. این تنعم و تُلذذ بی‌قید و شرط سرچشمه انواع انحرافات است که در طبقات مرفه جامعه‌ها به وجود می‌آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزش‌های اصیل انسانی و درک واقعیت‌های اجتماعی بازمی‌دارد و غرق عصیان و گناه می‌سازد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

(صفحه ۳۶۰) «بَقِيَّةٌ»: باقیمانده چیزی. «اُتْرَافًا»: به رفاه و آسایش و خوشگذرانی عادت کردن.

#### رابطه اختناق با انحطاط جامعه‌ها

در این آیات، قرآن شریف نخست به رابطه مرموزی که میان حاکمیت اختناق و سکوت و بی‌تعهدی عالمان و روشنفکران در برابر روند جامعه و تاریخ از یک سو و انحطاط و سقوط و نابودی جامعه‌ها از سوی دیگر وجود دارد، پرداخته و می‌فرماید: فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ بِسَبَبِهَا لَئِنْ لَمْ يَنْهَوْا النَّاسَ عَنْ ذَلِكَ لَحَبَسَ لَكُمُ الْعَذَابُ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ عَادِلِينَ. (سوره بقره، آیه ۱۱۱) به پا نخواستند تا تبهکاران را از بیدادگری و فساد در زمین و زمان باز دارند؟! به بیان دیگر چرا با آن همه نعمت‌هایی که خدا به آنان داده و خرد و دانشی که به آنان بخشیده بود و با وجود آمدن پیامبران و کتابهای آسمانی به سوی آنان، بازهم گروهی اختناق و سکوت را به مردم تحمیل کردند تا خود یگانه تاز میدان باشند و دانشوران نیز بی‌تعهدی و سکوت در برابر تبهکاران و ظالمان را بر بیان حقیقت برگزیدند؟! چرا؟! به باور پاره‌ای منظور از «أُولُوا بَقِيَّةً» صاحبان دین و مردم نیکو کردارند. إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ. مگر اندکی از آنان که از تباہی جلوگیری می‌کردند و در راه اصلاح و به سامان آوردن امور دین و دنیای مردم تلاش می‌نمودند؛ و آنان پیامبران و مردم شایسته کرداری بودند که به آنان ایمان آوردند و ما نیز به پاداش کارشان، آنان را از عذابی دردناک که قومشان را فرا گرفت، نجات بخشیدیم. وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. (سوره بقره، آیه ۱۱۲) و آن‌ها به گناه‌های آنان را سرگرم ساخت که از یاد خدا باز ماندند و دچار آفت غفلت شدند. (صفحه ۳۶۱) وَكَانُوا مُجْرِمِينَ. و آنان مردم خوشگذران و لذت‌جویی بودند که به جرم و گناه عادت کرده و در انجام آن پافشاری می‌نمودند. در تفسیر این آیه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: و پروردگار تو هرگز چنین نیست که شهر و دیاری را از روی ظلم نابود سازد، بلکه این مردم آن شهر و دیار هستند که به خود ستم روا می‌دارند و خدا نیز به کیفر بیدادشان آنان را نابود می‌سازد. ۲ امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: پروردگارت چنین نیست که جامعه و مردمی را که بیشترشان اصلاح‌گرند، به خاطر بیدادگری یکی چند نفر از آنان نابود سازد، امّا هنگامی که بیداد همگانی شد و بیشتر مردم آن جامعه به ستم گراییدند، خدا آنان

را به کیفر بیدادشان نابود می‌سازد. ۳ و از دیدگاه «ابن عباس» منظور این است که خدا مردم شرک‌گرا و کفرگرا را در صورتی که روابط اجتماعی آنان بر اساس عدالت و انصاف باشد، نابود نمی‌سازد و چنین جامعه‌ای است سقوط نمی‌کند. و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در تفسیر «وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» فرمود: منظور این است که روابط آنان با یکدیگر بر اساس عدالت و انصاف باشد و جامعه آنان عادلانه و انسانی اداره شود؛ چنین مردمی به خاطر شرک به خدا که ستم به خویشان می‌باشد نابود نخواهند شد؛ إِنَّهُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ» يُصِيفُ بَعْضَهَا بَعْضَهُمْ. (صفحه ۳۶۲)

### عبرت‌های آموزنده برای خانواده‌ها در سوره یوسف (شرح از تفسیر نمونه)

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «هر کس سوره یوسف را هم روز و هم شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز برمی‌انگیزد در حالی که زیباییش همچون زیبایی یوسف است و هیچگونه ناراحتی روز قیامت به او نمی‌رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود». (۱) روایاتی که در بیان فضیلت سوره‌های قرآن آمده به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر و تفکری است سرآغاز عمل و با توجه به محتوای این سوره روشن است که اگر کسی برنامه زندگی خود را از آن بگیرد و در برابر طوفان‌های شدید شهوت و مال و جاه و مقام خویشان داری کند تا آن جا که سیاهچال زندان را توأم با پاکدامنی بر قصر آلوده شاهان مقدم دارد. چرا بر خلاف سرگذشت‌های سایر انبیاء داستان یوسف یک‌جا بیان شده است؟ یکی از ویژگی‌های داستان یوسف این است که همه آن یک‌جا بیان شده، به خلاف سرگذشت سایر پیامبران که به صورت بخش‌های جداگانه در سوره‌های مختلف قرآن پخش گردیده‌است. این ویژگی به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان با توجه به وضع خاصی که دارد پیوند اساسی آن را از هم می‌برد و برای نتیجه‌گیری کامل همه باید یک‌جا ذکر شود، فی‌المثل داستان خواب یوسف و تعبیری که پدر برای آن ذکر کرد که در آغاز این سوره آمده بدون ذکر پایان داستان مفهومی ندارد. لذا در اواخر این سوره می‌خوانیم، هنگامی که یعقوب و برادران یوسف به مصر آمدند و در برابر مقام پر عظمت او خضوع کردند، یوسف رو به پدر کرد و گفت: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا: پدرم! این تأویل همان خوابی است که در آغاز دیدم خداوند آن را به واقعیت پیوست» (۱۰۰ / یوسف). این نمونه پیوند ناگسستنی آغاز و پایان این داستان را روشن می‌سازد، در حالی که داستانهای پیامبران دیگر این چنین نیست و هر یک از فرازهای آن مستقلاً قابل درک و نتیجه‌گیری است. \*\*\*\* ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۳۶۳)

### آشنایی با سوره یوسف (شرح از تفسیر مجمع البیان)

#### آشنایی با سوره یوسف

این سوره مبارکه دوازدهمین سوره از سوره‌های قرآن شریف است. پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آن، به نکاتی از ویژگی‌هایش اشاره می‌رود:

#### ۱ نام سوره

نام بلند و تاریخی این سوره مبارکه، سوره «یوسف» است و به دو جهت به این نام مبارک خوانده شده است: نخست اینکه جز یکی چند آیه این سوره دلنشین و پر جاذبه، همه آیاتش داستان درس آموز و سرگذشت تفکرانگیز قهرمان زیباترین داستانها را به تابلو می‌برد و بسیار طبیعی و مناسب است که به این نام خوانده شود. دیگر اینکه در قرآن شریف که ۲۷ مرتبه نام قهرمان بهترین داستانها

حضرت یوسف آمده است، ۲۵ مرتبه آن در این سوره می‌باشد؛ از این رو اگر بخواهیم نام این سوره را از آیه آیه و واژه واژه آن هم دریافت داریم، به همین نام بر خواهیم خورد.

## ۲ فرودگاه این سوره

به باور همه مفسران، تمامی آیات این سوره در مکه و در کنار کهن‌ترین خانه وحی و رسالت بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده است و تنها طبق روایتی از «ابن عباس» چهار آیه این سوره که عبارتند از آیات اول تا سوم و آیه هفتم، در مدینه نازل شده‌اند.

## ۳ شماره آیات واژه‌ها و حروف آن

این سوره دارای یکصد و یازده (۱۱۱) آیه، یکهزار و هفتصد و شصت و شش (۱۷۶۶) واژه و هفت هزار و یکصد و شصت و شش ۷۱۶۶ حرف می‌باشد و به دوازده بخش کلی قابل تقسیم است.

## ۴ پاداش تلاوت این سوره

(صفحه ۳۶۴) ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «عَلِّمُوا أَرْقَائِكُمْ سُورَةَ يُوسُفَ، فَإِنَّهُ أَيْمًا مُسْلِمًا تَلَاهَا وَعَلَّمَهَا أَهْلَهَا وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ هَوَّنَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ سَيِّئَاتِ الْمَوْتِ وَأَعْطَاهُ الْقُوَّةَ أَنْ لَا يَحْسُدَ مُسْلِمًا.» (۱) سوره یوسف را به بردگان خویش بیاموزید؛ چرا که هر مسلمانی این سوره را بخواند و به خاندان و بردگان خویش آن را بیاموزد، خدا سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌سازد و به او توانی می‌بخشد که در زندگی خود به هیچ مسلمانی حسد نرزد. ۲ و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ فِي كُلِّ يَوْمٍ أَوْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجَمَالَهُ مِثْلُ جَمَالِ يُوسُفَ، وَلَا يُصِيبُهُ فَرْعُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَكَانَ مِنْ خِيَارِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» (... ۲) کسی که در هر شب و هر روز سوره یوسف را بخواند، خدا او را در روز رستخیز به زیبایی و جمال یوسف بر می‌انگیزد و از هراس و سختی آن روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود و در زمره بندگان شایسته خدا قرار خواهد داشت. ۳ و نیز فرمود: «إِنَّهَا كَانَتْ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبَةً» این سوره مبارکه، در کتاب تورات نیز آمده است.

## ۵ دو نکته در مورد این روایات (۳)

۱ روشن است که پاداش پر شکوهی که برای تلاوتگر این سوره و یا سوره‌های دیگر قرآن نوید داده شده است، برای آن تلاوت قرآنی است که سر آغاز اندیشه و تفکر شایسته قرآنی و از پی آن سر آغازی بر عملکرد شایسته و عادلانه و انسانی باشد و تلاوت کننده، از یوسف درس بگیرد که چگونه در برابر هوس‌های سرکش پایداری ورزد و گناه نکند و از مرز مقررات و قوانین نگذرد، و چگونه در برابر زورمندان سر ذلت فرود نیاورد، ۱. الفِرْدَوْس، دیلمی، ج ۳، ص ۱۰؛ کَشَّاف، ج ۲، ص ۳۴۸. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۶؛ ثواب الاعمال، ص ۱۳۳. ۳. مترجم. (صفحه ۳۶۵) و چگونه زندان بیداد و کند و زنجیر آن برایش از ستم‌پذیری و خفت‌پذیری گوارتر باشد، و چگونه در زندگی آزاد، مرد گذشت و پایداری و تدبیر و کیاست و درایت و مدیریت و تقوا باشد؛ نه تلاوتی که تنها تلاوت باشد و نه برای اندیشه و فکر و عمل و نه تلاوتی که شغل و حرفه و برای آب و نان و جاه و جبروت باشد و نه تلاوتی که ابزار فریب و سلطه گردد! آری، آن تلاوت درخور آن پاداش پرشکوه است نه اینها.

## ۶ دورنمایی از سوره

این سوره مبارکه در مکه فرود آمده است؛ از این رو بیشتر عنایت آیات آن به ایجاد تحوّل مطلوب عقیدتی و اخلاقی و فکری و انسانی در جامعه شرک زده و باوراندن حقانیت دعوت پیامبر و آسمانی بودن رسالت و کتاب او به مردم در قالب زیباترین و عبرت آموز ترین داستانها و سرگذشت هاست؛ و با ظرافت و زیبایی خاصی روشنگری می کند که خدای یکتا، همان قدرت بی همتای و بی همانندی است که هم آفریدگار جهان و انسان است و هم تدبیرگر امور و شؤون آفرینش؛ هم فرمانروای هستی و مالک روز رستاخیز است و هم حاکم بر روند تاریخ و تحولات آن و فرجام همه کارها و بازگشت همه بندگان نیز سرانجام به سوی اوست. در آیات یکصد و یازده گانه این سوره مبارکه، از توحید گرایی و یکتاپرستی، از معاد و جهان پس از مرگ، دین باوری و دینداری، اخلاق و ارزش های اخلاقی، دانش و بینش و حکمت، اندیشه و تفکر، کار و تلاش و سازندگی، آینده نگری و برنامه ریزی برای اداره شایسته جامعه، نقش ثروت و امکانات، نقش مردم و حقوق آنان، ویژگی های یک دولت شایسته و عدالت پیشه، (صفحه ۳۶۶) اصل رسالت و وحی الهی، پدیده رؤیا، فرجام خوش ایمان و تقوا و پاکدامنی، و فرجام رسوای گناه و زشتکاری و بیداد، و از ده ها موضوع دیگر سخن رفته است. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۳۶۷)

## ۶۸. آیه (آغاز زیباترین داستانها)

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند بخشنده بخشاینده الرِّحْمِ الرَّحِيمِ بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آیاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ الر آن آیات کتاب آشکار است. (۱) / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

این سوره نیز با حروف مقطعه (الف لام راء) آغاز شده است که نشانه‌ای از عظمت قرآن و ترکیب این آیات عمیق و پرمحتوا از ساده ترین اجزاء یعنی حروف الفبا می باشد. در این آیه از اسم اشاره به دور (تِلْكَ) استفاده شده است، که نظیر آن در آغاز سوره بقره و بعضی دیگر از سوره های دیگر قرآن داشتیم و گفتیم اینگونه تعبیرات همگی اشاره به عظمت این آیات است یعنی آن چنان بلند و والا- است که گویی در نقطه دور دستی قرار گرفته، در اوج آسمانها، در اعماق فضای بیکران که برای رسیدن به آن باید تلاش و کوشش وسیعی انجام داد، نه همچون مطالب پیش پا افتاده که انسان در هر قدم با آن روبرو می شود. (نظیر این تعبیر را در ادبیات فارسی نیز داریم که در حضور یک شخص بلند پایه می گویند: آن جناب ... آن مقام محترم) ...

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در مورد آنچه واژه «تِلْكَ» به آن اشاره دارد، سه نظر آمده است: ۱ اشاره به سرگذشتی است که در آستانه آن قرار داریم. ۲ اشاره به سوره یوسف است. ۳ منظور این است که: این آیاتی است که در تورات وعده آن به شما داده شده بود. واژه «مُبِين» ، به باور «مُجَاهِد» و «قَتَادَه» به مفهوم روشنگر حلال و حرام و بیانگر منظور و دیدگاه و مقررات مورد نظر است. (صفحه ۳۶۸)

## ۶۹. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ...

### آیه

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

## ترجمه

ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (و بیندیشید). (۲ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

هدف تنها قرائت و تلاوت و تیسمن و تبرک با خواندن آیات آن نیست، بلکه هدف نهایی درک است، درکی نیرومند و پرمایه که تمام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کند. اما عربی بودن قرآن علاوه بر این که زبان عربی به شهادت آنها که اهل مطالعه در زبان‌های مختلف جهانند، آن چنان زبان وسیعی است که می‌تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاری‌های سخنان خدا را بازگو کند، علاوه بر این، مسلم است که اسلام از جزیره عربستان از یک کانون تاریکی و ظلمت و توحش و بربریت طلوع کرد و در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند، آن چنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی‌سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آیین در سایر مناطق جهان به وجود آورد. البته قرآن با این زبان برای همه مردم جهان قابل فهم نیست (و به هر زبان دیگری بود نیز همین گونه بود) زیرا ما یک زبان جهانی که همه مردم دنیا آن را بفهمند نداریم، ولی این مانع از آن نخواهد شد که سایر مردم جهان از ترجمه‌های آن بهره گیرند و یا از آن بالاتر با آشنایی تدریجی به این زبان، خود آیات را لمس کنند و مفاهیم وحی را از درون همین الفاظ درک نمایند. به هر حال تعبیر به «عربی بودن» که در ده مورد از قرآن تکرار شده پاسخی است به آنها که پیامبر را متهم می‌کردند که او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است. ضمناً این تعبیّرات پی در پی این وظیفه را برای همه مسلمانان به وجود می‌آورد که همگی باید بکوشند و زبان عربی را به عنوان زبان دوم خود به صورت همگانی بیاموزند از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۳۶۹) «ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «أَحِبُّ الْعَرَبَ لِثَلَاثٍ: لِأَنَّي عَرَبِيٌّ، وَالْقُرْآنُ عَرَبِيٌّ، وَكَلَامُ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ»؛ من [زبان] عرب را به خاطر سه چیز دوست می‌دارم: ۱ نخست بدان دلیل که خود از امت عرب هستم، ۲ و بدان جهت که کتاب پر شکوه خدا به زبان عربی فرود آمده است. ۳ و دیگر به خاطر اینکه زبان بهشتیان عربی است و در بهشت پر طراوت و زیبای خدا به زبان عربی گفتگو می‌شود. لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ باشد که شما مفاهیم قرآن را دریابید و آنچه در آن آمده است بدانید. (صفحه ۳۷۰)

## ۷۰. آیه (أَحْسَنَ الْقَصَصِ دَرَبْرَابِر تَوَاسْت)

## اشاره

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ما بهترین سرگذشت را بر تو بازگو کردیم، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بودی. (۳ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی از مفسران معتقدند که «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» اشاره به مجموعه قرآن است و جمله «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ» را قرینه آن می‌دانند و «قِصَّة» در اینجا تنها به معنی داستان نیست، بلکه از نظر ریشه لغت به معنی جستجو از آثار چیزی است و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن «قِصَّة» می‌گوید و از آن جا که به هنگام شرح و بیان یک موضوع، کلمات و جمله‌ها پی در پی بیان می‌شوند، این کار را «قِصَّة» نامیده‌اند. به هر حال خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین الفاظ را با عالی‌ترین و عمیق‌ترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق‌العاده شیرین و گوارا و از نظر باطن بسیار پرمحتوا است أَحْسَنُ الْقَصَصِ نامیده است. در روایات متعددی نیز مشاهده می‌کنیم که این تعبیر درباره مجموعه قرآن به کار رفته است هر چند این روایات به عنوان تفسیر آیه مورد بحث وارد نشده است. مثلاً در حدیثی که علی بن ابراهیم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده می‌خوانیم: «وَأَحْسَنُ الْقَصَصِ هَذَا الْقُرْآنُ: بهترین قصه‌ها این قرآن است». (۱) در کتاب «روضه کافی» در خطبه‌ای از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که: «إِنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَابْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَأَنْفَعَ التَّدَكُّرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: بهترین داستانها و رساترین موعظه‌ها و سودمندترین تذکرها کتاب خداوند متعال است». (۲) ولی پیوند آیات آینده که سرگذشت یوسف را ۱ و ۲ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۹. (صفحه ۳۷۱) بیان می‌کند با آیه مورد بحث آن چنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می‌شود که خداوند داستان یوسف را «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» نامیده است و حتی شاید برای بسیاری به هنگام مطالعه آیات آغاز این سوره غیر از این معنی چیزی به ذهن نیاید. اما بارها گفته‌ایم که مانعی ندارد اینگونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن به طور عموم أَحْسَنُ الْقَصَصِ است و هم داستان یوسف به طور خصوص. چرا این داستان بهترین داستان نباشد؟ با این که در فرازهای هیجان‌انگیزش ترسیمی از عالی‌ترین درس‌های زندگی است. حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم سرنوشت شوم حسودان را با چشم خود می‌بینیم و نقشه‌های نقش بر آب شده آنها را مشاهده می‌کنیم. ننگ بی‌عفتی، عظمت و شکوه پارسایی و تقوی را در لابلای سطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زندانی بی‌گناه را در سیاهچال زندان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یأس و نومیدی و بالاخره عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داستان از مقابل چشم انسان رژه می‌رود. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد و ده‌ها درس بزرگ دیگر در این داستان منعکس شده است چرا أَحْسَنُ الْقَصَصِ نباشد؟ منتها أَحْسَنُ الْقَصَصِ بودن سرگذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در ما آن چنان شایستگی باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم. بسیاری کسانی که هنوز به داستان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می‌نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت یک مشت علف برای سدّ جوع می‌نگرند و هنوز بسیاری کسانی که با دادن شاخ و برگ‌های دروغین به این داستان سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است و گرنه اصل داستان همه گونه ارزش‌های والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی‌توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت و به گفته شاعر شیرین (صفحه ۳۷۲) سخن گاه در برابر جاذبه‌های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می‌کند که دامنش از دست می‌رود».

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ. و بی‌گمان، پیش از اینکه ما این کتاب آسمانی را به تو وحی نمایم، در مورد آن از بی‌خبران بودی. به باور پاره‌ای ممکن است منظور این باشد که: پیش از فرود آن، از سوی خدا بر تو، از غافلان بودی و از مقررات و احکام و مفاهیم قرآن، یا از چگونگی سرگذشت یوسف چیزی نمی‌دانستی. (صفحه ۳۷۳)



## ۷۱. آیه (رؤیا و خواب دیدن)

### اشاره

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (به خاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند. (۴ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن داستان یوسف را از خواب عجیب و پرمعنی او آغاز می‌کند، زیرا این خواب در واقع نخستین فراز زندگی پر تلاطم یوسف محسوب می‌شود. یک روز صبح با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد و پرده از روی حادثه تازه‌ای برداشت که در ظاهر چندان مهم نبود اما در واقع شروع فصل جدیدی را در زندگانی او اعلام می‌کرد. «یوسف گفت: پدرم! من دیشب در خواب یازده ستاره را دیدم که از آسمان فرود آمدند و خورشید و ماه نیز آن‌ها را همراهی می‌کردند، همگی نزد من آمدند و در برابر من سجده کردند». ابن عباس می‌گوید: یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف با شب قدر، (شب تعیین سرنوشت‌ها و مقدرات بود) دید. در این که یوسف به هنگام دیدن این خواب چند سال داشت، بعضی نه سال، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال، نوشته‌اند، قدر مسلم این است که در آن هنگام بسیار کم‌سن و سال بود. قابل توجه این که: جمله «رَأَيْتُ» به عنوان تأکید و قاطعیت در این آیه تکرار شده است اشاره به این که من چون بسیاری از افراد که قسمتی از خواب خود را فراموش می‌کنند و با شک و تردید از آن سخن می‌گویم نیستم، من با قطع و یقین دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده کردند، در این موضوع شک و تردیدی ندارم. نکته دیگر این که ضمیر «هُم» که برای جمع مذکر عاقل است در مورد خورشید و ماه و ستارگان به کار رفته، همچنین کلمه «ساجدین». اشاره به این که سجده آنها یک امر تصادفی نبود بلکه پیدا بود روی حساب همچون افراد عاقل و هوشیار سجده می‌کنند. البته روشن است که منظور از سجده در اینجا خضوع و (صفحه ۳۷۴) تواضع می‌باشد و گرنه سجده به شکل سجده معمولی انسانها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### آن خواب شگفت‌انگیز

یعقوب، که پدر یوسف، قهرمان بهترین داستانهاست، بنده خالص خدا و فرزند اسحاق پیامبر و اسحاق نیز فرزند ابراهیم است. در روایت است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در تجلیل از ریشه و تبار یوسف، او را شخصیت گرانقدر و بزرگواری می‌خواند که از تبار پدران گرانقدری چون: یعقوب، اسحاق و ابراهیم، پدر و پیشوای توحیدگرایان گیتی است.

#### مفهوم سجده خورشید و ماه و ستارگان در برابر یوسف علیه‌السلام

در مورد مفهوم این سجده نیز بحث است. به باور برخی منظور از سجده خورشید و ماه و ستارگان که نشانگر سجده پدر و مادر و برادران یوسف در برابر اوست همان سجده شناخته شده است که نه به هدف پرستش، بلکه به هدف گرامی داشت او انجام پذیرفت. اما برخی بر آنند که منظور از سجده در اینجا، نهایت خضوع و احترام است. (صفحه ۳۷۵)

## ۷۲. «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا ...»

## آیه

«قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

## ترجمه

گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است. (۵ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

این خواب هیجان‌انگیز و معنی‌دار یعقوب پیامبر را در فکر فرو برد: خورشید و ماه و ستارگان آسمان؟ آن هم یازده ستاره؟ فرود آمدند و در برابر فرزندم یوسف سجده کردند، چه قدر پرمعنی است؟ حتما خورشید و ماه، من و مادرش (یا من و خاله‌اش) می‌باشیم و یازده ستاره، برادرانش، قدر و مقام فرزندم آن قدر بالا می‌رود که ستارگان آسمان و خورشید و ماه سر بر آستانش می‌سایند، آن قدر در پیشگاه خدا عزیز و آبرومند می‌شود که آسمانیان در برابرش خضوع می‌کنند، چه خواب پرشکوه و جالبی؟ جالب این که یعقوب نگفت: «می‌ترسم برادران قصد سوئی درباره تو کنند» بلکه آن را به صورت یک امر قطعی و مخصوصا با تکرار «کَیِّد» که دلیل بر تأکید است بیان کرد، چرا که از روایات سایر فرزندانش باخبر بود و حساسیت آنها را نسبت به «یوسف» می‌دانست، شاید برادران نیز از تعبیر کردن خواب بی‌اطلاع نبودند، به علاوه این خواب خوابی بود که تعبیرش چندان پیچیدگی نداشت. از طرفی این خواب، شبیه خواب‌های کودکانه به نظر نمی‌رسید، کودک ممکن است خواب ماه و ستاره را ببیند، اما این که ماه و ستارگان به صورت موجوداتی عاقل و باشعور در برابر او سجده کنند، این یک خواب کودکانه نیست و روی این جهات جا داشت که یعقوب نسبت به افروخته شدن آتش حسد برادران نسبت به یوسف بیمناک باشد. (صفحه ۳۷۶)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رُؤْيَا»: تصوّر مفهوم و معنا در خواب یا پندار دیدن؛ چرا که در خواب خرد انسان در حال خمودی است و چون انسان مفهوم و معنا را تصوّر می‌کند، چنین می‌پندارد که آن را دیده است. این گفتار یعقوب بر این اساس بود که خواب پیامبران به مفهوم نوعی از وحی الهی به آنان است و او می‌دانست که برادران یوسف پیام این خواب را در خواهند یافت و از برتری یوسف بیمناک شده و به آفت حسد دچار گردیده و به راه خطرناکی گام خواهند سپرد. إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. چرا که دشمنی شیطان با انسان آشکار است و او دشمنی تو را بر دل آنان افکنده و آنان را وامی‌دارد تا به تو زیانی برسانند. (صفحه ۳۷۷)

## ۷۳. «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ...»

## آیه

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

## ترجمه

و اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام و کامل می‌کند، همانگونه که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است. (۶ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## اشاره

«تأویل» در اصل به معنی بازگشت دادن چیزی است و هر کار یا هر سخن به هدف نهایی برسد به آن تأویل می‌گویند، تحقق خارجی خواب نیز مصداق تأویل است. «احادیث» جمع «حدیث» به معنی نقل یک ماجرا است و از آن جا که انسان خواب خود را برای این و آن نقل می‌کند در اینجا کنایه از خواب است. این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشان می‌داد که او به مقام نبوت نیز خواهد رسید، چرا که سجده آسمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسمانی او است. مسأله رؤیا و خواب دیدن، همیشه از مسائلی بوده است که فکر افراد عادی و دانشمندان را از جهات مختلفی به خود جلب کرده است. این صحنه‌های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرور آفرین و غم‌انگیز که انسان در خواب می‌بیند چیست؟ آیا اینها مربوط به گذشته است که در اعماق روح انسان لانه کرده و یا تغییرات و تبدیلاتی خودنمایی می‌کنند و یا مربوط به آینده است که به وسیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می‌نماید و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضی مربوط به گذشته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواست‌های ارضا نشده است. قرآن در آیات متعددی صراحت دارد که حداقل، پاره‌ای از خواب‌ها، انعکاسی از آینده دور یا نزدیک می‌باشد. در داستان خواب یوسف که در آیات فوق خواندیم و همچنین داستان خواب زندانیان که در آیه ۳۶ همین سوره و داستان خواب عزیز که در آیه ۴۳ خواهد (صفحه ۳۷۸) آمد به چند نمونه خواب برخورد می‌کنیم که همه آنها از حوادث آینده پرده برداشته است، بعضی از این حوادث نسبتاً دور مانند خواب یوسف که می‌گویند بعد از چهل سال به تحقق پیوست و بعضی در آینده نزدیک‌تر مانند خواب عزیز مصر و هم بندهای یوسف به وقوع پیوست. در غیر این سوره اشاره به «خواب‌های تعبیردار» دیگری نیز شده، مانند رؤیای پیغمبر صلی الله علیه و آله که در سوره فتح به آن اشاره شده و خواب ابراهیم که در سوره صافات آمده است (این خواب، هم فرمان الهی بود و هم تعبیر داشت). جالب این که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ بُشْرَى مِنَ اللَّهِ وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسُهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ: خواب و رؤیا سه گونه است گاهی بشارتی از ناحیه خداوند است گاه وسیله غم و اندوه از سوی شیطان و گاه مسائلی است که انسان در فکر خود می‌پروراند و آن را در خواب می‌بیند.» (۱) روشن است که خواب‌های شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، اما خواب‌های رحمانی که جنبه بشارت دارد حتماً باید خوابی باشد که از حادثه مسرت‌بخش در آینده پرده بردارد. به هر حال لازم است در اینجا به نظرات مختلف که درباره حقیقت رؤیا ابراز شده به طور فشرده اشاره کنیم: درباره حقیقت رؤیا، تفسیرهای زیادی شده است که می‌توان آنها را به دو بخش تقسیم کرد: ۱ تفسیر مادی ۲ تفسیر روحی مادی‌ها می‌گویند رؤیا چند علت می‌تواند داشته باشد: الف ممکن است خواب دیدن و رؤیا نتیجه مستقیم کارهای روزانه انسان باشد، یعنی آن چه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. ب ممکن است یک سلسله آرزوهای برآورده نشده باعث دیدن خواب‌هایی شود، همانطور که شخصی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سفر کرده‌ای است آمدن او را از سفر به خواب می‌بیند (و از قدیم گفته‌اند شتر \*\*\*\*\*) ۱- «بحار الانوار»، جلد ۱۴، صفحه ۴۴۱، بعضی از دانشمندان قسم چهارمی بر این خواب‌ها افزوده‌اند و آن خوابی است که نتیجه مستقیم وضع مزاجی و

جسمانی انسان است و در بحث‌های آینده به آن اشاره خواهد شد. (صفحه ۳۷۹) در خواب بیند پنبه دانه). ... ج ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند زیرا مکرر تجربه شده است کسانی که از دزد وحشت دارند شب خواب دزد می‌بینند (ضرب المثل معروف دور از شتر به خواب و خواب آشفته نبین اشاره به همین حقیقت است). «فروید» و پیروان مکتب فروید یک نوع تفسیر و تعبیر مادی دیگری برای خواب دارند: آنها طی مقدمات مشروحی اظهار می‌دارند که: خواب و رؤیا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سر کوفته‌ای که همیشه با تغییر و تبدیل‌هایی برای فریب «من» به عرصه خودآگاهی روی می‌آورند. توضیح این که: بعد از قبول این مسأله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است «بخش آگاه» (آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط دارد) و «بخش ناآگاه» (آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضا نشده پنهان گردیده است) می‌گویند: بسیار می‌شود امیالی که ما داریم و به عللی نتوانستیم آنها را ارضا کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته‌اند، به هنگام خواب که سیستم خودآگاه از کار می‌افتد برای یک نوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می‌آورند، گاهی بدون تغییر منعکس می‌شوند (همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده می‌کند) و گاهی تغییر شکل داده و به صورت‌های مناسبی منعکس می‌شوند که در این صورت نیاز به تعبیر دارند. بنابراین «رؤیا» همیشه مربوط به گذشته است و از آینده هرگز خبر نمی‌دهد، تنها می‌تواند وسیله خوبی برای خواندن «ضمیر ناآگاه» باشند و به همین جهت برای درمان بیماری‌های روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می‌شود که از خواب‌های بیمار کمک می‌گیرند. بعضی از دانشمندان غذا شناس میان «خواب و رؤیا» و «نیازهای غذایی بدن» رابطه قائل هستند و معتقدند که مثلاً اگر انسان در خواب ببیند از دندانش «خون» می‌چکد لابد ویتامین ث بدن او کم شده است و اگر در خواب ببیند موی سرش سفید گشته معلوم می‌شود گرفتار کمبود ویتامین ب شده است و اما فلاسفه روحی تفسیر دیگری برای خواب‌ها دارند، آنها می‌گویند، خواب و رؤیا بر چند قسم است: ۱ خواب‌های مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی (صفحه ۳۸۰) از خواب‌های انسان را تشکیل می‌دهد. ۲ خواب‌های پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت و توهم و خیال است (اگر چه ممکن است انگیزه‌های روانی داشته باشد). ۳ خواب‌هایی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می‌دهد. شک نیست که خواب‌های مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه‌هایی که انسان در طول زندگی خود دیده است تعبیر خاصی ندارد، همچنین خواب‌های پریشان و به اصطلاح «أَصْغَاتُ أَخْلَامٍ» که نتیجه افکار پریشان و همانند افکاری است که انسان در حال تب و هذیان پیدا می‌کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی‌تواند داشته باشد، اگر چه روانشناسان و روانکاوان از آنها به عنوان دریچه‌ای برای دست یافتن به ضمیر ناآگاه بشری استفاده کرده و آنها را کلیدی برای درمان بیماری‌های روانی می‌دانند، بنابراین تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماری‌ها است نه برای کشف حوادث آینده زندگی و اما خواب‌های مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است، قسمتی خواب‌های صریح و روشن می‌باشند که به هیچ وجه تعبیری نمی‌خواهند و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب، در آینده دور یا نزدیک تحقق می‌پذیرد می‌باشد. دوم خواب‌هایی است که در عین حکایت از حوادث آینده بر اثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است. برای هر یک از این خواب‌ها نمونه‌های زیادی وجود دارد که همه آنها را نمی‌توان انکار کرد، نه تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه‌هایی از آن ذکر شده بلکه در زندگی خصوصی خود ما یا کسانی که می‌شناسیم مکرر رخ داده است به اندازه‌ای که هرگز نمی‌توان همه را معلول تصادف دانست. در اینجا چند نمونه از خواب‌هایی که به طرز عجیبی پرده از روی حوادث آینده برداشته و از افراد مورد اعتماد شنیده‌ایم یاد آور می‌شویم. ۱ - یکی از علمای معروف و کاملاً مورد وثوق همدان مرحوم آخوند ملا- علی از مرحوم آقامیرزا عبد النبی که از علمای بزرگ تهران بود چنین نقل می‌کرد: هنگامی که در سامرا بودم هر سال مبلغی در حدود یکصد تومان از مازندران برای من فرستاده (صفحه ۳۸۱) می‌شد و به اعتبار همین موضوع قبلاً که نیاز پیدا می‌کردم قرض‌هایی می‌نمودم و به هنگام وصول آن وجه، تمام بدهی‌های خود را ادا می‌کردم. یک

سال به من خبر دادند که امسال وضع محصولات بسیار بد بوده و بنابراین وجهی فرستاده نمی‌شود، بسیار ناراحت شدم و با همین فکر ناراحت خوابیدم، ناگهان در خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا صدا زد و گفت: فلان کس! برخیز در آن دولا ب را باز کن (اشاره به دولابی کرد) و یک صد تومان در آن هست بردار. از خواب بیدار شدم چیزی نگذشت در خانه را زدند بعد از ظهر بود، دیدم فرستاده مرحوم میرزای شیرازی مرجع بزرگ تقلید شیعیان است گفت: میرزا شما را می‌خواهد. من تعجب کردم که در این موقع برای چه آن مرد بزرگ مرا می‌خواهد رفتم دیدم در اطاق خود نشسته، (من خواب خود را به کلی فراموش کرده بودم) ناگاه مرحوم میرزای شیرازی به من گفت: میرزا عبد النبی در آن دولا ب را باز کن و یک صد تومان در آن جا هست بردار، بلافاصله داستان خواب به نظرم آمد و از این حادثه سخت تعجب کردم خواستم چیزی بگویم، احساس کردم او مایل نیست سخنی در این زمینه گفته شود، وجه را برداشتم و بیرون آمدم. ۲- دوستی که مورد اعتماد است نقل می‌کرد نویسنده کتاب «ریحانه‌الادب» مرحوم تبریزی فرزندی داشت دست راست او ناراحت بود (شاید روماتیسم شدید داشت) به طوری که به زحمت می‌توانست قلم به دست بگیرد، بنا شد برای معالجه به آلمان برود او می‌گوید: در کشتی که بودم خواب دیدم مادرم از دنیا رفته است، تقویم را باز کردم و جریان را با قید روز و ساعت نوشته، چیزی نگذشت که به ایران آمدم جمعی از بستگان به استقبال من آمدند دیدم لباس مشکی در تن دارند، تعجب کردم و جریان خواب به کلی از خاطر من رفته بود، بالاخره تدریجاً به من حالی کردند که مادرم فوت کرده، بلافاصله به یاد جریان خواب افتادم، تقویم را بیرون آوردم و روز فوت را سؤال کردم دیدم درست در همان روز مادرم از دنیا رفته بود. ۳- نویسنده معروف اسلامی سید قطب در تفسیر خود «فی ظلال القرآن» ذیل آیات مربوط به سوره «یوسف» چنین می‌نویسد: اگر من تمام آن چه درباره رؤیا گفته‌اید انکار کنم هیچگاه نمی‌توانم جریانی را که برای خودم (صفحه ۳۸۲) هنگامی که در آمریکا بودم واقع شد انکار نمایم، در آن جا من در خواب دیدم که خواهر زاده‌ام خون چشمانش را فرا گرفته بود و قادر به دیدن نیست (خواهرزاده‌ام با سایر اعضای خانواده‌ام در مصر بودند) من از این جریان متوحش شدم، فوراً نامه‌ای برای خانواده‌ام به مصر نوشتم و مخصوصاً از وضع چشم خواهرزاده‌ام سؤال کردم، چیزی نگذشت که جواب نامه به دستم رسید نوشته بودند که چشم او مبتلا به خونریزی داخلی شده و قادر به دیدن نیست و هم اکنون مشغول معالجه است. قابل توجه این که خونریزی داخلی چشم او طوری بود که در مشاهده معمولی قابل رؤیت نبود و تنها با وسایل پزشکی دیدن آن میسر بود ولی به هر حال از بینایی چشم محروم گشته بود، من حتی این خونریزی درونی را در خواب به شکل آشکار دیدم. خواب‌هایی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایق پنهانی مربوط به حال را کشف کرده بیش از آن است که حتی افراد دیر باور بتوانند انگشت انکار روی همه آنها بگذارند و یا آنها را حمل بر تصادف کنند. با تحقیق از دوستان نزدیک خود غالباً می‌توانید به نمونه‌هایی از این خواب‌ها دست یابید، اینگونه خواب‌ها از طریق «تفسیر مادی رؤیا» هرگز قابل تعبیر نیستند و تنها با تفسیر فلاسفه روحی و اعتقاد به استقلال روح می‌توان آنها را تفسیر کرد، بنابراین از مجموع آنها به عنوان شاهدهی برای استقلال روح می‌توان استفاده کرد. (۱)

### چگونگی ارتباط رؤیای یوسف با علم تعبیر خواب او

در آیات مورد بحث خواندیم که یعقوب علاوه بر این که فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران برحذر داشت، خواب را به طور اجمال برای او تعبیر کرد و به او گفت: تو برگزیده خدا خواهی شد و تعبیر خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد. دلالت خواب یوسف بر این که او در آینده به مقام‌های بزرگ معنوی و مادی خواهد رسید کاملاً قابل درک است، ولی این سؤال پیش می‌آید که مسأله آگاهی یوسف از تعبیر خواب در آینده چگونه از رؤیای یوسف \*\*\*\*\* ۱- «معاد و جهان پس از مرگ»، صفحه ۳۹۷. (صفحه ۳۸۳) برای یعقوب، کشف شد؟ آیا این یک خبر تصادفی بود که یعقوب به



فرزندانش را از نسل اسحاق قرار داد. (صفحه ۳۸۶)

## ۷۴. آیه (قصه زندگی یوسف درسی برای تنظیم روابط خانوادگی است)

### اشاره

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود. (۷/ یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته‌اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می‌گوید: «برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته است». چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهراً ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می‌دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می‌تواند آن را، حتی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما تا خدا نخواهد تا مویی از سر او کم نخواهند کرد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و از جمله این درس‌های عبرت این است که چگونه گروهی از فرزندان پیامبری از پیامبران خدا، نقشه اذیت و آزار پدر و برادر خود را طرح کردند و به انگیزه حسادت‌ورزی و بدخواهی تا جایی از ارزش‌های انسانی فاصله گرفتند که حاضر شدند برادر خود را به چاه افکنند. آیا با همه بد اندیشی‌های آنان، هنگامی که برادرشان در پرتو مهر و قدرت خدا بر آنان اقتدار یافت، چگونه بزرگوارانه از بیداد آنان گذشت و گناهشان را نادیده گرفت، که حتی به سرزنش و نکوهش آنان نیز زبان باز (صفحه ۳۸۷) نکرد و راستی که چنین عفو و چنین گذشت و کرامتی برتر از جریان طبیعی است و برای کسی که در اندیشه دین و ثمره دین باوری و دینداری واقعی است، در این کار بزرگ و عمل قهرمانانه اندرزا و درسهای عبرت است؛ و نیز این درس بزرگ و سازنده است که: پس از هر سختی و فشاری، گشایشی خواهد بود و پس از هر رنجی آسایشی؛ و نیز این واقعیت که این سوره مبارکه سند درستی و راستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن گرانمایه عصرها و نسلها نه دانشگاهی رفته و نه کتابی مطالعه نموده بود و آوردن این سرگذشت شگفت‌انگیز و درس آموز جز از راه وحی و رسالت از کجا ممکن و میسر است؟ باین بیان، سوره مبارکه یوسف افزون بر بینش دهی و آگاهی بخشی‌اش به کسانی که در مورد سرگذشت آن حضرت از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند، معجزه‌ای است که درستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و راستی گفتارش را گواهی می‌کند. یادآوری می‌گردد که منظور از برادران یوسف در آیه شریفه، فرزندان یعقوب می‌باشند؛ چرا که آن حضرت دوازده پسر داشت که شش تن آنان که به نام‌های «روبیل»، «شمعون»، «لاوی»، «یهود»، «ریانون» و «یشجر» خوانده می‌شدند از همسرش «لیا»، دختر «لیان»، که دختر خاله‌اش بود، ولادت یافته بودند. این همسر ارجمند یعقوب، جهان را بدرود گفت و آن حضرت با خواهر وی

«راحیل» پیمان زندگی مشترک بست و از او نیز دو فرزند دیگر که یوسف و بنیامین خوانده می‌شدند ولادت یافتند و چهار فرزند دیگرش که «دان»، «نفتالی»، «حاد» و «آشر» نام داشتند، از دو کنیزش «زلفه» و «بلهه» به دنیا آمدند. (صفحه ۳۸۸)

## ۷۵. «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ...»

### آیه

«إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

### ترجمه

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندترین، مسلما پدر ما، در گمراهی آشکار است. (۸ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُصْبَةٌ» به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می‌دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ هستند، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست. یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آنها «یوسف» و «بنیامین» از یک مادر بودند، که «راحیل» نام داشت، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصا یوسف محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا اولاً کوچک‌ترین فرزندان او محسوب می‌شدند و طبعاً نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانياً طبق بعضی از روایات مادر آنها «راحیل» از دنیا رفته بود و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصا در یوسف، آثار نبوغ و فوق‌العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند. برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعاً وجود داشت، لذا دور هم نشستند «و گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست و به این ترتیب با قضاوت یک‌جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: «به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است» (إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی‌داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو کودک بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می‌افکند و به قضاوت‌هایی یک‌جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی‌دارد. البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آینده نشان می‌دهد آنها به بزرگی و نبوت (صفحه ۳۸۹) پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می‌گرفتند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عُصْبَةٌ»: به گروهی نیرومند که پشتیبان یکدیگرند و از حقوق و امتیاز و آزادی هم دفاع می‌کنند، «عُصْبَةٌ» می‌گویند. پاره‌ای بر آنند که به یک گروه ده تا پانزده نفری گفته می‌شود، اما به باور برخی به گروه ده تا چهل نفری. این واژه به سان واژه «قَوْم»، «رَهْط» و «نَفَر» از خود مفرد ندارد. آنگاه را به یاد آور که برادران یوسف گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان یعقوب از ما که گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و برای خاندانمان می‌توانیم سودبخش‌تر و مؤثرتر باشیم، محبوب‌ترند. آنان بدان دلیل چنین



پنداشتند، که یعقوب فرزندش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او از نظر چهره از زیباترین انسانها به شما می‌رفت؛ از این رو برادران بر او حسد ورزیدند و با آگاهی از خواب وی، آفت حسد در جانشان ریشه دوانید و گسترش یافت و آنان را به این تیره بختی سوق داد. به باور پاره‌ای از مفسران یعقوب به خاطر خردسالی یوسف و برادر مادریش «بنیامین»، آن دو را بیشتر مورد نوازش قرار داده و به خود نزدیکتر می‌ساخت و همین نکته بر آنان گران آمد. ابو حمزه ثمالی از چهارمین امام نور آورده است که در این مورد فرمود: رسم یعقوب این بود که هر روز گوسفندی را سر می‌برید و بخشی از آن را در راه خدا به محرومان می‌داد و بخش دیگری را برای خانواده سنگین خود می‌نهاد؛ شب جمعه‌ای بود که روزه دار با ایمانی از فشار گرسنگی و محرومیت، به در سرای یعقوب آمد و غذا خواست، اما خاندان یعقوب با اینکه صدای او را شنیدند، تقاضایش را جدی نگرفته و به او کمک نکردند و او هنگامی که نومید گردید و تاریکی شب او را فراگرفت، گریه کرد و از گرسنگی خود به خدا شکایت برد و همانگونه شب را گرسنه به صبح آورد و دگر باره گرسنه و تشنه نیت روزه کرد؛ و خاندان یعقوب در همسایگی او سیر خفتند و فزونی غذایشان روی دستشان ماند و همین رویداد باعث گرفتاری آنان و (صفحه ۳۹۰) دچار آمدن پدر به فراق و جدایی محبوب‌ترین عضو خاندانش گردید. به یعقوب پیام آمد که آماده گرفتاری باش و به تقدیر حکیمانه‌ام خشنود گرد و در مصیبت‌ها شکیبایی پیشه ساز و درست همان شب بود که یوسف آن خواب شگفت‌انگیز را دید. *إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ*. به راستی که پدرمان در بیراهه‌ای آشکار است؛ چرا که در مورد مهر و محبت به فرزندانش، اصل عدالت را رعایت نکرده و راه افراط و تفریط را در پیش گرفته است. مستی قدرت و امکانات (۱) از واژه واژه آیه مورد بحث این حقیقت دریافت می‌گردد که برادران یوسف به فزونی نفقات و نیروی جوانی و اقتدار ظاهر گروه خویش می‌بالیدند، به گونه‌ای که این امکانات و اقتدار آنان را مست و مغرور ساخته بود و همین مستی و غرور، آنان را در برابر وسوسه‌های شیطان رانده شده و شیطان نفس آسیب پذیر ساخته بود و سرانجام آنان را به سوی فاجعه‌ای سوق داد که به جای درست اندیشی و ریشه‌یابی محبت بیشتر پدر به یوسف، هم پدر فرزانه را گمراه اعلان کردند و هم حکم تبعید و یا اعدام برادر خرد سال و بی‌گناه خویش را دادند و راستی که باید از مستی قدرت و ثروت و امکانات بادآورده و نظارت ناپذیر و بدون پاسخگو به خدا پناه برد. امیرمؤمنان علیه‌السلام در اشاره به این آفت می‌فرماید: *يَتَّبِعِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَخْتَرَسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ، وَ سُكْرِ الْمَدْحِ، وَ سُكْرِ الشَّبَابِ، فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيحًا خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ* (۲) بر انسان خردمند و با اندیشه زیننده است که از مستی ثروت هنگفت، مستی قدرت باد آورده، مستی دانش، مستی و پستی ستایش و تملق، مستی و غرور جوانی و بهاران زندگی به خدا پناه برد و خویشتن را پاس دارد؛ چرا که هر یک از این پست‌ها و موقعیت‌ها و شرایط ویژه، حال و هوایی پلید و بادی زشت بر سر ۱. مترجم. ۲. *الْحَيَاءُ*، ج ۱، ص ۱۵۹. (صفحه ۳۹۱) می‌وزاند که خرد را نابود و وقار و عظمت انسانی را از میان می‌برد. (صفحه ۳۹۲)

## ۷۶. «اقتلوا يوسف أو اطرحوه...»

آیه

«اقتلوا يوسف أو اطرحوه أَرْضًا يَحُلُّ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ»

ترجمه

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید بود. (۹ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله دلیل بر آن است که آنها احساس گناه با این عمل می‌کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می‌کردند. ولی مسأله مهم اینجا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست. توضیح این که بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می‌گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می‌کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران بر می‌آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می‌کنم، به در خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام می‌دهم و سرانجام آثار گناه را می‌شویم. یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می‌کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می‌کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی‌دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. نکته دیگر این که آنها گفتند پس از دور ساختن یوسف، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَهُ) «آبیکم» و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (يَخْلُ لَكُمْ قَلْبُ) «آبیکم» چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را (صفحه ۳۹۳) فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

از این فراز چنین دریافت می‌گردد که آنان کار خویش را زشت و ظالمانه می‌دیدند، اما خود را بدین بهانه فریب می‌دادند که پس از پیاده کردن نقشه شوم خود و دست یافتن به هدف می‌توانند توبه کنند و پاک و پاکیزه گردند.

### پیشنهاد دهنده که بود؟

در این مورد نیز که این دو پیشنهاد شوم از کدامین آنان بود، دو نظر است: ۱ به باور برخی از جمله «وهب»، این «شمعون» بود که پیشنهاد کشتن و یا افکندن یوسف به سرزمینی دور دست را به برادران داد. ۲ اما به باور «مقاتل» پیشنهاد دهنده «رویین» بود. (صفحه ۳۹۴)

## ۷۷. «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا ...»

### آیه

«قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»

### ترجمه

یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). (۱۰ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

«جُبَّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ‌چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین طور است و «غِیَابَت» به معنی نهان‌گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این است که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه ماندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعاً از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به «غِیَابَت» شده است. (۱) در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا با وجدان‌تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دوردست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت: «اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از رهگذران و قافله‌ها او را بیابند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود. بدون شک قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان‌گاه چاه قرار گیرد تا سالم به دست قافله‌ها برسد. از جمله «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» چنین استفاده می‌شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می‌داد که اصلاً نقشه‌ای بر ضد یوسف طرح نشود. \*\*\*\* ۱- اقتباس از «تفسیر المنار»، ذیل آیه. (صفحه ۳۹۵)

### نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها

درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و خود شخص از او محروم می‌ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می‌شود. نخست این که آرزو می‌کند همانگونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غِبْطَةٌ» می‌خوانند و حالتی است قابل ستایش، چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وامی‌دارد و هیچ اثر مُخَرَّبِی در اجتماع ندارد. دیگر این که آرزو می‌کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی‌خیزد این همان حالت بسیار مذموم «حَسَد» است، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وامی‌دارد، بی آن که تلاش سازنده‌ای درباره خود کند. سوم این که آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت «بُخْل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دگران لذت ببرد. چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دگران بگذارد و از منافع خود چشم‌پوشد و این حالت والا را «ایشار» می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد. به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان‌دهنده‌ای دیده می‌شود. به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که

فرمود: «خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: إِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي: شخص حسود نسبت به نعمت‌های من بر بندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم». (۱) از امام \* \* \* \* \* ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۶) صادق می‌خوانیم: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخر فروشی» و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْطُ وَ لَا يَحْسِدُ وَ الْمُنَافِقُ يَحْسِدُ وَ لَا يَعْطُ: افراد باایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد». (۱)

### ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهد. گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می‌کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار و امی دارد، آن چنان شخصیت خود را درهم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش؛ حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود، فراموش نمی‌کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعاً نیاز به محبت بیشتر داشت، پدر برادر بزرگ‌تر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته‌ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی‌کنی سرچشمه‌اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی‌کرد، به یک طیب روانی ماهر مراجعه کرد، طیب به او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی امام \* \* \* \* \* ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۷) باقر فرمود: «من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم، در حالی که میدانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند». (۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«غِيَابَت»: نهانگاه و چیز و جایی که جلوی دید و حس انسان را از وجود چیزی در آن بگیرد. «سَيَّارَةٌ»: کاروانیان و مسافران، کاروان و راهگذران؛ چرا که در راه سیر می‌کنند. «الْتِقَاط»: یافتن و برداشتن چیزی از راه. گوینده این گفتار، به باور «قتاده» و «ابن اسحاق»، «رویین»، برادر پدری و پسر خاله یوسف و به باور «زجاج» و «أصم»، «یهودا» بود که از نظر سن و سال و خرد، برتر از دیگران می‌نمود و برابر روایت «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، «لاوی» بود که این پیشنهاد را داد. در مورد آن چاهی که یوسف را در نهانگاه آن قرار دادند نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ «قتاده» می‌گوید: چاه، بیت المقدس بود. ۲ به باور «وهب» چاه مورد اشاره، در «أردن» بود. ۳ «کعب» آن را میان مصر و مدین می‌داند. ۴ و «مقاتل» بر آن است که در سه فرسنگی سرای یعقوب قرار داشت. اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. به باور؛ «ابن عباس» منظور این است که اگر به راستی در مورد او تصمیمی دارید چنین کنید. از «حسن» پرسیدند آیا انسان با ایمان دستخوش آفت حسد می‌گردد؟ \* \* \* \* \* ۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۷۸. (صفحه ۳۹۸) او پاسخ داد: مگر

سرگذشت پسران یعقوب را فراموش کرده‌اید؟! (صفحه ۳۹۹)

## ۷۸. آیه (مواظب باشید تا سلامت فرزندان شما را به بهانه پر کردن اوقات فراغت به خطر نیندازند)

### اشاره

قالوا یا أبانا ما لک لا تأمنا علی یوسفَ وَاِنَّا لَهُ لَناصِحَةٌ حُونَ (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: پدر جان چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی کنی در حالی که ما خیرخواه او هستیم؟ (۱۱/یوسف) اَرْسَلَهُ مَعَنَا عَمْدًا یَزْتَعُ وَ یَلْعَبُ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم. (۱۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه‌های حق به جانب و زبانی نرم ولی آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم‌انگیز نزد پدر آمدند و گفتند: بیا دست از این کار که ما را متهم می‌سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه‌های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد. این نقشه از یک طرف پدر را در بن بست قرار می‌داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می‌کنی و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد. آری چنین است نقشه‌های آن‌هایی که می‌خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می‌کنند، ولی افراد باایمان به حکم «الْمُؤْمِنُ کَیْسٌ: مؤمن هوشیار است» هرگز (صفحه ۴۰۰) نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب از فرستادن یوسف به همراه آنان خودداری می‌ورزید. منظور آنان این بود که اگر او را بفرستی، ما به همراه او به گردش و بازی می‌پردازیم و بر او خوش می‌گذرد منظور آنان از بازی و گردش، بازیهای روا و درست، چون مسابقه دو، و تیراندازی و همانند آنها بود. در روایت است که بازی جز در سه چیز روا نیست که عبارتند از اسب دوانی، تیراندازی و سرگرمی و بازی با خانواده. از آیه شریفه این نکته نیز دریافت می‌گردد که برادران یوسف نسبت به او حسد می‌ورزیدند و آن را به صورتهای گوناگون بروز می‌دادند و یعقوب وی را از گزند آنان حراست می‌نمود و از فرستادنش به همراه آنان خودداری می‌ورزید، چرا که به آنان اعتماد نداشت. آفت ویرانگر حسد (۱) واکنش افراد و جامعه‌ها در برابر نعمت و موفقیت و ترقی و بهروزی دیگران گوناگون است؛ چرا که انسانها از نظر بینش و گرایش و آراستگی به ارزش‌های راستین یا بدلی متفاوت‌اند و روشن است که زمینه‌های گوناگون، ثمرات گونانی می‌دهد: الف: برخی به گونه‌ای پاکدل و شایسته کردارند که با دیدن موفقیت و رشد و ترقی دیگران شادمان می‌گردند و ضمن تشویق فرد و جامعه موفق و حق‌شناسی و قدردانی، خود نیز می‌کوشند در آسمان ارزش‌ها و موفقیت‌ها به آن مرحله برسند؛ این حالت «غبطه» است که در خور ستایش و عامل شکوفایی جامعه

و خانواده است. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِيظُ وَلَا يَحْسِدُ وَلَا يَمْنُفِقُ وَلَا يَغِيظُ» (۲) ۱. مترجم. (صفحه ۴۰۱) انسان توحید‌گرا و باایمان بر سرفرازی و پیشرفت دیگران «غبطه» می‌خورد، اما حسد نمی‌ورزد، اما انسان خود‌کامه و نفاق‌گرا در برابر رشد و ترقی دیگران به آفت فضیلت‌سوز حسد گرفتار می‌گردد نه حالت انسانی و رشد دهنده «غبطه». ب: پاره‌ای، از این گروه هم برتر و بالاترند و اینان کسانی هستند که در برابر موفقیت و پیروزی و برخورداری دیگران، نه تنها شادمان می‌شوند و خود هم می‌کوشند تا در آسمان فضیلت و موفقیت درخشیدن نمایند، بلکه چه بسا از منافع خویش به سود دیگران چشم می‌پوشند. اینان به ویژگی ایثار آراسته‌اند. «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۱... ۱) ج: سومین گروه از انسانها کسانی هستند که نه خود مرد تلاش و کوشش و پایداری و آفرینش موفقیت و پیروزی و سرفرازی‌اند و نه می‌توانند آن را در دیگران بنگرند و شادمان شوند؛ آنان به آفتی گرفتارند که برای از میان برداشتن موفقیت و آسایش و نعمت دیگران تا نابودی خویش پیش می‌روند و اینان گرفتاران بلای حسادت‌اند. به همین دلیل است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در هشدار از این بلای خانمان‌سوز فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسِدَ، فَإِنَّ الْحَسِدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (۲) از آفت ویرانگر حسد پرهیزید؛ چرا که حسد، نیکبها و ارزش‌ها را می‌خورد و می‌سوزاند و نابود می‌کند درست همانگونه که آتش هیزم را. و نیز فرمود: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسِدُ وَالْعُجْبُ وَالْفُحْرُ» (۳) آفت دینداری و آراستگی به ارزش‌ها، بلای حسادت و خود بزرگی بینی و فخر فروشی است. و نیز هشدار داد که: «أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ» (۴) ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷. ۲. سوره حشر، آیه ۹. ۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵. ۴. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۷. (صفحه ۴۰۲) ریشه و اساس کفر‌گرایی و ناسپاسی و گناه، سه آفت است: آفت آز و حرص، آفت ویرانگر خود بزرگی بینی، آز و حرص و دیگر بیماری حسادت. ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۰. (صفحه ۴۰۳)

## ۷۹. آیه (راه بهانه‌جویی و دروغ را به فرزندان خود نیاموزید)

### اشاره

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (پدر) گفت: من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید. (۱۳ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آنها را متهم به سوء قصد کند گفت: این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از دو جهت است، اول این که «دوری یوسف برای من غم‌انگیز است» و دیگر این که در بیابان‌های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می‌ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید» و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن «بیابان گرگ خیز» گرگ قصد جان یوسف کند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُزْنٌ»: اندوه دل در فراق و هجران محبوب. در این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که پس از اظهار مهر و دوستی بسیار برادران یوسف نسبت به او، پدرشان ناگزیر گردید که او را به همراه آنان به دشت و صحرا گسیل دارد و به آنان در خیرخواهی‌شان اعتماد کند. با این وصف ضمن سفارش آنان به مراقبت از یوسف گفت: قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ

تَذَهَّبُوا بِهٖ هَمِيْنِ وَاَقْعِيْتِ كِهٖ شَمَا اُو رَا اَز مَن دُوْر سَازِيْد و بَا خُوْد بِيْرِيْد، مَرَا اَنْدُوْهَكِيْن مِي سَازِد. بِه بِيَان دِيْكَر اِيْنَكِه: جِدَايِي و فِرَاق اُو اَز مَن، مَرَا اَنْدُوْهَكِيْن مِي سَازِد. (صَفْحَه ۴۰۴) وَ اَخَافُ اَنْ يَأْكُلَهُ الدَّيْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُوْنَ. و نِيْز اَز اِيْن مِي تَرْسَم كِه شَمَا اَز مَرَاقَبْت اُو غَفْلَت و رَزِيْد و سِرْگَرَم كَارِهَاي خُوْد شُوِيْد و گِرْگ اُو رَا بَخُوْرِد. پَارِهَاي دَر اِيْن مُوْرِد آوْرْدِه\_اَنْد كِه: دَر اَنْ سِرْزَمِيْن گِرْگ بَسِيَار بُوْد و دَر اَنْ رُوْزگَارَان گِرْگِهَا گَاه بِه بَرُخِي اَز مُرْدَم حَمَلِه مِي كَرْدَنْد و اَنْاَنْ رَا طَعْمِه خُوْد مِي سَاخْتَنْد. و پَارِهَاي دِيْكَر آوْرْدِه\_اَنْد كِه: يَعْقُوْب دَر عَالَم خُوَاب مَنظَرِه هُوْلنَاكِي رَا دِيْد كِه دَر اَنْ گُوِيِي دِه گِرْگ دَرَنْدِه بِه يُوْسُف حَمَلِه\_وَر شُدِه و مِي خُوَاَهَنْد اُو رَا اَز پَا دَر آوْرَنْد، اَمَّا دَر اَنْ مِيَان يَكِي اَز اَنْهَا بِه حَمَايْت اَز فِرْزَنْدَش بَرخَاسْتِه و اَنْهَا رَا اَز كَشْتَنْ اُو مَنصِرْف مِي سَازِد؛ و سِر اَنْجَام دَر خُوَاب مِي بِيْنْد كِه زَمِيْن شَكَاْفْتِه شُد و يُوْسُف دَر اَعْمَاق اَنْ فِرُو رَفْت و پَس اَز سِه رُوْز بِيْرُوْن آَمْد. هَمِيْن خُوَاب و سَخْن يَعْقُوْب بَهَانِه بِه دَسْت اَنْاَنْ دَاد تَا اَنْ صَحْنِه سَازِي رَا بِه رَاه اَنْدَازَنْد و گِرْنِه اَنْ گِرُوِه نَمِي دَاَنْسْتَنْد چِه بَهَانِه\_اِي بَرَاي كَار نَاجَوَانْمِرْدَانِه خُوْد سَاز كَنْنْد. اَز پِيَاْمَبِر گِرَامِي صَلِي اَللّٰه عَلِيْهٖ وَاَلِهٖ آوْرْدِه\_اَنْد كِه فِرْمُوْد: دِرُوْغ رَا بِه كَسِي تَلْقِيْن نَكْنِيْد و رَاه بَهَانِه\_جُوِيِي رَا بِه اُو نَشَاْن نَدِهِيْد؛ فِرْزَنْدَان يَعْقُوْب نَمِي دَاَنْسْتَنْد كِه گِرْگ اَنْسَاْن رَا مِي خُوْرِد؛ اَنْهَا اِيْن رَا دَر گَفْتگُوِي بَا پَدِر و اَز گَفْتَار اُو دِرِيَاْفْتَنْد و اَنْ صَحْنِه\_سَازِي رَا بِه رَاه اَنْدَاخْتَنْد. اِيْن مُطَلَب نَشَاْنگَر اَنْ اَسْت كِه نَبَايْد بِه دَشْمَنْ رَاه بَهَانِه\_جُوِيِي و شِرَارْت رَا نَشَاْن دَاد. (صَفْحَه ۴۰۵)

## ۸۰. «قَالُوا لَيْنَ أَكَلَهُ الدَّيْبُ ...»

### آیه

«قَالُوا لَيْنَ أَكَلَهُ الدَّيْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةُ اِنَّا اِذَا لَخَسِرُوْنَ»

### ترجمه

گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکارترین خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته تر می ساخت. از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته‌ای دائماً در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالاخره جدایی لازم است. لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود و «گفتند: چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود». یعنی مگر ما مرده‌ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علایق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی‌دارد، ما در میان مردم آبرو داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز این که می‌گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می‌توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟ آنها در ضمن به این گفتار پدر

که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله، مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی‌عرضه‌ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی‌خوریم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرهای تنها انگشت روی (صفحه ۴۰۶) خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می‌گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می‌شد. بعضی دیگر گفته‌اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می‌کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت و نظرش به انسانهای گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود. ولی به هر حال با هر حيله و نیرنگی بود، مخصوصاً با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می‌افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

### نیاز فطری و طبیعی انسان به پرکردن اوقات فراغت

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی‌تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند. انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می‌شود، همانگونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد. تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پایین می‌آید و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می‌شود که کمیت و کیفیت کار هر دو فزونی پیدا می‌کند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می‌شود کمک به ساعات کار می‌کند. در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آن جا که علی می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَعُ لُ: زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می‌شود، قسمتی به معنویات می‌پردازد و با پروردگارش مناجات می‌کند و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم (صفحه ۴۰۷) معاش است و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد». (۱) جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است «وَ ذَلِكُمْ عَوْنٌ عَلَى سَائِرِ السَّاعَاتِ: و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه‌ها». به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخ‌های یک ماشین است گرچه این ماشین یک ساعت متوقف برای این کار می‌شود، ولی بعداً قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می‌کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود. اما مهم این است که سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد و گرنه مشکلی را که حل نمی‌کند، بلکه بر مشکل‌ها می‌افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می‌کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می‌گیرد و یا لاقلاً بازده کار او را به حداقل می‌رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می‌گوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و با داوری و نظارت او انجام می‌گرفت. حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می‌گذاشت. در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَجَزَى الْأَبْلِ مُقْبِلَةً مِنْ تَبُوكَ فَسَبَقَتِ الْغُضْبَاءَ وَ عَلَيْهَا أَسْمَاءُ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ سَبَقَ أَسْمَاءُ: هنگامی که پیامبر از تبوک برمی‌گشت، میان یاران خود مسابقه سواری برقرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «عَضْبَاء» سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به



خاطر این که شتر از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بود صدا زدند رسول الله پیشی گرفت، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد» (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست). (۲) نکته دیگر این که همانگونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصاً \* \* \* \* \* ۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۳۹۰-۲- «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۹۶. (صفحه ۴۰۸) نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دست‌های مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می‌کند، باید به هوش بود که ابرقدرت‌های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه‌های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه‌ای یا جهانی پیاده نکنند. فراموش نمی‌کنیم در عصر «طاغوت» هنگامی که می‌خواستند نقشه‌های خاصی را پیاده کنند و سرمایه‌ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می‌دادند و مردم را آن چنان به این بازی‌ها سرگرم می‌ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد پردازند.

### نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سویی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف و ترس از گرگان بیابان بود. اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می‌کند که تا نشانه‌های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

### به دشمن خود راه کار نشان ندهید

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که: «لَا تُلْقُوا الْكَذَّابَ فَتَكْذِبُ فَرَانَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الذُّبَّ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ حَتَّى لَقَنَهُمْ أَبُوهُمْ: به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی‌دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر (صفحه ۴۰۹) این سخن را گفت از او آموختند». (۱) اشاره به این که گاه می‌شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می‌کنید، راه‌های انحرافی را به او نشان ندهید. این درست به این می‌ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می‌گوید توپ خود را به لامپ چراغ زن، کودک که تا آن وقت نمی‌دانست می‌شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مسأله می‌شود که چنین کاری امکان‌پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می‌شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می‌شود و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می‌کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد. این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی‌های انحرافی سبب می‌شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی‌دانستند یاد بگیرند و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می‌شود، در اینگونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود. البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوءاستفاده کردند. نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته‌ها با آن برخورد می‌کنیم که مثلاً کسی می‌خواهد درباره ضررهای «مواد مخدر» یا «استمناء» سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می‌کند و یا صحنه‌های آن را به وسیله فیلم نشان می‌دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنا می‌گردند، سپس مطالبی را که در

نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می‌کند به دست فراموشی می‌سپارند، به همین دلیل غالباً زیان و بدآموزی این نوشته‌ها و فیلم‌ها به مراتب بیش از فایده آنها است. \*\*\*\*۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۱۵. (صفحه ۴۱۰)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر جان! اگر با این حال که ما گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و با قدرت و شهامت از برادرمان دفاع می‌کنیم، باز هم نتوانیم گرگ را از او دور سازیم و گرگ سر رسد و او را بخورد، راستی که در آن صورت از زیانکاران روزگار خواهیم بود و حال روز ما به کسانی می‌ماند که بر خلاف خواست و میل خود سرمایه خویشتن را از دست داده‌اند. به باور پاره‌ای مفهوم آخر آیه این است که: در آن صورت ما مردمی ناتوان و وامانده خواهیم بود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: در آن صورت ما او و یا حق او را ضایع و تباه ساخته‌ایم. «حسن» در این مورد می‌گوید: به خدای سوگند که آنان برای یوسف خطرناک‌تر از گرگ درنده بودند. (صفحه ۴۱۱)

### ۸۱. «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ...»

#### آیه

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»

#### ترجمه

هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفیگاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن‌ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آنها نمی‌دانند. (۱۵ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ» (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند، بلکه پایین بردند و در قعر چاه در آن جا سکو ماندی برای کسانی که در چاه پایین می‌روند، نزدیک سطح آب، درست می‌کنند قرار دادند، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند. سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آنها بفرستد، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه، آنها درباره یوسف عملی خواهد شد و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه برمی‌دارند. تنها نگرانی آنها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود. صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش‌های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آنها نیز اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند. می‌گویند: پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آنها گرفت و به سینه خود چسبانید، قطره‌های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آنها سپرد و از آنها جدا شد، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می‌کرد آنها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می‌کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشتند، اما هنگامی که مطمئن شدند پدر آنها را نمی‌بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه‌هایی را که بر اثر حسد، سال‌ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می‌برد، اما پناهش نمی‌دادند. در روایتی می‌خوانیم که در این (صفحه ۴۱۲) طوفان بلا که یوسف اشک می‌ریخت و یا به هنگامی

که او را می‌خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است، گویی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است، بی‌خبر از این که تیره‌روزی در انتظار او است، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت: «فراموش نمی‌کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق‌العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می‌برم و به من پناه نمی‌دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او، حتی به برادران، تکیه نکنم». جمله «أَجْمَعُوا» نشان می‌دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آنها متفق نبود. اصولاً «أَجْمَعُوا» از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می‌باشد. سپس اضافه می‌کند: در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور، «روزی فرا می‌رسد که آنها را از همه این نقشه‌های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند» (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ). همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده‌ای و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می‌کنند و همچون تشنه‌کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می‌روند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می‌آیند، اما تو چنان اوج گرفته‌ای که آنها باور نمی‌کنند برادرشان باشی، آن روز به آنها خواهی گفت، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید و در آن روز چه قدر شرمسار و پشیمان خواهند شد. این وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سوره وحی نبوت نبود بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

(صفحه ۴۱۳) «شُعور»: دریافت واقعیتی دقیق و ظریف و باریک به باریکی تار مو در شب تیره.

### زهی سنگدلی و بی‌رحمی

از «الف و لام» که بر سر واژه «جُبَّ» آمده، چنین دریافت می‌گردد که چاه مورد اشاره، چاهی شناخته شده و بر سر راه کاروانها و مسافران بود و کاروانیان برای برداشتن آب بر سر آن می‌آمدند. پاره‌ای بر آنند که آنان در پی چاهی کم آب و یا خشک بودند که یوسف را در اعماق آن قرار دهند، تا بدین وسیله هم به هدف پست خویش برسند و هم آن کودک دوست‌داشتنی غرق نشود؛ از این رو او را به این چاه افکنند و یا همانگونه که از آیه نیز دریافت می‌گردد، در گوشه‌ای از نهانگاه چاه قرارش دادند. «سدی» در این مورد آورده است که «یهودا» برای او غذا می‌آورد تا به وسیله کاروانیان از آنجا برده شد و دیگری بر آن است که چاه برای او روشن گردید و آب آن شیرین شد به گونه‌ای که به وسیله آن، از آب و غذا بی‌نیاز گردید. «مقاتل» می‌گوید: آب آن چاه تیره بود، اما با افکنده شدن یوسف در آن، صاف و زلال گردید و خدا جبرئیل یا فرشته دیگری را بر حراست و پرستاری و تغذیه او گماشت. و نیز آورده‌اند که: پس از افکنده شدن یوسف به قعر چاه، خدا به سنگی بزرگ که در ته چاه بود، فرمان داد تا بالا آمده و یوسف بر روی آن قرار گیرد. یوسف در آن شرایط به دلیل به غارت رفتن لباسش برهنه بود؛ همانگونه که نیای گرانقدرش ابراهیم را به هنگامی که به آتش افکنند جامه از تنش درآوردند و جبرئیل جامه‌ای از حریر بهشتی برای او آورد. این جامه تا هنگام رحلت ابراهیم به همراه او بود و آنگاه به فرزندش اسحاق و پس از او به یعقوب رسید و یعقوب آن را در بسته‌ای بر گردن

یوسف آویزان کرد، که پس از افکنده شدن به چاه، جبرئیل به نزد او آمد و پیراهن مورد اشاره را بر او پوشاند. در روایتی طولانی از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: این پیراهن همان جامه‌ای است که کاروانیان سالها پس از این جریان به همراه خود به کنعان آوردند (صفحه ۴۱۴) و بر چهره یعقوب افکندند و او بوی فرزندش یوسف را از آن دریافت و گفت: بوی یوسف را از آن می‌شنوم. (۱) در کتاب «النبوة» از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: وقتی یوسف به قعر چاه افکنده شد، جبرئیل نزد او رفت و از او پرسید: چه کسی تو را به چاه افکنده است؟ او پاسخ داد: برادران من. پرسید: چرا؟ گفت: به خاطر محبوبیت و جایگاهی که در دل پدرم داشتم، برادرانم دچار آفت حسد شدند و مرا به چاه افکندند. از او پرسید: پسر جان! می‌خواهی از اینجا نجات پیدا کنی؟ پاسخ داد: این در گرو خواست خدای پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که اگر بخواهد، مرا نجات می‌بخشد. جبرئیل گفت: خدای آنان می‌فرماید این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسئَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ لِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا، وَتَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ.» (۲) بارخدایا! از تو که ستایش از آن توست و خدایی جز ذات پاک تو نیست و پدیدآورنده آسمانها و زمین هستی، ای صاحب شکوه و بزرگواری! از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندان او درود فرستی و در گرفتاری من راه نجات و گشایشی قرار دهی و از آنجایی که فکر آن را می‌کنم و از آن جایی که فکرش را هم نمی‌توانم بکنم روزیم ارزانی داری. یوسف این دعا را زیر لب زمزمه کرد، که خدای توانا به برکت آن، هم او را از چاه نجات داد و هم از مکر و سوسه زنان کاخ نشین او را حراست فرمود و هم فرمانروایی مصر را از جایی که هرگز فکر نمی‌کرد به وی ارزانی داشت. ۱. آیه ۹۴. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷ و ص ۶؛ تفسیر قُمی، ج ۱، ص ۳۵۴. (صفحه ۴۱۵) و «علی بن ابراهیم» آورده است که آن حضرت در قعر چاه این دعا را زمزمه می‌کرد: یا إِلَهَ اِبْرَاهِيمَ وَاسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ، ارْحَمْ ضَعْفَى وَقَلَّةَ حِلْمَتِي وَصِغْرِي. (۱) بارخدایا، ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به شکوه و شکست ناپذیری خودت، به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی ام رحم کن! و اَوْحِنَا إِلَيْهِ وَبِهِ اَوْ وَحِي نَمُودِيمُ که ... حسن می‌گوید: خدا در همان قعر چاه، مقام رسالت را به یوسف ارزانی داشت و با وحی بر او، نوید نجات و رستگاری و فرمانروایی بر مصر را به او داد. لَكِنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ بی‌گمان آنان را از این کار زشتشان در حالی که نمی‌دانند تو همان یوسف هستی آگاهشان خواهی ساخت. به باور مفسران منظور همان فرازی است که در مراحل پایانی داستان یا آخرین آیات سوره یوسف آمده است که آن حضرت سرانجام از آنان می‌پرسد: آیا می‌دانید شما نسبت به یوسف و برادرش چه کردید و چگونه بیرحمانه و ظالمانه رفتار نمودید؟ (۲) این وحی، به باور بسیاری از مفسران به سان همان وحی و رسالتی بود که به پیامبران ارزانی می‌شد. ۱. تفسیر قُمی، ج ۱، ص ۳۴۱. ۲. آیه ۸۹. (صفحه ۴۱۶)

## ۸۲. آیه (گریه‌های دروغین)

### اشاره

وَ جَاؤُاْ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ شب هنگام در حالی که گریه می‌کردند به سراغ پدر آمدند. (۱۶/یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف نقشه‌ای را که برای او کشیده بودند، همانگونه که می‌خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی و نه از طریق توطئه، سر به نیست شده است، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند. طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می‌کرد

وارد شوند و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده و دلایل قلابی برای آن بسازند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عشاء»: پایان روز و آغازین دقیقه‌های تاریکی شب. چرا شامگاهان به خانه بازگشتند و چرا گریان و نالان آمدند؟ پاسخ هر دو پرسش روشن است. آنان تا پاسی از شب، آمدن خود را به تأخیر افکندند تا سیاهکاری خود را با مشتبه ساختن کار بر پدر به گونه‌ای سر و سامان بخشند و با گریه و ناله با پدر رو به رو شدند تا خود را راستگو جا زنند و با این شیوه و در آن شرایط بهتر بتوانند بهانه آورند و عذر تراشند و جریان را طبیعی و عادی جلوه دهند. از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که هر گریه‌ای از دل بر نمی‌خیزد و هر اشک و ناله‌ای دلیل راستی و درستی گفتار گریه کننده نیست. (صفحه ۴۱۷)

### ۸۳. «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا...»

#### آیه

«قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ»

#### ترجمه

گفتند: ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد، تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم. (۱۷ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که بی‌صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندهش یوسف را می‌کشید با یک نگاه به جمع آنها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید و جویای حال او شد: آنها گفتند: «پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت، نزد اثاث خود گذاشتیم، ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی‌رحم از راه رسید و او را درید». سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولاً پدر را با کلمه «یا ابانا» (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند و ثانیاً طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریح گاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وا دارند و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوییم.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اسْتَبِقُوا»: از ریشه «سَبَقَ» و به مفهوم مسابقه دادن است. نکته ظریف آن است که آنان نگفتند که تو هر راستگویی را تصدیق نمی‌کنی، بلکه گفتند: تو گفتار ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی‌داری؛ چرا که آگاه بودند که پدر، از سویی از حسادت آنان نسبت به یوسف آگاه بود و از دگر سو از شدت مهر و محبت خود به یوسف، نسبت به رفتار آنان در مورد فرزند دلبندهش بدگمان شده بود. (صفحه ۴۱۸)

## ۸۴. «وَجَاؤُا عَلٰی قَمِيصِهٖ ...»

## آیه

«وَجَاؤُا عَلٰی قَمِيصِهٖ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيْلًا وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ»

## ترجمه

و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت: هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته، من صبر جمیل می‌کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می‌گویید یاری می‌طلبم. (۱۸ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## اشاره

جمله «سَوَّلَتْ» از ماده «تَسْوِيل» به معنی تزیین می‌باشد گاهی آن را به معنی «تَرْغِيب» و گاهی به معنی «وَسْوَسِيَةٌ» نیز تفسیر کرده‌اند که تقریباً همه به یک معنی باز می‌گردند. یعنی هوس‌های نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد. اما از آن جا که دروغگو حافظه ندارد و از آن جا که یک واقعه حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیت‌ها و مسائل اطراف خود دارد که کمتر می‌توان همه آنها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت: شما دروغ می‌گویید «بلکه هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته» و این نقشه‌های شیطانی را کشیده است (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا). در بعضی از روایات می‌خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است و سپس بیهوش شد و به سان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم و پدر همچنان تا سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد. (۱) و با این که قلبش آتش گرفته \*\*\*۱- «تفسیر آلوسی»، ذیل آیه. (صفحه ۴۱۹) بود و جانش می‌سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: «من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند» (فَصَبِرْ جَمِيْلًا) و سپس گفت: «من از خدا در برابر آن چه شما می‌گویید یاری می‌طلبم» (وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ). از او می‌خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم، خویشتن‌داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود. او نگفت از خدا می‌خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد، چرا که می‌دانست یوسف کشته نشده، بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می‌کنید که نتیجه‌اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می‌طلبم.

## تسویل نفس

اشاره به این که هنگامی که هوس‌های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می‌شود زشت‌ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آن چنان زینت می‌دهد که آن را امری مقدس و ضروری، تصور می‌کند و این دریچه‌ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به یک مسأله مخصوصاً هنگامی که توأم با رذائل اخلاقی شود، پرده‌ای بر حس تشخیص انسان می‌افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می‌دهد. لذا قضاوت صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان‌پذیر نیست و اگر می‌بینیم در قاضی، عدالت شرط شده‌است، یکی از دلایلش همین است و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۸۲ می‌گوید: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ تَعَالَى» تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می‌دهد» باز اشاره‌ای به همین مطلب است.

### دروغگو کم حافظه است

(صفحه ۴۲۰) سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می‌رساند که دروغگو نمی‌تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد، چرا که واقعیت‌های عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می‌کند، روابط بی‌شماری با موضوعات در اطراف خود دارد و دروغگو که می‌خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبردست باشد نمی‌تواند تمام این روابط را حفظ کند، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می‌شود، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می‌گیرد و همانها است که سرانجام واقعیت را فاش می‌کند و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقه‌مندند که هرگز گرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند.

### صبر جمیل چیست؟

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می‌دهد و لرزان نمی‌گردد. یک نسیم ملایم می‌تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس‌های بزرگ همچون اقیانوس آرام، بزرگ‌ترین طوفانها را هم در خود می‌پذیرند و آرامش آنها بر هم نمی‌خورد. گاه انسان ظاهراً شکیبایی می‌کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می‌سازد. اما افراد باایمان و قوی‌الاراده و پر ظرفیت کسانی هستند که در اینگونه حوادث هرگز پیمانۀ صبرشان لبریز نمی‌گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی‌تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی‌سازند، صبر آن‌ها، «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که در آیات دیگر این سوره می‌خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟ پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که: قلب (صفحه ۴۲۱) مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک‌هایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند. از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که اتفاقاً همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می‌ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می‌ریزید؟ پیامبر در جواب فرمود: «چشم می‌گرید و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی‌گویم» (تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ) و در جای دیگر می‌خوانیم فرمود: «لَيْسَ هَذَا بُكَاءً أَنْ هَذَا رَحْمَةٌ» این گریه (بی‌تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است». (۱) اشاره به این

که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

### ضرورت توجه و مراقبت دائمی

ابوحزمه ثمالی از امام سجاد نقل می‌کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاد خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: «مواظب باش هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است». ابوحزمه می‌گوید: گفتم هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، مستحق نیست. امام فرمود: «درست است، ولی من از این می‌ترسم که در میان آنها افراد مستحق باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد». سپس فرمود: «به همه آنها غذا بدهید \* \* \* \* \* ۱- «بحار الانوار»، طبع جدید، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۷ و ۱۵۱. (صفحه ۴۲۲) (مگر نشنیده‌اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می‌کردند، قسمتی را به مستحقان می‌داد و قسمتی را خود و فرزندانش می‌خورد، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه‌دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مایوس شد و تاریکی شب، همه جا را فراگرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکایا بود و خدا را سپاس می‌گفت، اما یعقوب و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود». امام سپس اضافه فرمود: «خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که: تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می‌کنم و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم». (۱) قابل توجه این که به دنبال این حدیث می‌خوانیم که ابوحزمه می‌گوید از امام سجاد پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود: «در همان شب». (۲) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که یک لغزش کوچک و یا صریح‌تر یک «ترک اولی» که گناه و معصیتی هم محسوب نمی‌شود، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می‌شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آنها بدهد و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می‌کند، که همواره مراقب کوچک‌ترین گفتار و رفتار خود باشند. جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی‌خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه‌ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادی گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آنها را مجازات نکند. \* \* \* \* \* ۱- «تفسیر برهان» جلد ۲ صفحه ۲۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۴۲۳)

### دعای گیرای یوسف

در روایات اهل بیت علیهم السلام و در طرق اهل تسنن می‌خوانیم: هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می‌کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است. در روایتی می‌خوانیم با خدا چنین مناجات می‌کرد: «اللَّهُمَّ يَا مُنَسَّ كُلِّ غَرِيبٍ وَيَا صَاحِبَ كُلِّ وَحِيدٍ وَيَا مَلَجًا كُلِّ خَائِفٍ وَيَا كَاشِفَ كُلِّ كُرْبِيَّةٍ وَيَا عَالِمَ كُلِّ نَجْوَى وَيَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى وَيَا حَاضِرَ كُلِّ مَلَأٍ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ اَسْئَلُكَ اَنْ تَقْدِرَ رَجَائِكَ فِي قَلْبِي حَتَّى لَا يَكُونَ لِي هَمٌّ وَلَا شُغْلٌ غَيْرُكَ وَ اَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ اَمْرِ فَرَجًا وَ مَخْرَجًا اِنَّا عَلَى كُلِّ



شَئٍ قَدِيرٍ». «... بار پروردگارا! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایی، ای کسی که پناهگاه هر ترسان و برطرف کننده هر غم و اندوه و آگاه از هر نجوی و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی، ای حی و ای قیوم، از تو می‌خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم و از تو می‌خواهم که از این مشکل بزرگ، فرج و راه نجاتی، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی». جالب این که در ذیل این حدیث می‌خوانیم: فرشتگان صدای یوسف را شنیدند و عرض کردند: «إِلَهِنَا نَسَمِعُ صَوْتَا وَدُعَاءِ: الصَّوْتُ صَوْتُ صَبِيٍّ وَالدُّعَاءُ دُعَاءُ نَبِيِّ: پروردگارا! ما صدا و دعایی می‌شنویم، آواز، آواز کودک است، اما دعا، دعای پیامبری است». (۱) این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران به چاه افکندند پیراهن او را در آورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لا اقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند: از همان خورشید و ماه و یازده ستاره‌ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس در تنت بپوشانند (و او به دنبال یأس مطلق، از \*\*\*\*\*) ۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. (صفحه ۴۲۴) غیر خدا دعای فوق را خواند. (۱) از امام صادق نقل شده است که فرمود: «هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک، اینجا چه می‌کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته‌اند، گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می‌آورد، گفت: خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی: گفت: کدام دعا؟ گفت: بگو: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْمَنَّانُ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُجْعَلَ لِيْ مِمَّا اَنَا فِيْهِ فَرَجًا وَ مَخْرَجًا: پروردگارا! من از تو تقاضا می‌کنم ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، تویی که بر بندگان نعمت می‌بخشی، آفریننده آسمانها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی، تقاضا می‌کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن ستم برای من قرار دهی» (۲) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد. \*\*\*\*\*) ۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۱۶. (صفحه ۴۲۵)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«دَمٌ كَذِبٌ»: خون دروغین. «تَسْوِيلٌ»: آراستن و جلوه دادن هوای نفس آن چیزی را که آراستگی و زیبایی ندارد.

### دروغی رسوا و احمقانه

آنان برای تحمیل دروغ و نیرنگ خود به پدر و خاندان خویش و پوشیده داشتن جنایت زشت و بی‌رحمانه‌ی خود نقشه شوم و احمقانه دیگری کشیدند و دروغی رسوا و حساب نشده برای فریب دیگران سرهم بندی نمودند و پیراهن یوسف را که به خونی دروغین آغشته بودند، به همراه خود آوردند و گفتند: پدر، این خون برادرمان یوسف است که به هنگام گرفتار آمدن در چنگال گرگ به پیراهنش ریخته است. «حَسَن» می‌گوید: پدر گفت: پیراهن او را بدهید، هنگامی که آن را سالم دید، گفت: به خدای سوگند که تاکنون گرگ آدمخواری بردبارتر از این گرگ ندیده‌ام؛ چرا که به گونه‌ای آرام و با تدبیر کودک محبوب مرا خورده، که پیراهن او را را ندریده است. و در روایت است که یعقوب آن پیراهن را بر چهره افکند و گفت: پسر من یوسف! گرگ مهربانی تو را گرفت و با اینکه می‌گویند تو را دریده و گوشت بدنت را خورده، پیراهنت را پاره نکرده است. «شعبی» می‌گوید در جامه و پیراهن یوسف سه نشانه از راستی و عظمت او جلوه گر شد: ۱ آنگاه که به وسیله آن بانوی کاخ، از ناحیه پشت شکافته شد. ۲ آنگاه که آن را بر چهره و دیدگان پدرش افکندند و او بینا شد. ۳ زمانی که پیراهن او را با خونی دروغین نزد پدرش آوردند. و پاره‌ای

دیگر آورده‌اند که وقتی پیراهن یوسف را به پدرش دادند، گفت: اگر گرگ فرزندم را خورده بود، پیراهن او سالم نمی‌ماند. آنان در یک لحظه خود را باختند و گفتند: ممکن است راهزنان او را کشته باشند. پدر گفت: چگونه او را کشتند، اما جامه ارزشمند او را نبردند؟ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً (صفحه ۴۲۶) یعقوب که به آنان بد گمان شده بود گفت: نه گرگ فرزندم را خورده است و نه به وسیله راهزنان کشته شده، بلکه هوای نفس شما این کار زشت و ظالمانه را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس شکیبایی من در برابر این رویداد غمبار، شکیبایی نیکو و زیباست؛ از این رو نه بی‌تابی و بی‌قراری می‌کنم و نه به مردم شکایت می‌برم. به باور پاره‌ای منظور این است که: شکیبایی زیبا، بهتر و نیکوتر از آن بی‌تابی است که سودی در پی ندارد. سید مرتضی می‌گوید: شکیبایی به هنگامی زیبا و نیکوست که تنها برای خدا باشد و چون شکیبایی یعقوب در هجران یوسف اینگونه بود، به این صورت وصف شد و در قرآن و دیگر منابع مذهبی شکیبایی زیبا عنوان یافت. وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ. و من در برابر آنچه شما می‌گویید و وصف می‌کنید، از خدای توانا یاری می‌جویم. و ممکن است منظور این باشد که: من در تحمل تلخی و دشواری شکیبایی در برابر این رویداد غمبار، از خدا یاری می‌جویم و پس از این جریان یوسف سه روز در آن چاه بود.

## پرتوی از آیاتی که گذشت

### پرتوی از آیات

از آیات چند گانه‌ای که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، این درس‌های آموزنده نیز دریافت می‌گردد:

## ۱ ابعاد وجود انسان و نیازهای گوناگون او

(۱) انسان یک ماشین بی‌احساس نیست تا همواره کار کند، همانگونه که یک جوک هندی هم نیست که همه ارزش‌های زندگی مادی را کنار گذارد و به جنگ سازمان وجود خویش و کشش‌های غریزی و طبیعی خود بر خیزد و نیز تنها از بعد معنوی و ۱. مترجم. (صفحه ۴۲۷) الهی پدید نیامده است تا همواره به نیایش و پرستش و عبادت خدا روزگار بگذرانند، بلکه موجودی شگرف و شگفت‌انگیز با دنیای خاص خود و ابعادی چند گانه است که هم نیاز به پاسخگویی به ندای فطرت خداجوی خویش دارد و هم به سوی وجدان و ارزش‌های انسانی کشیده می‌شود؛ هم نیاز به غذا دارد و هم تفریح و هم جستجوگر و حقیقت جو است. از این رو یعقوب به نیاز فرزندانش به تفریح و سرگرمی سالم و استدلال آنان بر نیاز یوسف پاسخ منفی نداد. حضرت کاظم علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: «أَجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْأَخْوَانِ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ عِيُوبَكُمْ ... وَ سَاعَةٌ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ» (... ۱) شما پیروان ما بکوشید تا ساعت‌های شبانه روز خویش را به چهار بخش تقسیم کنید و از زندگی درست بهره‌ور گردید: بکوشید بخشی را برای نیایش با خدا قرار دهید؛ بخش دوم را برای تأمین معاش و اقتصاد جامعه کوچک خانه و خانواده، بخش سوم را برای صله رحم و پیوندها و نشست‌های آموزنده و انسان ساز و همفکری و همکاری با یاران مورد اعتماد و دارای سه ویژگی امانت، شناخت و اخلاص، و چهارمین بخش را برای تفریح سالم بگذارید و به هوش باشید که تفریح سالم، به شما نشاط و شادابی می‌بخشد و شما را برای انجام وظایف و به دوش کشیدن بار مسئولیت در بخش‌های دیگر زندگی توان می‌بخشد.

## ۲ فرزند خود را با سختی‌ها آشنا کنید

چه بسیار استعدادها و نبوغ‌های طبیعی که بر اثر امواج عواطف پدر و مهرورزی ۱. بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۰۳. (صفحه ۴۲۸) بسیار

مادر و محبت‌های سرشار اطرافیان کودک نه تنها میدان ظهور و بروز نمی‌یابد و شکوفا نمی‌گردد، بلکه به سوی خمودی و افسردگی پیش می‌رود و تن پروری بر جای می‌نهد. به همین دلیل است که مرثیان شایسته و پدران و مادران آگاه باید در کنار مهر و عاطفه و محبت منطقی و بجا، کودک را با روح استقلال جویی بار آورند و بگذارند همگام با موج عواطف، فشارهای زندگی را نیز بچشد و برای رویارویی با آنها ابتکار به خرج دهد و به گونه‌ای او را همراهی کنند که به طور خودکار سردی و گرمی روزگار، دوست و دشمن، عوامل موفقیت و شکست، فراز و نشیب‌ها و موانع رشد و تعالی را بشناسد و راه برخورد درست با هر کدام را از خود بروز دهد، در غیر این صورت عزیز دردانه و لوس بار آمده و در بستر زمان و در کوره آزمایش‌ها و رخدادهای زندگی از چشم روزگار می‌افتد. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۴۲۹)

## ۸۵. «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا...»

### آیه

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَذَلِي دَلْوَةٌ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»

### ترجمه

و کاروانی فرا رسید، مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند، او دلو خود را در چاه افکند و صدا زد؛ مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را به عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آن چه آنها انجام می‌دادند آگاه است. (۱۹ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

کاروان را به این جهت «سَيَّارَةٌ» گفته‌اند که دائما در سیر و حرکت است. «وارد» به معنی آب آور، در اصل از «وَرُود» گرفته شده که معنی آن همانگونه که راغب در مفردات گفته، قصد آب کردن است، هر چند بعدا توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است. «بِضَاعَةً» در اصل از ماده «بَضْع» به معنی قطعه‌ای از گوشت است، که آن را جدا می‌کنند و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی از مال و سرمایه نیز گفته شده است و «بِضْع» به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب). یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده‌ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش، پیروز بدر آید. چند روز از این ماجرا گذشت خدا می‌داند، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته‌اند. به هر حال «کاروانی سر رسید» و در آن نزدیکی منزل گزید، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است، لذا «کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند، مأمور آب، دلو خود را در چاه افکند». یوسف از قعر چاه متوجه شد که سر و صدایی از فراز چاه می‌آید و به دنبال آن، دلو و طناب را دید که به سرعت پایین می‌آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی‌درنگ به آن چسبید. مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده، هنگامی که آن را با قوت بالا- کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: «مژده باد این کودکی است به جای آب» (قال یا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ). (صفحه ۴۳۰) کم کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران با خبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَأَسْرُوهُ بَضْعَةً).

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

## اشاره

«وارد»: به کسی گفته می‌شود که پیشاپیش کاروان برای یافتن آب و آوردن آن می‌رود. «بِضَاعِيَّةً»: کالا یا بخشی از مال که برای تجارت به کار گرفته می‌شود.

## یوسف در اسارت پول پرستان

این کاروان از مدین به سوی مصر روان بود، امّا راه خود را گم کرد و در بیراهه‌ای پیش رفت تا در کنار آن چاه منزل کرد. چاه مورد اشاره، در بیابانی دور افتاده و بی‌آب و علف بود که چوپانها و رهگذران، از آن آب بر می‌گرفتند؛ و آب شور و تیره‌ای داشت که پس از افتادن یوسف در آن، زلال و شیرین گردید. فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس کاروانیان آب‌آور خود را برای تهیه آب گسیل داشتند. پاره‌ای نام آن مرد را «مالک» گفته‌اند. فَأَذْلَى دَلْوَهُ او دلو خود را به چاه افکند تا آب بیرون بکشد، که آن کودک محبوب طناب دلو را گرفت و هنگامی که دلو بالا آمد، «مالک» پسری زیبا و پر شکوه را دید که به جای آب بالا آمده است. پیامبر گرامی در وصف زیبایی چهره و سیرت یوسف فرمود: أَعْطَى يُوسُفَ شَطْرَ الْحُسْنِ وَالنُّصْفَ الْآخَرَ لِسَائِرِ النَّاسِ. (۱) ۱. الْفِرْدَوْسُ، دیلمی، ج ۱، ص ۴۰۳. (صفحه ۴۳۱) نیمی از زیبایی و جمال به یوسف ارزانی گردید و نیم دیگر آن به همه مردم. «كَغَبِ الْأَخْبَارِ» می‌گوید: یوسف، چهره‌ای زیبا، موهای پیچیده و جالب، چشمانی درشت و جذاب، اندامی برافراشته و چهارشانه، کمری باریک و پوستی سپید و سیمایی درخشان داشت و به هنگام تبسم نوری از دندانهایش برق می‌زد و زمانی که سخن می‌گفت شعاعی فروزان در گفتارش هویدا می‌شد که گویی از دندانهای صدفی پیشین او زبانه می‌کشید. او در زیبایی وصف ناپذیر و به سان روشنی و درخشندگی روز در برابر شب بود. او به زیبایی آغازین روزهای آفرینش آدم، که خدا از روح خود براو دمید و هنوز دچار لغزش نشده بود، شباهت داشت. به باور پاره‌ای او این زیبایی بی‌نظیر را از مام بزرگ و پر فضیلت خویش «ساره» به ارث برده بود. قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ بِهِ بَاطِنٌ مِّمَّنْ قَدْ خَلَّيْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي الْغَاسِقِ. (سوره یوسف، آیه ۱۷) «ساره» به باور «سده» هنگامی که آب آور کاروان، یوسف را دید که به دلو آویزان شده است، فریاد برآورد که مژده! مژده! این پسری است که به جای آب از چاه برآمده است. امّا «جُبَّائِي» بر آن است که: او هنگامی که دید دلو سنگین است، نگاهی به چاه افکند و یوسف را دید و بی‌اختیار فریاد برآورد که مژده! مژده! و از پی فریاد او کاروانیان گرد آمدند و یوسف را از چاه بالا کشیدند. وَأَسْرُوهُ بِضَاعِيَّةً به باور «مُجَاهِدٌ» و «سده» منظور این است که: آن کسانی که یوسف را پیدا کردند، از بیم آنکه مباد دیگر سوداگران خود را شریک بدانند، او را پنهان کردند و گفتند این کالایی است که به ما امانت داده‌اند تا برای صاحبانش بفروشیم. امّا به باور «ابن عباس» منظور این است که برادران یوسف که از دور مراقب اوضاع بودند با دیدن جریان پیش آمدند و برادری خود را با آن کودک محبوب نمان داشته و به کاروانیان گفتند: این کودک برده ماست که گریخته و در این چاه نمان شده (صفحه ۴۳۲) است و به یوسف نیز هشدار دادند که اگر حقیقت را بگوید کشته خواهد شد؛ و او نیز از ترس لب فرو بست. (صفحه ۴۳۳)

## ۸۶. «وَسَرَّوهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ...»

## آیه

«وَسَرَّوهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»

## ترجمه

و او را به بهای کمی، چند درهم، فروختند و نسبت به (فروختن) او بی‌اعتنا بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود). (۲۰ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَخْس» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند و لذا قرآن می‌گوید: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ: اشياء مردم را با ظلم کم نکنید» (۸۵ / هود). در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آنها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می‌شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن به ثَمَنِ بَخْسِ فروختند. ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می‌یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فوراً می‌فروشند و طبیعی است که با این فوریت نمی‌توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند. در این که یوسف را به چند درهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند، باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی ۲۰ درهم و بعضی ۲۲ درهم و بعضی ۴۰ درهم و بعضی ۱۸ درهم نوشته‌اند و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته‌اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است و در پایان آیه می‌فرماید: «آنها نسبت به فروختن یوسف، بی‌اعتنا بودند» (وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ). در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است، اشاره به این که اگر آنها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی‌میل و بی‌اعتناء بودند. این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد، غالباً ارزان از دست می‌دهد و یا این که از این می‌ترسیدند که سر آنها فاش شود و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه‌های غلام بودن را نمی‌دیدند، بلکه آثار آزادگی و حریت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

## اشاره

(صفحه ۴۳۴) «بَخْس»: کم و ناچیز دادن حق دیگری. سرانجام آن کودک محبوب به بهایی ناچیز معامله شد و کاروانیان او را به همراه خود به سوی مصر حرکت دادند. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و او را به بهایی اندک و ناچیز فروختند. دَرَاهِمَ مَعْدُودَةً به چند درهم فروختند. و وصف درهمها با واژه «مَعْدُود» ، نشانگر اندک بودن بهایی است که در برابر یوسف دریافت داشتند. از چهارمین امام نور آورده‌اند که فرمود: برادران یوسف آن درهمها را میان خود تقسیم کردند که به هر کدام دو درهم رسید. امّا از دیدگاه «مُجَاهِد» آن درهمها بیست و دو درهم، به باور «عِكْرِمَه» چهل درهم و طبق روایت رسیده از حضرت صادق علیه‌السلام هیجده درهم بود.

## فروشندگان یوسف

در مورد فروشنده، یا فروشندگان یوسف گفتگوست: گروهی از جمله «ابن عباس» و «مُجَاهِد» آورده‌اند که فروشندگان یوسف، برادران او بودند؛ چرا که یکی از آنان در نزدیکی چاه کمین کرده بود تا از آنچه بر سر آن کودک محبوب می‌آید، آگاه شود و دیگران را در جریان قرار دهد؛ و هنگامی که دید کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند، او برادران را در جریان قرار داد و از پی آن

همگی به نزد «مالک»، که آب‌آور کاروان بود و یوسف را از چاه بیرون کشیده بود، رفتند و یوسف را به عنوان برده فراری به او فروختند. «ابوحمز» در تفسیر خود آورده است که: بیرون آوردگان یوسف از چاه، تا زمانی که آن کودک محبوب را به همراه خود داشتند، همواره در کارشان با خیر و برکت رو به رو بودند و زمانی که یوسف را فروختند، خیر و برکت نیز از کار آنان رخت بر بست. (صفحه ۴۳۵) وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ. در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: آن کسانی که او را خریدند، از خریدن او شادمان نبودند و به این کار بی‌رغبت و بی‌شور و شوق به نظر می‌رسیدند؛ چرا که آنان در سیمای یوسف نشان آزادگان و اخلاق شایستگان و بزرگان را تماشا کردند و می‌ترسیدند بر اثر خریدن و به بردگی بردن او، دچار گرفتاری و زیان گردند. ۲ اما به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان نسبت به خود یوسف بی‌رغبت بودند؛ چرا که آنان او را برای تجارت و سود خریده بودند و نه برای خدمت به خودشان. ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: برادران یوسف که او را به کاروانیان فروختند، نسبت به پول دریافتی علاقه‌ای نداشتند؛ چرا که آنان این کار را نه برای به دست آوردن پول، که برای سرپوش نهادن بر کار ظالمانه خود انجام دادند و تنها در این اندیشه بودند که او را به سرزمینی دور دست تبعید سازند تا رازشان فاش نگردد. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خریداران یوسف بدان دلیل که از موقعیت معنوی و مقام‌الایی او در بارگاه خدا آگاهی نداشتند، نسبت به او شور و علاقه‌ای نشان نمی‌دادند و او را گرمی نمی‌داشتند. به باور ما دیدگاه‌های چهارگانه‌ای که گذشت با هم ناسازگار نیست و می‌توان آیه را به همه این مفاهیم و معانی تفسیر کرد. ۵ و بعضی نیز بر این باورند که: فروشندگان یوسف در مصر، نسبت به پول دریافتی بی‌رغبت بودند؛ چرا که آن را نه پول تجارت، که پول گمشده‌ای می‌دیدند که آن را یافته و بدون رساندن به پدر و مادرش او را فروخته‌اند. (صفحه ۴۳۶)

## ۸۷. «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ...»

### آیه

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَكَانَ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

### ترجمه

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید به همسرش گفت: مقام وی را گرمی دار، شاید برای ما مفید باشد و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، (ما این کار را کردیم) تا تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۲۱ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَثْوَاهُ» به معنی مقام از ماده «ثَوِيَ» به معنی اقامت است ولی در اینجا به معنی موقعیت و مقام و منزلت می‌باشد. داستان پر ماجرای یوسف با برادران که منتهی به افکندن او در قعر چاه شد به هر صورت پایان پذیرفت و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در مصر شروع شد. به این ترتیب که یوسف را سرانجام به مصر آوردند و در معرض فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود نصیب «عزیز مصر» که در حقیقت مقام وزارت یا نخست‌وزیری فرعون را داشت گردید، چرا که آنها بودند که می‌توانستند قیمت بیشتری برای این «غلام ممتاز از تمام جهات» پردازند، اکنون ببینیم در خانه عزیز مصر چه می‌گذرد. عزیز مصر

فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که به جای فرزند برای او باشد. «تمکین» در ارض برای یوسف، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به مصر و مخصوصاً گام نهادن او در محیط زندگی عزیز مصر، مقدمه‌ای برای قدرت فوق العاده او در آینده شد و یا به خاطر این بود که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهایی و گرسنگی و وحشت کجا و این همه نعمت و رفاه و آرامش کجا؟ بعد از آن اضافه می‌نماید که «ما این کار را کردیم تا تأویل احادیث را به او تعلیم دهیم» (وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ). منظور از «تأویل الاحادیث» علم تعبیر خواب است که (صفحه ۴۳۷) یوسف از طریق آن می‌توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند. در پایان آیه می‌فرماید: (وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسایل پیروزی و نجات انسان را به دست دشمنانش فراهم می‌سازد، چنان که در مورد یوسف اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی‌رفت و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی‌آمد و اگر به مصر نیامده بود نه به زندان می‌رفت و نه آن خواب عجیب فرعون و نه سرانجام عزیز مصر می‌شد. در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت نشاند، هر چند آنها چنین تصور می‌کردند که او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند. از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که نام عزیز مصر در آن برده نشده. تنها گفته شده است آن کسی که از مصر یوسف را خرید. اما این کس چه کسی بوده در آیه بیان نگردیده است در آیات آینده باز می‌بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص برداشته نمی‌شود و تدریجاً معرفی می‌گردد مثلاً در آیه ۲۵ می‌فرماید: (وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَىٰ الْبَابِ: هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دم در ناگهان مشاهده کرد). از این آیات که می‌گذریم به آیه ۳۰ می‌رسیم که تعبیر به «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ» (همسر عزیز) در آن شده است. این بیان تدریجی یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می‌کند که این از نشانه‌های فصاحت و بلاغت است و یا این که همانگونه که امروز نیز در ادبیات معمول است به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سر بسته شروع می‌کنند تا حس کنجکاوی خواننده را برانگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند. نکته دیگری که در آیات فوق سؤال‌انگیز است این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه‌ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد که با «لام» در «لِنُعَلِّمَهُ» که «لام غایب» است به آن اشاره شده است. ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤال فوق باشد که بسیاری از مواهب علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوس‌های سرکش می‌بخشد و به تعبیر دیگر این مواهب که ثمره روشن‌بینی‌های قلبی است جایزه‌ای می‌باشد که خداوند به (صفحه ۴۳۸) اینگونه اشخاص می‌بخشد. در حالات «ابن سیرین» معبر معروف خواب می‌خوانیم که او مرد بزازی بود، بسیار زیبا، زنی دل به او بست و با حيله‌های مخصوصی، او را به خانه خود برده درها را به روی او بست، اما او تسلیم هوس‌های آن زن نشد و مرتباً مفسد این گناه بزرگ را بر او می‌شمرد، ولی آتش هوس او به قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی‌ساخت، ابن سیرین برای نجات از چنگال او چاره‌ای اندیشید، برخاست و بدن خود را با اشیاء آلوده‌ای که در آن خانه بود چنان کثیف آلوده و نفرت‌انگیز ساخت که هنگامی که زن آن منظره را دید از او متنفر شد و او را از خانه بیرون کرد. می‌گویند ابن سیرین بعد از این ماجرا فراست و هوشیاری فوق العاده‌ای در تعبیر خواب نصیبش شد و داستانهای عجیبی از تعبیر خواب او در کتاب‌ها نوشته‌اند که از عمق اطلاعات او در این زمینه خبر می‌دهد. بنابراین ممکن است یوسف این علم و آگاهی خاص را به خاطر تسلط بر نفس در مقابل جاذبه فوق العاده همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد. از این گذشته در آن عصر و زمان دربار زمامداران بزرگ، مرکز معبران خواب بود و جوان هوشیاری همچون یوسف می‌توانست در دربار عزیز مصر از تجربیات دیگران آگاهی یابد و آمادگی روحی را برای افاضه علم الهی در این زمینه حاصل کند. به هر حال این نه اولین بار و نه آخرین بار است که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر هوس‌های سرکش پیروز می‌شوند مواهبی از علوم و دانش‌ها می‌بخشد که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست حدیث معروف «الْعِلْمُ نُورٌ

يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» نیز می‌تواند اشاره به این واقعیت باشد. این علم و دانشی نیست در محضر استاد خوانده شود و یا این که بی حساب به کسی بدهند. اینها جوایزی است برای برندگان مسابقه جهاد با نفس.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَثْوَى»: جایگاه، قرارگاه. خریدار یوسف، شخصی به نام «قطفیر»، یا «اطفیر» بود که مرد شماره دوم دولت مصر به شمار می‌رفت. او خزانه‌دار پادشاه آن کشور و جانشین او و فرمانده (صفحه ۴۳۹) سپاه وی بود و کسی که این پست‌های حساس را در آنجا به عهده می‌گرفت، به او لقب بلند آوازه «عزیز» می‌دادند. به همین جهت بود که وقتی یوسف با تعبیر خواب پادشاه آن کشور، خزانه‌داری مصر را به عهده گرفت، این لقب به او نیز داده شد. «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: «مالک بن زعر» یوسف را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سپید به عزیز مصر فروخت. «وهیب» می‌گوید: یوسف را برای فروش به بازار مصر آوردند و خریداران همچنان بهای او را بالا می‌بردند، تا زمانی که او را به برابر وزنش از پول و مشک و حریر فروختند و عزیز مصر او را به این بها خریداری کرد و او را نزد همسرش که نامش «راعیل» و لقب او «زلیخا» بود، آورد و به او سفارش کرد که مقام یوسف را گرامی دارد. عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَمِيدَ كِه او را به قیمت هنگفت بفروشیم و سودی سرشار ببریم. أَوْ تَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا او را به فرزندی بگیریم؛ چرا که او فرزند نداشت. عزیز مصر هنگامی در مورد یوسف چنین گفت که او را در زیبایی و خرد و هوشمندی و تدبیر در کارها نوجوانی آراسته و شایسته دید. همانگونه که گذشت «عزیز» مرد شماره دوم رژیم مصر بود و پادشاه آن کشور «ریان» نام داشت که تا اقتدار ظاهری و فرمانروایی یوسف زنده ماند، یوسف او را به توحید‌گرایی و یکتا پرستی فراخواند و وی ایمان به خدا ایمان آورد و دین و آیین یوسف را برگزید. پس از او فردی به نام «قابوس» به سلطنت رسید که دعوت یوسف را که در آن هنگام عزیز مصر بود نپذیرفت و به دین و آیین او ایمان نیاورد. اما به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، عزیز مصر همان پادشاه کشور بود؛ و از حضرت سجاد علیه‌السلام نیز اینگونه روایت شده است. وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا هَمَّا كُنَّا كِه یوسف را از نعمت سلامتی بهره‌ور نموده و از چاه نجاتش دادیم، درست همانگونه که او را در آن سرزمین اقتدار و امکانات بخشیدیم، (صفحه ۴۴۰) به این ترتیب که دل عزیز مصر را نسبت به او مهربان ساختیم، تا بدین وسیله در همان کشور پهناوری که عزیز فرمانروا بود، او نیز به فرمانروایی و اقتدار رسید. وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ چنین کردیم تا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم. وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ خدا بر کار یوسف چیره بود که از او حراست کند و به او روزی دهد و او را به مقام والای رسالت و نبوت و اقتدار و فرمانروایی عادلانه برساند. پاره‌ای از مفسران، ضمیر را به واژه مقدس «الله» برگردانده‌اند که در آن صورت مفهوم آیه این است: و خدا بر کار خود و تدبیر هستی چیره است و چیزی نمی‌تواند مانع اراده او گردد. (صفحه ۴۴۱)

### ۸۸. آیه (یوسف در کاخ عزیز مصر)

#### اشاره

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ هنگامی که به مرحله بلوغ و قوت رسید ما «حکم» و «علم» به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۲۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره



«أَشَدُّ» از ماده «شَدَّ» به معنی گره محکم است و در این جا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می‌باشد. یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانون‌های مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه‌ای روبرو شد. در یک طرف دستگاه خیره کننده کاخ‌های رؤیایی و ثروت‌های بیکران طاغوتیان مصر را مشاهده می‌کرد و در سوی دیگر منظره بازار برده‌فروشان در ذهن او مجسم می‌شد و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمل می‌شدند بر روح و فکر او سنگینی می‌نمود و در فکر پایان دادن به این وضع، در صورت قدرت، بود. آری او بسیار چیزها در این محیط پر غوغای جدید آموخت، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود، چرا که در آن شرایط کاری از دستش ساخته نبود و او در این دوران دائماً مشغول به خودسازی و تهذیب نفس بود، قرآن می‌گوید: «هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم». منظور از حکم و علم که در آیه بالا می‌فرماید ما آن را پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم، یا مقام وحی و نبوت است چنان که بعضی از مفسران گفته‌اند و یا این که منظور از «حکم»، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوی پرستی و اشتباه باشد و منظور از «علم»، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توأم نباشد و هر چه بود این «حکم و علم» دو بهره ممتاز و پرارزش الهی بود که خدا به یوسف بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبایی و توکل داد، که همه اینها در کلمه «مُحْسِنِينَ» جمع است.

### منظور از بلوغ أَشَدُّ چیست؟

(صفحه ۴۴۲) «أَشَدُّ» به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و «بلوغ أَشَدُّ» به معنی رسیدن به این مرحله است ولی این عنوان در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است. گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد» (۳۴ / اسراء) و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» تا زمانی که بلوغ أَشَدُّ پیدا کند و به چهل سال برسد» (۱۵ / احقاف) و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: «ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَکُونُوا شُيُوخًا» (۶۷ / غافر). (سپس خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم جنین بیرون می‌فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می‌رسید سپس به مرحله پیری). این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مراحل را می‌پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با یک نوع پختگی در فکر و عقل می‌باشد مرحله دیگر است و همچنین قبل از آن که انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید. ولی به هر حال در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف در آغاز جوانی پیدا شد. قرآن در آیه فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می‌گوید: اضافه می‌کند: «این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» یعنی مواهب الهی حتی به پیامبران بی حساب نیست و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بیکران فیض الهی بهره می‌گیرد. همانگونه که یوسف در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیبش شد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أَشَدُّ»: اوج رشد و کمال. در ادامه سخن در این مورد، در این آیه شریفه به چگونگی ارزانی شدن (صفحه ۴۴۳) نعمت گرانبهای بینش و دانش و مقام پرفراز رسالت و نبوت به یوسف پرداخته و می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَهنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار و رشد و شکوفایی فکری رسید «... ابن عبّاس» بر آن است که واژه «أَشَدُّ» را به دوران هیجده تا سی سالگی عمر انسان می‌گویند، اما به باور پاره‌ای به چهل سالگی گفته می‌شود. به باور بیشتر مفسران، اوج رشد و شکوفایی زندگی انسان زمانی است

که به مرز شصت سالگی می‌رسد؛ و روایتی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: به کسی که خدا شصت سال زندگی و عمر ارزانی داشت، حجت خود را بر او تمام کرده است. اما به باور گروهی دیگر آغاز چنین دورانی از سی یا بیست سالگی است. آتیناهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا و هنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار رسید، به او بینشی ژرف و دانشی گسترده ارزانی داشتیم. به باور «علی بن عیسی» منظور از واژه «حکمت»، آن گفتار عادلانه و برآورنده‌ای است که به سوی فرزاندگی فرا می‌خواند؛ و منظور از واژه «علم» بیان هر پدیده و رویداد و واقعیتی است، به همانگونه که هست و در دل اثر می‌گذارد. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور از «حکمت» مقام والای وحی و رسالت است و منظور از دانش، دانش دین و مقررات آن. از دیدگاه پاره‌ای منظور از واژه «حکم»، نه حکمت و فرزاندگی، بلکه قضاوت و داوری است و منظور از واژه «علم» نیز آگاهی به مصالح مردم و راه‌های آن است؛ چرا که مردم هنگامی که برای داوری در موضوعی نزد عزیز مصر می‌رفتند، او آن کار را به یوسف واگذار می‌کرد، چون به خرد سرشار و دانش بسیار و درایت و دیدگاه دقیق او در داوری آگاه بود و به آن ایمان داشت و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «علم» آگاهی به دین و مقررات آن و منظور از «حکم» پیاده کردن دین و عمل به (صفحه ۴۴۴) آن در میدان زندگی است. وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. و همانگونه که به یوسف در برابر شکیبایی و پایداریش پاداش پرشکوه ارزانی داشتیم، درست همانگونه که هر کسی که کار نیک انجام دهد و فرمانبرداری خدا پیشه سازد، پاداش بزرگ ارزانی خواهیم داشت. (صفحه ۴۴۵)

## ۸۹. «وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ...»

### آیه

«وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

### ترجمه

و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آن چه برای تو مهیاست (یوسف) گفت: پناه می‌برم به خدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟) مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند. (۲۳ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### عشق سوزان همسر عزیز مصر

جمله «رَاوَدْتُهُ» از ماده «رَاوَدَ» در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه است و همچنین به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می‌کشند «مِرْوَدٌ» گفته می‌شود و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است. یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود درآورد و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان، این عشق، روز به روز داغ‌تر و سوزان‌تر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدا نمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود. امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد. نداشتن فرزند از یک سو، غوطه‌ور بودن در یک زندگی پرتجمل اشرافی از سوی دیگر و نداشتن هیچگونه گرفتاری در زندگی داخلی آن چنان که معمول اشراف و متعلمان است از سوی سوم و بی‌بند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم، این زن را که از ایمان و تقوی نیز بهره‌ای نداشت در امواج و سوسه‌های شیطانی فرو برد، آن چنان که سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل

خویش را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند. او از تمام وسایل و روش‌ها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد و با خواهش و تمنا، کوشید در دل او اثر کند آن چنان که قرآن می‌گوید: «آن زن که یوسف در خانه او بود پی در پی از او تمنای کامجویی کرد» (صفحه ۴۴۶) (وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ). این تعبیر اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت‌آمیز و خالی از هر گونه تهدید با نهایت ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد. سرانجام آخرین راهی که به نظرش می‌رسید این بود یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد، تمام وسایل تحریک او را فراهم نماید، جالب‌ترین لباس‌ها، بهترین آرایش‌ها، خوشبوترین عطرها را به کار برد و صحنه را آن چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد. قرآن می‌گوید: «او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توأم» (وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ). «غَلَقَتِ» معنی مبالغه را می‌رساند و نشان می‌دهد که او همه درها را محکم بست و این خود می‌رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اتاق‌های تو در تویی تشکیل شده بود و به طوری که در بعضی از روایات آمده است او هفت در را بست تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد. به علاوه او شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد، چرا که هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست. در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و گفت: «پناه می‌برم به خدا» (قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ). یوسف به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد و در ضمن این واقعیت را به او و به همه کس فهماند که در چنین شرایط سخت و بحرانی برای رهایی از چنگال وسوسه‌های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات، پناه بردن به خدا است، خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ چیز در برابر اراده‌اش مقاومت نمی‌کند. او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل، اعتراف نمود. سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته «من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای بشوم، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می‌کنم و در کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است» (إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ). آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار (صفحه ۴۴۷) نیست؟ «مسلمانان رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«مُرَاوَدَةٌ»: درخواست چیزی از روی نرمی و رفاقت از دیگری با رفتن به سراغ او، که در اینجا منظور کامجویی و کام‌خواهی است. «تَغْلِقُ اَبْوَابَ»: درها را محکم بستن. «مَعَاذَ اللّٰهِ»: به خدا پناه می‌برم.

### حساس‌ترین مرحله آزمون حضرت یوسف علیه‌السلام

آن بانوی کاخ نشین که یوسف در خانه‌اش بود، بر خلاف تمایل و خواست یوسف به سراغش می‌رفت و با ظرافت و نرمش از او چیزی که زینده نبود می‌خواست. وَ غَلَقَتِ الْاَبْوَابَ و برای این کار روزی همه درها را، یکی پس از دیگری بر روی خود و یوسف بست. پاره‌ای بر آنند که هفت در را یکی پس از دیگری بست. وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ و گفت: هان ای یوسف پیش بیا که من از آن تو هستم و اینک از هر جهت برای تو آماده‌ام. قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّمَا و گفت: از آنچه مرا به انجام آن می‌خوانی به خدا پناه می‌برم! و بدین سان با این بیان هم روشنگری کرد که هرگز تن به چنین گناهی نخواهد داد و هم از خدای بنده‌نواز و توانا درخواست کرد که او را پناه دهد و در برابر وسوسه او از وی حراست نماید. إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ به باور بیشتر مفسران، ضمیر در «إِنَّهُ» به عزیز مصر که

همسر آن زن و به ظاهر مالک و خریدار یوسف بود باز می‌گردد و منظور این است که: هرگز، چرا که همسر تو مالک و صاحب اختیار من است که مرا به خانه خودش آورده و تربیت و نگاهداری (صفحه ۴۴۸) مرا به عهده گرفته و جایگاهم را نیکو داشته است و من هرگز به او و هیچ کس دیگر خیانت نمی‌ورزم، اما به باور پاره‌ای ضمیر به خدا باز می‌گردد و منظور این است که: پناه بر خدا که اندیشه چنین کاری را در ذهن جای دهم؛ چرا که خدا پروردگار من است و جایگاهم را گرامی داشته و با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و نبوت به من، احسان بزرگ و پر شکوهی در حق من کرده است. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. به راستی که ستمکاران رستگار نخواهند شد. و بدین سان قهرمان بهترین داستانها با بیان این فراز و این درس، حقیقت دیگری را بیان فرمود که اگر من چنین اندیشه را در دل جای دهم و به سوی آن گام سپارم، ستمکار خواهم بود و ستمکاران رستگار نمی‌گردند. این فراز نشانگر آن است که یوسف فکر آن گناه را نیز به دل نداد؛ چرا که در آن صورت اینگونه سخن نمی‌گفت. (صفحه ۴۴۹)

## ۹۰. «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ...»

### آیه

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

### ترجمه

آن زن قصد او را کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی را می‌نمود، این چنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود. (۲۴/یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

همسر عزیز مصر تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و این که جوانی نخواستہ بود و هنوز همسری نداشت و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی را می‌گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالاخره مقام «عصمت» در این وسط حائل نمی‌شد. بنابراین تفاوتی میان «هم» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود، که از یوسف، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد. نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل این که می‌گوییم: افراد بی‌بند و بار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می‌گرفتم. بنابراین تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است. طبق این تفسیر از یوسف، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزده است، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است. جالب این که: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا همین تفسیر در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آن جا که «مأمون» خلیفه عباسی از امام می‌پرسد آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: «آری» گفت: پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ». امام فرمود: «لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَالْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَلَا

يَأْتِيهِ... فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ: همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود» مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: «آفرین بر تو ای ابوالحسن». (۱)

### منظور از برهان پروردگار چیست؟

«بُرهان» در اصل مصدر «بَرِهَ» به معنی سفید شدن است و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنایی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یک نوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده‌اند، از جمله: ۱ علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته ۲ آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا ۳ مقام نبوت و معصوم بودن از گناه ۴ یک نوع امداد و کمک الهی که به خاطر اعمال نیکش در این لحظه حساس به سراغ او آمد. ۵ از روایتی استفاده می‌شود که در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز مصر محسوب می‌شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گویی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می‌کند و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می‌نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تکانی خورد و گفت: تو که از یک بت بی‌عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و \* \* \* \* \* ۱- «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۲۱. (صفحه ۴۵۱) خلوتگاه‌ها باخبر است، شرم و حیا نکنم؟ این احساس، توان و نیروی تازه‌ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جاننش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند. (۱) در عین حال هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یک‌جا منظور باشد زیرا در مفهوم عام «بُرهان» همه جمع است و در آیات قرآن و روایات، کلمه «بُرهان» به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است. اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید: قرآن مجید می‌گوید: (كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ). اشاره به این که اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را به یاری او فرستادیم، تا از بدی و گناه رهایی یابد، بی‌دلیل نبود، او بنده‌ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزکاری و عمل پاک، خود را ساخته بود و قلب و جان او از تاریکی‌های شرک، پاک و خالص شده بود و به همین دلیل شایستگی چنین امداد الهی را داشت. ذکر این دلیل نشان می‌دهد که اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می‌شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

### جهاد با نفس برترین نوع جهاد است

می‌دانیم در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جهاد اکبر» خوانده شده یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جهاد اصغر» نام دارد، اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد. در قرآن مجید صحنه‌های مختلفی از میدان جهاد اکبر رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر یکی از مهم‌ترین آنها است، گرچه قرآن مجید تمام زوایای آن را به خاطر اختصار تشریح نکرده ولی با یک جمله کوتاه (وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) \* \* \* \* \* ۱- «نور الثقلین» جلد ۲ صفحه ۴۲۲ و «تفسیر قرطبی» جلد ۵ صفحه ۳۳۹۸. (صفحه ۴۵۲) شدت این طوفان را بیان کرده است. یوسف از میدان این مبارزه روسفید درآمد به سه دلیل: نخست این که خود را به خدا سپرد و پناه به لطف او برد (مَعَاذَ اللَّهِ) و دیگر این که توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می‌کرد و با توجه به نعمت‌های بی‌پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و

آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفان‌های زود گذر نشود، سوم این که خودسازی یوسف و بندگی توأم با اخلاص او که از جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» استفاده می‌شود به او قوت و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه‌های مضاعفی که از درون و برون به او حمله‌ور بود زانو نزنند و این درسی است برای همه انسانهای آزاده‌ای که می‌خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند. امیر مؤمنان علی در دعای صباح چه زیبا می‌فرماید: «وَأَنْ خَذَلْنِي نَصِيرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلَنِي خِذْلَانُكَ إِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِرْمَانِ: اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می‌سپارد و امیدی به نجات من نیست». در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سِرِّيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَضْيَعْرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با تن‌های خسته و بدن‌های مجروح) بازگشتند فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده، عرض کردند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». (۱) علی علیه‌السلام می‌فرماید: «المجاهد من جاهد نفسه: مجاهد حقیقی کسی است که با هوس‌های سرکش نفس بجنگد». (۲) و از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا أَشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ: کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد به هنگام تمایل و به هنگام ترس و به هنگام شهوت و به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی \* \* \* \* \* ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. ۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۳) (آن چنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می‌کند». (۱)

### پاداش اخلاص، امداد غیبی است

قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید: ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم. ولی با توجه به جمله بعد که می‌گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی‌گذارد و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می‌کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به اینگونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص. ضمناً تذکر نکته‌ای نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلص به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلص به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است. دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که مخلص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است، «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند» (۶۵ / عنکبوت) و «مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: به آنها فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند» (۵ / بینه). ولی مخلص (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می‌شود گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ وسوسه‌اش در انسان مأیوس می‌شود، در حقیقت بیمه الهی می‌گردد، «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: شیطان گفت به عزت سوگند که همه آنها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلصت را» (۸۲ و ۸۳ / ص) و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا \* \* \* \* \* ۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۴) به این مرحله رسید.

## اشاره

«هَمَّ»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ به مفهوم آهنگ و تصمیم بر کاری نظیر این آیه: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ... (۱) ۲ به مفهوم گذشتن اندیشه‌ای در خاطر، اگر چه تصمیم بر انجام آن نیز گرفته نشود؛ نظیر این آیه شریفه إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا (۲... ۳) به مفهوم نزدیک شدن به انجام کاری، وقتی گفته می‌شود: هَمَّ فُلَانٌ أَنْ يَفْعَلَ كَذَا، منظور و مفهوم این است که نزدیک بود فلانی این کار را انجام دهد. ۴ به مفهوم دلخواه و خواست دل، نظیر «هَذَا أَهْمُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي» این، نزدیکترین چیزها نزد من است. در آیه شریفه جز به مفهوم نخست به هر یک از سه معنا می‌توان تفسیر کرد. در ادامه سخن در این مورد و ترسیم شکوه معنوی و شکست ناپذیری قهرمان بهترین داستانها در برابر جاذبه‌ها و وسوسه‌ها می‌فرماید: وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا - أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ وَ أَنْ زَن كَاخ نَشِينِ آهَنُكَ يَوْسُفَ كَرَدَ وَ اُو نِيْزِ اِكْرَ بَرْهَانَ پُرورد گارش را ندیده بود، آهنگ آن زن می‌کرد...

## دو دیدگاه

در تفسیر این فراز در مرحله نخست دو نظر است: ۱ به باور بیشتر مفسران از یوسف هیچ لغزش و گناهی حتی گناه صغیره سر نزد و آهنگ آن را نیز نکرد تا از انجام آن پشیمان و روی گردان گردد. ۲ اما دیدگاه دیگری بر آن است که او آهنگ بر کار گرفت، اما بی‌درنگ از آن روی گردانید. ۱. سوره مائده، آیه ۱۱. ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۵) و از دیدگاه پاره‌ای دیگر همچون «حسن» می‌توان دو واژه «هَمَّ بِهَا» را به خواسته‌گریزی و کشش طبیعی انسان که خدا در وجود او آفریده است و به خودی خود گناه نیست معنا کرد و گفت: آنچه آن زن آهنگ آن را نمود و می‌خواست، زشت‌ترین خواسته‌ها بود، اما آنچه یوسف می‌خواست، همان چیزی بود که خدا در وجود هر مردی کشش به سوی جنس مخالف آفریده است و نه فراتر از آن که گناه است و مقام یوسف از آن بسی والا-تر و بالا-تر است. از «ابن عیّاس» در این مورد آورده‌اند که گفت: آهنگ آن زن، آهنگ به گناه و زشتی بود، اما آهنگ یوسف این بود که دلش می‌خواست که زن زیبایی چون زلیخا، همسر قانونی و مشروع او باشد، که در این صورت نیز متعلق «لولا» حذف شده است. با اینکه واژه «هَمَّ» در آیه مورد بحث به یک سبک و سیاق آمده است، چگونه می‌توان متعلق آن را دو گونه گرفت و بر این، باور بود که آهنگ آن زن به سوی گناه و زشتی بود، اما آهنگ یوسف به سوی کاری جز گناه و زشتی؟! واقعیت این است که از ظاهر آیه شریفه نمی‌توان چنین برداشتی نمود و متعلق آن دو آهنگ و یا «هَمَّ» را دریافت؛ از این رو باید این نکته را از دیگر آیات و دلایل به دست آورد. به باور ما بر اساس گواهی قرآن و روایات می‌توان متعلق آهنگ آن زن را گناه و زشتی گرفت که این دریافت با دلایل عقلی نیز ناسازگاری ندارد، اما به گواهی قرآن و روایات و دلایل عقلی نمی‌توان متعلق آهنگ یوسف را گناه و لغزش گرفت، برای نمونه: ۱ قرآن به روشنی و صراحت نشان می‌دهد که آن زن آهنگ گناه داشت: «وَأَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ» (۱... ۲) و نشان می‌دهد که زنان کاخ‌نشین نیز از این عشق سوزان و آهنگ و تصمیم او خبر داشتند و وی را سرزنش می‌کردند: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» (۲... ۱). سوره یوسف، آیه ۲۳. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۰. (صفحه ۴۵۶) ۳ و روشنگری می‌کند که آن زن سرانجام به پاکی و قداست یوسف و گناه خود اعتراف کرد: «الآن حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» (۱... ۴) و این حقیقت را در محفلی که برای زنان آراسته بود به صراحت بر زبان آورد: «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (۲... ۲) و افزون بر قرآن و روایات، همه مفسرین نیز بر آنند که آن زن کاخ‌نشین در اندیشه گناه و زشتی بود. با این بیان می‌توان گفت متعلق آهنگ او در آیه شریفه گناه است.

اما در مورد یوسف نمی‌توان متعلق آهنگ را جز به قداست و پاکی تفسیر کرد؛ چرا که از سویی دلایل عقلی به روشنی و استواری نشانگر آن است که انجام گناه و آهنگ انجام آن از یوسف و دیگر پیامبران خدا نشاید و این با مقام والای وحی و رسالت و عصمت و مصونیت آنان از لغزش سخت ناسازگار است، از دیگر سو با انبوه روایات رسیده در این مورد و از سوی سؤم با خود قرآن شریف که تنها برخی از آیات همین سوره که نشانگر این واقعیت است ترسیم می‌گردد. ۱ قرآن در ادامه آیه مورد بحث به پاکی و قداست یوسف از بدی و گناه گواهی می‌دهد «كَذَلِكَ لِنُضَيِّرَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (۳... ۲) و نیز این پاکی را از زبان خود او مورد تأکید قرار می‌دهد. «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ». (۴) ۳ و گواهی زنان کاخ‌نشین را در قداست او می‌آورد که گفتند: از یوسف هیچ بدی و لغزشی سراغ ندارند: قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ (۵... ۵) و روشن است که آهنگ گناه از بزرگترین بدیهاست. ۱. سوره یوسف، آیه ۵۱. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۲. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. ۴. سوره یوسف، آیه ۵۲. ۵. سوره یوسف، آیه ۵۱. (صفحه ۴۵۷) ۴ و نیز آیاتی که گناه را به گردن آن زن می‌گذارد و یوسف را بی‌گناه می‌شمارد که گذشت. (۱) با این بیان، این دیدگاه روشنگری می‌کند که یوسف هرگز آهنگ گناه نکرد و هیچ لغزشی از او سر نزد.

### دیدگاه دوّم

امّا دیدگاه دوّم در تفسیر آیه مورد بحث، سخنانی می‌گوید: که هرگز در خور شأن رسالت و نبوت و مقام والای پیامبران خدا نیست. این دیدگاه بر آن است که یوسف آهنگ گناه کرد و یا دست به سوی جامه آن زن برد که خدا او را از این کار باز داشت.

### دیدگاه‌ها در مورد «برهان پروردگار»

در مورد برهانی که به یوسف نشان داده شد، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «جُبائی» و «ابن کعب»، منظور از برهان مورد بحث، همان دلیل و برهانی است که در مورد زشتی زنا و کیفر دردناک آن مقرر فرموده است و این به یوسف ارائه گردید. ۲ اما به باور «ابو مُسَلِّم»، منظور از این برهان پروردگار همان ادب و سیره اخلاقی و انسانی است که خدا به پیامبران و مقربان در گناه خود ارزانی داشته و آنان را به گونه‌ای ساخته و پرداخته است که از آلودگی به گناه و زشتی به دور و به ارزش‌های انسانی و اخلاقی آراسته‌اند و یوسف از آنان بود. ۳ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: عامل توانمندی که در پیامبران خدا باعث پاکی و قداست آنان است و آنان را از نزدیک شدن به گناه باز می‌دارد، مقام والای رسالت و فرزاندگی و بینش ژرفی است که از هر زشتی و گناه جلوگیری می‌کند و یوسف نیز به این ویژگیها آراسته و از هر لغزش و گناهی پیراسته بود. ۱. نظیر آیات: ۵۱ و ۳۲ و ۳۰ و ۲۲. (صفحه ۴۵۸) ۴ از چهارمین امام نور آورده‌اند که: منظور از برهان مورد اشاره این بود که در سالن کاخ و همان جایی که از سوی آن زن کاخ‌نشین برای گناه آماده شده بود، بت بزرگی بود که در برابر آنان بود و زلیخا پارچه بر روی آن افکند. یوسف به او گفت: اگر تو از بت بی‌جان و توانی شرم می‌کنی، برای من زینده تر است که از پروردگار یکتا و توانای خویش پروا کنم و از هر اندیشه‌ای، جز آنچه مورد خشنودی اوست دوری جویم. ۵ و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور از برهان مورد بحث، مهر و لطف ویژه خدا به یوسف است که در آن شرایط سخت و نظیر آن، او را پاک و پاکیزه داشت و این همان مقام والای عصمت است؛ چرا که عصمت عبارت از لطفی است که دارنده آن را از زشتی و گناه پاک و پیراسته و به ارزش‌ها و والایها آراسته می‌سازد. منظور از واژه «رأی» در آیه مورد بحث نیز ممکن است دانش و دانایی و یا دریافت باشد. در مورد این «برهان» سخنان پوچ و بی‌اساسی نیز گفته شده است که از حقیقت به دور و با مقام والای رسالت و پیامبران در تضاد و با اصل تکلیف و آزادی انتخاب نیز ناسازگار است. برای نمونه: ۱ به باور پاره‌ای منظور از «برهان» پروردگار آن بود که یوسف در آن حال و هوا، ندایی رسا به گوشش رسید که: هان ای پسر یعقوب، به سان پرنده‌ای مباش که بال و پر دارد، اما اگر دست به زشتی و گناه یازد پر و بال آن می‌ریزد. ۲ و یا



می‌گویند: در آن حال پدرش یعقوب در حالی که انگشت حیرت بر دهان داشت در برابر دیدگان او مجسم شد. ۳ و یا دستی را دید که در آن نوشته‌هایی به نمایش نهاده شده و او را از گناه و زشتی باز می‌دارد و به او هشدار می‌دهد، اما یوسف به آن دست توجه نشان نداد و کار به جایی رسید که خدا جبرئیل را فرستاد و به او گفت: پیش از آنکه بنده خوب من به گناه آلوده گردد او را دریاب و جبرئیل آمد و یوسف به ناگاه او را دید که انگشت حیرت بر دهان در برابر او ایستاده است. گفتنی است که این بافته‌های پوچ و بی اساس هم با مقام والای رسالت ناسازگار (صفحه ۴۵۹) است و هم از حقیقت به دور؛ و افزون بر آن با اصل اختیار و آزادی در گزینش رسم و راه و اصل تکلیف نمی‌سازد و سبب می‌شود که قهرمان بهترین داستانها را در پروا و پاکی از گناه و پیروزی در آن میدان آزمون، در خور هیچ گونه پاداش و ستایشی ندانیم. به باور ما این بافته‌ها بدترین سخنانی است که در مورد شخصیت والای یوسف، آن پیامبر بزرگ خدا، گفته شده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: **كَذَلِكَ لِنُضْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ** و اینگونه این برهان را به یوسف نشان دادیم تا بدی و زشتکاری را از نزدیک شدن به او باز داریم. به باور پاره‌ای منظور از دو واژه «سوء» و «فحشاء»، بدی و زنا می‌باشد. **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**. چرا که او از بندگان خالص و پاکدل ما بود و ما او را به مقام والای رسالت برگزیدیم. اگر واژه «مخلص» را به کسر لام بخوانیم، منظور این است که: او در یکتاپرستی و توحید گرایی، از بندگان خالص ما بود و در کارهایش اخلاص داشت و تنها خشنودی خدا را می‌جست. گفتنی است که این فراز از آیه شریفه دلیل روشنی بر قداست و پاکی یوسف و شکوه و عظمت آن بزرگوار است و نشانگر این نکته است که او نه گناه کرد و نه آهنگ گناه و زشتی.

### حق شناسی و نمک شناسی (۱)

انسان به طور طبیعی حق شناس و قدردان آفریده شده است و اگر بتواند این ویژگی انسانی را در سازمان وجود خود پیروید و شکوفا سازد، بدین وسیله هم از آنها مصون می‌ماند و هم بهتر و بیشتر و سریع‌تر خود را به ارزش‌ها آراسته ۱. مترجم. (صفحه ۴۶۰) می‌سازد و به یکتا آفریدگار هستی که ارزانی دارنده نعمت‌هاست دل می‌بندد. آیه شریفه نشانگر آن است که یکی از رازهای سرفرازی قهرمان بهترین داستانها همین ویژگی حق شناسی و نمک شناسی است؛ چرا که در برابر دعوت به گناه فرمود: نه، هرگز! **إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ**... او پیرویدگار من است و موقعیت و جایگاه مرا گرامی داشته و گرامی خواسته است.

### رابطه اخلاص با سرفرازی و نجات (۱)

از این دو آیه و دیگر آیات قرآنی رابطه روشنی میان اخلاص و خودسازی از یک سو و پیروزی و سرفرازی از سوی دیگر به چشم می‌خورد که بسی درس آموز است. این آیات نشانگر آن است که اگر فرد و خانواده و جامعه و تمدنی، خدای هستی را شناخت و به او اخلاص ورزید و بندگی خالصانه او را برگزید، مورد حمایت جدی قرار می‌گیرد به گونه‌ای که در برابر شیطان و شیطان صفتان و هواهای شیطانی بیمه می‌گردد و شکست‌ناپذیر جلوه می‌کند. این همان حقیقتی است که شیطان آن را دریافت و گفت: بار خدایا به عزت و اقتدارت سوگند که همه مردم را وسوسه نموده و به دوزخ و نگونساری می‌کشم مگر بندگان خالص و مخلص تو را که به حریم آنان راه ندارم. **«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ»** (۲) و این سومین راز سرفرازی قهرمان بهترین داستانهاست که خدا بدین صورت آن را ترسیم می‌کند. **«كَذَلِكَ لِنُضْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»** (۳) آری ما چنین کردیم تا بدی و زشتی را از یوسف بازگردانده و دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص و مخلص ما بود. ۱. مترجم. ۲. سوره صاد، آیه ۸۲ - ۸۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. (صفحه ۴۶۱)

## آیه

«وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

## ترجمه

و هر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد و) پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این هنگام آقای آن زن را دم در یافتند، آن زن گفت: کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟ (۲۵ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

«اشتیاق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است و «قَدَّتْ» به معنی پاره شده از طرف طول است، همانگونه که «قَطَّ» به معنی پاره شدن از عرض است، لذا در حدیث داریم «كَانَتْ ضَرْبَاتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ أَبْكَارًا كَانَتْ إِذَا اعْتَلَى قَدًّا وَإِذَا اعْتَرَضَ قَطًّا: ضَرْبَةُ هَيْ هَيْ عَلِيٍّ بَنِ أَبِيطَالِبٍ فِي نَوْعِ خُودِ بِي سَابِقَهُ بُوْد، هِنْكَامِي كِه اَز بَالَا- ضَرْبِه مِي زِد، تَا پايين مِي شَكَافْت وَ هِنْكَامِي كِه اَز عَرْض، ضَرْبِه مِي زِد دُو نِيْم مِي كَرْد». (۱) از ماده «الْفَاء» به معنی یافتن ناگهانی است و تعبیر از شوهر به «سَيِّد» به طوری که بعضی از مفسران گفته‌اند طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زن‌ها شوهر خود را «سَيِّد» خطاب می‌کردند و در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می‌کنند. مقاومت سرسختانه یوسف همسر عزیز را تقریباً مأیوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه‌گر و هوس‌های سرکش نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا «با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد» (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ). ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز \*\*\*\* ۱- «مجمع البيان»، ذیل آیه. (صفحه ۴۶۲) مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می‌گوید: «آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند» (وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ). در این هنگام که همسر عزیز از یک سو خود را در آستانه رسوایی دید و از سوی دیگر شعله انتقام‌جویی از درون جان او زبانه می‌کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، «صداد زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟» (قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). جالب این که این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوایی ندیده بود فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «أَهْلِكَ» (خانواده تو) می‌خواهد حس غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد، این سخن بی‌شبهات به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می‌گفت: «أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ: آيا كِشور مِصر از آن من نیست» (۵۱ / زخرف) اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی و هارون) می‌خواهند شما را از «سرزمینتان» خارج سازند، «يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ» (۶۳ / طه). نکته قابل توجه دیگر این که همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلم است و سخن

از میزان کيفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه‌ای که می‌بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حيله گری او است و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می‌گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می‌گذارد و از «عذاب آلیم» که تا سرحد شکنجه و اعدام پیش می‌رود، حرف می‌زند.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«قَدْ»: دریده شدن و چاک خوردن لباس از طول آن. (صفحه ۴۶۳)

### فرار قهرمانانه یوسف از لغزشگاه گناه

در این آیه شریفه، قرآن از فرار قهرمانانه یوسف از آن لغزشگاه پر خطر گزارش می‌دهد و می‌فرماید: **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ** یوسف از پیش و آن زن از پی او، هر دو به سوی در شتافتند، به گونه‌ای که هر کدام در این اندیشه بود که زودتر از دیگری به در کاخ برسد؛ با این تفاوت که یوسف می‌خواست هر چه زودتر از دست آن زن بگریزد و آن لغزشگاه پر مخاطره‌ای را که برایش ساخته‌اند ترک کند و به گناه آلوده نگردد، اما بانوی کاخ بر این نقشه بود که از فرار آن آزاد مرد جلوگیری کند و پیش از خارج شدن او از سالن کاخ، جلوی در را بگیرد و خواسته‌اش را از او بخواهد و به هوای دل خویش برسد. **وَكَذَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ** و در این اندیشه خود را به یوسف رساند و از پشت سر وی پیراهنش را گرفت و به شدت کشید و چاک زد، چرا که یوسف در حال فرار بود و او نیز از پشت سر، فراری را تعقیب می‌کرد. **وَأَلْفَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ** و شگفت این بود که با خارج شدن از در، شوهر آن زن را در آستانه دریافتند. گفتنی است که بدان دلیل آیه شریفه شوهر او را «سید» می‌خواند که آقا و صاحب اختیار آن زن بود. **قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَاجَنَ أَوْ يُعَذَّبَ أَلِيمًا**. آن زن که از سویی خود را در آستانه رسوایی و از دگر سو شکست خورده می‌دید، پیشدستی کرد و با قیافه حق بجانبی گفت: کيفر کسی که در اندیشه خیانت به خانواده تو باشد، جز این نیست که او را زندانی کنی و یا زیر تازیانه‌هایی دردناک شکنجه‌اش نمایی تا برای همه عبرت‌انگیز باشد. به بیان برخی اگر زلیخا در عشق و مهرش نسبت به یوسف صداقت داشت و به راستی عاشق او بود، این تهمت را به او نمی‌زد و گناه و رسوایی خویش را به پندار خود به گردن او نمی‌افکند. آری، از همین گفتارش این نکته دریافت می‌گردد که بنیاد مهر و عشق او بر پایه خود دوستی و شهوت بود و نه مهر و صفا. (صفحه ۴۶۴)

## ۹۲. آیه (شاهد که بود؟)

### اشاره

قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصِيَدَقْتُ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (یوسف) گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده آن زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (۲۶ / یوسف) **وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ** و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است. (۲۷ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## اشاره

در این که شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز را به این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی گناه را از گنهکار آشکار نمود، در میان مفسران گفتگو است، بعضی گفته‌اند یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود و کلمه «مِنْ أَهْلِهَا» گواه بر این است، او مرد حکیم و دانشمند و باهوشی بوده است که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده، توانست از شکاف پیراهنی حقیقت حال را ببیند و می‌گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر و در آن ساعت، همراه او بوده است.

## حمایت خدا در لحظات بحرانی

درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می‌دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی‌ترین حالات به یاری انسان می‌شتابد و به مقتضای «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» از طرفی که هیچ باور نمی‌کرد روزنه امید برای او پیدا می‌شود و شکاف پیراهنی سند پاکی و برائت او می‌گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می‌کند و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را به خاطر پاره بودن و روز دیگر نور (صفحه ۴۶۵) آفرین دیده‌های بی‌فروغ یعقوب است و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می‌کند و پیر کنعانی را بشارت به قدوم موبک بشیر می‌دهد. به هر حال خدا الطاف خفیه‌ای دارد که هیچ کس از عمق آن آگاه نیست و به هنگامی که نسیم این لطف می‌وزد، صحنه‌ها چنان دگرگون می‌شود که برای هیچ کس حتی هوشمندترین افراد قابل پیش‌بینی نیست. پیراهن با تمام کوچکی که چیز مهمی است، گاه می‌شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می‌کند، آن چنان که در داستان غار ثور و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد. و إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قُدِّمَ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است. چه دلیلی از این زنده‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به پشت سر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلماً از پشت پاره می‌شود و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد و چه جالب است که این مسأله ساده پاره شدن پیراهنی، مسیر زندگی بی‌گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او و دلیلی بر رسوایی مجرمی گردد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

## بیان حقیقت ماجرا

یوسف در دفاع از کرامت و آبروی خویش ناگزیر از بیان حقیقت شد؛ و اگر بانوی کاخ آن تهمت بزرگ را به او نمی‌زد و آن دروغ رسوا را بر زبان نمی‌راند، یوسف نیز پرده از روی کار زشت و ظالمانه او بر نمی‌داشت و حقیقت را بر زبان نمی‌آورد و نمی‌فرمود این نسبت ناروایی که زلیخا به من می‌دهد تهمت ناروایی بیش نیست و خود او بود که این تقاضای زشت و نادرست را طرح کرد. قرآن در ترسیم بیان یوسف می‌فرماید: قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي (صفحه ۴۶۶) یوسف گفت: او بر خلاف میل من با نرمی و رفاقت به سراغ من می‌آمد و با اصرار خواسته ناروای خود را می‌خواست. وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا وَ از پی آن، گواهی از خانواده و نزدیکان بانوی کاخ گواهی داد که ... برخی از جمله «ابن عباس» می‌گویند: گواهی که در آیه شریفه به آن اشاره رفته است، کودکی شیرخوار بود که در گهواره قرار داشت و برخی بر آنند که این گواه خواهرزاده زلیخا و سه ماهه بود. و در بیان دیگری از گروهی همچون «حسن»، «عکرمه» و «ابن عباس» آمده است که گواه مورد اشاره مرد فرزانه‌ای از خاندان زلیخا بود که

به پاکدامنی یوسف گواهی داد. و «جَبَّائِي» می‌گوید: گواه مورد اشاره همان مرد فرزانه بود؛ چرا که اگر کودک خردسال می‌بود، خود گفتارش معجزه بود و دیگر نیازی به استدلال نداشت. **إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ.** گواه مورد اشاره استدلال کرد که اگر پیراهن یوسف از جلو چاک خورده باشد، بانوی کاخ درست می‌گوید و یوسف به ناروا خود را بی‌گناه و پاک می‌خواند و از دروغگویان است؛ چرا که چاک خوردن پیراهن یوسف از جلو نشانه این است که او به سوی بانو رفته و وی از خود دفاع کرده است؛ اما اگر پیراهن یوسف از پشت دریده شده روشن‌گر آن است که طلب از سوی بانوی کاخ بوده و یوسف از دست او می‌گریخته است. **وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ** اگر پیراهن او از پشت دریده شده، بانوی کاخ دروغ می‌گوید و یوسف راستگو و بی‌گناه است. (صفحه ۴۶۷)

## ۹۳. «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا...»

### آیه

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ»

### ترجمه

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت: این از مکر و حيله شماست که مکر و حيله شما زنان عظیم است. (۲۸/یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید و در پیراهن یوسف خیره شد، «و هنگامی که دید پیراهنش از پشت سر پاره شده (مخصوصاً با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است.»

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

«کید»: درخواست چیزی از دیگری بر خلاف رضایت قلبی او، چنانکه زلیخا چیزی از یوسف می‌خواست که او هرگز بدان تمایل نداشت و نمی‌پذیرفت.

### واکنش عزیز مصر

عزیز مصر، پس از شنیدن استدلال هوشمندانه گواه مورد اشاره، پیش آمد تا خود موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد. و از پی آن هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت سر او چاک خورده است، به خیانت زلیخا پی برد و به همسرش گفت: اینکار ناروا از نیرنگ شما زنان است و راستی که نیرنگ شما بزرگ و سهمگین است. پاره‌ای بر آنند که این فراز ادامه استدلال همان گواه منصف و هوشمند است و او بدان دلیل نیرنگ زنان را به بزرگی وصف کرد که آن زن وقتی همسرش را در آستانه در کاخ دید، بی‌آنکه به کمترین ترس و یا سرگردانی و حیرتی دچار گردد، بی‌درنگ گناه خود را به گردن بی‌گناهی پاکدامن افکند و به

یوسف تهمت زد و نیز بدان دلیل که نیرنگ زنان گرچه اندک نیز باشد در دل مردان بیش از تدبیر (صفحه ۴۶۸) و حيله مردان اثر می‌گذارد، اگرچه نیرنگ بسیاری بیندیشند. (صفحه ۴۶۹)

## ۹۴. «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا ...»

### آیه

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ»

### ترجمه

یوسف، از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی. (۲۹ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام عزیز مصر از ترس این که، این ماجرای اسف انگیز بر ملا نشود و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دید که سر و ته قضیه را به هم آورده و بر آن سرپوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت: «یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو» سپس رو به همسرش کرد و گفت: «تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی».

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَطِيئَةٌ»: گناه و کاری که بر خلاف فرزاندگی است و نیز به مفهوم انحراف از راه راست آمده است. در ادامه سخن در این مورد قرآن به تدبیر آن گواه هوشمند و یا عزیز مصر به پایان بخشیدن به این ماجرا پرداخته و می‌فرماید: يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا آن گواه فرزانه رو به یوسف کرد و گفت: هان ای یوسف از این جریان درگذر و در هیچ جای دیگر در این مورد سخنی بر زبان نیاور که در شهر پخش می‌شود و رسوایی به بار می‌آید. این دیدگاه «ابن عباس» است، اما به باور پاره‌ای دیگر، گوینده این گفتار عزیز مصر و همسر آن زن بود. به باور «ابو مسلم» و «جُبَّائِي» منظور این است که: هان ای یوسف از این رویداد درگذر و برای اثبات پاکدامنی و بی‌گناهی خود دیگر لب باز مکن؛ چرا که بی‌گناهی و پاکی تو آشکار است. (صفحه ۴۷۰) و آنگاه رو به آن زن کرد و گفت: وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ و تو نیز از شوهرت بخواه که تو را به کیفر این خیانت آشکار بازخواست نکند و از گناهت بگذرد. إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ. چرا که تو از گناهکاران هستی و نه یوسف. به باور پاره‌ای شوهر زلیخا مرد غیرتمندی نبود و خدا به خاطر لطف به یوسف غیرت را از او برداشت تا یوسف گرفتار خشونت و شرارت او نگردد؛ به همین جهت است که در این رویداد رسوا به همین بسنده می‌کند که: هان ای یوسف از این ماجرا درگذر و دیگر لب فرو بند؛ و با اینکه می‌تواند و زورمند است، به اقدام تندی دست نمی‌زند و به باور پاره‌ای دیگر، آنان ضمن پرستش خدا، بت نیز می‌پرستیدند، از این رو به آن زن گفت: هان ای زن، تو نیز از خدا آمرزش بخواه و به بارگاه او توبه کن؛ چرا که تو گناهکاری و به این خیانت دست یازیدی و نه او.

### پرتوی از آیات

### اشاره

(۱) از آیاتی که گذشت افزون بر آنچه آمد یکی چند نکته بسیار ظریف دیگر درخور تعمق و تدبّر است.

## ۱ شیوه زشت ظالمان و خود خواهان

قرآن نشانگر این واقعیت است که آن زن هوس باز و خودکامه، خود در اندیشه گناه و خیانت بود، خود نقشه آن را کشید و مدتها از راههای گوناگون به وسوسه پرداخت تا آن جوان پرشکوه و پر قداست را به گناه کشد. خود آن صحنه شوم و آن لغزشگاه پرخطر را آماده ساخت و افزون از زبان حال، یوسف را به سوی خویش فراخواند و خود ۱. مترجم. (صفحه ۴۷۱) او بود که پس از امتناع یوسف و پاکی و قداست‌اش او را تعقیب کرد و از شدت ناراحتی و هراس پیراهن او را از پشت چاک زد. اما همو با وقاحتی بهت آور در یک لحظه همه چیز را بر می‌دارد و به گردن انسان شایسته و وارسته و خداجو و پرواپیشه‌ای می‌گذارد و مدعی می‌شود که او در اندیشه خیانت بود و پیشدستی می‌کند که باید به زندان افکنده شود و یا زیر شکنجه قرار گیرد و دریغ و درد که این شیوه و سبک رسوای همه ظالمان و خود کامکان قرون و اعصار است و زندگی رسوای آنان آکنده از این خیانتها و گناهان و زشتیهاست و آنگاه اگر کسی به میل آنان نرفت و به ساز آنان نرقصید و آنان را نپرستید و هیزم کوره شهوات و مطامع و جاه طلبی‌های آنان نگردید، با ابزارهای گوناگون و نقشه‌های ابلیسی که در اختیار دارند، با بی‌پروایی بهت‌آوری او را زیر باران تهمت می‌گیرند و آنچه خود در خور آند به او نسبت می‌دهند.

## ۲ یاری خدا در حساس‌ترین لحظات

آیات مورد بحث، این درس انسانساز و شگفت را می‌دهد که اگر کسی به راستی به خدا ایمان آورد و پروای او را پیشه سازد و به خاطر خشنودی او از گناه و زشتی دوری جوید و به فرمان او سرفرازی و آزادگی توحیدی را راه و رسم خویش قرار دهد، خدا در حساس‌ترین لحظات و سخت‌ترین شرایط با ظرافتی عجیب او را یاری می‌کند و سرانجام دامن او را از اتهام و گناه و خیانت در این سرا و یا سرای دیگر پاک و پاکیزه به نمایش می‌گذارد. (۱) آیا شگفت‌انگیز نیست که گناهکاری زورمند و خودکامه با چاک زدن پیراهن یوسف و تحقیر او برای رسوایی خویش سند می‌سازد و برای بی‌گناهی قربانی خود مدرک درست می‌کند؟! آری این لطف خدا و مهر اوست که اگر کسی بر او توکل و اعتماد کند، راه نجات را برایش می‌گشاید و هوشمندترین و شایسته‌ترین دشمنان و بد خواهان او را کور و کر ۱. اقتباس از تفسیر نمونه ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷۲) سازد و او را پیروز می‌گرداند، درست همانگونه که یوسف را یاری کرد و همان سان که بارها این مهر و لطف را به دیگر پیامبران و شایسته کرداران نشان داد و آنان را یاری کرد. آری این نیز از سنت‌های خداست که: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (... ۱) ۱. سوره طلاق، آیه ۲. (صفحه ۴۷۳)

## ۹۵. «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي ...»

### آیه

«وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

### ترجمه

گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) به سوی خود دعوت می‌کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم. (۳۰/یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

«شَعَفَ» از ماده «شَغَفَ» به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است، که به منزله غلافی تمام آن را دربر گرفته و «شَعَفَهَا حُبًّا» یعنی آن چنان به او علاقمند شده که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده و اعماق آن را دربر گرفته است و این اشاره به عشق شدید و آتشین است. هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم تأکید بر کتمانش داشت، اما از آن جا که اینگونه رازها نهفته نمی‌ماند، مخصوصاً در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوش‌های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد. این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می‌کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکار می‌دیدند. حتی بعضی از مفسران احتمال داده‌اند، که پخش این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه‌ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آن جا ببیند، آنها شاید فکر می‌کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویشتن جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند و هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت و هم آن نظر احترام‌آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر یا مربی، یا صاحب نعمت بود، در مورد آنها موضوعیت نداشت و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود. «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از کتاب «اسرار البلاغه» برای عشق و علاقه (صفحه ۴۷۴) مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می‌شود: نخستین مراتب محبت همان «هوی» (به معنی تمایل) است، سپس «علاقه» یعنی محبتی که ملازم قلب است و بعد از آن، «کلف» به معنی شدت محبت و سپس «عشق» و بعد از آن «شَعَفَ» یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذت می‌کند و بعد از آن «لَوْعَه» و سپس «شَعَفَ» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس «تَدَلُّه» و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرحله «هَیْوَم» است و آن مرحله بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند. (۱) این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود، همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می‌نمود، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او این کار بعید می‌نمود، اما به هر حال اینگونه مسائل آن هم در آن قصرهای پر از فساد، چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت و سرانجام از زبان تعزیه گردان‌های اصلی به درباریان و از آن جا به خارج، جسته گریخته درز می‌کند و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می‌نمایند. \* \* \* \* \* ۱- «روح المعانی»، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۳. (صفحه ۴۷۵)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«شَعَفَهَا»: محبت او کران تا کران قلبش را فرا گرفته و عشق به پرده و ژرفای دل او رسیده است. «عزیز»: نیرومند و پر اقتدار. «فتی»: به پسر جوان «فتی» و به دختر یا زن جوان «فتاة» گفته می‌شود.

### و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف

با وجود تأکید عزیز مصر بر محرمانه ماندن و پایان یافتن آن رویداد، روشن نیست که چگونه آن ماجرای خصوصی و خانوادگی به گوش زنان اشراف رسید که آنان زبان به نکوهش بانوی کاخ گشودند. در این مورد قرآن می‌فرماید: وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ وَ گروهی از زنان آن شهر چنین گفتند: امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ زَنَ عَزِيزٍ مِصر غلام خویش را به سوی خود فرا خوانده و بر



خلاف تمایل او به سراغش می‌رود. قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا و به اندازه‌ای مهر و عشق او در دلش سایه افکنده، که به ژرفای قلب او رسیده است. إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. راستی که ما بانوی کاخ را در این مورد در گمراهی و انحرافی آشکار می‌بینیم. به باور «کلبی» زنان مورد اشاره چهار تن بودند که چنین گفتند؛ و آن چهار نفر عبارت بودند از: زن ساقی ویژه کاخ، زن آشپز مخصوص، زن مسؤول زندانها و زن مسؤول تدارکات دربار. اما به باور «مقاتل» زن دربان و مسؤول حراست نیز به همراه آنان بوده است. (صفحه ۴۷۶)

## ۹۶. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ...»

### آیه

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»

### ترجمه

هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد به سراغ آنها فرستاد (و از آنها دعوت کرد) و برای آنها پستی‌های گران قیمتی فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقویی (برای بریدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی‌اختیار) دست‌های خود را بریدند و گفتند منزّه است خدا این بشر نیست، این یک فرشته بزرگوار است. (۳۱ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُتَّكًا» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می‌کنند، مانند پستی‌ها و تخت‌ها و صندلی‌ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود ولی بعضی «مُتَّكًا» را به «اُتْرُج» که نوعی میوه است تفسیر کرده‌اند. «حَاشَ لِلَّهِ»، از ماده «حَشَى» به معنی طرف و ناحیه است و «تَحَاشَى» به معنی کناره‌گیری می‌آید و مفهوم جمله «حَاشَ لِلَّهِ» این است که خدا منزّه است، اشاره به این که یوسف هم بنده‌ای است پاک و منزّه و این کار خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی‌برد و از رسوایی گذشته‌اش درسی نگرفت. «سپس به یوسف دستور داد که در آن مجلس، گام بگذارد» تازنان سرزنش گر، با دیدن جمال او، وی را در این عشقش ملامت نکنند (وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ). تعبیر به «اُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ» (بیرون بیا) به جای «اُدْخُلْ» (داخل شو) این معنی را می‌رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت، بلکه در یک اتاق درونی که احتمالاً محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیر منتظره و شوک آفرین باشد. اما زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشم‌ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان‌واله (صفحه ۴۷۷) و حیران شدند که دست از پا و تُرُج از دست، نمی‌شناختند «آنها به هنگام دیدن یوسف او را بزرگ و فوق‌العاده شمردند» (فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ). «و آن چنان از خود بی‌خود شدند که (به جای ترنج) دست‌ها را بریدند» (وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ) و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می‌درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده، «همگی فریاد برآوردند که نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصلاً بشر نیست، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است» (وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ). در اینجا سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه

ترتیب داده شده بود و یا برای تبرئه یک گناهکار. ولی با توجه به این که یوسف ظاهراً برده و غلام بود و ناچار بود که در کاخ خدمت کند ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده باشد و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقاً از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نداشت. به خصوص این که گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ) نشان می‌دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود بلکه در اطاق مجاور که محل غذا و میوه یا مانند آن بوده است قرار داشته است. (صفحه ۴۷۸)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَکْرًا»: نقشه و نیرنگ سخت و پیچیده. «مُتَّكًا»: پستی و تکیه گاه پاره‌ای نیز آن را به «ترنج» معنا کرده‌اند. «اَكْبَرُتَهُ»: او را بزرگ و پرشکوه شمردند. پاره‌ای گفته‌اند: منظور این است که حائض شدند؛ و شعری نیز بر گفتار خود گواه آورده‌اند که «ابوعبیده»، هم این معنا را انکار کرده و هم شعر را ساختگی دانسته است. هنگامی که بانوی کاخ از گفتار آنان آگاه شد و دریافت که آنان در اندیشه برملا ساختن آن راز و پخش آن ماجرا در میان مردم هستند، به چاره اندیشی برخاست که قرآن در این مورد می‌فرماید: فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ پس هنگامی که زن عزیز از بدگویی و سرزنش آنان آگاهی یافت کسی را به سوی آنان گسیل داشت. قرآن بدان دلیل سرزنش و نکوهش زنان از بانوی کاخ را مکر و نیرنگ عنوان می‌دهد که منظور آنان از آن گفتار نه خیرخواهی و سرزنش به خاطر گناه بود، بلکه آنان در این اندیشه بودند که آن جوان پرشکوه را که آن همه از زیبایی و کمال و آراستگی و دلپذیری اش شنیده‌اند، بتوانند از نزدیک بنگرند؛ و چون در اندیشه دیگری بودند قرآن از سرزنش و گفتار آنان به مکر و نیرنگ تعبیر می‌کند. پاره‌ای بر آنند که این تعبیر به خاطر آن است که آنان نیز دل در گرو عشق یوسف داشتند، اما بر خلاف زلیخا که آن را آشکار می‌ساخت، آنان نهان می‌داشتند. آری، او فرستاده‌ای به سوی زنان گسیل داشت و آنان را به ضیافت پر زرق و برقی فراخواند. «وہب» می‌گوید: او غذایی برای چهل نفر فراهم آورد و همین شمار از زنان را به میهمانی دعوت کرد. وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا و برایشان پستی‌ها و بالش‌هایی زربفت آماده ساخت. (صفحه ۴۷۹) به باور پاره‌ای منظور از «متکا» همان غذایی است که بر ایشان فراهم کرده بود؛ چرا که در فرهنگ عرب وقتی بخواهند بگویند با او غذا خوردیم و با او بودیم، به طور کنایه به «اتَّكْنَا عِنْدَهُ» تعبیر می‌کنند و به باور پاره‌ای دیگر، غذای آن محفل پر زرق و برق بهترین غذای آن روزگاران بود که به «زماورد» شهرت داشت و از گوشت و تخم مرغ فراهم می‌آمد. وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا و برای بر گرفتن پوست میوه و بریدن آنها، به دست هر کدام از آن زنان کاردی جداگانه داد. وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ آنگاه به یوسف که در سالن دیگری بود، دستور داد که برای اداره آن ضیافت و پذیرایی از زنان و خوشامد گفتن به آنان و یا نشان دادن جمال و کمال وصف ناپذیرش به میهمانان، در سالنی که ضیافت برپا بود وارد گردد و او نیز که به ظاهر برده‌ای در خانه آن بانوی کاخ‌نشین بود و ناگزیر از فرمانبرداری بود، بر آنان وارد گردید. فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ پس هنگامی که یوسف بر آنان وارد شد و آنان او را دیدند بسیار گرانقدر و پر شکوهش داشتند و از جمال و کمال شگرف و شگفت‌انگیزش که به سان ماه شب چهارده می‌درخشید، دچار حیرت شدند. وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و با کاردهایی که در دست داشتند، به جای میوه دست خود را بریدند. «مُجَاهِدًا» در این مورد آورده است که: آنان به گونه‌ای محو جمال یوسف شدند که بریدن دستهای خود را احساس نکردند، بلکه ناگهان جامه‌های پر زرق و برق خود را دیدند که از خون دستهایشان رنگین شده است. منظور از بریده شدن دستها، نه جدا شدن آنها می‌باشد بلکه منظور زخم شدن آنهاست؛ چنانکه وقتی کسی دست خود را زخمی ساخت، می‌گوید: دستم را بریدم. اما به باور «قتاده» منظور از بریدن دستها همان مفهوم نخست است و زنان مصر (صفحه ۴۸۰) به گونه‌ای دستهای خود را بریدند که دست پاره‌ای از آنان از پوست آویزان بود. وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ أَمَا بِه باور پاره‌ای دیگر، منظور آنان این بود که او از شباهت به انسانها پاک و از شدت زیبایی و اوج شکوه و درخشندگی، فراتر از بشر و فرزندان انسان

است. ما هذا بَشْرًا إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ. آنان گفتند: خدا مقام او را از مقام بشری دورتر و والاتر ساخته است و ما به خدا پناه می‌بریم که بگوییم او بشر و از فرزندان انسان است؛ او نه جمال دل آرایش به سیمای انسانها می‌ماند و نه آفرینشش؛ به باور ما او به خاطر این شکوه و زیبایی و لطافت و ظرافت وصف ناپذیرش فرشته‌ای گرانقدر است نه انسانی والا مقام. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که آن حضرت یوسف را در شب معراج در آسمان دوّم دیده بود و او را اینگونه وصف می‌فرمود: «رَأَيْتُ رَجُلًا صُورَتُهُ صُورَةُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، قُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ مَنْ هَذَا؟» قَالَ: هَذَا أَخُوكَ يُوسُفُ. (۱) در شب معراج و در آسمان دوّم بزرگمردی را دیدم که چهره‌اش به سان شب چهارده می‌درخشید، از فرشته وحی پرسیدم که این مرد کیست؟ او پاسخ داد: این برادرت یوسف است. ۱. مُشْتَدِرٌ حَاكِمٌ، ج ۲، ص ۵۷۱. (صفحه ۴۸۱)

## ۹۷. «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي...»

### آیه

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ»

### ترجمه

(همسر عزیز) گفت: این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید (آری) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آن چه را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد. (۳۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام زنان مصر، قافیه را به کلی باختند و با دست‌های مجروح که از آن خون می‌چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه‌ای بی‌روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند. او از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می‌کردید» (قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ). همسر عزیز گویا می‌خواست به آنها بگوید شما که با یک بار مشاهده یوسف، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی‌خبر دست‌ها را بریدید و محو جمال او شدند و به ثنا خوانیش پرداختند، چگونه مرا ملامت می‌کنید که صبح و شام با او می‌نشینم و برمی‌خیزم؟ همسر عزیز که از موفقیت خود در طریحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می‌کرد و عذر خود را موجه جلوه داده بود یک‌باره تمام پرده‌ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت: «آری من او را به کام گرفتن از خویشتن دعوت کردم ولی او خویشتن‌داری کرد» (وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ). سپس بی‌آن که از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا لااقل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی‌پروایی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحاً اعلام داشت، «اگر او (یوسف) آنچه را من فرمان می‌دهم انجام ندهد و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد به طور قطع به زندان خواهد افتاد» (وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجَنَنَّ). نه تنها به زندانش می‌افکنم بلکه «در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد بود» (وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ). طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش (صفحه ۴۸۲) به جمله «وَ اسْتَغْفِرِي لِإِثْمِيكَ» (از گناهانت استغفار کن) قناعت کند باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشاند و اصولاً در دربار فراعنه و شاهان و عزیزان این مسائل چیز تازه‌ای نیست.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اغْتِصَام»: خویشتن‌داری از گناه و «اِشْتِغَام» درخواست عصمت از خداست. در این هنگام بانوی کاخ رو به میهمانان بهت زده نمود و با مخاطب ساختن کسانی که او را در عشق یوسف سرزنش می‌کردند، گفت: قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ إِنَّهُ جَوَانٌ پَرَشْكُوهُ وَ بَرَاذِنْدَهُ أَيُّهَا الَّذِي كَفَرَ بِعِصْمَتِي وَ دَلَّدَاكِي بِهِ أَوْ سَرَزْنَشْ مِي نَمُودِيد. گویی منظور او این بود که شما با اینکه تنها یک بار او را دیدید، با همان یک نگاه گذرا خرد از کف دادید و به این سرنوشت گرفتار شدید، پس چرا در مورد من که هر بامداد و شامگاه و در همه ساعات زندگی جمال او را می‌نگرم انصاف روا نمی‌دارید؟ و چگونه مرا درخور سرزنش می‌دانید؟ آیا این از انصاف است؟ و آنگاه سخن را به پاکدامنی و پروای یوسف کشاند و ضمن گواهی بر پاکی و قداست او، به گناه و نیرنگ خود اعتراف کرد و گفت: وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَيْصَمَ آری، آری، من بودم که بر خلاف میل او با نرمش و دوستی به سراغ او رفتم و او را به سوی خویش دعوت کردم، اما او خویشتن‌داری ورزید و چشم از گناه فرو بست. به باور پاره‌ای منظور این است که، او به خدا پناه برد و از او مقام والای عصمت و دوری از گناه را درخواست کرد. این فراز گواهی روشن بر این نکته است که از آن حضرت هرگز نه گناهی سرزد و نه آهنگ و تصمیم بر گناه. از پی این گواهی بر پاکی یوسف و کنار زدن همه پرده‌ها به تهدید و هشدار او پرداخت که: وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيَسْجُنَنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ. و اگر او به آنچه دستورش می‌دهم گردن نگذارد و خواسته دلم را برآورده (صفحه ۴۸۳) نسازد، هم زندانی شده و هم در زمره خوارشدگان قرار خواهد گرفت. (صفحه ۴۸۴)

## ۹۸. آیه (زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است!)

### اشاره

قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود. (۳۳ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی در اینجا روایت شگفت‌آوری نقل کرده‌اند و آن این که گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند و هر یک برای تشویق یوسف به تسلیم شدن، یک نوع سخن گفتند: یکی گفت: ای جوان این همه خویشتن‌داری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دلداده، ترحم نمی‌کنی؟ مگر تو این جمال دل‌آرای خیره‌کننده را نمی‌بینی؟ مگر تو دل‌نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبایی لذت نمی‌بری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟ دومی گفت: گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی‌فهمی، ولی آیا نمی‌دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی‌کنی که اگر قلب او را به دست آوری، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است؟ سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی‌دانی که او زن انتقام‌جوی خطرناکی است و وسایل انتقام‌جویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی‌ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی‌اندیشی؟ تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلت از یک سو و وسوسه‌های این زنان آلوده که اکنون نقش دلّالی را بازی می‌کنند، از سویی دیگر یک لحظه بحرانی شدید برای یوسف فراهم ساخت، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصی در روح او ایجاد کرده بود، با (صفحه ۴۸۵) شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت و بی آن که با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به

درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: «بارالها، پروردگارا! زندان با آن همه سختی‌هایش در نظر من محبوب‌تر است از آن چه این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند» (قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ). سپس از آن جا که می‌دانست در همه حال، مخصوصاً در مواقع بحرانی، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، «پروردگارا! اگر کید و مکر و نقشه‌های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود» (وَالْإِلَّاهُ تَصْرِيفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ). خداوند! من به خاطر رعایت فرمان تو و حفظ پاکدامنی خویش، از آن زندان وحشتناک استقبال می‌کنم، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می‌کند و دامانم را آلوده می‌سازد پشت پا می‌زنم. خدایا! کمکم فرما، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفز تا بر این وسوسه‌های شیطانی پیروز گردم.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُبِّيًّا»: به نرم دلی و تمایل به چیزی گفته می‌شود. یوسف با شنیدن اصرار و تهدید بانوی کاخ، دست‌ها را به سوی آسمان گشود که: قَالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر و محبوب‌تر از کار زشت و ظالمانه‌ای است که این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند. از این فراز، این نکته دریافت می‌گردد که آن زنان نیز پس از دیدن یوسف، به بانوی کاخ پیوستند و تقاضایی به سان تقاضای او طرح کردند. «ابو حمزه ثمالی» از حضرت سجاد علیه‌السلام آورده است که فرمود: هنگامی که زنان میهمان از نزد زلیخا رفتند، هر کدام جداگانه و به طور سرّی سفیری به سوی یوسف گسیل داشته و از او تقاضای دیدار نمودند. (صفحه ۴۸۶) و پاره‌ای نیز آورده‌اند که زنان مورد اشاره به یوسف توصیه کردند که خواسته بانوی کاخ را جدی بگیرد و فرمان او را به جان بخرد که در غیر این صورت به او ستم روا داشته و او ستم‌دیده خواهد بود. منظور یوسف از گزینش زندان بر خواسته زشت و ظالمانه زنان، زندانی شدن است و نه جا و مکان زندان و با اینکه زندانی شدن بی‌گناهی چون او نیز به سان پذیرش خواسته زنان گناه است، چگونه یوسف از خدا زندان را خواست و گفت: پروردگارا زندان برای من از خواسته این زنان محبوب‌تر است؟ در این مورد چند پاسخ می‌توان داد: ۱ منظور یوسف از این بیان نه محبت قلبی است که من آن را می‌خواهم، هرگز، بلکه منظور این است که زندانی شدن برای من آسان‌تر و تحمیل‌پذیرتر از تن دادن به خواسته زشت و ظالمانه این زنان است. ۲ و ممکن است منظور این باشد که اگر مرا بر سر دو راهی زندان یا پذیرش خواسته زنان قرار دهند، زندانی شدن از نظر من بهتر و دوست‌داشتنی‌تر است و این را برخواهم گزید. ۳ و «جَبَائِي» می‌گوید: منظور یوسف این بوده است که برای من محبوب‌تر است که خود را برای زندان آماده سازم، تا خویشان را راضی کنم که به پذیرش خواسته زنان تن سپارم. وَإِلَّا تَصْرِيفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ و اگر تو ای خدای من، به لطف و مهر خویش این نقشه و نیرنگی را که بر ضد من پرداخته‌اند از من باز نگردانی و آن را نقش بر آب نکنی، به آنان و گفتارشان خواهم گرایید و آنگاه از زمره نادانان و ناسپاسان شده و درخور نکوهش و سرزنش خواهم گردید. (صفحه ۴۸۷)

### ۹۹. «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ...»

آیه

«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

ترجمه

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید چرا که او شنوا و دانا است. (۳۴ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وعده الهی همیشه این بود که جهاد کنندگان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنها نگذاشت و لطف حق به یاریش شتافت. به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه‌ها می‌کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی‌توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می‌گوید: «پروردگارا! اگر نقشه‌های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می‌شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می‌برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوت و قدرت و تقوای من». این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می‌بخشد سبب می‌شود که از الطاف خفی او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود. اینها هستند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه عرش خود قرار می‌دهد آن روز که سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته و کسی که قلب او در مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می‌شود در فکر آن است تا به آن بازگردد و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می‌کنند و به هنگام جدا شدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها همچنان برقرار است و کسی که به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می‌شود و مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را (صفحه ۴۸۸) به سوی خویش دعوت کند او بگوید من از خدا می‌ترسم و کسی که کمک به نیازمندان می‌کند و صدقه خود را مخفی می‌دارد آن چنان که دست چپ او از صدقه‌ای که با دست راست داده باخبر نشود». (۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

با اینکه یوسف می‌دانست که خدا، او را یاری می‌رساند و نقشه زشت و ظالمانه زنان را از او دور می‌سازد و نقش بر آب می‌نماید، چگونه دست به سوی آسمان برداشت و با زبان دعا خواسته خویش را خواست؟ درست است که خدا از راز دل او آگاه بود و او را یاری می‌فرمود، امّا گاه مصلحت در آن است که انسان برای دریافت الطاف خدا دعا کند و با راز و نیاز با آن سبب‌ساز، خواسته‌های خویش را بخواهد و بدان نایل آید. پرسش دیگر اینکه یوسف چگونه می‌دانست که با رسیدن یاری خدای و لطف و مهر او، دستخوش لغزش نخواهد شد و از گناه مصون خواهد ماند و اگر لطف خدا نباشد دست به گناه خواهد یازید؟ پاسخ این است که یوسف از آنجایی که انسان شناسی آگاه بود و غریزه جنسی را در سازمان وجود خویش می‌نگریست، از سوئی می‌دانست که اگر مهر و لطف خدا نباشد ممکن است دچار لغزش گردد و از دگر سو نیز آگاه بود که خدا پیامبران خود را در پرتو الطاف خود حفظ می‌کند و اگر به کسی این لطف را نداشته باشد، او را به مقام والای رسالت بر نمی‌گزینند. «جَبَّائِی» در این مورد می‌گوید: از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا درباره کاری که انجام آن از سوی خدا قطعی می‌باشد نیز درست است؛ چرا که یوسف با اینکه می‌دانست که مورد لطف خداست و خدا او را از گناه و لغزش مصون می‌دارد، باز هم دعا کرد و آن را به صورت نیایش از خدا خواست. امّا به باور ما ممکن است لطف خدا در چنین مواردی در گرو دعای خالصانه بندگان باشد و اگر آنان دعا نکنند و از خدا نخواهند، مهر و لطف او بر آنان فرود نیاید؛ \* \* \* \* \* ۱- «سفیئة البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۹۵ (ظل). (صفحه

۴۸۹) و یوسف به همین دلیل دعا می‌کرد؛ چرا که احتمال می‌داد که اگر دعا نکند و از خدای خویش خالصانه نخواهد، ممکن است مورد لطف قرار نگیرد و فرود لطف و یاری خدا در این مورد ممکن است مشروط به دعا و در گرو آن باشد. إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. به راستی که خدا دعای بندگان را می‌شنود و نسبت به اخلاص در دعا و مصالح و مفاسد آنان در پذیرفته شدن دعاهایشان دانا و آگاه است. (صفحه ۴۹۰)

## ۱۰۰. آیه (زندانیان به جرم بی‌گناهی)

### اشاره

ثُمَّ يَدُلُّهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنْتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ بعد از آن که نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت، ولی طبعاً خبرش به گوش عزیز رسید و از مجموع این جریان‌ها روشن شد که یوسف یک جوان عادی و معمولی نیست، آن چنان پاک است که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را وادار به آلودگی کند و نشانه‌های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد، پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر و مقاومت او در برابر وسوسه‌های زنان مصر و آماده شدن او برای رفتن به زندان و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم، همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلایلی که کسی نمی‌توانست آن را پرده‌پوشی یا انکار کند و لازمه این دلایل اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود و به دنبال ثبوت این جرم، بیم رسوایی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم روز به روز بیشتر می‌شد، تنها چاره‌ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آن چنان که مردم او و نامش را به دست فراموشی بسپارند و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می‌سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می‌شد که مجرم اصلی، یوسف بوده است. تعبیر به «بدا» که به معنی پیدا شدن رأی جدید است نشان می‌دهد که قبلاً چنین تصمیمی در مورد او نداشتند و این عقیده را احتمالاً همسر عزیز برای اولین بار پیشنهاد کرد و به این ترتیب یوسف بی‌گناه به گناه پاکی دامانش، به زندان رفت و این نه اولین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته‌ای به جرم پاکی به زندان برود. آری در یک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می‌کنند، نه فقط آزادی که همه چیز متعلق به آنهاست و افراد پاکدامن و باارزشی (صفحه ۴۹۱) همچون یوسف که همجنس و هم‌رنگ محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می‌کنند باید منزوی شوند، اما تا کی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلماً نه.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### ذبح حقیقت در مسلخ سیاست

سرانجام قداست و پاکدامنی یوسف از راههای گوناگون به روشنی خورشید آشکار گردید و گناه و زشتکاری بانوی کاخ و همدستانش بر همه دست اندرکاران معلوم شد؛ با این وصف دست سیاست بر آن شد که آزادمرد بی‌گناهی را به جرم بی‌گناهی و امانت و پاکی روانه زندان سازد. «شیدی» در تفسیر آیه مورد بحث آورده است که: پس از فاش شدن این ماجرا و روشن شدن بی‌گناهی و قداست یوسف، بانوی کاخ به همسرش گفت: این غلام مرا در میان مردم رسوا ساخت؛ چرا که گفت من او را به سوی

خود فرا خواندم و من نیز هیچ راهی برای دفاع ندارم، اینک تقاضای من این است که یا باید به من اجازه دهی تا میان مردم بروم و با بیان عذر خویش از خود دفاع کنم و یا باید همانگونه که مرا در خانه زندانی ساخته‌ای او را نیز به زندان گسیل داری؛ و آنگاه بود که عزیز مصر با آگاهی از بی‌گناهی و پاکدامنی یوسف، او را به زندان افکند. به باور پاره‌ای منظور از زندانی ساختن یوسف این بود که در افکار عمومی او را گناهکار و بانوی کاخ را بی‌گناه جلوه دهند؛ چرا که به طور طبیعی فرد گناهکار را به زندان می‌فرستند. اما به باور پاره‌ای زندان در نزدیکی زلیخا بود و او بدین وسیله می‌خواست تا یوسف در زندان ویژه دربار که نزدیک او بود منزل کند تا در صورت تمایل او را ببیند. در مورد مدت زندانی شدن یوسف نیز که «حَتَّىٰ حِينٍ» بیانگر آن است، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «عِزْرَمَه» بر آن شدند که او را به مدت هفت سال به زندان افکنند. (صفحه ۴۹۲) ۲ به باور «کَلْبِي» پنج سال. ۳ و از دیدگاه «جُبَّائِي» تا زمانی که ماجرای زلیخا از سر زبانها بیفتد و به فراموشی سپرده شود. (صفحه ۴۹۳)

## ۱۰۱. آیه (یوسف در زندان خودکامگان)

### اشاره

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من در عالم خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند ما را از تعبیر آن آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۳۶ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می‌افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش‌بینی کند و خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می‌شود. از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می‌شود یکی از آن دو مأمور آبدارخانه شاه و دیگری سرپرست غذا و آشپزخانه بود و به علت سعایت دشمنان و اتهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب می‌نمود بازگو کرد. در این که این دو جوان از کجا دانستند که یوسف از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است. بعضی گفته‌اند: یوسف شخصا خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد و بعضی گفته‌اند سیمای ملکوتی یوسف نشان می‌داد که او یک فرد عادی نیست، بلکه فرد آگاه و صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می‌تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند. بعضی دیگر گفته‌اند: یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره‌گشا است به همین دلیل در مشکلاتشان به او پناه می‌بردند و از او کمک می‌خواستند. ذکر این نکته نیز لازم است (صفحه ۴۹۴) که در اینجا قرآن به جای کلمه «عبد» و «برده» تعبیر به «فتی» (جوان) می‌کند، که یک نوع احترام است و در حدیث داریم: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ عَبْدِي وَ أَمِيَّتِي وَ لَكِنَّ فَتَايَ وَ فَتَاتِي: هیچ‌کدام از شما نباید بگویند غلام من و کنیز من، بلکه بگویند جوان من» (۱) (تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند). تعبیر به «إِنِّي أَعْصِرُ خَمْرًا» (من شراب می‌فشارم) یا به خاطر آن است که او در خواب دید انگور را برای ساختن شراب می‌فشارد و یا انگوری را که در خم، تخمیر شده بود برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می‌فشارد است و یا این که انگور را می‌فشارد تا عصیر آن را به شاه



بدهد، بی آن که شراب شده باشد و از آن جا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است. تعبیر به «إِنِّي أُرَانِي» (من می‌بینم)، یا این که قاعدتاً باید بگویند من در خواب دیدم، به عنوان حکایت حال است، یعنی خود را در آن لحظه‌ای که خواب می‌بیند فرض می‌کند و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می‌دارد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«فَتَى»: جوان و به برده نیز گفته می‌شود، همانگونه که در مورد کنیز «فَتَاةٌ» به کار می‌رود! سرانجام یوسف به جرم بی‌گناهی و همساز و همراه نشدن با محیط آلوده و استبداد زده و به کیفر آزادی، درست اندیشی، امانتداری و پاکدامنی به زندان فرستاده شد و همراه و هم بند دیگر زندانیان گردید و این، نه نخستین بار بود که بی‌گناهی به جرم بی‌گناهی روانه زندان می‌گردد و نه آخرین بار. در این آیات آفریدگار هستی از حال او در زندان خود کامگان خبر می‌دهد و می‌فرماید: وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ پس از اینکه خود کامگان صلاح اندیشی کردند که او باید به زندان برود، از پی آن به زندان افکنده شد و دو جوان نیز به همراه او وارد زندان شدند. \*\*\*\* ۱- «مجمع‌البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳۲. (صفحه ۴۹۵) به باور پاره‌ای، یکی از آن دو جوان ساقی فرمانروای آن سامان بود و دیگری آشپز ویژه‌اش که بر ضد آن دو نیز خبر چینی و گزارش شده بود که گویی در اندیشه مسموم ساختن رهبر کشورند. قَالَ أَخِيهِمَا إِنِّي أُرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا به باور «ابن مسعود» یوسف پس از ورود به زندان، نشانه‌هایی از دانش و حکمت خویش را به زندانیان نشان داد و گفت در پرتو دانش و بینشی که به او ارزانی شده است خوابها را نیز تعبیر می‌کند و از پیام آنها خبر می‌دهد و پیشگویی می‌نماید. از این رو آن دو جوان به یکدیگر گفتند: خوب است او را بیازماییم؛ و آنگاه بدون اینکه خوابی دیده باشند آمدند و چنین گفتند. اما به باور «مجاهد» و «جُبَّائِي» آنان چنین خوابهایی را دیده بودند و درست گفتند ولی هنگامی که یوسف خوابشان را تعبیر نمود خواب خود را انکار کردند و این انکارشان دروغ بود. برخی بر آنند که آن فردی که به دار آویخته شد دروغ می‌گفت، اما آن دیگری به راستی خواب دیده بود و «علی بن ابراهیم» نیز در تفسیرش همین دیدگاه را از امامان نور آورده است. در مورد مفهوم آیه دو نظر است: ۱ به باور برخی منظور این است که یکی از آن دو که ساقی شاه بود، گفت: شاخه درخت انگوری را در خواب دیدم که سه خوشه در آن بود و من آن سه خوشه را چیدم و در جام شاه فشردم و به دست او دادم؛ و جمله «أَعْصِرُ خَمْرًا» در حقیقت «أَعْصِرُ عِنَبَ خَمْرٍ» می‌باشد که حذف شده است. ۲ به باور برخی دیگر، عرب انگور را «خَمْر» می‌نامد که بر این اساس مفهوم آیه این می‌شود: من در خواب دیدم که انگور می‌فشارم. وَقَالَ الْأَخْرَجِيُّ إِنِّي أُرَانِي أَخْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ و آشپز شاه گفت: من در خواب دیدم گویا روی سرم سه عدد زنبیل است که میان آنها نان و انواع غذاهاست و پرندگان از آن می‌خورد. (صفحه ۴۹۶) نَبْنَا بِتَأْوِيلِهِ: ما را از تعبیر و تأویل آن آگاه ساز. إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: که ما تو را از نیکوکاران می‌نگریم. «ضَحَّاك» می‌گوید: رسم یوسف در زندان این بود که اگر جای کسی تنگ بود به هر صورت ممکن برای او گشایش و وسعتی پدید می‌آورد و اگر کسی نیازمند می‌شد، در رفع نیاز و گرفتاری او می‌کوشید و اگر کسی بیمار می‌شد، او را پرستاری می‌نمود! و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین نکته و همین سیره اخلاقی یوسف روایت شده است. در روایت است که خوابها یک چهل و ششم از رسالت و نبوت است؛ چرا که همان سان که پیامبران از آینده خبر می‌دهند واز رویدادها پیشگویی می‌نمایند، برخی خوابها نیز از آینده پیام دارند واز رویدادهای آینده خبر می‌دهند! بنابراین معنای آیه این است که: ما می‌دانیم که تو از تعبیر خوابها آگاهی داری و این سخن و تکریم از یوسف بر این اساس است که امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: ارزش هر انسانی به اندازه همان چیزی است که آن را به شایستگی انجام می‌دهد. «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ». (۱) ۱. نهج البلاغه، قصار ۸۱. (صفحه ۴۹۷)

## ۱۰۲. «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ...»

### آیه

«قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنَّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»

### ترجمه

(یوسف) گفت: پیش از آن که جیره غذایی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من آموخته، من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم). (۳۷ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب به آنها اطمینان داد که قبل از فرارسیدن موعد غذایی آنها مقصود گمشده خود را خواهند یافت. در تفسیر این جمله مفسران احتمالات فراوانی داده‌اند. از جمله این که یوسف گفت: من به فرمان پروردگار از بخشی اسرار آگاهم نه تنها می‌توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می‌توانم بگویم، غذایی که برای شما امروز می‌آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می‌شمرم. بنابراین «تأویل» به معنی ذکر خصوصیات آن غذا است (ولی البته تأویل کمتر به چنین معنی آمده به خصوص این که در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است). سپس یوسف با ایمان و خداپرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده، برای این که روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی‌پذیرد چنین ادامه داد. «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي) و برای این که تصور نکنند که خداوند، بی‌حساب چیزی به کسی می‌بخشد اضافه کرد: «من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است» (إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ). منظور از این قوم و جمعیت مردم بت‌پرست مصر یا بت‌پرستان کنعان است.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

یوسف پس از پرسش آن دو، به منظور جلب اعتمادشان و نیز به خاطر (صفحه ۴۹۸) اینکه به آنان بفهماند که به راستی دارای دانش و بینش گسترده و آگاه به تعبیر خوابهاست چنین گفت: لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا مِنْ پيش از آنکه غذای روزانه شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان باخبر خواهم ساخت. در تفسیر این فراز دو نظر است: ۱ به باور «ابن اسحاق» و «سُدی» منظور این است که: شما غذایی را که روزیتان می‌گردد در خواب نمی‌بینید، جز اینکه من تعبیر آن را در بیداری و پیش از رسیدن آن غذا، به شما خبر خواهم داد و آن حضرت بدان دلیل پیش از تعبیر خواب آن دو به گفتار دیگری پرداخت، که از خواب یکی از آن دو جوان دریافت که او به زودی گرفتار بلا خواهد شد؛ از این رو نخواست خواب آن دو را بی‌درنگ تعبیر نموده و خاطر یکی از آن دو را آزرده سازد. ۲ و به باور «حَسَن» و «جُبَّائِي»، منظور این است که: هیچ غذایی از خانه برای شما نیاورند جز اینکه پیش از آوردن آن، من شما را از خصوصیات و چگونگی آن آگاه خواهم ساخت. این بیان یوسف به سخن مسیح علیه‌السلام می‌ماند که می‌فرمود: «وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» (۱) من شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره

می‌سازید، خبر می‌دهم. و بدان دلیل پیش از تعبیر خوابشان این نکته را بیان فرمود که آن دو به مقام رسالت و نبوت او آگاه گردند و گفتارش را جدی بگیرند. ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيَ از این فراز این نکته دریافت می‌گردد که گویی آن دو از یوسف پرسیدند، شما با اینکه نه کاهن هستی و نه پیشگو، چگونه تعبیر خوابها را می‌دانی و از پیام آنها خبر می‌دهی؟ که آن حضرت در پاسخ آن دو می‌فرماید: من پیامبر خدا هستم و این ۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹. (صفحه ۴۹۹) دانش و بینشی است که پروردگرم به من آموخته است. إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. من کیش و مرام مردمی را که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند و سرای واپسین را باور نمی‌دارند، رها ساخته‌ام. به بیان دیگر منظور این است که: هیچ فردی شایسته این مقام رفیع نمی‌گردد، مگر اینکه به راستی ایمانش خالص باشد؛ و من بدان دلیل که کیش مردم شرک‌گرا را رها ساخته و به یکتا آفریدگار هستی ایمانی آگاهانه و خالصانه آورده‌ام، او مرا به چنین نعمت‌های گرانی گرامی داشته و به رسالت برگزیده است. (صفحه ۵۰۰)

### ۱۰۳. «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي ...»

#### آیه

«وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»

#### ترجمه

من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم، برای ما شایسته نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. (۳۸ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

و شاید این اولین بار بود که یوسف خود را این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظام‌های طاغوتی به زندان می‌رفتند بی‌گناه به زندان افتاده است. قابل توجه این که در آیه فوق، اسحاق در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده در حالی که می‌دانیم یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحاق است، بنابراین کلمه «اب» بر جد نیز اطلاق می‌شود.

#### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این توحید گرایی و بیزاری از شرک و بیداد و یا این مقام والای رسالت و نعمت دانش و بینشی که به ما ارزانی شده، از برکت فزون بخشی و کرامت خدا بر ما و به خاطر مهر و رحمت بر مردمی است که ما را به سوی آنان برانگیخته و ضمن این که ما را وسیله هدایت و ارشاد برای آنان قرار داده، همه آنان را نیز به فرمانبرداری از ما سفارش فرموده است. (صفحه ۵۰۱)

### ۱۰۴. آیه (بزرگ‌ترین درس آزادی)

#### اشاره

يُصْحَبِي السَّجْنِ ۚ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اِی دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟ (۳۹ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

گویب یوسف می‌خواهد به آنها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می‌بینید، چرا در بیداری نمی‌بینید؟ چرا؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که از شرک و بت پرستی و ارباب متفرقون سرچشمه می‌گیرد، سبب شده که طاغوت‌های ستمگر بر شما غلبه کنند، چرا شما زیر پرچم توحید جمع نمی‌شوید و به دامن پرستش «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» دست نمی‌زنید تا بتوانید این خود کامگان ستمگر را که شما را بی‌گناه و به مجرد اتهام به زندان می‌افکنند از جامعه خود برانید. یوسف بالاترین درسی را که به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است. او می‌دانست «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ» و هدف‌های پراکنده و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماعند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوت‌ها و جباران بر مردم مسلطند، لذا برای قطع ریشه آنها دستور داد که از شمشیر برای توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند بلکه آن را در بیداری مشاهده کنند. مگر جباران و ستمگران که بر گرده مردم سوارند در هر جامعه‌ای چند نفر می‌باشند که مردم قادر به مبارزه با آنها نیستند؟ جز این است که آنها افراد محدودی هستند ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون و درهم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده‌های عظیم مردم به دست می‌آورند؟ و آن روز که ملت‌ها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم «اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند آن روز، روز نابودی آنها است، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسانها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### نخستین دعوت یوسف

(صفحه ۵۰۲) یوسف با اینکه روزگاری در میان آن مردم شرک گرا و بت پرست می‌زیست، از آیات قرآن دریافت نمی‌گردد که پیش از این مرحله کسی را به یکتا پرستی و توحیدگرایی فرا خوانده باشد؛ از این رو دعوت از آن دو جوان زندانی، به گواهی آیات، نخستین دعوت اوست و این بدان دلیل است که در میان آن مردم گوش شنوایی برای بیان حقیقت نمی‌یافت و برای نخستین بار در زندان بود که آن دو جوان به مقام والای او پی بردند و از دانش و بینش و بزرگواریش سخن گفتند و بدین سان او امیدوار شد که آن دو دعوت توحیدیش را بپذیرند؛ به همین جهت آن دو را به توحید گرایی و یکتا پرستی فراخواند. در روایت است که آن دو جوان به او گفتند: ما از روزی که با تو رو به رو شده‌ایم، به تو ارادت قلبی پیدا کرده‌ایم و اینک تو محبوب دل ما هستی. یوسف گفت: مرا دوست نداشته باشید که من از این راه بسیار رنج و گرفتاری دیده‌ام، عمه‌ام مرا دوست داشت که به من اتهام سرقت بست، پدرم مرا دوست داشت که به خاطر آن به چاه افتادم و بانوی کاخ مهر مرا به دل گرفت که بی‌هیچ گناهی به زندانم افکند، پس شما بیایید و مرا دوست نداشته باشید!

#### هان ای یاران زندانی...

یوسف پیش از تعبیر خواب آن دو جوان زندانی و آماده ساختن آنان از راه نمایش پرتوی از نعمت بی‌کران دانش و بینشی که خدا

به او ارزانی داشته است، اینک رو به آنان ساخت و چنین گفت: یا صَاحِبِی السَّجَنِ أَرُبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. هان ای دو یار زندانی! راستی آیا خدایان پراکنده‌ای که از سنگ و چوب تراشیده‌اید و توان هیچ سود و زبانی برای شما ندارند برای پرستش بهترند یا خدای یکتا و پر اقتداری که هر سود و زبانی در کف قدرت اوست؟ (صفحه ۵۰۳) این آیه شریفه گرچه به صورت پرسش است، اما منظور این است که: هان ای دو یار زندانی! بی‌تردید خدای یکتا و پر اقتداری که آفریدگار و گرداننده هستی است، بهتر از خدایان پراکنده و ساخته ذهن علیل شرک گرایان است. (صفحه ۵۰۴)

## ۱۰۵. آیه (سوء استفاده از یک شعار سازنده)

### اشاره

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ این معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسم‌های (بی‌مسمی) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خدا است، فرمان داده که غیر از او را نپرستید، این است آیین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۴۰ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

شعار «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت را جز حکومت «الله» و آن چه به «الله» منتهی می‌شود نفی می‌کند، متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده‌های عجیبی واقع شده است از جمله همانگونه که می‌دانیم خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند: تعیین حکم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است چرا که خداوند می‌گوید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ: حکومت و حکمیت مخصوص خدا». آنها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا صادر شده حکم آنها نیز حکم خدا است چرا که سرانجام منتهی به او می‌شود. درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیر مؤمنان علی تعیین نشدند ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آنها حکم علی و حکم علی حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم پیامبر حکم خدا بود. اصولاً مگر خداوند مستقیماً بر جامعه انسانی حکومت و یادآوری می‌کند، جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان، منتهی به فرمان خدا، زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی ایراد گرفتند و حتی، العیاذ باللّٰه، آن را (صفحه ۵۰۵) دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود و این چنین، سازنده‌ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله‌روان خوارجند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آنها کم ندارند، آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می‌دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«قَیِّمٌ»: راست، پایدار و درست. و آنگاه روی سخن را به همه زندانیان و یا تمامی شرک گرایان آن سرزمین و یا همه شرک گرایان تاریخ ساخت و چنین گفت: این بت‌هایی را که شما و پدرانتان به جای خدای یکتا می‌پرستید و نامهای مقدس یکتا آفریدگار هستی

را بر آنها نهاده‌اید، چیزی جز واژه‌های میان تهی و نامهای بی محتوا و عنوانهای فاقد حقیقت نیستند که خدا هیچ دلیل و برهانی بر حقانیت درستی و پرستش آنها فرو نفرستاده است، پس شما با کدامین خرد و دلیل خردپسند آنها را می‌پرستید؟! انِ الْحُكْمِ اِلَّا لِلّٰهِ فرمان و فرمانروایی تنها از آن خداست، از این رو پرستش نیز تنها ویژه اوست و پرستش هر چیز و هر کسی جز خدای یکتا و بی‌همتا نارواست و درخور شأن انسان نیست. (صفحه ۵۰۶)

## ۱۰۶. آیه (آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند)

### اشاره

يا صَاحِبِ السَّجَنِ اَمَّا اَحَدُكُمَا فَيَسِيْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَاسِهٖ قُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِي فِيهٖ تَسْتَفْتِيَانِ اَي دُوسْتَانِ زَنَدَانِي مَنْ! اما یکی از شما (آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است. (۴۱ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه با توجه به تناسب خواب‌هایی که آنها دیده بودند، اجمالاً معلوم بود کدام یک از این دو آزاد و کدام یک به دار آویخته می‌شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریح‌تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را تعقیب کرد. سپس برای تأکید گفتار خود اضافه کرد: «این امری را که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به این که این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد. جالب این که در این داستان می‌خوانیم کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می‌دهد آزاد شد و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان هوا از آن می‌خورند به دار آویخته شد. آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیط‌های فاسد و رژیم‌های طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خود کامگاند آزادی دارند و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی‌دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه‌ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می‌کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه‌ها. درست است که یوسف با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش‌بینی را کرد ولی هیچ معبری نمی‌تواند چنین تناسب‌ها را در تعبیرش از نظر دور دارد. در حقیقت خدمت در این جوامع گناه است و خیانت و گناه عین ثواب. (صفحه ۵۰۷)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«صاحب»: یار، رفیق، همدم، همراه و یاران پیامبران را نیز به همین تناسب «اصحاب» می‌گویند؛ چرا که در جنگ و صلح به همراه آن حضرت بودند.

### و اینک تعبیر خوابتان

قهرمان زیباترین داستانها، پس از دعوت به توحید و تقوا و هشدار از شرک و بیداد و بیان رسالت و آشکار ساختن دانش معجزه آسای خویش برای زندانیان، اینک به تعبیر خواب آنان می‌پردازد. نخست در بیان پیام و تعبیر خواب ساقی شاه می‌فرماید: یا

صاحِبِ السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ فَيَسْئَلِي رَبَّهُ خَمْرًا هان ای دو یار زندانی من! اما تعبیر آن سه خوشه انگور و فشردن آنها آن است که یکی از شما سه روز دیگر در زندان خواهد بود و آغازین ساعات روز چهارم آزاد شده و به شغل و پُست گذشته‌اش باز می‌گردد و ساقی شاه می‌شود. و أَمَا الْآخِرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ در روایت است که به جوان دوم که آشپز ویژه دربار بود، گفت: اما تو بد خوابی دیدی و تعبیر آن سه زنبیلی که در خواب دیدی آن است که تنها سه روز در زندان خواهی بود و روز چهارم تو را به دار می‌آویزند و پرندگان از مغز سرت می‌خورند. او هنگامی که این تعبیر را شنید، گفت: من هرگز خوابی ندیده بودم و این خواب را به شوخی ساختم و گفتم. یوسف در پاسخ او گفت: قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ. کار از کار گذشت و آنچه گفتم تحقق خواهد داشت. از این فراز دریافت می‌گردد که آنچه آن حضرت در تعبیر خوابها بیان می‌فرمود، از خبرهای غیبی و نهان بود که به او وحی می‌گردید، نه به سان تعبیر خوابهایی که پاره‌ای با توجه به قراین و شواهد، از خود می‌سازند و می‌بافند. (صفحه ۵۰۸)

## ۱۰۷. «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ...»

### آیه

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاءُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»

### ترجمه

و به آن یکی از آن دو که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت: مرا نزد صاحب (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و به دنبال آن چند سال در زندان باقی ماند. (۴۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

اما در این هنگام که احساس می‌کرد این دو به زودی از او جدا خواهند شد، برای این که روزنه‌ای به آزادی پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می‌دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو» تا تحقیق کند و بی‌گناهی من ثابت گردد. اما این «غلام فراموشکار» آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می‌سپارند، به کلی مسأله یوسف را فراموش کرد. ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد» (فَأَنَسَاءُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ) و به این ترتیب، یوسف به دست فراموشی سپرده شد، «و چند سال در زندان باقی ماند» (فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ). البته اینگونه دست و پا کردن‌ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می‌باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند، خالی از ایراد نمی‌تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترک اولی» را بر یوسف نبخشید و به خاطر آن چند سالی زندان او ادامه یافت. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم که فرمود: «من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق و نه به خالق، پناه برد و یاری طلبید». (۱) در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم که \*\*\*\*۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۵۰۹) بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: «چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مهر تو را آن چنان در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجات دهند؟ گفت: پروردگار من.

گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مکر و حيله زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من. در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می‌گوید چه چیز سبب شد که حاجتت را به نزد مخلوق بردی و نزد من نیاوردی؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی». (۱)

### توجه به غیر خدا

توحید تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در تمام شئون زندگی انسان پیاده شود و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحّد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد. نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی‌رود، بلکه می‌گوییم تأثیر واقعی را در سبب نمی‌بیند بلکه سر نخ همه اسباب را به دست «مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ» می‌بیند و به تعبیر دیگر برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آنها را پرتویی از ذات پاک پروردگار می‌داند. ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی‌توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترک اولایی بیش نباشد و دیدیم چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی‌توجهی به این مسأله حیاتی سال‌ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت‌ها و طاغوتیان پیدا کند و بداند در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستم‌دیده‌ای که در راه الله گام \* \* \* \* \* ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۳۵. (صفحه ۵۱۰) برمی‌دارند تکیه نمایند و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده اّمت وسط است گام برندارند.

### زندان کانون ارشاد یا دانشگاه فساد

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم‌انگیزی در جهان دارد، بدترین جنایتکاران و بهترین انسانها هر دو به زندان افتاده‌اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس‌های سازندگی و یا بدترین بدآموزی‌ها. در زندانهایی که تبهکاران دور هم جمع می‌شوند در حقیقت یک آموزشگاه عالی فساد تشکیل می‌شود، در این زندانها نقشه‌های تخریبی را مبادله می‌کنند و تجربیاتشان را در اختیار یکدیگر می‌گذارند و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می‌آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می‌دهند، آن هم با حفظ وحدت و تشکّل جدید، مگر این که ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالباً افرادی پرنرزی و بااستعداد هستند تبدیل به عناصر صالح و مفید و سازنده بکنند و اما زندانهایی که از پاکان و نیکان و بی‌گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می‌گردد کانونی است برای آموزش‌های عقیدتی و راه‌های عملی مبارزه و سازماندهی، اینگونه زندانها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می‌دهد، تا بتوانند کوشش‌های خود را پس از آزادی هماهنگ و متشکل سازند. یوسف که در مبارزه با زن هوسباز، حيله گر و قلدری، همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را تبدیل به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت کند و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه‌ها گذارد. این سرگذشت به ما این درس مهم را می‌دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد حتی از زندان در زیر (صفحه ۵۱۱) زنجیرهای اسارت. ذکر این نکته نیز لازم است که درباره سال‌های زندان یوسف گفتگو است ولی مشهور این است که مجموع زندان یوسف ۷ سال بوده ولی بعضی گفته‌اند قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود



و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت، سال‌هایی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پر بار و پر برکت.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«بِضَع»: بخشی از زمان؛ همانگونه که به پاره‌ای از گوشت نیز؛ «بِضْعَه» گفته می‌شود؛ و این بیان از همین باب است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مَنِّي يُؤْذِنِي مَن آذَاهَا»... فاطمه «علیها السلام» پاره از وجود من است، هر که او را بیازارد، مرا می‌آزارد. (۱) سه روز گذشت و چهارمین روز فرا رسید و یوسف به آن کسی که از راه وحی می‌دانست که او از زندان آزاد خواهد شد، گفت دوست عزیز! نام مرا نزد سالارت ببر و از من سخن بگو و بی‌گناهی مرا به خاطرش بیاور. یادآوری می‌گردد که واژه «ظَنَنْ» در اینجا به مفهوم یقین و علم است همانگونه که در این آیه شریفه نیز چنین است که می‌فرماید: «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ»؛ (۲) من یقین داشتم که به حساب خود خواهم رسید و حساب خود را دیدار خواهم کرد. «فَأَنسَأَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ». به باور پاره‌ای منظور این است که: اما شیطان در آن شرایط، یاد و نام خدا را از یاد یوسف برد و او به جای یاری خواهی و چاره‌جویی از بارگاه خدا و جستن نجات خویش از آن سبب ساز، به دیگران توسل جست و به آن جوان گفت: هنگامی که نزد سالارت رفتی در مورد بی‌گناهی من نیز سخن بگو و با اینکه این کار شایسته مقام والای او نبود و زینده او بود که به سان همیشه به خدا توکل کند، یک لحظه این سخن به زبانش آمد و در نتیجه چند سال دیگر در زندان ماند. در تفسیر آیه شریفه از دو امام راستین، حضرت سجاد و صادق علیهم السلام که درود ۱. صَدِّحِجُّ بَخَّارِي، ج ۵، ص ۲۱ و نیز به «فاطمه الزهرا از ولادت تا شهادت» به ترجمه و نگارش همین قلم ص ۲۸۱ مراجعه فرمایید. ۲. سوره حاقه، آیه ۲۰. (صفحه ۵۱۲) خدای بر آنان باد نیز همین مفهوم روایت شده است.

### روایاتی در این مورد

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: از برادرم یوسف در شکفتم که چگونه به جای پناه‌جویی و یاری خواهی از خدا، به سوی بنده ناتوان او دست توسل گشود. «عَجِبْتُ مِنْ أَخِي يُوسُفَ كَيْفَ اسْتَيْغَاثَ بِالْمَخْلُوقِ دُونَ الْخَالِقِ؟» (۱) و نیز آورده‌اند که فرمود: اگر یوسف این جمله را نگفته بود، این اندازه در زندان نمی‌ماند: «لَوْ لَا كَلِمَتُهُ مَا لَبِثَ فِي السَّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ». (۲) «حَسَن» که این روایت را آورده است پس از بیان آن گریه کرد و گفت: ما نیز چنین هستیم که وقتی فشار و مشکلی بر ایمان رخ می‌گشاید، به مردم دست توسل دراز می‌کنیم. ۳ از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: در آن هنگام که یوسف این جمله را بر زبان آورد، فرشته وحی نزدش آمد و گفت: هان ای یوسف عزیز! چه کسی تو را نیکوترین و زیباترین مردم آفرید؟ یا يُوسُفُ مَنْ جَعَلَكَ أَحْسَنَ النَّاسِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبِّي! پرسید: چه کسی تو را در میان برادرانت محبوب قلب پدرت قرار داد؟ قالَ: فَمَنْ حَبَّبَكَ إِلَى أَبِيكَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبِّي! پرسید: چه کسی کاروان را به سوی تو گسیل داشت تا از قعر آن چاه نجات یابی؟ قالَ: فَمَنْ سَأَلَ إِلَيْكَ السَّيَّارَةَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبِّي! پرسید چه کسی آن سنگی را که از پی تو به چاه افکندند، از تو دور ساخت؟ فَمَنْ صَرَفَ عَنْكَ الْحِجَارَةَ؟ ۱. تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۱۳۲. ۲. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۱۶۳. (صفحه ۵۱۳) پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبِّي! پرسید چه کسی تو را از چاه نجات بخشید؟ قالَ: فَمَنْ أَنْقَذَكَ مِنَ الْجُبِّ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبِّي! پرسید: چه کسی وسوسه زنان هوسران را از تو دور ساخت؟ قالَ: فَمَنْ صَرَفَ عَنْكَ كَيْدَ النُّسُوءِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبِّي! فرشته وحی گفت: یوسف عزیز، اینکه پروردگارت می‌پرسد: پس چرا خواسته خود را به نزد

بنده‌ای ناتوان بردی؟! به کیفر این کارت باید چند سال دیگر در زندان بمانی. (۱) و در روایات دیگری آمده است که یوسف در راه جبران این کار آنقدر گریست که در و دیوار با او به گریه درآمدند و زندانیان از گریه او به اندازه‌ای ناراحت و در رنج قرار گرفتند که پس از گفتگوی بسیار مقرر شد که یوسف یک روز گریه کند و روز دیگر آرام باشد که آن روز برایش دردناک‌تر بود.

### نیایش یوسف در زندان

۱ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: فرشته وحی بر یوسف فرود آمد و برای نجات او از زندان این دعا را به او آموخت که پس از هر نمازی آن را بخواند: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَأَزْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ.** (۲) بار خدایا، برای من راه نجات و گشایشی پیش آور و از جایی که می‌اندیشم و یا نمی‌اندیشم روزی‌ام را ارزانی دار. ۲ و نیز آورده‌اند که فرمود: هنگامی که دوران زندان یوسف به سر آمد و لحظه آزادی فرا رسید، او چهره‌اش را بر زمین نهاد و نیایشگرانه گفت: **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ، فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِوَجْهِ آبَائِي الصَّالِحِينَ** ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۵۱۴) **إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ فَفَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ.** (۱) بار خدایا اگر لغزشهایم حرمت؛ مرا نزد تو خدشه‌دار ساخته است، اینک به حرمت و آبروی پدران شایسته کردارم ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب به بارگاه تو روی می‌آورم و پس از این نیایش بود که خدای پر مهر وسیله نجات او را فراهم آورد. «شُعَيْب» می‌گوید: من به آن حضرت گفتم، آیا ما نیز می‌توانیم دعای یوسف را به هنگامه فشار گرفتاریها و برای نجات از آنها بخوانیم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: شما می‌توانید این دعا را بخوانید: **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ عِنْدَكَ وَجْهِي فَإِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيْمَةَ.** (۲) بار خدایا اگر گناهانم مرا در بارگاه تو بی‌آبرو ساخته است، اینک به آبرو و حرمت پیامبرت، پیامبر مهر و رحمت و به حرمت و آبروی علی، فاطمه، حسن، حسین و دیگر امامان نور که درود خدا بر آنان باد رو به بارگاه تو می‌آورم و تو را می‌خوانم که مهر و رحمت و لطف خود را بر من فرو فرستی ... ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۵. (صفحه ۵۱۵)

### ۱۰۸. آیه (ماجرای خواب سلطان مصر)

#### اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَوَامٍ يَأْكُلْنَ سَبْعَ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُثْلَاتٍ خُضِرٍ وَ آخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ملك گفت: من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که خشکیده‌ها بر سبزه‌ها پیچیدند و آنها را از بین بردند) ای جمعیت اشراف! درباره خواب من نظر دهید اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (۴۳/یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف سال‌ها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی و ارشاد و راهنمایی زندانیان و عیادت و پرستاری بیماران و دل‌داری و تسلی دردمندان آنها بود. تا این که یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سرنوشت او که سرنوشت تمام ملت مصر و اطراف آن را دگرگون ساخت. پادشاه مصر که می‌گویند نامش ولید بن ریّان بود

(و عزیز مصر وزیر او محسوب می‌شد) خواب ظاهر را پریشانی دید و صبحگاهان تعبیر کنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و از آنها خواست تا خوابش را تعبیر کنند

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

«رؤیا»: آنچه انسان در عالم خواب می‌بیند که بر سه بخش قابل تقسیم است: ۱ خواب‌های رحمانی، ۲ شیطانی، ۳ خواب‌هایی که به وضعیت و شرایط بیننده خواب و باورها و اندیشه‌های او بازمی‌گردد.

### رؤیایی هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز

در این آیات قرآن شریف به ترسیم وسیله نجات و رهایی یوسف از زندان پرداخته (صفحه ۵۱۶) و روشنگری می‌کند که وقتی دعای یوسف به هدف اجابت رسید و گشایش کار او نزدیک گردید، فرمانروای مصر خواب هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز دید؛ و چون همه دانشوران و سیاستمداران از تعبیر آن خواب عجیب فرو ماندند، دگر باره نام فراموش شده یوسف، آن زندانی بی‌گناه، نخست در محافل سیاسی و اجتماعی و آنگاه در همه جا به میان آمد و از پی آن خار و خاشاکهای باطل و بیداد کنار رفت و خورشید حقیقت پدیدار شد. قرآن در بیان این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف می‌فرماید: وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ و پادشاه گفت: من در خواب هفت گاو چاق و فربه دیدم ... يَا كَلْبُهَا سَبْعَ عِجَافٍ که هفت گاو لاغر دیگر آنها را می‌خورند و گاوهای چاق به گونه‌ای در شکم گاوهای لاغر قرار گرفتند که ناپدید شدند. وَ سَبْعَ سُثَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و نیز در خواب هفت خوشه سبز را دیدم که دانه بسته و بار گرفته بود و هفت خوشه خشک دیگر دیدم که آنها را درویده بودند و این خوشه‌های خشک به دور خوشه‌های سبز پیچیده شده به طوری که آنها را نابود ساخت. آنگاه گفت: يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِالرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ. هان ای بزرگان، اینک آنچه را من در خواب دیدم تعبیر کنید و پیام آن را باز گوید. پاره‌ای بر آنند که او افسونگران و کاهنان را گرد آورد و خواب خویش را برای آنان باز گفت و از پی آن، آنان را مخاطب ساخت و گفت: هان ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید، اینک درباره خواب من نظر دهید. (صفحه ۵۱۷)

## ۱۰۹. «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ...»

### آیه

«قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ»

### ترجمه

گفتند: خواب‌های پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر اینگونه خواب‌ها آگاه نیستیم. (۴۴ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«أَضْغَاثُ» جمع «ضَغْثٌ» به معنی یک بسته از هیزم یا گیاه خشکیده یا سبزی یا چیز دیگر است و «أَحْلَامُ» جمع «حُلْمٌ» به معنی خواب و رؤیا است، بنابراین «أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» به معنی خواب‌های پریشان و مختلط است، گویی از بسته‌های گوناگونی از اشیاء متفاوت

تشکیل شده است و کلمه «الأحلام» که در جمله «ما نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ» آمده و با الف و لام عهد اشاره به این است که ما قادر به تأویل اینگونه خواب‌ها نیستیم. ذکر این نکته نیز لازم است که اظهار ناتوانی آنها واقعا به خاطر آن بوده که مفهوم واقعی این خواب برای آنها روشن نبود و لذا آن را جزء خواب‌های پریشان محسوب داشتند، چه این که خواب‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کردند: خواب‌های معنی‌دار که قابل تعبیر بود و خواب‌های پریشان و بی‌معنی که تعبیری برای آن نداشتند و آن را نتیجه فعالیت قوه خیال می‌دانستند، به خلاف خواب‌های گروه اول که آن را نتیجه تماس روح با عوالم غیبی می‌دیدند. این احتمال نیز وجود دارد که آنها از این خواب، حوادث ناراحت‌کننده‌ای را در آینده پیش‌بینی می‌کردند و آن چنان که معمول حاشیه‌نشینان شاهان و طاغوتیان است تنها مسائلی را برای شاه ذکر می‌کنند که به اصطلاح مایه انبساط «خاطر ملوکانه» گردد و آن چه ذات مبارک را ناراحت کند از ذکر آن ابا دارند و همین است یکی از علل سقوط و بدبختی اینگونه حکومت‌های جبار. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آنها چگونه جرأت کردند در مقابل سلطان مصر چنین اظهار نظر کنند و او را به دیدن خواب‌های پریشان متهم سازند، در حالی که معمول این حاشیه‌نشینان این است که برای هر حرکت کوچک و بی‌معنی شاه، فلسفه‌ها می‌چینند و تفسیرهای کاشف دارند. ممکن است این به آن جهت باشد که آنها شاه را از دیدن این خواب، پریشان حال و نگران یافتند و او حق (صفحه ۵۱۸) داشت که نگران باشد زیرا در خواب دیده بود گاوهای لاغر که موجودات ضعیفی بودند بر گاوهای چاق و نیرومند چیره شدند و آنها را خوردند و همچنین خوشه‌های خشک. آیا این دلیل بر آن نبود که افراد ضعیفی ممکن است ناگهانی حکومت را از دست او بگیرند؟ لذا برای رفع کدورت خاطر شاه، خواب او را خواب پریشان قلمداد کردند یعنی نگران نباش، مطلب مهمی نیست، این قبیل خواب‌ها دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أَصْغَاثُ»: خواب‌های آشفته و پریشان. «أَحْلَامُ»: چیزی که انسان در خواب می‌بیند. قَالُوا أَصْغَاثُ أَحْلَامٍ به باور «کلبی» منظور این است که آنان گفتند: اینها خواب‌های باطل و بی‌اساس است. اما «قتاده» می‌گوید: اینها خواب‌های آشفته و دروغی است که پیام و تعبیر ندارد. وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ و ما به تعبیر اینگونه خواب‌های آشفته و باطل آگاهی نداریم و تنها می‌توانیم خواب‌های درست را تعبیر کنیم. شگفت این جاست که به خواست خدا، همین خواب و ناتوانی و نادانی دانشوران و کاهنان و افسونگران فراخوانده شده، سبب نجات یوسف گردید؛ چرا که ساقی شاه در این هنگام به یاد یوسف افتاد و به شاه گفت: سرورم در آن رویدادی که من و آشپز اعدام شده به زندان رفتیم، در زندان خوابی دیدیم که جوانمردی خواب‌های ما را تعبیر کرد و شگفت این بود که درست همانگونه که او پیشگویی و تعبیر نموده بود پیش آمد؛ اینک اگر اجازه می‌دهید به نزد او بروم و تعبیر خواب شما را از او جویا گردم و جواب آن را برایتان بیاورم. (صفحه ۵۱۹)

### ۱۱۰. «وَقَالَ الَّذِي نَجَا...»

#### آیه

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ»

#### ترجمه

و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود و بعد از مدتی متذکر شد، گفت: من تأویل آن را به شما خبر می‌دهم مرا به سراغ (آن

جوان زندانی بفرستید). (۴۵ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

آری در گوشه این زندان، مردی روشن ضمیر و باایمان و پاکدل زندگی می‌کند که قلبش آینه حوادث آینده است، او است که می‌تواند پرده از این راز بردارد و تعبیر این خواب را باز گو کند. جمله «فَارْسَلُونِ» (مرا به سراغ او بفرستید) ممکن است اشاره به این باشد که یوسف در زندان ممنوع الملاقات بود و او می‌خواست از شاه و اطرافیان برای این کار اجازه بگیرد. این سخن وضع مجلس را را دگرگون ساخت و همگی چشم‌ها را به ساقی دوختند سرانجام به او اجازه داده شد که هر چه قدر زودتر دنبال این مأموریت برود و نتیجه را فوراً گزارش دهد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أُمَّةً»: به «گروه» و نیز به بخشی از زمان یا مدت گفته می‌شود. وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ. و از آن دو زندانی جوان و هم بند یوسف، آن کسی که نجات یافته و پس از چندی به تناسب خواب شاه خاطره زندان و سفارش یوسف را به یاد آورده بود، به شاه و درباریان گفت: اگر اجازه دهید من شما را از پیام آن آگاه می‌سازم. پس برای فراهم آوردن پاسخ و تعبیر این خواب، وسیله دیدار مرا با یوسف در زندان فراهم سازید. (صفحه ۵۲۰)

### ۱۱۱. «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا ...»

#### آیه

«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»

#### ترجمه

یوسف ای مرد بسیار راستگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خوردند و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده، تا من به سوی مردم بازگردم تا آنها آگاه شوند. (۴۶ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

ساقی به زندان آمد به سراغ دوست قدیمی خود یوسف آمد، همان دوستی که در حق او بی‌وفایی فراوان کرده بود اما شاید می‌دانست بزرگواری یوسف مانع از آن خواهد شد که سر گله باز کند. کلمه «الناس» ممکن است اشاره به این باشد که خواب شاه به عنوان یک حادثه مهم روز، به وسیله اطرافیان متملق و چاپلوس، در بین مردم پخش شده بود و این نگرانی را از دربار به میان توده کشانده بودند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

«عَجَف»: لاغر شدن. مذکر این واژه «أَعَجَف» و مؤنث آن «عَجَفَاء» و جمع آن «عِجَاف» است. پس از این مرحله بود که او با سفارش شاه به زندان آمد و بی‌درنگ به سراغ یوسف رفت و گفت: یوسفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ هان ای یوسف! ای مرد بسیار راستگو که هر چه می‌گویی درست است... أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُتْبَلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ در مورد خواب شاه چه می‌گویی که او در عالم رؤیا هفت گاو لاغر را دیده است که هفت گاو فربه را می‌خورند و نیز هفت خوشه سبز را نگرسته است که هفت خوشه خشکیده بر آنها پیچیده و نابودشان ساخته‌اند؟ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ نظر خود را در مورد این خواب به من بگو، باشد که نزد شاه و درباریان و دانشوران (صفحه ۵۲۱) و کاهنان و امانده که برای تعبیر خواب فراخوانده شده‌اند باز گردم و آن را بیان کنم و بدین وسیله آنان به دانش و کمال تو پی برند و از زندان نجات یابی.

### سالهای بر نعمت و برکت

یوسف که خود را پاسخگوی پرسش مردم می‌دانست و از نعمت گران دانش و بینشی ژرف برخوردار بود، بی‌هیچ گله‌ای از یار زندانی فراموشکار گفت: قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا أَمَا آن هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشکیده، سالهای خشکسالی و سختی است که در پیش خواهید داشت و آن هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز نیز نشانگر سالهای پربرکت و پر نعمتی است که پیش از آن دوران پر مخاطره در پیش است. شما هفت سال پیایی را که در پیش است بر اساس سبک و روش همیشه خود، مزرعه‌ها و زمینهای حاصلخیز را زیر کشت می‌گیرید و همه را می‌کارید. به باور پاره‌ای منظور این است که: شما هفت سال با تلاش و کوشش بسیار زراعت می‌کنید؛ چرا که واژه «دأبا» به باور پاره‌ای به مفهوم کوشش است. فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُتْبَلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ. و آنچه را می‌دروید مگر اندکی از آن را که مورد نیاز شماست و می‌خورید در همان خوشه خودش، بی‌آنکه از پوست جدا کنید به انبارها و سیلوها بسپارید. یوسف بدان دلیل دستور داد دانه‌ها و گندم‌های اضافه بر مصرف کشور را به صورت خوشه‌ها به انبارها بسپارند که دانه و گندم هنگامی که در خوشه باشند از فسادپذیری محفوظ‌تر و سالم‌تر خواهند بود. به باور پاره‌ای یوسف بدان جهت چنین دستوری به آنان داد که گندم و همانند آن تا زمانی که در خوشه است اگرچه زمان بسیاری بر آن بگذرد کرم و دیگر حشرات به آنها آسیب و زبانی نمی‌رسانند، اما هنگامی که از خوشه بیرون آمدند، در معرض آسیب قرار می‌گیرند. (صفحه ۵۲۲)

### ۱۱۲. آیه (سالهای قحطی و سختی)

#### اشاره

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُتْبَلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ گفت: هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید و آن چه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، بقیه را در خوشه‌های خود بگذارید (و ذخیره نمایید). (۴۷ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«دأب» در اصل به معنی ادامه حرکت است و به معنی عادت مستمر نیز آمده، بنابراین معنی این کلمه این می‌شود که شما طبق عادت مستمر خود که به امر کشاورزی در سرزمین مصر اهمیت می‌دهید این کار را طبق معمول ادامه دهید، ولی در مصرف محصول آن صرفه‌جویی ننمایید. به هر حال یوسف بی‌آن که هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فوراً خواب را به عالی‌ترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده‌پوشی و توأم با راهنمایی و برنامه‌ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«دأب»: شیوه و روش و به مفهوم جدّیت و تلاش در کار نیز آمده است. آنگاه هشدار داد که: **ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ أَمَّا** بدانید که پس از آن هفت سال پر نعمت و پر برکت، هفت سال سخت بر شما خواهد آمد که در آن مدت مردم و کشورتان دچار خشکسالی و قحطی می‌گردند. **يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ**. و در آن سالهای سخت، هر آنچه را به سیلوها و انبارها سپرده‌اید جز اندکی را که پس‌انداز می‌کنید همه را خواهند خورد. و اگر طبق برنامه رفتار کنید، با موفقیت و پیروزی، خود و جامعه خود را از قحطی و بلا رها ساخته‌اید و به ساحل آسایش و نعمت خواهید رسید. (صفحه ۵۲۳)

### ۱۱۳. «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ...»

#### آیه

«ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ»

#### ترجمه

پس از آن هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید که آن چه را شما برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید می‌خورند جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. (۴۸ / یوسف) **ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعَصِرُونَ** سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال مردم عصیر (میوه‌ها و دانه‌های روغنی) می‌گیرند. (۴۹ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

تعبیری که یوسف برای این خواب کرد چه قدر حساب شده بود گاو در افسانه‌های قدیمی سنبل «سال» بود، چاق بودن دلیل بر فراوانی نعمت و لاغر بودن دلیل بر خشکی و سختی، حمله گاوهای لاغر به گاوهای چاق دلیل بر این بود که در این هفت سال باید از ذخایر سال‌های قبل استفاده کرد و هفت خوشه خشکیده که بر هفت خوشه تر پیچیدند تأکید دیگری بر این دو دوران فراوانی و خشکسالی بود، به اضافه این نکته که باید محصول انبار شده به صورت خوشه ذخیره شود تا به زودی فاسد نشود و برای هفت سال قابل نگهداری باشد و این که عدد گاوهای لاغر و خوشه‌های خشکیده بیش از هفت نبود نشان می‌داد که با پایان یافتن این هفت سال سخت آن وضع پایان می‌یابد و طبعاً سال خوش و پر باران و با برکتی در پیش خواهد بود و بنابراین باید به فکر بذر آن سال‌ها هم باشند و چیزی از ذخیره انبارها را برای آن نگهدارند. در حقیقت یوسف یک معبر ساده خواب نبود بلکه یک رهبر بود که از گوشه زندان برای آینده یک کشور برنامه‌ریزی می‌کرد و یک طرح چند ماده‌ای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد و چنان که خواهیم دید این تعبیر توأم با راهنمایی و طراحی برای آینده شاه جبار و اطرافیان او را تکان داد و موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند و هم یوسف از زندان و هم حکومت از دست خود کامگان. بار دیگر این داستان این درس بزرگ را به ما می‌دهد که قدرت خداوند بیش از آن چه ما فکر می‌کنیم می‌باشد او است که می‌تواند با یک خواب ساده که به وسیله یک جبار (صفحه ۵۲۴) زمان خود دیده می‌شود هم ملت بزرگی را از یک فاجعه عظیم رهایی بخشد و هم بنده خاص خودش را پس از سال‌ها زجر و مصیبت رهایی دهد. باید سلطان این خواب را ببیند و باید در آن لحظه ساقی او حاضر باشد و باید به یاد خاطره

خواب زندان خودش بیفتد و سرانجام حوادثی مهم به وقوع پیوندد. او است که با یک امر کوچک حوادث عظیم می‌آفریند، آری به چنین خدایی باید دل ببندیم. خواب‌های متعددی که در این سوره به آن اشاره شده از خواب خود یوسف گرفته تا خواب زندانیان، تا خواب فرعون مصر و اهمیت فراوانی که مردم آن عصر به تعبیر خواب می‌دادند نشان می‌دهد که اصولاً در آن عصر تعبیر خواب از علوم پیشرفته زمان محسوب می‌شد و شاید به همین دلیل پیامبر آن عصر یعنی یوسف نیز از چنین علمی در حد عالی برخوردار بود که در واقع یک اعجاز برای او محسوب می‌شد. مگر نه این است که معجزه هر پیامبری باید از پیشرفته‌ترین دانش‌های زمان باشد تا به هنگام عاجز ماندن علمای عصر از مقابله با آن یقین حاصل شود که این علم سرچشمه الهی دارد نه انسانی.

### نظرات بر مصرف

در مسائل اقتصادی تنها موضوع «تولید بیشتر» مطرح نیست، گاهی «کنترل مصرف» از آن هم مهم‌تر است و به همین دلیل در دوران حکومت خود، سعی کرد، در آن هفت سال وفور نعمت، مصرف را به شدت کنترل کند تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را برای سال‌های سختی که در پیش بود، ذخیره نماید. در حقیقت این دو از هم جدا نمی‌توانند باشند، تولید بیشتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیح‌تری شود و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشد. سیاست اقتصادی یوسف در مصر نشان داد که یک اقتصاد اصیل و پویا نمی‌تواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید «آینده» و حتی نسل‌های بعد را نیز دربرگیرد و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشیم و مثلاً همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچ وجه به فکر (صفحه ۵۲۵) آیندگان نباشیم که آنها در چه شرایطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران ما تنها همین‌ها هستند که امروز با ما زندگی می‌کنند و آنها که در آینده می‌آیند برادر ما نیستند. جالب این که از بعضی از روایات چنین استفاده می‌شود که یوسف برای پایان دادن به استعمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سال‌های قحطی استفاده کرد، به این ترتیب که در سال‌های فراوانی نعمت، مواد غذایی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد و هنگامی که این سال‌ها پایان یافت و سال‌های قحطی در پیش آمد، در سال اول مواد غذایی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پول‌ها را جمع‌آوری کرد، در سال دوم در برابر زینت‌ها و جواهرات (البته به استثنای آنها که توانایی نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپایان و در سال چهارم در برابر غلامان و کنیزان و در سال پنجم در برابر خانه‌ها و در سال ششم در برابر مزارع و آب‌ها و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه‌ای) به آنها بازگرداند و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا و نابسامانی‌های رخسارهای بخرم.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ بِسَلْبِ عِثَابِ عَمَلِهِمْ فِي السَّالِفِ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَعَسَوْا إِلَى اللَّهِ أَن يَوَدَّ لَهُمْ سُلَيْمَانَ خَلْفًا لِمُوسَى إِذْ قَامَ فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّخَذُوا يَتِيمَتَيْهِمَا كَذِبًا بَيِّنًا وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظُّلُمَاتِ وَمَا يَشَاءُونَ وَمَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَذِبُهُمْ وَبَيِّنَاتُ اللَّهِ يُتْلَى عَلَيْهِمْ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ إِذْ يُضَاعَفُونَ خَيْرًا أُولَئِكَ الَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَعَسَوْا إِلَى اللَّهِ أَن يَوَدَّ لَهُمْ سُلَيْمَانَ خَلْفًا لِمُوسَى إِذْ قَامَ فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّخَذُوا يَتِيمَتَيْهِمَا كَذِبًا بَيِّنًا وَمَا يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظُّلُمَاتِ وَمَا يَشَاءُونَ وَمَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَذِبُهُمْ وَبَيِّنَاتُ اللَّهِ يُتْلَى عَلَيْهِمْ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ إِذْ يُضَاعَفُونَ خَيْرًا

آن برای مردم باران می‌بارد و به لطف خدا فراوانی و گشایش روی می‌آورد. به باور پاره‌های واژه «يُغَاثُ» از «غَوَّثَ» و «غِيَاثُ» برگرفته شده و منظور این است که: پس، از پی آن سال‌های سخت، سالی خوش و پر نعمت فرا می‌رسد و مردم از قحطی و گرفتاری نجات می‌یابند. وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ. به باور گروهی از جمله «ابن عباس» منظور این است که در آن سال، نعمت‌ها بسیار می‌گردد و مردم میوه‌های گوناگون و دانه‌های روغنی همچون انگور، زیتون، کنجد و ... می‌فشارند و آب میوه و روغن آنها را می‌گیرند. (صفحه ۵۲۶) گفتنی است که آخرین فراز آیه شریفه فراتر از تعبیر خواب شاه بود که یوسف بیان فرمود و این از خبرهای غیبی از جانب خدا بود تا افزون بر دانش و فرزاندگی که از پیش به او ارزانی شده است، نشانه دیگری بر رسالت آن حضرت و معجزه جدیدی بر پیامبری و دعوت توحیدیش باشد. «بلخی» می‌گوید: تعبیری که یوسف برای خواب فرمانروای مصر نمود، نشانگر بی‌اساس بودن



گفتار کسانی است که می‌گویند: تعبیر خواب همان است که در مرحله و مرتبه نخست تعبیر می‌شود نه مراحل بعد؛ چرا که اگر این گفتار درست بود، پس از آنکه افسونگران و کاهنان و سیاستمداران، خواب شاه را خوابهایی آشفته و پریشان تعبیر کردند، دگر باره یوسف آن را تفسیر و تعبیر نمی‌فرمود و از پیام واقعی آن خبر نمی‌داد. (صفحه ۵۲۷)

## ۱۱۴. آیه (تبرئه یوسف از هر گونه اتهام)

### اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ مَلِكٌ كَفْت: او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت: به سوی صاحب بازگرد و از او پرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بوده؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است. (۵۰ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد آن قدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیان را مجذوب خود ساخت. او می‌بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است و برای آینده نیز برنامه حساب شده‌ای ارائه داده است. او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق‌العاده‌ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد، اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه «دستور داد که او را نزد من آورید» (وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ). «ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای این که دست و پای خود را گم کند که بعد از سال‌ها در سیاهیچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می‌وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زندان بیرون نمی‌آیم تا این که تو به سوی صاحب و مالکت بازگردی و از او بررسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دست‌های خود را بریدند به چه دلیل بود» (فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ). او نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی‌خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لاقبل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می‌خواست نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکدامنیش کاملاً به ثبوت رسد و پس از تبرئه سربلند آزاد گردد و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر (صفحه ۵۲۸) را نیز ثابت کند که در دربار و زیرش چه می‌گذرد؟ آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگان. جالب این که یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد. سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، «اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است» (اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ).

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ اما هنگامی که فرستاده شاه نزد یوسف آمد تا او را به کاخ ببرد، او از رفتن خودداری کرد و گفت: تا زمانی که آن پرونده ساختگی مورد تحقیق و رسیدگی عادلانه قرار نگیرد و خیانتکار و پاکدامن شناخته نشوند و دامان پاک او از تهمت و دروغ تطهیر نگردد، نه از زندان بیرون خواهد رفت و نه به دعوت شاه پاسخ مثبت خواهد داد! قَالَ ارْجِعْ اِلَيَّ

رَبِّكَ فَسَيُلْقِيهِ مَا بِالِ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ أُيْدِيَهُنَّ بِرَأْسِ اسَاسِ بُوَد كِه آن حَضْرَت بِه فَرَسْتَادِه شَاه كَفْت: اَيْنَك نَزْد سَالَارْت بَرُو و اَز اُو بِيْرَس سَر كَدَشْت اَن زَنَانِي كِه دَسْت‌هَای خُود رَا بِه جَاي بَر كَرَفْتَن پُوسْت مِيُوِه بَرِيْدَنْد، چِه بُوْد؟ و چَرَا اَنَان دَر كَاخ عَزِيْز كَرْد اَمْدَنْد؟ و بَدِيْن و سِيْلِه اَز شَاه دَر خُوسْت كَن تَا دَاَسْتَان اَن ضِيَاْفْت و زَنَان مُورْد اَشَارِه رَا مُورْد رَسِيْد كِي و تَحْقِيْق عَادِلَانِه قَرَار دِهْد و اَز مَن بِه خَاَطْر اَن تَهْمْت‌هَآ و دَرُوغ‌هَآ عَادِه حِيْثِيْت كَرْدَد و پَاكْدَامِنِي و دَرَسْتَكَارِي اَم اَعْلَان شُود تَا اَن كَاِه بِه دِيْدَار اُو بِيَايْم. اَز اِيَه شَرِيْفِه اِيْن نَكْتِه ظَرِيْف دَرِيَاْفْت مِي كَرْدَد كِه يُوْسُف بِه خَاَطْر رِعَايْت اَدْب و اَخْلَاق و بِه دَلِيْل بَزْر كُوَارِي خُود، دَر شَكَايْت و دَر خُوسْت تَحْقِيْق و رَسِيْد كِي بِه اَن (صَفْحِه ۵۲۹) پَرُوْنْدِه سَاخْتَكِي، نَامِي اَز بَانُوِي كَاخ نَبْرَد؛ چَرَا كِه اُو زَن پِيْشُوَاي كُشُور يَا وِزِيْر و جَانَشِيْن اُو بُوْد؛ اَز اِيْن رُو يُوْسُف مَوْضُوع رَا بِه صُورْت كَلِي طَرَح كَرْد و اُو رَا نِيْز دَر شَمَار زَنَان شَمْرْد. اِمَا پَارِه‌آي بَر اَنَنْد كِه اَن حَضْرَت نَام زَلِيخَا رَا دَر شَمَار اَن زَنَان نِيْز قَرَار نَدَاْد؛ چَرَا كِه مَنظُور اُو اَحْضَار زَنَان بُوْد و اَنَان بُوْدَنْد كِه كُوَاِه پَاكْدَامِنِي و قَدَاَسْت يُوْسُف و شَاهِد اَعْتِرَاف بِه كَنَاه زَلِيخَا دَر اَن ضِيَاْفْت بُوْدَنْد و بِه هَمِيْن جِهْت پَس اَز فَرَاخُوانْدِه شُدْن اَنَان و اَشْكَار شُدْن حَقِيْقْت بَانُوِي كَاخ دَر بَرَابَر شَاه لَب بِه اَعْتِرَاف كُشُود و كَفْت اَيْنَك حَقِيْقْت اَشْكَار كَرْدِيْد. «الْمَاَنَ حَصِيْحَصَ الْحَقِّ» ... و نِيْز اِيَه شَرِيْفِه نَشَانَكْر اَن اَسْت كِه اِيْن تَنهَا زَلِيخَا نَبُوْد كِه اَن تَهْمْت سَهْمَكِيْن رَا بِه يُوْسُف زِدِه بُوْد، بَلَكِه اَن زَنَان نِيْز پَس اَز شَكْسْت دَر بَرَابَر يَايْمَرْدِي و قَدَاَسْت و خُويْشْتَن دَارِي يُوْسُف، بِه مَنظُور اِنْتِقَام اَز اُو اِيْن اِتْهَام نَارُوَا رَا بَر اُو وَاْرْد اُورْدَنْد و هَر كَدَام بَر كِي دَرُوغ بَر اَن پَرُوْنْدِه سَاخْتَكِي اَفْزُودَنْد. «ابْن عَبَّاس» دَر اِيْن مُورْد مِي كُوِيْد: اَكْر يُوْسُف اَن رُوز پِيْش اَز اَنَكِه شَاه رَا بِه بِي كَنَاهِي و پَاكْدَامِنِي خُويْش مَطْمَن سَازْد، اَز زَنْدَان بِيْرُون مِي اَمْد، پِيُوسْتِه كَدُورْتِي اَز اُو دَر دَل شَاه بَاقِي مِي مَانْد و اُو رَا فَرْدِي مِي پِنْدَاَشْت كِه دَر اَنْدِيْشِه كَنَاه و خِيَاْنْت بِه نَامُوس وَي بُوْد و يُوْسُف حَاضِر نَبُوْد كِه بِه اِيْن بَهَا اَز زَنْدَان اَزَاد كَرْدَد؛ اَز اِيْن رُو دَر خُوسْت تَحْقِيْق و پَاْفَشَارِي دَر رَسِيْد كِي بِه مَوْضُوع نَمُود تَا بَا رُوشَن شُدْن حَقِيْقْت، كَدُورْت و زَنكَاْرهَآي اَن هَمِه دَرُوغ و تَهْمْت اَز دَلْهَا زِدُودِه شُود و اُو بَا سَرْفِرَازي و سَر بَلَنْدِي دَر جَامِعِه ظَاَهْر كَرْدَد (... صَفْحِه ۵۳۰) اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِيْهِنَّ عَلِيْمٌ. بِه رَاَسْتِي كِه پَرُورْد كَاْر مَن بِه بَازِيْگَرِي و نِيْرَنَك زَنَان دَاْنَاَسْت و اُو مِي تُوَاْنْد پَاكْدَامِنِي مَرَا رُوشَن و اَشْكَار سَازْد. و بِه بَاوْر «ابُو مُسْلِم»، مَنظُور اِيْن اَسْت كِه: عَزِيْز مِصْر كِه مَن اَن زَمَان بِه صُورْت بَرْدِه دَر خَاْنِه اُو بُوْدَم خُودَش اَز بَازِيْگَرِي و نَقْشِه زَنَان اَكَاِه اَسْت و مِي دَاْنْد كِه مَن اَز اِيْن تَهْمْت‌هَآ پَاك و پَاكِيْزِه‌آم و بَدِيْن و سِيْلِه يُوْسُف رُوشَن كَرِي مِي كَرْد كِه اَز اُو نِيْز كُوَاْهِي بَخُوَاْهِيْد تَا حَقِيْقْت اَشْكَار كَرْدَد. اِمَا بِه بَاوْر مَا دِيْد كَاِه نَخْسْت دَر مُورْد اِيَه شَرِيْفِه بَا مَوْقِعِيْت و مَقَام وَاَلَاي يُوْسُف بَهْتَر و مَنَاسَبْتَر اَسْت. (صَفْحِه ۵۳۱)

## ۱۱۵. آیه (تحقیق و رسیدگی منصفانه)

### اشاره

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيْزِ اَلَا اَنَ حَصِيْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِيْهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِيْنَ (مَلِكُ اَن‌هَآ رَا اَحْضَار كَرْد و) كَفْت: جَرِيَان كَاْر شَمَا، بِه هَنَكَاْمِي كِه يُوْسُف رَا بِه سُوِي خُويْش دَعُوْت كَرْدِيْد، چِه بُوْدِه؟ كَفْتَنْد: مَنَزِه اَسْت خُودَا، مَا هِيْچ عِيْبِي دَر اُو نِيَاْفْتِيْم (دَر اِيْن هَنَكَاْم) هَمْسَر عَزِيْز كَفْت: اَلَا نَحَقُّ اَشْكَار كُشْت، مَن بُوْدَم كِه اُو رَا بِه سُوِي خُود دَعُوْت كَرْدَم و اُو اَز رَاَسْتَكُوِيَاْن اَسْت. (۵۱ / يُوْسُف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علو همت همراه بود او را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد، لذا فوراً به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار

کرد، رو به سوی آنها کرد و گفت: «بگویید بینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟» (قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ). راست بگویید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟ در اینجا وجدان‌های خفته بیدار آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقاً به پاکی یوسف گواهی دادند «و گفتند: منزه است خداوند ما هیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم» (قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ). همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می‌داد بی آن که کسی سؤالی از او کند قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سال‌ها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص این که او بزرگواری بی‌نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سربسته (صفحه ۵۳۲) سخن گفته است. یک مرتبه گویی انفجاری در درونش رخ داد: «فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی به او کردم او راستگو است» و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ» (قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَطْبُ: رویداد و پیشامد بزرگ. «حَصِيحَصَ الْحَقُّ»: این واژه به باور «زَجَاج» از ریشه «حِصَّه» برگرفته شده و منظور این است که: «سِیِّهَم» و «حِصَّه» حق از باطل جدا گردید. اما به باور دیگران، تکرار «حَصَّ» است همانند «كَفَّكَفَّ» که تکرار «كَفَّ» می‌باشد. این واژه از «حَصَّ الشَّعْرُ» می‌باشد که به مفهوم کندن مو از سر و جدا ساختن آن از بیخ و ریشه است و در آیه شریفه منظور این است که حق از باطل جدا شد. با رسیدن درخواست یوسف به شاه، او نیز خردمندانه و با شهامت عمل کرد و بی‌درنگ زنان را فراخواند و در آن نشست حساس و سرنوشت‌ساز رو به آنان کرد و گفت: قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ سرگذشت شما آنگاه که به سراغ یوسف رفتید و با وسوسه و نرمی و ظرافت زنانه خواسته خویش را از او خواستید چه بود؟ اینک واقعیت را آنگونه که روی داده است برایم باز گوید. قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ آنان گفتند: پناه بر خدا! ما هیچ بدی و لغزشی در او سراغ نداریم و او پاک و پاکدامن است. بدین وسیله همه آنان لب به بیان حقیقت گشودند و یک صدا اعتراف کردند که او ستم‌دیده است و بر اساس یک اتهام و پرونده ساختگی به زندان افکنده شده است. قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ و در این هنگام بانوی کاخ نیز بی‌آنکه مورد پرسش قرار گیرد، گفت: هم اکنون (صفحه ۵۳۳) حقیقت آشکار گردید و درست از نادرست جدا شد. أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. واقعیت این است که من با هزاران نقشه و کرشمه به سراغ او رفتم و او در گفتارش که مرا لغزشکار و گناهکار می‌خواند راستگوست. این اعتراف به حق و اقرار به صداقت و راستگویی و درستکاری و امانت یوسف بدان دلیل بود که آن زن دیگر از وسوسه‌پذیری یوسف ناامید شده بود؛ و خدای فرزانه برای اینکه در مورد پاکدامنی و قداست یوسف هیچ جای تردید نماند، به گونه‌ای دلها را دگرگون ساخت که بانوی کاخ نیز لب به بیان حقیقت گشود و با گواهی دادن به پاکدامنی و قداست یوسف، او را از راستگویان و شایسته‌کرداران عنوان دارد. (صفحه ۵۳۴)

### ۱۱۶. ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ ...

آیه

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»

ترجمه

این سخن را به خاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی‌کند. (۵۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت (بنابراین که جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت اقتضاء می‌کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه می‌کند. نخست این که: وجدانش و احتمالاً بقایای علاقه‌اش به یوسف، به او اجازه نمی‌دهد که بیش از این حق را ببوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر این که با گذشت زمان و دیدن درس‌های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی‌کند، به همین دلیل پرده‌های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می‌رود و حقیقت زندگی را لمس می‌کند و مخصوصاً با شکست در عشق که ضربه‌ای بر غرور و شخصیت افسانه‌ای او وارد کرد چشم واقع‌بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کَیِّدٌ»: نقشه کشیدن در نهان برای زیان وارد آوردن به دیگران. در ادامه سخن در این مورد، قرآن شریف به گفتار یوسف باز می‌گردد و می‌فرماید: ذَلِكْ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ این برگرداندن فرستاده شاه و بیرون نیامدن از زندان و درخواست تحقیق و رسیدگی عادلانه به آن پرونده دروغین و ساختگی و پیشنهاد احضار و بازجویی از زنان، به خاطر آن بود که شاه یا عزیز مصر بداند که من پشت سر او و در نهان هرگز در اندیشه خیانت به او نبوده‌ام. این تفسیر از آیه شریفه، دیدگاه گروهی از مفسران از جمله «حسن»، «مجاهد» «قتاده» و «ابو مسلم» است. (صفحه ۵۳۵) و أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ. و خدا مکر و نیرنگ خیانتکاران را به جایی نمی‌رساند. گوینده همان گفتار، در ادامه سخن خویش افزود: وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و من نفس خویش را تبریئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش آدمی او را بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد. به باور بیشتر مفسران، این بیان نیز از یوسف است. یادآوری می‌گردد که «الف و لام» در واژه «النَّفْس» ممکن است برای جنس باشد، که همه نفسهای آدمیزادگان این گونه‌اند و یا ممکن است برای عهد باشد بدین معنا که: نفس من این گونه است. إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مگر کسی که خدا به او مهر و رحمت آورد و به لطف خود او را از لغزش و گناه حفظ کند. در این فراز «ما» را بیشتر مفسران به معنای «من» گرفته‌اند، همانگونه که در برخی آیات، از جمله: «مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (... ۱) به این معنا آمده است. گفتنی است که آن کسانی که آیه شریفه را گفتار یوسف می‌دانند، بر این عقیده‌اند که منظور آن حضرت از این بیان، کشش طبیعی و انسانی است، نه گناه و یا آهنگ آن؛ و منظور این است که: من نفس خویش را از کشش طبیعی و تمایل بشری تبریئه نمی‌کنم و مدعی آن نیستم که بر اساس طبیعت خویش از گناه و لغزش دوری جستم، بلکه به مهر و لطف خداست که من در برابر وسوسه‌ها و تمایلات و خواهشهای نفس، تزلزل ناپذیرم و اندیشه گناه نیز به دل راه نمی‌دهم. إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ. راستی که پروردگار من نسبت به بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است.

۱. سوره نساء، آیه ۳. (صفحه ۵۳۶)

### ۱۱۷. «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي...»

#### آیه

«وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

## ترجمه

من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آن چه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است. (۵۳ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## اشاره

باز ادامه داد: «من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد» (وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ). «مگر آن چه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا که پروردگارم غفور و رحیم است» (إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ). انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا می‌شود، به خصوص این که بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید و به تعبیر روانکاو امروزی آن تمایلات شدید سر کوفته «تصعید» می‌گردد و بی آن که از میان برود در شکل عالی‌تری تجلی می‌کند. پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگی نقل شده نیز دلیل بر این تبه و بیداری است. خلاصه این که ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می‌دهد که همه اینها گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تبه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد. در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد و اعتراف به گنهکاری خویش و بی‌گناهی او نمود، این است سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه و این است مفهوم جمله «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می‌دهد و از آن جا که گمان نمی‌کرد به او روزی می‌دهد). تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن خداوند اجازه نمی‌دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند.

## شکست‌هایی که سبب بیداری است

(صفحه ۵۳۷) شکست‌ها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهراً شکست است اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می‌آید، اینها همان شکست‌هایی است که سبب بیداری انسان می‌گردد و پرده‌های غرور و غفلت را می‌برد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می‌شود. همسر عزیز مصر (که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست‌ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تبه او گردید، وجدان خفته‌اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آن که یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعا است زیرا رو به سوی او کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ وَجَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيدًا بِمَعْصِيَتِهِ: حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید» و در پایان همین حدیث می‌خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد. (۱) خوشبخت کسانی که از شکست‌ها پیروزی می‌سازند و از ناکامی‌ها کامیابی و از اشتباهات خود راه‌های صحیح زندگی را می‌یابند و در میان تیره‌بختی‌ها نیک‌بختی خود را پیدا می‌کنند. البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، آنها که ضعیف و بی‌مایه‌اند به هنگام شکست یأس و نومیدی سراسر وجودشان را می‌گیرد و گاهی تا سرحد خودکشی پیش می‌روند، که این شکست کامل است، ولی آنها که مایه‌ای دارند سعی می‌کنند آن را نردبان

ترقی خود قرار دهند و از آن پل پیروزی بسازند.

### حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است

دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد تا این که فرستاده ملک باز گردد و تحقیق کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی گناهیش اثبات گردد تا سرفراز از زندان آزاد شود، نه این که به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مشمول عفو شاه گردد که خود ننگ بزرگی است و این درسی است برای همه انسانها در گذشته و امروز و آینده. \*\*\*\* ۱- «سفیئة البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۵۴. (صفحه ۵۳۸)

### حالات نفس سرکش

علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرایز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است. نخست «نفس اماره» نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشانند و لذا اماره‌اش گفته‌اند، در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می‌گردد و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می‌کوبد و شکست می‌دهد. این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختی‌های انسان از آن است. مرحله دوم «نفس لوامئه» است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان به آن ارتقاء می‌یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرایز گهگاه مرتکب خلاف‌هایی بشود اما فوراً پشیمان می‌گردد و به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد و تصمیم بر جبران گناه می‌گیرد و دل و جان را با آب توبه می‌شوید و به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس گاهی عقل پیروز می‌شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است. البته برای رسیدن به این مرحله جهاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنت پیشوایان. این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره «قیامت» به آن سوگند یاد کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است: «لَا أَقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ وَلَا بِأَقْسَمِ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ: سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنش‌گر». مرحله سوم «نفس مُطْمَئِنَّة» است و آن مرحله‌ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که غرایز سرکش در برابر او رام می‌شوند و سپر می‌اندازند و توانایی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی‌بینند، چرا که عقل و ایمان آن قدر نیرومند شده‌اند که غرایز نفسانی در برابر آن توانایی چندانی ندارند. این همان مرحله آرامش و سکینه است، آرامش که بر اقیانوس‌های بزرگ حکومت می‌کند، اقیانوس‌هایی که حتی در برابر سخت‌ترین طوفانها چین و شکن بر صورت خود (صفحه ۵۳۹) نمایان نمی‌سازند. این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آن‌هایی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سال‌ها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهایی رسانده‌اند. این همان است که قرآن در سوره «فجر» به آن اشاره می‌کند آن‌جا که می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي: ای نفس مطمئن و آرام بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو و داخل در زمره بندگان خاص من شو و در بهشتم گام نه». پروردگارا! به ما کمک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت نفس «اماره» را به «لوامئه» و از آن به مرحله نفس «مطمئنه» ارتقاء بخشیم، روحی مطمئن و آرام پیدا کنیم که طوفان حوادث متزلزل و مضطربش نسازد، در برابر دشمنان قوی و نیرومند و در مقابل زرق و برق دنیا بی‌اعتنا و در سختی‌ها شکیبیا و بردبار باشیم. خداوندا! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوس‌های سرکش پیروز گردیم و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فرا راه ما قرار ده.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### پدیده شگفت انگیز رؤیا

از پدیده‌های شگفت انگیز جهان آفرینش پدیده عجیب خواب است که قرآن آن را از نشانه‌های قدرت آفریدگار هستی عنوان می‌سازد و از آن عجیب‌تر پدیده دیگری به نام رؤیا و خواب دیدن و تماشای مناظر گوناگون و صحنه‌های هیجان انگیز و یا هولناک در عالم خواب است. از دیرباز این پرسش در میان اندیشمندان مطرح بوده است که پدیده خواب یا رؤیا چیست و از کجا خبر می‌دهد؟ از گذشته یا حال یا آینده؟ از ضمیر آشفته انسان؟ از آرزوهای بر باد رفته او؟ از کجا؟ و چه پیامی دارد؟ آیا دیدن مناظر زیبا و دل‌انگیز یا صحنه‌های نفرت بار و غم‌انگیز در عالم خواب (صفحه ۵۴۰) که کم و بیش همه دیده‌اند و برای همه تجربه شده است ثمره تلاش و فعالیت و کارهای روزانه و مشکلات گوناگونی است که انسان با آنها رو به روست و شب هنگام هم در عالم خواب در برابر دستگاه گیرنده بهت آور روان و روح او خودنمایی می‌کند و یا این صحنه‌ها انعکاس انبوهی از آرزوهای بر باد رفته، تمایلات ارضا نشده، خواسته‌های سرکوب گشته و بیم و امیدهایی است که جامه عمل نپوشیده و بدین گونه خود را نشان می‌دهد؟ آیا پدیده خواب و رؤیا نتیجه وحشت و ترس از فرد یا گروه یا پدیده دیگری است که انسان در عالم خواب با قیافه کریه یا منظره زشت آنان رو به رو می‌گردد؟ و یا نه؟ بلکه پدیده‌ای است که از آینده خبر می‌دهد و دستگاه حساس و پیچیده گیرنده روان انسان به سبک ناشناخته‌ای از رویدادهای آینده دور و نزدیک عکس و خبر تهیه نموده و پاره‌ای از آنها بدین صورت خود را در عالم رؤیا نشان می‌دهند؟ کدام یک؟

### انواع خواب‌ها

در پاسخ این پرسش دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده و خواب‌ها به انواع مختلفی تقسیم گردیده است، اما آنچه قابل تردید نیست، این است که پاره‌ای از خواب‌ها تجسم صحنه‌های گوناگون و روزانه است. پاره‌ای خواب‌های پریشانی است که با وضعیت سلامت و یا بیماری و بهداشت و تغذیه او ارتباط دارد، اما برخی از خواب‌ها از آینده پیام دارد که نمونه‌های بارز آن عبارتند از: خواب یوسف (۱) خواب ابراهیم (۲) خواب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله (۳) ۱. سوره یوسف، آیه ۴. ۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲. (صفحه ۵۴۱) خواب فرمانروای مصر (۱) و خواب دو جوان زندانی (۲)

### رؤیا در روایات

در روایاتی رسیده نیز پدیده رؤیا مورد توجه قرار گرفته و به سه نوع تقسیم شده است: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: *الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ: بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ.* (۳) خواب‌ها بر سه گونه‌اند: ۱ خواب‌هایی که نوید و پیام از آینده دارد و بشارتی از سوی خداست. ۲ خواب‌هایی که از سوی شیطان است و مفهوم و پیامی ندارد. ۳ و دیگر خواب‌هایی که انعکاس آرزوها و ثمره مشکلات زندگی است که انسانها در فکر و ذهن خویش می‌پرورند و آنگاه آنها را در خواب می‌بینند. با این بیان، برخی از خواب‌ها از آینده خبر می‌دهد.

### قرآن و موضوع «نفس» یا غرایز و احساسات

### اشاره

در قرآن شریف از سه نفس یا سه مرحله از نفس انسان سخن رفته و آن گونه که شایسته و بایسته است به او هشدار و رهنمود داده شده است:

### الف: «نفس اماره» یا غرایز و کشش‌های سرکش

قرآن بر این نکته هشدار می‌دهد که غرایز و تمایلات و احساسات و عواطف انسان، کشش‌هایی هستند که او را کور و کر به سوی خواستن لذتها و رسیدن به خواهش‌ها و هواها فرمان می‌دهند و در این راه نه مرزی می‌شناسند و نه حقی و این ۱. سوره فتح، آیه ۲۷. ۲. سوره یوسف، آیه ۴۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۳۶. ۴. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۴۱. (صفحه ۵۴۲) خاصیت آنهاست. «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (۱)» و من هرگز نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش و وسوسه‌گر انسان بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد مگر آن کس را که پروردگارش بر او رحمت آورد.

### ب: «نفس لوامه» یا وجدان بیدار

قرآن از مرحله دیگر و از نفس دیگری یاد می‌کند که بر خلاف نفس اماره نه تنها به گناه و زشتی و تباهی فرمان نمی‌دهد و کور و کر نیست، بلکه گویی در برابر آن است و افزون بر اینکه در برابر گناه و طغیان و سرکش و زشتکاری‌های «نفس اماره» مقاومت می‌کند، انسان را به خاطر بیدادگری و گناه مورد سرزنش قرار داده و سخت نکوهشش می‌کند و او را تا بیداری و توبه و جبران یا تصمیم بر آن آرام نمی‌گذارد. «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (۲ ... ۲) سوگند به روز رستاخیز و سوگند به «نفس لوامه» و وجدان بیدار و سرزنشگر انسان.

### ج: «نفس مطمئنه» یا مرحله کمال و آرامش یافتگی انسان

و نیز از «نفس مطمئنه» یا مرحله دیگری خبر می‌دهد که این نشانگر اوج کمال و جمال و آراستگی انسان به ارزش‌ها و پیراستگی او از ضد ارزش‌ها و مرحله آرامش و وقار و شکوه معنوی انسان است. مرحله‌ای است که نه غرایز و تمایلات و کشش‌ها او را به بیراهه می‌کشد و طوفان در وجودش به راه می‌اندازد و نه شیطانهای گوناگون و نه ابلیس؛ چرا که او ساخته شده است. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» (۳ ... ۳) هان ای نفس آرامش یافته، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت باز گرد...

### مراحل سه‌گانه

بر خلاف پندار پاره‌ای که این سه مرحله از نفس انسان را سه نفس جداگانه پنداشته‌اند، به باور دانشمندان اخلاق، این یک نفس است که می‌تواند این سه مرحله ۱. سوره یوسف، آیه ۵۳. ۲. سوره قیامت، آیه ۱. ۳. سوره فجر، آیه ۲۷. ۳۰. (صفحه ۵۴۳) را داشته باشد؛ چرا که در مرحله نخست که مرحله عدم رشد فکری و عقلی و دینی و اخلاقی است، این نفس به سان دیکتاتور خودکامه‌ای که در یک کشور خود را مرز ناشناس می‌نگرد، به صورت حاکم مطلق در سازمان وجود بشر عمل می‌کند و هیچ مانع و مرزی برای خود نمی‌نگرد و اگر سوسویی از چراغ خرد و فطرت و وجدان بیاید، آن را خاموش می‌سازد. در مرحله دوم که مرحله پس از آموزش و پرورش و شکوفایی خرد و فرهنگ و بینش و ایمان اوست، در میدان عقل و نفس گاه به این سو و گاه به آن سو کشیده می‌شود، اما به دلیل مجهز شدن نفس به ایمان و وجدان بیدار و ارزش‌های اخلاقی و انسانی، کفه سنگین به سود خرد و وجدان می‌چربد و لغزش و گناه را محکوم و گناه انسان را به توبه و جبران فرا می‌خواند. و در مرحله سوم که اوج انسانیت و



شکوفایی و طراوت و وصف ناپذیر فطرت وجدان، خرد و کمال انسانی است، کشتی نفس به ساحل آرامش ایمان و تقوا و آگاهی و بینش ژرف و وصف ناپذیری می‌رسد که دیگر وسوسه نفس امّاره در او اثر نمی‌گذارد و فکر گناه هم نمی‌کند و به عصمت مجهز می‌شود.

### ۳ جهاد بزرگتر یا خودسازی راستین

تنها در پرتو خودسازی و تزکیه نفس و تهذیب آن است که انسان می‌تواند از نفس امّاره به وجدان بیدار و سرزنش کننده و بالاتر از آن اوج گیرد؛ و این کاری سنگین و بزرگترین جهاد است و مجاهد راستین نیز کسی است که در این میدان پیروزی را به دست آورد. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرمود: «الْمُجَاهِدُ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ.» (۱) جهادگر راستین، آن مجاهدی است که با هواهای سرکش نفس امّاره پیکار کند و می‌فرمود: أَشَجَّ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ. ۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. (صفحه ۵۴۴) پرشهامت‌ترین مردم آن کسی است که در پیکار با هوای نفس پیروز گردد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بزرگترین جهاد عنوان می‌داد و می‌فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْكَبِيرُ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْجِهَادُ الْكَبِيرُ؟ فَقَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ.» (۱) آفرین بر مردمی که جهاد کوچکتر را انجام دادند و اینک به سان همیشه در اندیشه جهاد بزرگترند. پرسیدند: ای پیامبر خدا جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود: خودسازی و مبارزه با هوای نفس. و حضرت صادق علیه‌السلام پیروزی بر نفس را رسیدن به بهشت و نجات از دوزخ عنوان داد و فرمود: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا أَشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ.» (۲) آن کسی که به هنگام خواستن چیزی و به هنگام ترس و وحشت و زمان فوران خواهش نفس و هنگامه اوج خشم و به هنگام خشنودی از چیزی و کسی، به گونه‌ای بر خود حاکم باشد که به گناه و بیداد و وسوسه نفس امّاره تسلیم نگردد و از حق و عدالت انحراف نجوید، خدا پیکر او را بر آتش دوزخ حرام می‌سازد و به بهشت پرتراوت می‌رسد. بار خدایا، ما را در برابر وسوسه شیطانهای گوناگون و دمدمه‌های آنها خودت یار و یاور باش. پروردگارا، ما را در رویارویی با هوای نفس و در پیکار در این میدان سرنوشت‌ساز و پرخطر، پیروز و سرفراز بدار. خداوند، به ما اندیشه‌ای بلند، جانی روشن، دلی بیدار و آگاه، بینشی ژرف، وجدانی آزاد از انواع بندها و زنجیرهای خرافه و اسارت و واپسگرایی، بیان و قلمی ستم‌ستیز و آزادمنش، همتی والا، اراده‌ای پولادین و کارنامه‌ای پرافتخار و ۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. ۲. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۳. (صفحه ۵۴۵) فرجامی خوش ارزانی بدار. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۵۴۶)

### ۱۱۸. آیه (یوسف و موقیّت جدید)

#### اشاره

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَشْتَخِلُّهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (ملک) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم، هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و درایت او پی برد) و گفت: تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی. (۵۴ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

نماینده ویژه «ملک» در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت، سلام و درود او را به یوسف ابلاغ کرد و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است و به درخواستی که داشتی، دایر به تحقیق و جستجو از زنان

مصر در مورد تو، جامه عمل پوشانیده و همگی با کمال صراحت به پاکی و بی‌گناهیت گواهی داده‌اند. اکنون دیگر مجال درنگ نیست، برخیز تا نزد او برویم. یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست، «هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق‌العاده‌ای حکایت می‌کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دل‌باخته او شد و گفت: تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود»

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

ایشی‌تخلص: خالص گردانیدن و ویژه و خاص ساختن؛ و منظور شاه این بود که یوسف را مشاور و معاون ویژه خود سازد. مکین: انسان بلند مرتبه و پر اقتداری که به وسیله آن مقام و اقتدار بتواند بر نامه‌های خویش را پیش برد و هدف خود را تحقق بخشد. در آیات ۵۴ تا ۵۷ فراز دیگری از سرگذشت قهرمان زیباترین داستانها به تابلو می‌رود و اینگونه آغاز می‌گردد. (صفحه ۵۴۷) و قَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهَ أَشِي تَخْلِصُهُ لِنَفْسِي وَ شَاه، هنگامی که بر دانش و بینش گسترده و ژرف یوسف و پاکدامنی و پروای او آگاهی یافت، به نزدیکانش گفت: او را نزد من بیاورید تا وی را معاون و مشاور خاص خود گردانم و در تدبیر امور و تنظیم شئون و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز از او نظر بخواهم و کشور را با نظر او اداره کنم. فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَمَدِينَا مَكِينٌ. پس هنگامی که یوسف را نزدش آوردند و با او به گفتگو پرداخت و از نزدیک به درایت و هوشمندی و راستگویی و امانتداری‌اش واقف شد، به او گفت: هان ای یوسف! تو امروز نزد ما بلندمرتبه و درستکاری؛ چرا که هم خردمندی و هوش سرشار و دانش و بینش بسیاری بر ما آشکار شده و هم پاکدامنی و امانتداری‌ات. «ابن عتیس» می‌گوید: منظور شاه این بود که: از امروز تو را فرمانروای کشور و ملت ساختم و قدرت و اختیارت را، به سان خود قرار دادم و تو در اداره حکومت و جامعه مورد اعتماد من هستی. «کلبی» در این مورد آورده است که: سرانجام فرستاده شاه در زندان نزد یوسف آمد و گفت: سرورم! برخیز که پادشاه تو را خواسته است. اینک وقت آن است که جامه‌های زندان را درآورده و جامه دیگر بپوشی و برای دیدار آماده گردی. یوسف برخاست و پس از شستشوی خود جامه‌ای برازنده پوشید و به دیدار شاه آمد. او در آن هنگام جوانی شکوهمند و بسیار زیبا و پر معنویت و پرمحتوا بود و سی بهار از زندگی را پشت سر داشت. او وارد کاخ شد و هنگامی که چشم شاه به او افتاد و او را جوانی برازنده و پرشکوه دید، گفت: هان پسر من! تو خواب عجیب مرا که ساحران و کاهنان و سیاستمداران، همه در آن فرو ماندند تعبیر کردی؟ یوسف گفت: آری! و برای بار دوم شاه خواب خویش را برای او بازگفت و آن حضرت نیز پیام آن خواب و تعبیرش از آینده پر فراز و نشیب را برای او بیان فرمود. (صفحه ۵۴۸)

### دعا برای زندانیان

در روایت است که وقتی یوسف از زندان آزاد گردید، برای زندانیان دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْطِفْ عَلَيْهِمْ بِقُلُوبِ الْأَخْيَارِ، وَلَا تَعُمَّ عَلَيْهِمُ الْأَخْبَارَ.» (۱) بار خدایا قلب خوبان و شایستگان را بر آنان مهربان ساز و اخبار و گزارش‌های رویدادها را از آنان پوشیده مدار. تو گویی بر اثر این دعای خالصانه است که در همه جا، زندانیان پیش از دیگران از رویدادهای شهر و دیار خود آگاه می‌گردند. و نیز آن بزرگوار بر سر در زندان نوشت: «هَذَا قُبُورُ الْأَحْيَاءِ وَ بَيْتُ الْأَعْزَانِ وَ تَجْرِبَةُ الْأَصْدِقَاءِ وَ شَمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ.» (۲) اینجا گورستان زندگان، سرای غم‌ها و رنج‌ها، وسیله آزمون و شناخت دوستان راستین و سرزنشگاه دشمنان است. و نیز «وَهَب» آورده است که: آن حضرت هنگامی که به در کاخ فرمانروای مصر رسید، گفت: پروردگرم مرا بسنده است و از آفریدگان خود

بی‌نیازم ساخته و مرا کفایت می‌کند، آن گاه افزود: «عَزَّ جَارُهُ وَحِیْلَ ثَنَاؤُهُ وَلاَ إِلَهَ غَیْرُهُ». (۳) راستی که پناهنده به خدا، شکست‌ناپذیر و عزیز می‌گردد و ستایش و ثنای او والاست و هیچ خدایی جز او نیست. و هنگامی که به در سالن کاخ رسید، گفت: بارخدا! من به جای نیکی و خوبی او، خیر و خوبی تو را می‌خواهم و از شرارت او و دیگر آفریدگانت به تو پناه می‌جویم. «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِخَیْرِكَ مِنْ خَیْرِهِ وَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ غَیْرِهِ». (۴) پس از ورود به سالن، به زبان عربی سلام گفت. شاه پرسید: این چه زبان و فرهنگی است؟ پاسخ داد: این زبان عموم اسماعیل است و آن گاه به زبان عبری در حق او دعا کرد. شاه پرسید: این دیگر چه زبانی است؟ پاسخ داد: زبان پدران و نیاکانم. ۱. مَعَالِمُ التَّنْزِیْلِ، بَعْوَى، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبِیَاءِ، ثَعْلَبِی، ص ۱۲۶. ۲. مَعَالِمُ التَّنْزِیْلِ، بَعْوَى، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبِیَاءِ، ثَعْلَبِی، ص ۱۲۶. ۳. همان مدرک. ۴. همان مدرک. (صفحه ۵۴۹) «وَهَب» در این مورد می‌افزاید: فرمانروای مصر به ده‌ها زبان سخن می‌گفت، اما به هنگام ملاقات با یوسف به هر لغت و فرهنگ و زبانی سخن گفت، یوسف به همان زبان جوابش را داد و این موضوع او را شگفت‌زده ساخت! آن گاه رو به یوسف کرد و از او خواست تا خواب خود را از زبان یوسف بشنود و یوسف چنین گفت: هان ای فرمانروای مصر، تو آن شب در خواب دیدی که هفت گاو فربه - که سپید رنگ و دارای موهایی پر زرق و برق و مرتب بودند - از ساحل نیل پدیدار شدند. از پستان آنها شیر می‌ریخت و همانگونه که تو محو تماشای زیبایی آنها بودی، به ناگاه آب نیل فرو رفت و خشکی در آن پدیدار شد و از میان گل و لای آن، هفت گاو لاغر با موهای ژولیده و شکم‌هایی بر پشت چسبیده - که نه پستانی داشتند و نه شیری - سربر آوردند، آنها دارای نیش‌ها و دندان‌ها و دست‌هایی به سان سگ‌ها و خرطومی به سان خرطوم درندگان بودند. آنها خود را به گاوهای سفید و فربه رساندند و همانند درندگان بر آنها یورش برده و با دریدن و پاره کردن و شکستن پوست و گوشت و استخوان آن‌ها، مغزشان را خوردند. درست در این شرایط بود که به ناگاه در برابر دیدگانت هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک و تیره پدیدار گردید که در کنار هم روییده و ریشه‌های آنها در میان آب و گل فرو رفته بود. تو با دیدن آنها به این اندیشه رفتی که چگونه این خوشه‌های سبز و پرتراوت با آن خوشه‌های تیره و خشک در کنار هم و در یک رویشگاه روییده و ریشه همه آنها در یک آب است، که به ناگاه بادی وزیدن گرفت و کاه و پوشال آن خوشه‌های خشک و تیره را به خوشه‌های سبز و پرتراوت زد و همانها سبب شعله‌ور شدن خوشه‌های سبز گردید و همه را سوزانید و آن گاه بود که تو وحشت‌زده از خواب بیدار شدی! شاه گفت: به خدای سوگند خواب من گرچه بسیار شگفت‌انگیز بود، اما آنچه از زبان تو شنیدم بهت‌آورتر است. اینک راه رویارویی با رویدادها را بگو و بر نامهات را بیان کن! (صفحه ۵۵۰)

### برنامه اقتصادی یوسف برای نجات کشور و ملت

یوسف فرمود: برنامه من این است که در سال‌های پربرکت و پر نعمت آینده، باید انبارها و سیلوهای بزرگ ساخته شود و بخش کشاورزی تا سر حد امکان فعال گردد و تمام زمین‌های قابل کشت زیر کشت رود؛ مواد غذایی گوناگون گردآوری گردد و محصولات زراعی به ویژه دانه‌ها با همان غلاف‌ها و خوشه‌ها و ساقه‌ها، در انبارهای مناسب برای تغذیه مردم و دام‌ها نگاهداری گردد و به مردم دستور داده شود تا به اندازه یک پنجم از دانه‌ها و مواد غذایی را مصرف و بقیه آن را پس‌انداز کنند و به انبارها بسپارند. تنها در پرتو یک جهاد ملی و تلاش خستگی‌ناپذیر اقتصادی و زراعی و با داشتن برنامه درست است که می‌توان برای سال‌های قحطی و خشکسالی نیازهای غذایی مردم مصر و اطراف آن را فراهم ساخت و آن گاه است که در اوج فشار و گرفتاری مردم، می‌توان با تأمین نیازهای اقتصادی و غذایی آنان ثمره این تلاش طاقت‌فرسا و این کوشش همگانی و این سرمایه‌گذاری بزرگ را بازیافت و گنجی عظیم فراهم آورد و بدین وسیله کشور و ملت را از فاجعه‌ای که در پیش است به سلامت عبور داد. (صفحه ۵۵۱)

## ۱۱۹. آیه (یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود)

### اشاره

قال اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم. (۵۵ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

یوسف می‌دانست یک ریشه مهم نابسامانی‌های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیض‌ها تا آن جا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد. مخصوصاً مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیت بود، زیر نظر بگیرد و با توجه به این که سال‌های فراوانی و سپس سال‌های خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حد جیره‌بندی، صرفه‌جویی کند و آنها را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد، دلیل بر این است که او سرانجام به جای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می‌گوید: برادران به او گفتند: «یا ایها العزیز»، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجاً طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه‌داری و بعد نخست وزیری و بعد به جای ملک، نشسته باشد.

### چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه‌داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های (صفحه ۵۵۲) زمان را بپذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یکی انسان «حفیظ علیم» (امین و آگاه) عهده‌دار این منصب شد، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصاً حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می‌گردد به آنها برساند. در «فقه» در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث به طور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می‌گردد، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان‌های حاصل از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهل بیت علیهم السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند.

### اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتب‌های یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می‌کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند

نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می‌کند، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانهداری گذاشت، زیرا می‌دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی‌های کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت اقتصادی می‌تواند سازمان‌های دیگر را کنترل کند. در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای به این موضوع داده شده است، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قَوَامُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است. (صفحه ۵۵۳)

### تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است

تعبیر یوسف که می‌گوید: «أَنْتِي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که «علیم» را در کنار «حَفِيظٌ» قرار داده است و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است. با این تعلیمات روشن اسلامی نمی‌دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرایط واگذاری پست‌ها، همان مسأله امانت و پاکی است با این که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی در دوران حکومتشان نشان می‌دهد، آنها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می‌دادند.

### مدح خویش یا معرفی خویش

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرایط ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند. در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانهداری مصر خود را با جمله «حَفِيظٌ عَلِيمٌ» ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: «نَعَمْ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ يُوسُفَ إِجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَقَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ آمِينَ: آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح (صفحه ۵۵۴) خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم». (۱) و از اینجا روشن می‌شود این که در خطبه «شقشقیه» و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه علی به مدح خویشتن می‌پردازد و خود را محور آسیای خلافت می‌شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این تعریف‌ها همه برای این است که مردم ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر پس از شنیدن سخنان راهگشای یوسف، گفت: این کار بزرگ و طرح عظیم و برنامه‌ریزی دقیق و اجرای آن را چه کسی تضمین می‌کند؟ و چه کسی می‌تواند کشاورزی کشور را احیا کند و شکوفا سازد و با گردآوری محصولات زراعی و انبار

سازی و نگاهداری و فروش به جا و شایسته آنها، تدبیر درست امور و تنظیم برازنده شئون را به عهده گیرد؟ درست در اینجا بود که یوسف به پا خاست و گفت من و آن گاه افزود: قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ اینک که چنین است برای نجات کشور و جامعه از خطر سهمگینی که در راه است، شما مرا به اداره خزانها و گنجینه‌های ملی این سرزمین برگزین و تدبیر کارها را به من واگذار تا من به خواست خدا این برنامه را به اجرا در آورم. اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ. چرا که من نگهبانی توانا و دانا هستم. به باور گروهی از جمله «قَتَادَه» و «جُبَّائِي» منظور این است که: من، هم از ثروت و امکانات مردم درست نگهداری می‌کنم و هم می‌دانم که آن را در چه راهی هزینه نموده و در کجا سرمایه‌گذاری کنم و به چه کسی از آن بدهم و از چه کسی دریغ دارم. \*\*\*\*۱- «نورالثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۳۳. (صفحه ۵۵۵) اما به باور «وَهَب» منظور این است که: من نویسنده‌ای دقیق و حسابداری دانا و امین هستم. از دیدگاه «کَلْبِي» منظور این است که: من حساب سال‌های قحطی و خشکسالی را درست نگاه داشته و به هنگامه نیاز مردم و کمک به آنها دانا هستم. و از دیدگاه «سُدِي» منظور این است که: من به حساب دارایی‌ها و امکانات ملی، امین و نگهبان و به زبان‌های گوناگون مردم که برای تهیه مواد غذایی از هر سو به مصر سرازیر خواهند شد، دانا و توانا هستم. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که برای هر انسانی رواست که خویشان را در جایی که او را نمی‌شناسند، وصف کند و نقاط قوت و توانمندی‌ها و کارآیی‌های خویش را باز گوید و این کار نه نکوهیده است و نه، با آیه شریفه‌ای که از خودستایی نهی می‌کند و هشدار می‌دهد (۱) ناسازگار می‌باشد؛ چرا که یوسف خود را به شاه معرفی کرد و از توانایی و امانتداری خویش سخن گفت و از او خواست تا وی را به اداره امور جامعه و آبادانی و عمران شهرها منصوب کند. پس از پیشنهاد یوسف، فرمانروای مصر به او گفت: چه کسی از شما برای تدبیر امور زینده‌تر و سزاوارتر است؟ و آن گاه کار اداره کشور را به او سپرد. به باور پاره‌ای فرمانروای مصر پس از شناخت یوسف و آگاهی از کارآیی و امانت او، اداره کشور را به او سپرد و عزیز مصر را بر کنار ساخت و خود به استراحت پرداخت. اما به باور پاره‌ای دیگر عزیز مصر بر کنار نشد، بلکه خود، همان روزها از دنیا رفت و قدرت و امکانات کشور و اداره امور مردم به یوسف واگذار گردید. برخی بر آنند که: پس از مرگ عزیز مصر، شاه، همسر او را به عقد یوسف در آورد و هنگامی که یوسف نزد او رفت، وی را دوشیزه یافت و به او گفت: آیا این راه، بهتر از آن نبود که تو در اندیشه‌اش بودی؟ و خدا از آن زن، دو پسر به یوسف داد که نام ۱. سوره نَجْم، آیه ۳۲. (صفحه ۵۵۶) آنان را «إِفْرَائِيم» و «مِيشَا» نهاد. پاره‌ای آورده‌اند که: روزی یوسف به همراه گروهی از یاران، باشکوه وصف ناپذیری از راهی می‌گذشت که آن زن یوسف را دید و گریست و آن گاه گفت: ستایش از آن خدایی است که فرمانروایان را به کیفر گناه و نافرمانی و خشونت و خودکامگی، از تخت قدرت پایین می‌کشد و به ذلت و خفت می‌نشانند و بردگان و بندگان را به پاداش فرمانبرداری و کردار شایسته و عادلانه به اوج اقتدار می‌رساند. اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِالْمَعْصِيَةِ عِبِيدًا وَالْعَبِيدَ بِالطَّاعِيَةِ مُلُوكًا. یوسف با شنیدن این سخن ارزشمند از آن زن، دستور داد او را به خانه بردند و اداره امور او را - به سان خانواده خویش - به عهده گرفت، اما با او ازدواج نکرد. در تفسیر «علی بن ابراهیم» آمده است که: عزیز مصر در همان سال‌های قحطی و خشکسالی از دنیا رفت و همسرش نیز کارش به فقر و گدایی کشید. به او گفتند خوب است سر راه یوسف قرار گیری و از او کمک بخواهی، گفت: من از او شرم می‌کنم و هرگز نمی‌توانم با او رو به‌رو شوم. سرانجام روزی سر راه یوسف نشست و هنگامی که آن حضرت در میان یاران به آنجا رسید، زلیخا برخاست و گفت: پاک و منزّه است آن خدایی که شاهان و زورمداران را به کیفر نافرمانی و گناه و عدم رعایت حقوق مردم به ذلت و حقارت و بردگی می‌کشد و ستمدیدگان و بردگان را به پاداش فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق مردم به اوج شکوه و اقتدار می‌رساند. سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْمُلُوكَ بِالْمَعْصِيَةِ عِبِيدًا، وَالْعَبِيدَ بِالطَّاعِيَةِ مُلُوكًا. یوسف با شنیدن صدای او، گفت: آیا تو همان بانوی کاخ هستی؟ او، آهی سرد از دل بر کشید و گفت: آری، این منم که به کیفر گناه به این روز افتاده‌ام. یوسف پرسید: آیا هم اکنون نیز به من علاقه‌مندی؟ گفت: اینک که پیر و گرفتار شده‌ام مسخره‌ام می‌کنی؟ یوسف فرمود: هرگز! و آن گاه دستور داد تا او را به خانه بردند و به او گفت: آیا به یاد داری که

در مورد من چه ناروا و بیدادگرانه رفتار کردی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن که به دردی گرفتار بودم که (صفحه ۵۵۷) کسی به سان من گرفتار نبود. یوسف گفت: چگونه؟ گفت: من از یک سو زیباترین و ثروتمندترین زن این کشور بودم و از دگر سو همسری داشتم که دچار ناتوانی کامل جنسی بود و از طرف سوم در عشق تو سرپای وجودم شعله‌ور شده بود و می‌سوخت، امّا تو نیز به گونه‌ای پاکدامن و پارسا بودی که هرگز چشم به روی من نگشودی. پرسید: اینک خواسته‌ات چیست؟ گفت: خواسته‌ام این است که از خدا بخواهی جوانی و طراوتم را به من باز گرداند. یوسف خواسته او را از بارگاه خدا خواست و آن گاه او را که به صورت دوشیزه‌ای شده بود به همسری خویش برگرفت. «ابن عباس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: خدا، مهرش را بر برادرم یوسف بیاراند، اگر او به فرمانروای مصر نمی‌گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار... همان ساعت او، وی را به حکومت مصر بر می‌گزید، امّا همان درخواست سبب شد که یک سال واگذاری حکومت به او را به تأخیر افکند. (صفحه ۵۵۸)

## ۱۲۰. «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ ...»

### آیه

«وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

### ترجمه

و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هر گونه می‌خواست در آن منزل می‌گزید (و تصرف می‌کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. (۵۶ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این که چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد، در حالی که می‌دانست یوسف در مسیر خود کامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام بر نمی‌دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است. پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست و آن این که گاهی بحران‌های اجتماعی و اقتصادی چنان است که پایه‌های حکومت خود کامگان را از اساس می‌لرزاند، آن چنان که همه چیز خود را در خطر می‌بینند، در اینگونه موارد برای رهایی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک مدیریت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود را نجات دهند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَبَّؤُا: فراهم ساختن جایگاه برای بازگشت به آن. «ابن عباس» می‌گوید: یوسف یک سال میهمان پادشاه مصر بود و پس از آن، شاه او را خواست و تاج خود را بر سر وی نهاد و کمربند ویژه‌اش را بر کمر او بست و دستور داد تختی از طلا و آراسته به مروارید و یاقوت برای او قرار دهند و سائبانی از دیبا بر فراز سرش برافراشته دارند و آن گاه از آن حضرت تقاضا کرد تا با شکوه و عظمت بر مردم ظاهر گردد و آغاز فرمانروایی خویش را اعلان کند. آن حضرت با سیمایی درخشان و چهره‌ای چون ماه، که هر تماشاگری را خیره می‌ساخت، پدیدار شد و بر تخت قدرت تکیه زد. سیاستمداران و مسئولان کشوری و (صفحه ۵۵۹) نظامی در برابرش خضوع کردند و بدین سان او زمام امور جامعه و کشور را به کف گرفت و عدل و داد را در میان مردم برقرار ساخت و به گونه‌ای محبوب

و مطلوب و مورد احترام همگان گردید که زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان، آگاهانه و آزادانه او را دوست می‌داشتند و از حکومت عادلانه و انسانی‌اش - که امتیت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامت جسم و جان و فکر و روان را برای مردم به ارمغان آورده بود - خشنود و شادمان بودند و همین مفهوم آیه مبارکه است که می‌فرماید: وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُ أَهْلًا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ و اینگونه به سان نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته بودیم نعمت قدرت و فرمانروایی عادلانه بر آن سرزمین را نیز به او ارزانی داشتیم که به هر صورتی که می‌خواست کارهای آن را تدبیر می‌کرد و در هر کجا اراده می‌نمود، فرود می‌آمد. نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ ما مهر و رحمت خویش را به هر کس که بخواهیم و او را شایسته بدانیم، می‌رسانیم و او را به نعمت‌های مادی و معنوی و دینی و دنیوی گرامی می‌داریم. وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. و ما پاداش نیکوکاران و فرمانبرداران را ضایع نمی‌سازیم. «ابن عباس» بر آن است که: و ما پاداش شکیبایان را ضایع نمی‌سازیم. گروهی از جمله «مجاهد» آورده‌اند که: یوسف، فرمانروای مصر را به توحید‌گرایی و ایمان به خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و از پی او نیز بسیاری ایمان آوردند و پیروی یوسف را برگزیدند و این شکوه و عظمت و رسالت و ارزانی شدن نعمت‌های گران به او پاداش دنیای او بود. (صفحه ۵۶۰)

## ۱۲۱. آیه (پاداش برتر)

### اشاره

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده‌اند و پرهیزکارند بهتر است. (۵۷ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود می‌رسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبایی و پارسایی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمی‌رسید. ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پاداش‌های مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پاداش اصلی، پاداشی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیه فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می‌کند: «وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ: پاداش آخرت برای آنان که ایمان دارند و تقوی پیشه کرده‌اند برتر است».

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرماید: و پاداش سرای آخرت برای کسانی که ایمان به خدا آورده و پروا پیشه می‌سازند بهتر است؛ چرا که پاداش آخرت از هر ناخالصی و آلودگی پاک و ماندگار است. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که خدا در روز رستاخیز پاداش و مقامی بهتر و والاتر از شکوه و اقتداری که در دنیا به او داد، به وی ارزانی می‌دارد.

### سه نکته درخور دقت در ارتباط با حضرت یوسف علیه‌السلام

### ۱ چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست فرمانروایی کرد؟



با توجه به این که فرمانروای مصر و درباریانش مردمی بیدادگر و کفرگرا بودند، (صفحه ۵۶۱) چگونه یوسف دعوت آنان را پذیرفت و به یاری آنان شتافت و افزون بر آن از آنان درخواست فرمانروایی نمود؟ \* پاسخ؟ ۱ از آن جایی که یوسف، پیامبر برگزیده خدا بود و خدا با ارزانی داشتن مقام والایی رسالت و امامت به او، وی را به برقراری عدل و داد مأمور ساخته بود و او می‌دانست که به وسیله به کف گرفتن قدرت و امکانات می‌تواند مردم را به ارزش‌ها و کارهای شایسته فرا خواند و از گناه و زشتی باز دارد و حقوق پایمال شده و جا به جا شده ستمدیدگان را به جای خود برساند، از این رو چنین درخواستی از فرمانروای مصر نمود. باین بیان این درخواست و پذیرش مسئولیت، گامی در راه تحقق بخشیدن به فرمان خدا و وسیله اجرای دستورات او و در خدمت حق و عدالت بود. ۲ و نیز می‌دانست که بدین وسیله افزون بر هدایت و ارشاد مردم به سوی ایمان و انجام کارهای شایسته، می‌تواند پدر و مادر و برادران و نزدیکان خویش را نیز دیدار کند و رنج فراق را از دل آنان بزداید و آرامش خاطر آنان و خویشانش را فراهم آورد. با این بیان دومین دلیل کار او زدودن آثار بیداد و رنج و محرومیت از خود و خاندانش بود که هنوز آنان را رنج می‌داد. ۳ دیگر این که اگر آیه مورد بحث و آیات گذشته را به دقت بنگریم، این نکته دریافت می‌گردد که قدرت و امکانات و فرمانروایی پر شکوهی که به او ارزانی گردید، درست است که به ظاهر از سوی مردم و به درخواست او صورت پذیرفت، اما در حقیقت از جانب خدا بود و این آفریدگار هستی بود که گام به گام در پرتو فضل و مهر خویش او را به آن شکوه و عظمت رسانید.

## ۲ آیا پذیرش پست از سوی استبدادگران رواست؟

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که پذیرش پست قضاوت در یک رژیم استبدادی و از سوی فرمانروایی خودکامه در صورتی که انسان بتواند بدان وسیله مقررات و احکام عادلانه دین را به پا دارد و از پایمال شدن حقوق و آزادی (صفحه ۵۶۲) مردم جلوگیری نماید، کاری رواست؟ از هشتمین امام نور در مورد کار بزرگ یوسف آورده‌اند که فرمود: یوسف پس از به کف گرفتن مسئولیت خزانه‌داری و اداره امور اقتصادی جامعه، نخست گامی بلند در عمران و سازندگی و احیای کشاورزی آن کشور در هفت سال نخست برداشت، به گونه‌ای که افزون بر رونق اقتصادی و شکوفایی کشاورزی، صدها انبار بزرگ ساخت و با گردآوری دانه‌ها و مواد غذایی ماندنی با تدابیر فنی و علمی همه انبارها را آکنده از مواد حیاتی برای دوران خشکسالی و قحطی ساخت. به همین جهت در مرحله دوم با آغاز آن سال‌های سخت با اداره شایسته امور، تأمین نیازهای غذایی مردم را با تدبیری شگرف تضمین کرد و به گونه‌ای عمل کرد که در آن سال‌های مرگبار نیاز غذایی مصر و اطراف آن را پاسخ گفت و همه را با بهایی عادلانه و گاه بصورت رایگان در اختیار آنان قرار داد. این تدبیر به این صورت بود که در سال نخست با فروش مواد غذایی، آنچه درهم و دینار در دست مردم بود، همه را به خزانه ملی سرازیر ساخت. در سال دوم با فروش مواد غذایی در برابر زر و زیور و جواهرات، هر چه زینت و آلات در دست مردم بود، به خزانه کشور برگرداند. در سال سوم مواد غذایی را در برابر واگذاری دام‌ها به دولت، در اختیار مردم قرار داد و بدین وسیله همه دام‌ها را به مالکیت ملی درآورد. در سال چهارم مواد مورد نیاز مردم قحطی‌زده را در برابر فروش بردگانشان به حکومت، به آنان فروخت و با این کار، همه بردگان را از دست مردم رها ساخت. در سال پنجم اعلان کرد که در برابر واگذاری خانه‌ها، باغ‌ها، مزرعه‌ها و مغازه‌ها و املاک، مواد مورد نیاز را تأمین خواهد کرد و مردم همه را واگذار کردند. در سال ششم آب‌ها و نهرها و چشمه‌سارها را با مواد غذایی مبادله کردند. و در سال هفتم جانها و جسم‌ها را تقدیم یوسف کردند و گفتند: ما دیگر برای نجات خود از گرسنگی چیزی نداریم و خود را خانواده بزرگ تو می‌دانیم و آن حضرت همه را به رایگان اداره کرد و کران تا کران مصر از آب تا خاک و گیاه گرفته تا جاندار و انسان، همه به مالکیت یوسف درآمد و همه زبان به اعتراف گشودند که به (صفحه ۵۶۳) راستی خدا چنین قدرت شکوه بار و با معنویتی به هیچ کس ارزانی

نداشته است، همانگونه که چنین تدبیر و فرزاندگی و کارایی و دانش به کسی جز یوسف نبخشیده است.

### ۳ بزرگی یوسف را نگر و عظمت وی را تماشا کن!

در آن شرایط بود که یوسف در اوج شکوه و اقتدار، نزد پادشاه آمد و گفت: در مورد آنچه خدا ارزانی داشته و شرایط مطلوب و موقعیتی که فراهم آمده چه نظری دارید؟ آیا مردم را همچنان در مالکیت دولت با همه امکانات کشور داشته باشم یا تدبیری به یادماندنی و درس آموز بگیرم که از تدبیر نخست ماندگارتر باشد؟ کدام یک؟ فرمانروای مصر که خود به حال استراحت بود و همه قدرت را در اختیار یوسف نهاده بود، گفت نظر، تنها نظر توست و بس. یوسف گفت: من در کاری که کرده‌ام و مسئولیتی که پذیرفته‌ام، از آغاز، هدفی جز اصلاح امور جامعه و هدایت و ارشاد مردم به سوی ارزش‌های آسمانی را نداشته‌ام و هرگز بر این اندیشه نبودم که آنان را از خطر قحطی و بلای گرسنگی و مرگ و اسارت نجات داده و خود بلای جانشان باشم و آنان را به بند کشم، نه، هرگز! تازه من کاره‌ای نبوده‌ام که کار به اینجا رسیده است، آنچه انجام شده، همه در پرتو لطف خدا انجام شده است؛ از این رو خدای یکتا را گواه می‌گیرم و تو را نیز شاهد قرار می‌دهم که من اینک همه مردم را آزاد نموده و هستی آنان را به خودشان می‌بخشم و قدرت و تاج و تخت تو را نیز اینک با یک شرط به خودت وامی‌گذارم؛ و آن این است که به سان سال‌های حکومت من بر اساس عدل و احسان حکومت کنی و حقوق، امنیت و آزادی آنان را پاس داری، همین برای من بسنده است. شاه گفت: برای من بسی مایه مباهات است که در راه تحقق بیشتر آرمانها و ادامه راه و رسم تو گام سپارم و کشور را آن گونه که مورد نظر توست اداره کنم؛ چرا که تو راهنمای ما، نجات‌بخش ما و دلیل و حجت ما هستی و اگر درایت و دانش و فرزاندگی و کارایی تو و لطف خدایت نبود، ما نابود شده بودیم. این زندگی و اقتدار ملی و (صفحه ۵۶۴) شکوه و عظمت، همه از برکت تو و خدای توست. از این رو من نیز از ژرفای جان و با همه وجود گواهی می‌کنم که خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست و تو پیام آور او هستی و از سوی خود و مردم مصر عاجزانه تقاضا می‌کنم که همچنان اداره کشور را در دست داشته باشی که تو به راستی نگهبان و امانتدار و فرزانه روزگاری. آورده‌اند که: یوسف در همه آن سال‌های سخت، یک بار غذای سیر نخورد و زمانی که به او گفتند: هان ای سالار مردم! تو همه را سیر می‌کنی، اما خود گرسنه سر بر بالش می‌گذاری؟ تَجُوعٌ وَ يَبِيدُكَ خَزَائِنُ الْأَرْضِ؟ پاسخ داد: أَخَافُ أَنْ أَشْبِعَ فَأَنْسِيَ الْجِيَاعَ از آن می‌ترسم که اگر خویشتن را سیر کنم دیگر گرسنه‌ها را از یاد ببرم! خدا را، خدا را، بگذارید همین گونه که هستم باشم؛ چرا که می‌ترسم گرسنگان را فراموش کنم و خدایا که چنین مباد. راستی که شکوه و بزرگی واقعی را نگر و عظمت وصف ناپذیر را تماشا کن! (صفحه ۵۶۵)

### ۱۲۲. آیه (پیشنهاد تازه یوسف به برادران)

#### اشاره

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُكْرِمُونَ برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند. (۵۸ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

سرانجام همانگونه که پیش‌بینی می‌شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر باران‌های پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت‌بخش بود و یوسف که همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه‌ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد. این هفت سال پربرکت و وفور نعمت گذشت و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد و آن چنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون می‌دانستند ذخایر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می‌کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده‌نگری بود غله به آنها می‌فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه‌ای تأمین می‌کرد. این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای بنیامین، که به جای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند. آنها با کاروانی که به مصر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمایی وارد مصر شدند. طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می‌کردند تا مأمورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مأمورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف (صفحه ۵۶۶) در میان درخواست کنندگان غلات نام برادران خود را دید و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آن که کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آن چنان که قرآن می‌گوید: «برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها را وی را نشناختند» (وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ). آنها حق داشتند یوسف را نشناسند، زیرا از یک سو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود و از سویی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمی‌دادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان می‌دیدند، حتماً حمل بر تصادف می‌کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آن چنان با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلاً احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود. به هر حال آنها غله مورد نیاز خود را خریداری کردند و وجه آن را که پول یا کندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند. یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد و در گفتگو با آنها باز کرد، برادران گفتند: «ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم و او نیز فرزند زاده ابراهیم است خلیل پیامبر بزرگ خدا است، اگر پدر ما را می‌شناختی احترام بیشتری می‌کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی است، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را دربر گرفته». یوسف فوراً پرسید: «این همه اندوه چرا؟» گفتند: «او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه‌اش بود و از نظر سن از ما کوچک‌تر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است. بعضی از مفسران چنین نقل کرده‌اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غله بیشتر نمی‌فروخت و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غله به آنها داد، آنها گفتند: «ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده‌اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمی‌تواند مسافرت کند و برادر کوچک هم برای خدمت و انس، نزد او مانده است، سهمیه‌ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن». یوسف دستور داد دو بار (صفحه ۵۶۷) دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت: «من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می‌بینم و این که می‌گویید پدرتان به برادر کوچک‌تر بسیار علاقمند است، معلوم می‌شود، او فرزند فوق‌العاده‌ای است و من مایل هستم در سفر آینده حتماً او را ببینم. به علاوه مردم در اینجا سوءظن‌هایی نسبت به شما دارند، چرا که از یک کشور بیگانه‌اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید».

## چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟

نخستین سؤالی که در ارتباط با آیه فوق پیش می‌آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر بازگردند و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟ این سؤال را می‌توان به صورت وسیع‌تری نیز عنوان کرد و آن این که هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذایی برای سال‌های قحطی مشغول بود و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غله به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، پیکی به کنعان بفرستند و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی‌پایان رهایی بخشد؟ بسیاری از مفسران مانند طبرسی در «مجمع البیان» و علامه طباطبایی در «المیزان» و قرطبی در تفسیر «الاحکام القرآن»، به پاسخ این سؤال پرداخته‌اند و جواب‌هایی ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه‌ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صححه آزمایش و میدان امتحانی بود، برای یعقوب و می‌بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد و قبل از آن خبر دادن را یوسف مجاز نبود. به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می‌کرد، ممکن بود عکس‌العمل‌های نامطلوبی داشته باشد از جمله این که آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او باز نگردند، به خاطر این که احتمال (صفحه ۵۶۸) می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد. (صفحه ۵۶۹)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### برادران یوسف در مصر

یوسف، پس از فراز و نشیب‌های بسیاری که همه را در پرتو ایمان و اخلاص و پایداری و پاکدامنی پشت سر نهاد و همه جا و در همه میدان‌های آزمون، سرفراز و سربلند سر برآورد، سرانجام به فرمانروایی مصر رسید. سال‌های سخت قحطی از راه رسید و مردم از هر سو برای تهیه مواد غذایی به سوی او سرازیر شدند. خاندان یعقوب نیز که در کنعان و در همسایگی مصر می‌زیستند، از فشار قحطی و خشکسالی به ستوه آمده و به ناگزیر به چاره‌اندیشی پرداختند. یعقوب فرزندان خویش را گرد آورد و به آنان گفت: شنیده‌ام در همسایگی سرزمین ما مواد غذایی فراوان است و تدبیر امور اقتصادی آن کشور، در کف باکفایت جوانمردی کارآزموده و شایسته کردار و مردم دوست می‌باشد؛ شما اینک حرکت کنید و به نزد او بروید امید که به یاری خدا و خواست او به شما احسان کند و با دست پُر باز گردید. فرزندان یعقوب بار سفر بستند و به سوی مصر به راه افتادند و سرانجام بر یوسف وارد شدند. آیات ۵۸ تا ۶۲ این فراز از سرگذشت یوسف را به تابلو می‌برد: برادران یوسف که ده تن بودند و برادر مادری یوسف در میانشان نبود برای تهیه مواد غذایی به مصر آمدند و بر یوسف وارد شدند. یوسف در نخستین برخورد، آنان را شناخت، اما آنان وی را نشناختند. «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: دلیل نشناختن آنان این بود که از آن روز درناکی که آنان یوسف را به چاه افکندند و رفتند، اینک چهل سال می‌گذشت و یوسف دیگر آن کودک خردسال نبود تا وی را بشناسند. افزون بر آن، آن حضرت در جامه فرمانروایی و براریکه اقتدار بود و آنان هرگز نمی‌اندیشیدند که این فرمانروای بزرگ و پر معنویت، همان کودک ستم‌دیده آن روز باشد. امّا یوسف در آن سال‌های قحطی انتظار آمدن آنان را داشت و در اندیشه شناسایی بود؛ از این رو با دیدنشان، آنان را شناخت و چون آنان را نگریست که با زبان عبری گفتگو می‌کنند، پرسید: شما (صفحه ۵۷۰) چه کسانی هستید و از کجا آمده‌اید؟ در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: وقتی کارگزاران یوسف، به دستور وی مواد مورد درخواست آنان را دادند، خودش از آنان پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما از مردم شام هستیم و بر اثر فشار قحطی و گرسنگی برای فراهم

آوردن مواد غذایی به اینجا آمده‌ایم. یوسف گفت: از کجا که جاسوس نباشید؟ گفتند: هرگز، به خدای سوگند ما همگی باهم برادریم و از خاندان بزرگ یعقوب و تیره و تبار ابراهیم خلیل هستیم که اگر شما پدر ما را می‌شناختی بسیار گرامی مان می‌داشتی؛ چرا که پدر ما پیامبر خدا و پیامبرزاده است و اینک در غم و اندوه فراق به سر می‌برد. یوسف پرسید: او در اندوه چیست؟ نکند اندوه او ثمره شوم نادانی و بی‌خردی شما باشد؟! گفتند: نه، هرگز، ما نه نادان هستیم و نه بی‌خرد و نه اندوه او به خاطر عملکرد نادرست ماست؛ بلکه او در فراق پسری محبوب و دوست داشتنی می‌سوزد که از ما کوچک‌تر بود و روزی که به همراه ما به صحرا آمد، گرگ بیابان او را درید و خورد. یوسف گفت: آیا همه شماها از یک پدر و مادر هستید؟ پاسخ دادند: نه، ما از یک پدر هستیم، اما مادرانمان جداست. فرمود: پس چرا پدرتان شما ده تن را به اینجا گسیل داشته، اما یکی از برادرانتان را نزد خود نگاه داشته است؟ گفتند: بدان دلیل که او برادر مادری همان پسر گمشده‌ای است که گرگ او را درید، اینک پدرمان به وسیله برادر کوچک او خود را دل‌داری می‌دهد. یوسف فرمود: آیا کسی هست که گفتارتان را گواهی کند؟ پاسخ دادند: شاه! ما اینک در کشور شما هستیم و در اینجا کسی ما را نمی‌شناسد تا گواه گفتارمان باشد. فرمود: اگر راست می‌گویید، در سفر آینده برادر کوچک خود را نزد من بیاورید تا گواه راستگویی شما باشد. گفتند: پدرمان از دوری او اندوهگین می‌گردد، اما ما می‌کشیم که چنین کنیم. (صفحه ۵۷۱) یوسف گفت: پس چیزی نزد ما گروگان بگذارید که او را بیاورید. و آنان پس از مشورت، قرعه زدند و یکی از میانشان که نامش «شَمْعُونُ» بود، برای ماندن برگزیده شد. (صفحه ۵۷۲)

### ۱۲۳. آیه (چرا یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟)

#### اشاره

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِبَآخٍ لَكُمْ مِنْ اَبْيَكُمْ اَلَا- تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت گفت: (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی‌بینید من حق پیمانانه را ادا می‌کنم و من بهترین میزبانانم؟ (۵۹/یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا-عوض به برادران داد؟ این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ داد: نخست این که در بیت‌المال مصر حق برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخلتی در این حق نمی‌تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می‌کرد، دیگر این که یوسف در آن پست حساسی که داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تأمین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد. (صفحه ۵۷۳)

#### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جهاز: به وسایل و اثاثیه و کالا گفته می‌شود که جهیزیه دختران نیز از همین باب است؛ و هنگامی که می‌گویند: «جَهَّزَ فُلَانًا»، منظور این است که: وسیله سفر او را فراهم ساخت. در ادامه سخن در این مورد اینک در این آیه می‌فرماید: وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِبَآخٍ لَكُمْ مِنْ اَبْيَكُمْ و هنگامی که شتران آنان را به خوار و بار مورد نیازشان بار کرد، به آنان گفت: در سفر آینده برادر

پدریتان، بنیامین، را به همراه خویش نزد من بیاورید. أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ أَيَا نَمِي نَغْرِيْدُ كِه مَن كِيْل و پِيْمَانِه رَا بِه طُور كَامِل مِي دِهْم و چِيْزِي اَز حَق مَرْدَم رَا كَم نَمِي كَذَارَم؟ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ. وَ مَن بَهْتَرِيْن مِيْزْبَان رُوز كَارَم. پَارِه‌اِي وَاْثِه «الْمُنْزَلِينَ» رَا اَز رِيْشِه «نُزْل» ، كِه بِه مَفْهُوم مَوَاد غِذَائِي و خُورَاكِي و چِيْزِي اَسْت كِه بَرَاي پِذِيْرَايِي اَز مِيْهْمَان اَمَادِه مِي شُود، كَرَفْتِه اَنْد و پَارِه‌اِي دِيْكَر اَن رَا اَز «مَنْزِل» كِه بِه مَفْهُوم خَانِه و سَرَا مِي بَاشَد مِي كِيْرِنْد، كِه دَر اِيْن صُورْت مَنْظُور اِيْن اَسْت كِه مَن هَر چِيْز و هَر كَارِي رَا كِه ضِيَاْفْت و مِيْزْبَانِي هَم اَز اَن جَمْلِه اَسْت بِه بَهْتَرِيْن وَجِه مَمْكِن اَنْجَام مِي دِهْم و دَر جَاي شَايْسْتِه و بَايْسْتِه‌اَش قَرَار مِي دِهْم. (صَفْحِه ۵۷۴)

## ۱۲۴. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ ...»

### آیه

«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ»

### ترجمه

و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانهای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک من شوید. (۶۰ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف می‌خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحیب و گاهی از طریق تهدید وارد می‌شد، ضمناً از این تعبیرات روشن می‌شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود، بلکه به وسیله پیمان بود و نیز روشن می‌شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالی‌ترین وجهی پذیرایی می‌کرد و به تمام معنی مهمان‌نواز بود.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن گاه به آنان هشدار می‌داد و فرمود: و اگر در سفر آینده خویش به مصر، او را نزد من نیاورید، دیگر نه حق دریافت مواد غذایی از ما خواهید داشت و نه این حق را که به شهر و دیار ما نزدیک شوید. (صَفْحِه ۵۷۵)

## ۱۲۵. «قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ ...»

### آیه

«قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ»

### ترجمه

گفتند: ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می‌کنیم موافقتش را جلب نماییم) و ما این کار را خواهیم کرد. (۶۱ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «إِنَّا لَفَاعِلُونَ» نشان می‌دهد که آنها یقین داشتند، می‌توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این

چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر در آورند چگونه نمی‌توانند بنیامین را از او جدا سازند؟

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان در برابر هشدار جدی و حکیمانه یوسف جا خوردند و به ناگزیر به او عهد سپردند و گفتند: قَالُوا سَتَرْنَاوُدُّ عَنْهُ أَبَاهُ مَا بِهِ زُودَىٰ بِا ظِرَافَتِ وَ نَرْمَىٰ اُو رَا اَز پَدْرَش خَوَاهِمِ خَوَاسْتِ وَ تَلَاَش خَوَاهِمِ نَمُودِ كِه اُو رَا بِه هَمْرَاه مَ ا گَسِیْل دَارِد. «ابن عباس» می‌گوید: منظور آنان این بود که: ما به نقشه و نیرنگی پیچیده دست می‌زنیم تا پدرش را راضی ساخته و او را به همراه خود بیاوریم. وَ اِنَّا لَفَاعِلُوْنَ. و بی‌گمان ما این کار را انجام خواهیم داد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف برای گفتگو با آنان مترجمانی برگزیده بود تا آنان به راز وی پی نبرند و او را نشناسند؛ چرا که اگر یوسف را می‌شناختند از ترس کیفر کار و یا از فشار شرمندگی ممکن بود پدر را نافرمانی کنند و دیگر به سوی یوسف باز نگردند و یا رویداد تلخ دیگری از این راه پدید آید و رنجی بر رنج‌های خاندان یعقوب افزون گردد. (صفحه ۵۷۶)

### ۱۲۶. آیه (چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند؟)

#### اشاره

وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (سپس) به کارگزاران خود گفت: آن چه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید شاید آن را پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند. (۶۲ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غله پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند؟ از این سؤال نیز پاسخ‌های متعددی گفته شده از جمله: فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلاهای بارها ببینند و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او باز گردند و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

رِحَال: جمع «رَحْل» به مفهوم ظرف می‌باشد. بِضَاعَةٌ: سرمایه. پس از سپردن مواد غذایی مورد نیازشان به آنان، یوسف تدبیری اندیشید که این گونه بود: وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ وَ آن حضرت به غلامان و جوانان کارگزار خویش دستور داد پس از تحویل دادن مواد غذایی به آنان، سرمایه آنها را نیز در بارهایشان قرار دهد تا به همراه خود ببرند. (صفحه ۵۷۷) سرمایه آنان در این تجارت، به باور پاره‌ای پول بود و به باور پاره‌ای دیگر کالاهایی چون کفش و پوست. لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ

أَهْلِهِمْ امید که وقتی نزد خاندان خویش رفتند کالا و سرمایه خویشان را که به آنان باز پس داده شده است بشناسند. لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. و شاید بدین ترتیب دگر باره برای خرید کالا و تهیه مواد غذایی به این سرزمین باز گردند.

### چرا یوسف سرمایه برادران را به طور نهانی و در درون بارهایشان قرار داد؟

در این مورد دیدگاه‌ها گوناگون است: ۱ به باور بیشتر مفسران همانگونه که از خود آیه شریفه دریافت می‌گردد، یوسف دستور این کار را داد تا سرانجام آنان بدانند که مورد احترام و تکریم قرار گرفته‌اند و همین کار باعث تشویق و دلگرمی آنان شود و دگر باره به نزد او باز گردند. ۲ اما «کَلْبِي» می‌گوید: یوسف در این اندیشه بود که مباد آنان دیگر سرمایه و پولی نداشته باشند تا به وسیله آن برای خرید باز آیند. ۳ از دیدگاه پاره‌ای، یوسف دید پول گرفتن از خاندان پدر آن هم در شرایط خشکسالی و قحطی، زینده بزرگ مردی چون او نیست؛ از این رو با کرامت و بزرگواری و به صورتی که آنان شرمنده نگردند، بهای مواد غذایی را بدین وسیله به آنان بازگرداند. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر او از آنجایی که به امانت و درستکاری آنان آگاه بود و می‌دانست که با یافتن سرمایه و پول خویش در بارها برای تحویل دادن آن باز خواهند آمد، چنین تدبیری اندیشید.

### چرا یوسف خویشان را به برادران معرفی نکرد؟

یوسف، با این که از رنج و اندوه پدر در فراق خویش آگاه بود و می‌توانست (صفحه ۵۷۸) آرامش‌بخش دل دردمند و پراضطراب او باشد، چرا خود را به برادران نشاناسانید؟ \* پاسخ او اجازه چنین کاری را نداشت؛ چرا که این رویداد غمبار برای یعقوب و یوسف و برای خاندان آنان وسیله آزمون و امتحان بود و می‌بایست به طوری که مقرر بود پیش می‌رفت و حکمت و مصلحت در این بود که شدت و گرفتاری به اوج خود برسد، تا آنان به پاداش و مقام پرشکوه‌تر و والاتری برسند. (صفحه ۵۷۹)

## ۱۲۷. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ ...»

### آیه

«فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»

### ترجمه

و هنگامی که آنها به سوی پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر دستور داده شده که به ما پیمان‌های (از غله) ندهند، لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غله) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد. (۶۳ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَكْتَلُ» در اصل «نَكْتَلُ» بوده، از ماده کیل است و به معنی دریافت داشتن چیزی با کیل و پیمان‌های است، ولی «کَالٌ» به معنی پرداختن با کیل و پیمان‌های می‌باشد. برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان بازگشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان



## اشاره

كَلْتُ فُلَانًا: با پیمانۀ چیزی به او دادم.

## بازگشت فرزندان یعقوب از مصر

سرانجام برادران یوسف از سفر تجارتی خویش که برای تهیه مواد غذایی به مصر رفته بودند بازگشتند. در ادامه سخن در این مورد، قرآن می‌فرماید: فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ وَهَنَّا بِمِصْرَ بَرِيذٍ وَأَبْنَاؤُنَا صَدِيقُوا لَنَا فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ وَهَنَّا بِمِصْرَ بَرِيذٍ وَأَبْنَاؤُنَا صَدِيقُوا لَنَا... (ص ۵۸۰) دانش و بینش و فرزاندگی و فروتنی و وقار و آرامش همانند ندارد، اما گویی ما خاندانی هستیم که برای آزمون و گرفتاری و شکیبایی آفریده شده‌ایم. فرمانروای مصر در گفتگویی که با ما داشت، گفتار ما را باور نکرد و از ما خواست تا در سفر آینده به سوی مصر، برادر کوچک خود «بنیامین» را به همراه ببریم تا او گفتارمان را گواهی کند و سرگذشت تو و غم و اندوه فراق یوسف را که پیری و نابینایی را برای شما آورده است، برای او باز گوید؛ و به ما هشدار داده است که اگر برادر خود را به همراه خویش نزد او نبریم، دیگر از خوار و بار محروم خواهیم بود. فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا أَخَانَا بِنَامِينَ بِرَحْمَتِنَا لِيُحْفَظَ لَنَا نَفْسِي وَنَفْسِي بِنَامِينَ... (ص ۵۸۱) در سفر آینده با ما بفرست تا هم به حساب او پیمانۀ ای از مواد غذایی دریافت داریم و هم برای خودمان؛ چرا که اگر او را نفرستی دیگر چیزی به ما نخواهند داد. وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. و ما او را از هر آسیب و ناراحتی حراست و حفاظت خواهیم کرد. (ص ۵۸۱)

## ۱۲۸. «قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ...»

## آیه

«قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

## ترجمه

گفت: آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم، همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟) و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است. (۶۴ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده، گفت: «شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم و فرزند دلبند دیگرم را به شما بسپارم، آن هم در یک سفر دور و دراز و در یک کشور بیگانه؟» سپس اضافه کرد: «در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است» (فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ). این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه‌ها بفرستم و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

أمن: آرامش و اطمینان دل به درستی انجام کار. پدر با شنیدن تقاضای آنان نگران گردید و گفت: قَالَ هَلْ آمَنَكُم عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمَّتْكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ آیا من در این مورد به شما اعتماد کنم همانگونه که نسبت به سلامت و امتیث برادرش یوسف به شما اعتماد کردم؟ شما آن روز نیز به من تعهد سپردید که از او مراقبت کنید، اما بر خلاف پیمان استوارتان او را از میان بردید و یا از نزد من دور ساختید و بدین سان یعقوب رنج‌دیده آنان را یک بار دیگر در مورد سرنوشت یوسف به باد نکوهش گرفت، اما به خوبی (صفحه ۵۸۲) می‌دانست که آنان دیگر آن گونه رفتار نخواهند کرد. و آن گاه افزود: فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. و خدا بهترین نگهدارنده است و نگهدارنده شما بهتر است و او مهربان‌ترین مهربانان است و به پیری و ناتوانی من رحم می‌کند و او را به من باز می‌گرداند. در روایت است که پس از این سخن، خدای پرمهر به یعقوب پیام فرستاد که: هان ای یعقوب به عزت و اقتدارم سوگند که پس از این توکل و اعتمادت، هر دو فرزندت را به تو باز خواهم گردانید. (صفحه ۵۸۳)

## ۱۲۹. «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ...»

### آیه

«وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ»

### ترجمه

و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها باز گردانده شده، گفتند: پدر ما دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غذایی می‌آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمانۀ بزرگ‌تری دریافت خواهیم داشت، این پیمانۀ کوچکی است. (۶۵ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«نمیر» از ماده «میر» به معنی جلب طعام و مواد غذایی است. آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می‌یافتند، نزد پدر آمدند گفتند: «پدر جان، ما دیگر بیش از این چه می‌خواهیم؟ بین تمام متاع ما را به ما باز گردانده». آیا از این بزرگواری بیشتر می‌شود که زمامداری یک کشور بیگانه، در چنین قحطی و خشکسالی، هم مواد غذایی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما بازگرداند؟ آن هم به صورتی که خودمان نفهمیم و شرم‌نده نشویم، از این برتر چه تصور می‌شود؟ پدر جان دیگر جای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست «ما برای خانواده خود مواد غذایی خواهیم آورد» (و نَمِيرُ أَهْلَنَا)، «و در حفظ برادر خواهیم کوشید» (و نَحْفَظُ أَخَانَا)، «و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود» (و نَحْفَظُ أَخَانَا)، «و این کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است» (ذَلِكَ كَيْلُ يَسِيرٍ). (صفحه ۵۸۴)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

میرة: خوار و باری که از شهری به شهر دیگر صادر کنند. فرزندان یعقوب پس از دریافت پاسخ مساعد از جانب پدر، با شادمانی بسیار آماده گشودن بارهای خود شدند و پس از گشودن آنها شادمانی‌شان افزون شد. قرآن در این مورد می‌فرماید: وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ و هنگامی که بارهای خود را گشودند، با شگفتی بسیار کالاها و سرمایه‌ای که برای خرید مواد

غذایی داده بودند، همه را در بارهای خود دیدند و دریافتند که آنها را به آنان باز گردانده‌اند. قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي از این رو گفتند: پدر جان، ما دیگر چه می‌خواهیم؟ و چرا از بردن برادرمان به مصر خودداری ورزیم؟ پاره‌ای «ما» را نافیه گرفته‌اند و می‌گویند معنای آیه این است که: آنچه از فرمانروای مصر گفتیم نظر دروغ و ناروایی نداشتیم. و به باور پاره‌ای دیگر معنای آیه این است که: پدر جان ما بهتر از این چه می‌خواهیم که هم مواد غذایی به ما داده‌اند و هم بهای آن را که به آنان داده بودیم به ما باز گردانده‌اند؟ و بدین سان منظورشان این بود که پدر را دلگرم و امیدوار سازند تا در سفر آینده برادر کوچک خود را به همراه خویش به مصر برند. هَذِهِ بَضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده است؛ با این وصف دیگر موردی ندارد که ما از چنین فرمانروای بزرگواری نسبت به برادر خود نگران باشیم. و به باور پاره‌ای منظور این است که: با این وصف ما دیگر برای سفر آینده پول و سرمایه دیگر نمی‌خواهیم و همین سرمایه‌ای که باز گردانده شده است برای ما کافی است؛ چرا که فرمانروای مصر هنگامی که وفاداری ما را در مورد بردن برادر کوچکمان بنگرد، او نیز به وعده خویش وفا نموده و به ما احسان می‌کند. (صفحه ۵۸۵) وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ بَدِينِ وَسِيلَهُ لِأَنَّ خَانَ خَوِيشِ خَوَارِ وَ بَارِ فَرَاهِمِ مِي آوَرِيْمِ. وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ دَرِ اِيْنِ سَفَرِ اَزِ بَرَادَرْمَانِ نِيْزِ سَخْتِ مَرَاقِبَتِ نَمُوْدَه وَ اُو رَا سَالْمِ وَ سِرْ حَالِ بَه سُوِي شَمَا بَا زِ مِي گَرْدَانِيْمِ. وَ نَزْدَادُ كَيْلِ بَعِيْرٍ وَ بَه خَاطِرِ هَمْرَاهِي بَرَادَرْمَانِ يَكِ بَارِ شَتْرِ نِيْزِ بَرِ بَارِهَائِي خَوْدِ خَوَاهِيْمِ اَفْزُوْد. ذَلِكْ كَيْلُ يَسِيْرٍ. بَه بَاوَرِ «زَجَاجِ» مَنْظُوْرِ اِيْنِ اَسْتِ كِهْ يَكِ بَارِ شَتْرِ اَزِ خَوَارِ وَ بَارِ بَرَايِ فَرْمَانْرُوِي بَزْرِكِ مَصْرِ چِيْزِي نِيْسْتِ وَ اَن رَا بَه اَسَانِي خَوَاهِدِ دَاْد؛ چَرَا كِهْ اِيْنِ يَكِ بَارِ دَرِ مِيَاْنِ اَن هَمِه اِنْبَارِهَا وَ سِيْلُوهايِ اَكْنَدِه اَزِ خَوَارِ وَ بَارِ چِيْزِي بَه حَسَابِ نَمِي آيِد. اَمَّا بَه بَاوَرِ «جُبَائِي» مَنْظُوْرِ اِيْنِ اَسْتِ كِهْ: اَنچِه رَا هَمِ اَكْتُوْنِ آوَرْدِه اِيْمِ نَاجِيْزِ اَسْتِ وَ خَانَ دَانِ مَا رَا كَفَايْتِ نَمِي كَنْدِ وَ مَا نِيَاْزْمَنْدِيْمِ كِهْ دَرِ سَفَرِ آيِنْدِه يَكِ بَارِ شَتْرِ دِيْگَرِ بَه عَنُوَانِ بَرَادَرِ كُوچِكْمَانِ دَرِيَاْفْتِ دَارِيْمِ. وَ اَزِ دِيْدِ گَاهِ «حَسَنِ» مَفْهُوْمِ آيِه اِيْنِ اَسْتِ كِهْ پِيْمَانِه كَرْدَنْ يَكِ بَارِ شَتْرِ بَرَايِ كَسِي كِهْ اَن رَا وَزَنْ مِي كَنْدِ وَ بَارِ مِي نَمَايِد، اَسَانِ اَسْت. وَ مَنْظُوْرِ اَنَّاْنِ اَزِ اِيْنِ كَفْتَارِ اِيْنِ بُوْدِ كِهْ سُوْدِ بَه هَمْرَاهِ بَرْدَنْ «بِنِيَامِيْنِ» رَا بَه پَدَرِ خَاطِرِ نَشَانِ سَاْزَنْدِ تَا شَايِدِ اِجَاْزَه دِهْدِ اُو رَا بَا خَوْدِ بِيْرَنْد. (صفحه ۵۸۶)

### ۱۳۰. «قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ...»

#### آیه

«قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوْنِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنَنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»

#### ترجمه

گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر این که پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر این که (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد و هنگامی که آنها پیمان موقت خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند نسبت به آن چه می‌گوییم ناظر و حافظ است. (۶۶ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### سرانجام موافقت پدر جلب شد

ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی به فرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می‌کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند. منظور از «مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ» (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است. جمله «إِلَّا أَنْ»

يُحَاطُ بِكُمْ» در اصل به این معنی است که «مگر این که حوادث به شما احاطه کند» یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث باشد که انسان را به زانو درمی‌آورد و قدرت را از او سلب می‌کند. ذکر این استثناء، نشانه‌ای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آن همه علاقه‌ای که به فرزندش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف ما لا يُطَاقُ نکرد و گفت: من فرزندم را از شما می‌خواهم مگر این که حادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست. بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثه‌ای می‌شدند و قدرت از آنها سلب می‌گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او بازگردانند و لذا یعقوب می‌گوید مگر این که همه شماها مغلوب حوادث شوید. به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، «و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ آن است که ما می‌گوییم». نخستین (صفحه ۵۸۷) سؤالی که در زمینه آیه فوق به ذهن می‌آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با این که برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند، افراد بدسابقه‌ای محسوب می‌شدند، به علاوه می‌دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیف‌تر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنان که در آیات آغاز سوره خواندیم: «إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ: گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌تر است، در حالی که ما نیرومندتریم». ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می‌کند که سی‌الی چهار سال از حادثه یوسف گذشته بود و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند و طبعاً نسبت به سابق پخته‌تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون وجدان ناآرام خود به خوبی احساس می‌کردند و تجربه به آنها نشان داده بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته، بلکه بی‌مهری تازه‌ای آفریده است. از همه اینها گذشته مسأله یک مسأله حیاتی بود، مسأله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر این که عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند. سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا تنها سوگند خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را به دست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلماً عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می‌دهد که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنابراین عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تأکید بیشتر بوده است، درست مثل این که در عصر و زمان خود می‌بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می‌کنند، بعد از آن که در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می‌آورند.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

(صفحه ۵۸۸) هنگامی که یعقوب وصف بزرگواری و عظمت فرمانروای مصر را شنید و دریافت که او به فرزندانش احترام نموده و افزون بر دادن خوار و بار، سرمایه و بهای پرداختی آنان را نیز به خودش بازگردانده است، در برابر اصرار فرزندانش بر بردن بنیامین تسلیم شد و رو به آنان کرد و گفت: قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنِي بِهِ مِنْ هَرَّكَزٍ أَوْ رَايَا بِمَا نَخَوَاهُمْ فرستاد مگر این که شما یک وثیقه استواری همچون سوگند یا عهد و پیمانی خدایی که بتوانم به آن اعتماد کنم، نزد من بگذارید و تعهدی جدی بسپارید که او را نزد من باز خواهید گرداند. «ابن عباس» می‌گوید: منظور یعقوب این بود که شما - به حرمت محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیام‌آور خدا و سالار همه پیامبران - او سوگند یاد کنید که در مورد برادرانان نقشه و نیرنگی نخواهید

داشت و او را سالم و با نشاط به من باز خواهید گرداند. إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ بِبَاورِ «مُجَاهِدٌ» منظور این است که: مگر آنکه همگی شما دچار بلا گردید. اما به باور «قَتَادَهُ» منظور این است که: مگر آنکه نتوانید او را بیاورید و رویدادی ناخواسته و فراتر از توان انسان فرارسد. فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ. پس هنگامی که آنان تعهدی الهی و استوار سپردند و به باور «ابن عباس» به حرمت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بارگاه او، سوگند یاد کردند، یعقوب گفت: اینک خدا بر آنچه می‌گوییم گواه و نگهبان است و اگر بر خلاف تعهد خویش رفتار کنید داد مرا از شما می‌ستاند.

### سه نکته دیگر

۱ از آیه شریفه این درس انسانساز دریافت می‌گردد که توکل و اعتماد به خدای توانا در همه کارها به ویژه گام‌های بلند و کارهای بزرگ واجب است و باید به او اعتماد کرد و با قلبی استوار و تزلزل ناپذیر، کارها را به خدا واگذار نمود. ۲ و نیز این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب بدان دلیل «بنیامین» را به همراه آنان فرستاد که می‌دانست پسرانش اکنون از رفتار گذشته خویش ندامت زده و شرمسارند و آن بیدادی که (صفحه ۵۸۹) در حق یوسف روا داشتند، دیگر از آنان تکرار نخواهد شد و گرنه فرزندش را به همراه آنان نمی‌فرستاد. ۳ و بدان دلیل یک بار دیگر جریان جانسوز یوسف را طرح کرد و به رخ آنان کشید که هوشیاری و هوشمندی آنان را برانگیزد و در حراست از «بنیامین» تلاش بیشتری کنند. (صفحه ۵۹۰)

## ۱۳۱. آیه (حسادت دیگران را تحریک نکنید)

### اشاره

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: فرزندان من از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (۶۷ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک پایتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه‌های متعدد، اما این که چرا یعقوب، سفارش کرد، فرزندان از یک دروازه وارد نشوند، بلکه تقسیم به گروه‌هایی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده، گروهی از مفسران گفته‌اند: علت آن دستور این بوده که برادران یوسف، هم از جمال کافی بهره‌مند بودند (گرچه یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند) و هم قامت‌های رشیدی داشتند و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه‌های آنها نشان می‌داد که از یک کشور دیگر به مصر آمده‌اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی‌خواست از این راه چشم زخمی به آنها برسد و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تأثیر چشم زدن در گرفته و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده‌اند که به خواست خدا مادر ذیل آیه «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» (آیه ۵۱ سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است و از نظر علمی نیز به وسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می‌پرد، قابل توجیه می‌باشد، هر چند عوام الناس آن را با مقدار زیادی از خرافات آمیخته‌اند. علت دیگری که برای این دستور یعقوب ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دسته‌جمعی آنها به یک دروازه

مصر و حرکت گروهی آنان قیافه‌های جذاب و (صفحه ۵۹۱) اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوءظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### دومین سفر برادران یوسف به سوی مصر

سرانجام دومین سفر تجارتي فرزندان یعقوب به سوی مصر آغاز گردید و آنان سرخوش و شادمان، اینک به همراه برادر کوچک خویش «بنیامین» برای آوردن خوار و بار و مواد غذایی به راه افتادند. هنگام حرکت کاروانشان، یعقوب ضمن توصیه‌های اخلاقی و انسانی به آنان، از جمله گفت: وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ فرزندانم! به هنگام ورود به مصر از یک دروازه وارد نگردید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید. به باور گروهی از جمله «ابن عباس»، «حسن»، «ابومسلم» و... راز این سفارش یعقوب آن بود که می‌ترسید فرزندان را چشم بزند؛ چرا که آنان همگی فرزندان یک پدر بودند و در زیبایی و شکوه و کمال هر کدام پرتوی از امتیازات یوسف را داشتند. امّا به باور «جُبَّائِي» یعقوب نگران آن بود که مباد برخی از مردم از دیدن جمال و کمال و شمار و توان فرزندان بر آنان حسد برند و آن گاه نزد فرمانروای مصر بروند و با سخن چینی و دروغ بافی و فتنه انگیزی بر ضدّ آنان، خطری برایشان پدید آورند... و گرنه موضوع چشم زخم، از نظر «جُبَّائِي» بی‌دلیل و بی‌اساس است.

### آیا چشم زخم حقیقت دارد؟

در این مورد دو نظر است: ۱ پاره‌ای بر آنند که چشم زخم و چشم زدن دلیل و سندی ندارد (صفحه ۵۹۲) و آن را انکار کرده‌اند، که «جُبَّائِي» از آن جمله است. ۲ امّا به باور بسیاری از محققان این موضوع حقیقت دارد، که در این مورد پاره‌ای از روایات رسیده را از نظر می‌گذرانیم:

### شماری از روایات در مورد چشم زخم

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود: إِنَّ الْعَيْنَ حَيَّةٌ (۱ ...). چشم زخم حقیقت دارد و چشم می‌تواند قلّه‌های سر به آسمان کشیده را فرود آورد. و این بیان نشانگر اثر ویرانگر چشم زخم و چشم زدن است. ۲ و نیز آورده‌اند که آن حضرت دو فرزند گرانمایه‌اش حسن و حسین را برای مصون ماندن از این آفت با این دعا و جملات در پناه خدا قرار داد: أَعِيذُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامِئَةٍ. (۲) شما دو فرزند ارجمندم را از شرارت هر شیطان و هر دیو و دد و از خطر هر جنبنده و از شرارت هر چشم زخمی در پناه نام خدا و کلمات او قرار می‌دهم. ۳ و نیز آورده‌اند که ابراهیم خلیل برای جلوگیری از خطر چشم زخم، همین دعا را بر دو فرزند خویش می‌خواند. ۴ و حضرت کاظم علیه‌السلام نیز با همین دعا دو پسر هارون را از خطر چشم زخم در پناه خدا و کلمات او قرار داد. ۵ و نیز آورده‌اند که جعفر طیار پسرانی سپیدرو و زیبا چهره داشت. همسرش «آسماء» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای، پسرانم زیبا چهره و با کمال و چشم گیرند و از خطر چشم زخم برایشان نگرانم، آیا وسیله‌ای برای جلوگیری از خطر چشم زخم برایشان بگیرم؟ ۱. مُشِيدَ أَحْمَد، ج ۱، ص ۲۷۴؛ مُشْتَدْرَك حاکم، ج ۴، ص ۲۵۱. ۲. سُنَن تَرْمِذِي، ج ۴، ص ۳۹۶؛ سُنَن ابْنِ مَاجَه، ج ۲، ص ۱۶۶۵. (صفحه ۵۹۳) پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: آری. فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعَمْ. (۱) ۶ و نیز آورده‌اند که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله دعای چشم زخم

خواند و آن را اینگونه به آن بزرگوار آموخت: بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ. (۲) تو را از شرارت هر چشم حسودی به نام خدا پناه می‌دهم و خدا شفایت ارزانی دارد. ۷ و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقْتَهُ الْعَيْنُ. (۳) اگر چیزی بر قضا و اندازه‌گیری خدا سبقت جوید، همان اثر ویرانگر چشم زخم است.

### چگونگی اثرگذاری چشم زخم

در مورد چگونگی اثرگذاری چشم زخم، از «عمرو بن جاحظ» آورده‌اند که می‌گوید: این واقعیت قابل انکار نیست که از چشم‌های «شور» یا «بد»، پاره‌ای اجزای غیر مرئی جدا می‌گردد و در دیگران اثر می‌گذارد و این خاصیتی است که همانند خاصیت‌های دیگری که در دیگر پدیده‌ها موجود است در اینگونه چشم‌ها یافت می‌شود. اما به این بیان اشکال شده است که: ۱ اگر چنین است، چرا در همه چیز اثر نمی‌گذارد و تنها در پاره‌ای از موارد چنین اثری دارد؟ ۲ و نیز گفته شده است که همه اجزای این جهان از «جوهر» است و جوهر در پدیده‌های همانند خود اثر نمی‌گذارد تا در برخی از چشم‌ها این اثرگذاری را بپذیریم. از «ابوهاشم» در این مورد آورده‌اند که می‌گوید: اثرگذاری چشم، کار خداست ۱. سُنَن ابْنِ مَاجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۰. ۲. سُنَن ابْنِ مَاجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۴. ۳. سُنَن ابْنِ مَاجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۰؛ سُنَن تِرْمِذِي، ج ۴، ص ۳۹۵. (صفحه ۵۹۴) که بر اساس برخی از مصالح که برای ما روشن نیست آن را مؤثر قرار داده است. و «قاضی» نیز همین دیدگاه را در موضوع برگزیده است. از مرحوم «سید شریف رضی» در این موضوع آورده‌اند که چنین می‌گوید: آفریدگار هستی بر اساس مصالحی که خود می‌داند با بندگانش رفتار می‌کند؛ از این رو ناممکن نیست که دگرگونی نعمت در زندگی فردی برای دیگری دارای مصلحت باشد و از آنجایی که خدا از وضع و حال نفر دوم آگاه است که اگر نعمت نفر اول را نگیرد، این نفر دوم رو به دنیا و ارزش‌های مادی آورده و از آخرت و ارزش‌های معنوی دور می‌گردد؛ و نیز اگر آن نعمت را از نفر اول بگیرد، در آخرت یا زودتر از آن، به گونه‌ای آن را جبران می‌کند، از این رو ممکن است روایت رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله را که می‌فرماید: «چشم حق است.» به همین معنی تفسیر و تأویل نمود و گفت: چشم زخم اثر می‌گذارد. در روایت دیگری نیز از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: هنگامی که چیزی در نظر بندگان خدا بزرگ جلوه کند، خدا از ارزش و منزلت آن می‌کاهد و آن را حقیر می‌شمارد. با این بیان ممکن است حال پاره‌ای از چیزها در اثر نگاه برخی از مردم، دگرگون شود و همان بزرگ جلوه کردن آن چیزها در چشم مردم، سبب دگرگونی وضعیت در آن چیزها شود، چنان که در روایت است که وقتی شتر «عَضْبَاء» که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بر آن سوار بود، در مسابقه عقب ماند و دیگر شترها از آن پیشی جستند و به طور بی‌سابقه‌ای آن را شکست دادند، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: واقعیت این است که بندگان خدا چیزی را بالا نمی‌برند و به مقامی نمی‌رسانند، جز این که خدا از مقام آن می‌کاهد. و نیز ممکن است این نکته که دستور رسیده است وقتی چیزی به چشم انسان خوش جلوه کرد و چشمگیر شد، آن چیز را در پناه خدا قرار دهند و بر پیامبرش درود فرستند، مصلحتی در این کار باشد که جلوی دگرگونی حالت آن چیز را بگیرد؛ چرا که بیننده با این کار به خدا توجه می‌کند و به او پناه می‌برد و همین کار حکایت از این حقیقت می‌کند که او به دنیا توجه نداشته و به آن مغرور نشده است. کوتاه سخن (صفحه ۵۹۵) این که اثرگذاری چشم‌های شور و یا بد، روی مصالحی که نمی‌دانیم و از راه‌هایی که برای ما ناشناخته است، ناممکن نیست. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ مَا أُعْطِيَ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ و من با این سفارش خود چیزی از قضای خدا را نمی‌توانم از شما دور سازم. إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ دَاوِرِي و فرمانروایی تنها از آن خداست و من بر او اعتماد نمودم؛ چرا که او تواناست که انسان را از چشم زخم یا حسدورزی دیگران حراست کند و سالم و برخوردار از نعمت گرداند. عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ. و همه توکل کنندگان در زندگی خویش تنها باید بر خدا توکل کنند و کارهای خود را به او واگذارند. (صفحه ۵۹۶)

## ۱۳۲. «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ ...»

## آیه

«وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

## ترجمه

و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که از این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او داده‌ایم علم فراوانی دارد، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند. (۶۸ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این که تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می‌ترسید و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می‌بندند دل خوش بود. سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که «او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند» (وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) اشاره به این که بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب ناپذیر بعضی از چشم‌ها است و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامن این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک «مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ» است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران شهر بابل می‌گوید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: آنها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا بخواهد» اشاره به این که مافوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۵۹۷) غنی: این واژه در اصل به مفهوم بسندگی و کفایت در ثروت و دارایی است. در ادامه سخن در چگونگی ورود آنان از درهای پراکنده و مختلف به کشور مصر می‌فرماید: «وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ هُنَّ كَمَا عَلَّمْنَاهُ» که آنان طبق دستور پدر از درهای مختلف به مصر درآمدند، این ورود آنان از چهار دروازه به صورت چهار گروه کوچک چنان نبود که بتواند مانع اراده خدا گردد و یا حادثه‌ای را از آنها دور سازد، هرگز، این کار، نه می‌توانست خطر چشم زخم یا حسد را در صورتی که خدا مقدر فرموده بود از آنان دور سازد و نه رویداد دیگری را، بلکه تنها فایده‌اش این بود که نیازی را که در دل یعقوب بود و از این راه انجام می‌شد، آن را بر طرف ساخت. خود یعقوب، آن پیامبر بزرگ خدا نیز به این حقیقت آگاه بود، اما او دستوری داده بود که از خواسته قلبی‌اش برمی‌خاست و بدین وسیله نگرانی او را از چشم خوردن فرزندان برطرف می‌ساخت. به باور «رَجَاج» منظور این است که: اگر به راستی مقدر شده بود که فرزندان یعقوب



چشم بخورند و یا دچار حادثه‌ای گردند، در همان حال که به صورت پراکنده نیز وارد مصر شدند، چشم می‌خوردند و تدبیر یعقوب برای آنان تأثیری نداشت. وَ إِنَّهُ لَكُدُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَ بِهِ رَاسْتِي كِه يَعْقُوبُ بَدَانِ دَلِيلُ كِه مَا اُو رَا اَمُوزَش دَادِه وَ آگَاهِي اَش بَخْشِيْدِه بُوْدِيْم، دَر اُوْجِ يَقِيْنِ وَ شَنَاخْتِ خُدَا بُوْد. «مُجَاهِد» مِي گُوِيْد: خُدَا دَر اِيْنِ فِرَازِ يَعْقُوبِ رَا بِه دَانَشِ وَ آگَاهِي وَ صَفِ نَمُودِه وَ مِي فِرْمَايِد: اُو دَر پِرْتُو اَمُوزَشِ مَا بِه زِيُوْر دَانَشِ وَ شَنَاخْتِ اَرَاَسْتِه گِرْدِيْد وَ پَارِه\_اِي بَر اَنَنْدِ كِه مَنظُورِ اِيْنِ اَسْتِ كِه: اُو هِر اَنچِه رَا بِه اُو اَمُوخْتِه بُوْدِيْم، هِمِه رَا مِي دَانَسْتِ وَ بِه اَنهَّا عَمَلِ مِي كَرْد؛ چِرَا كِه اِگَر كَسِي چِيْزِي رَا بَدَانَدِ وَ عَمَلِ نَكُنَد، بِه سَانِ كَسِي اَسْتِ كِه نَمِي دَانَد. وَ لَكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلمُوْنَ. بِه باوَر «جُبَائِي» مَنظُورِ اِيْنِ اَسْتِ كِه: اَمَّا بِيْشْتَرِ مَرْدَمِ بِه مَقَامِ وَ مَوْقِعِيَّتِ اُو دَر دَانَشِ وَ شَنَاخْتِ آگَاهِي نِدَارَنْد. (صَفْحِه ۵۹۸) اَمَّا بِه باوَر «ابن عَبَّاس» مَنظُورِ اِيْنِ اَسْتِ كِه: اَمَّا شَرِكْ گِرَايَانِ اَنچِه رَا خُدَا بِه دُوسْتَانِ وَ بِنْدگانِ خَاصِ خُودِ الهَامِ مِي كُنَد، نَمِي دَانَنْدِ وَ اَز اَنهَّا بِي خَبِرَنْد. (صَفْحِه ۵۹۹)

### ۱۳۳. آیه (طرحی برای نگهداری برادر)

#### اشاره

وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلٰى يُوسُفَ اَوٰى اِلَيْهِ اَخَاهُ قَالَ اِنِّى اَنَا اَخُوْكَ فَلَا تَبْتِئِسْ بِمَا كَانُوْا يَعْملُوْنَ هِنكَا مِي كِه بَر يُوْسُفِ وَاْرِدِ شَدَنْدِ بَرادَرِشِ رَا نَزْدِ خُودِ جَاى دَادِ وَ گَفْت: مَن بَرادَرِ تُو هَسْتَم، اَز اَن چِه اَنهَّا مِي كَنْنَدِ غَمگِيْنِ وَ نَارَاخْتِ نَبَاش. (۶۹ / يُوْسُف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«لَا تَبْتِئِسْ» از ماده «بؤس» در اصل به معنی ضرر و شدت است و در اینجا به معنی این است که اندوهگین و غمناک مباش. سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با این که پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک ما نبود با اصرار او را راضی ساختیم، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم. یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت: اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل این که برادر کوچکتان تنها مانده است؟ من برای رفع تنهاییش او را با خودم بر سر یک سفره می‌نشام. سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اتاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت: او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائماً به یاد برادر از دست رفته‌اش یوسف می‌باشد، در اینجا پیمانۀ صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت. منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می‌کرده است، بی‌مهری‌هایی است که نسبت به او و یوسف داشتند و نقشه‌هایی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند، اکنون که می‌بینی کارهای آنها به زیان من تمام نشد بلکه وسیله‌ای بود برای ترقی و تعالی من، بنابراین تو نیز دیگر از (صَفْحِه ۶۰۰) این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده.

#### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَوٰى اِلٰى مُنْزِلِه: دَر سَرَاىِ خُودِ جَاى دَاد. اِئْتِئَسُ: نُوْمِيْدِ شَدَنْ وَ اَنْدُوْهَ بِه دَلِ رَاهِ دَادَنْ. تُو دَر فِرَاقِ اُو چِه مِي كُنِي؟ قُرْآنِ دَر اَيَاتِ ۶۹ تا ۷۶ فِرَازِ دِيْگَرِي اَز سَرِگَشْتِ پَرْمَاجِرَا وَ دَرَسِ اَمُوزِ يُوْسُفِ رَا بِه تَابَلُو مِي بَرْدِ وَ اَز وُرُودِ بَرادَرَانَشِ بِه مِصْرِ دَر دُومِيْنِ سَفَرِشَانِ گِرَاْرَشِ مِي دِهْدِ وَ مِي فِرْمَايِد: وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلٰى يُوسُفَ اَوٰى اِلَيْهِ اَخَاهُ وَ هِنكَا مِي كِه بَرادَرَانِ يُوْسُفِ بَر اُو وَاْرِدِ شَدَنْد، يُوْسُفِ بَرادَرِ

پدر و مادری خود، «بنیامین» را پیش خود فرا خواند و در سرای خود جای داد. از ششمین امام نور آورده‌اند که فرمود: هنگامی که برادران یوسف نزد او رفتند، گفتند: شاه! این است آن برادری که دستور داده بودی وی را به همراه خویش بیاوریم. یوسف آنان را در کارشان تحسین کرد و ضیافتی با شکوه برایشان ترتیب داد و گفت هر کدام از شما با برادر مادری خود بر سر سفره قرار گیرد. آنان به ترتیب، هر دو تن، دست به دست هم بر سر خوان رنگین نشستند و «بنیامین» در این میان تنها ماند. یوسف از او پرسید: تو چرا ایستاده‌ای؟ پاسخ داد: من در میان اینان برادر مادری ندارم. پرسید: مگر تو برادری نداشتی؟ پاسخ داد: چرا! گفت: پس کجاست؟ پاسخ داد: اینان می‌گویند: او را گرگ بیابان دریده است. یوسف پرسید: تو در غم فراق او چه می‌کنی؟ پاسخ داد: من به اندازه‌ای در هجران او می‌سوزم و می‌گدازم که خدا یازده پسر به من ارزانی داشته و نام هر کدام را به گونه‌ای از نام و نشان یوسف برگزیده‌ام. گفت: تو با این رنج و اندوه چگونه تن به تشکیل خانواده دادی؟ پاسخ داد: من پدر گرانقدر و شایسته کرداری دارم که مرا به این کار فرمان داد. (صفحه ۶۰۱) یوسف فرمود: اینک بیا و در کنار من بنشین تا با هم غذا بخوریم. برادران او هنگامی که این رویداد را دیدند، گفتند: راستی که خدا یوسف و برادرش را به گونه‌ای بر ما برتری بخشیده است که فرمانروای مصر او را در کنار خویش و بر سر خوان ویژه خود می‌نشانند! قَالَ اِنِّیْ اَنَا اَخُوکَ اَنْ گاه به گونه‌ای که آنان در نیابند، خود را به «بنیامین» معرفی کرد و گفت: من همان برادرت یوسف هستم. به باور پاره‌ای منظور این است که: در راه آرامش خاطر بخشیدن به او، بی آنکه خویشتن را بشناساند، گفت: اینک مرا به جای آن برادرت به برادری بپذیر. فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ. به باور برخی از جمله «وَهَب» منظور این است که: اینک از آنچه آنان در گذشته بر تو بیداد کرده‌اند، اندوهگین مباش. (صفحه ۶۰۲)

### ۱۳۴. «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ...»

#### آیه

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ اَخِيهِ ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَيُّهَا الْعِيْرُ اِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»

#### ترجمه

و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آب خوری ملک را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد: ای اهل قافله! شما سارق هستید. (۷۰ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام طبق بعضی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت: آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد، چرا که به پدر قول داده‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود بازگردانند، یوسف گفت: غصه مخور من نقشه‌ای می‌کشم که آنها ناچار شوند تو را نزد من بگذارند، «سپس هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آماده ساخت دستور داد پیمانان گران قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگذارد» (چون برای هر کدام باری از غله می‌داد). البته این کار در خفا انجام گرفت و شاید تنها یک نفر از مأموران، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام مأموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانان مخصوص و گران قیمت نیست، در حالی که قبلاً در دست آنها بود: لذا همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: «ای اهل قافله شما سارق هستید». برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از این همه احترام و اکرام، متهم به سرقت

شوند. (صفحه ۶۰۳)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

سِقَايَةُ: جام و ظرفی که از آن و یا به وسیله آن مایعی می‌نوشند. یوسف با فراخواندن برادر مادری‌اش «بنیامین» به نزد خویش، تدبیری اندیشید که او را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو به بیان قرآن چنین کرد: فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ پس هنگامی که آنان را به خوار و بار مورد نظرشان مجهز ساخت و برای هر کدامشان بار شتری مقرر فرمود، با تدبیری از سوی او یکی از کارگزارانش، جام، یا پیمانه ویژه حکومت را در درون بار برادرش قرار داد. با این که این کار را جوانان خدمتگزار او انجام دادند، بدان دلیل قرآن به خود آن حضرت نسبت می‌دهد که به دستور و اشاره وی صورت گرفت. به باور پاره‌ای «سِقَايَةُ»، نام ظرف خاصی بود که بسیار گران‌قیمت و ارزشمند می‌نمود و پیش از سال‌های سخت قحطی و گرفتاری مردم، فرمانروای مصر با آن آب و شربت می‌نوشید و در آن سال‌ها به خاطر بها دادن به دانه و مواد غذایی، به عنوان پیمانه، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. «ابن زید» می‌گوید: آن جام یا پیمانه ویژه، از طلا بود و بهایی بسیار سنگین داشت. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز طلا بودن آن روایت شده است. ثُمَّ أَذَّنْ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ. و آن گاه که آنان از شهر بیرون آمدند، به ناگاه نداگری ندا در داد که هان ای کاروانیان! شما دزد هستید! «جُبَّائِي» می‌گوید: یکی از کارگزاران یوسف که از گم شدن پیمانه آگاهی یافت و از نهمان جریان بی‌خبر بود، چنین گفت. اما به باور «ابومسلم» این ندا به دستور خود آن حضرت طنین انداخت و منظورش این بود که: هان ای کاروانیان! شما بودید که یوسف را از پدرش با نیرنگ ربودید و در چاه افکندید! و پاره‌ای نیز بر آنند که این فراز از آیه شریفه به صورت پرسشی است و همزه استفهام از آغاز آیه حذف شده و منظور این است که: هان ای کاروانیان! آیا شما دزد هستید؟ (صفحه ۶۰۴) در اشعار عرب از این نمونه‌ها بسیار است، از آن جمله این شعر است که: كَذَّبْتُكَ عَيْنُكَ أَمْ رَأَيْتَ بِوَاسِطِ غَلَسِ الظُّلَامِ مِنَ الرَّبَابِ خَيَالًا آیا دیده‌ات به تو دروغ گفت یا در تیرگی شب در شهر «واسط» پنداری، «رَبَاب» را در برابر دیدگان خود دیدی؟! گفتنی است که همزه استفهام از آغاز شعر حذف شده است. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: نه آنان دست به دزدی زده بودند و نه یوسف دروغ می‌گفت؛ که این بیان این دیدگاه را تأیید می‌کند.

### چگونه یوسف به برادرانش اتهام دزدی زد؟

اینک جای این پرسش است که چگونه یوسف با این که پیامبر خدا و مرد توحید و تقوا بود، زدن این اتهام را به برادران خود روا دانست و بدین وسیله، هم آنان و هم پدرشان را اندوهگین ساخت؟ در این مورد سه پاسخ می‌توان داد: ۱ نخست این که او به راستی این اتهام را به آنان نسبت، بلکه گوینده‌ای به ظاهر چنین چیزی گفت تا بدین وسیله یوسف بتواند برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد. ۲ ممکن است این گفتار به دستور یوسف و از جانب خدا باشد و مصالح آن برای ما روشن نیست و نرسیده است. ۳ و در روایت است که آن حضرت پیش از اقدام به این کار جریان را با طرف اصلی خویش که برادرش «بنیامین» باشد در میان نهاده بود و این اندازه ایجاد نگرانی نسبت به برادران دیگر و پدرش در راه زدودن اندوه و ناراحتی‌های دیگر از دل‌های آنان، این کار را روا خواهد ساخت.

### چرا یوسف همه کاروانیان را سارق خواند؟

پاسخ این است که: ۱ یوسف کسی را به سرقت متهم نساخت، بلکه هنگامی که پیمانانه در بار «بنیامین» پیدا شد، این پندار پدید آمد و می‌دانیم که خود او پیش از بر نامه در جریان آن قرار گرفته و خود بدان راضی بود. (صفحه ۶۰۵) ۲ افزون بر این، خود یوسف هرگز چنین نسبتی را، نه به کاروان داد و نه به «بنیامین» و این سخن از سوی یکی از کارگزاران یا غلامان او بود که در جریان کار نبود و دچار اشتباه شد و چنین گفت. ۳ و تازه اگر پرسش و اشکالی باشد بر کسی وارد است که عجولانه چنین گفت و دانسته یا ندانسته به نسل و تبار و فرزندان پیامبران این نسبت را داد. (صفحه ۶۰۶)

### ۱۳۵. «قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ...»

#### آیه

«قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ»

#### ترجمه

آنها رو به سوی او کردند و گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟ (۷۱ / یوسف) قَالُوا نَفَقْتُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ گفتند: پیمانانه ملک را و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می‌شود و من ضامن (این پادشاه هستم). (۷۲ / یوسف) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده‌ایم. (۷۳ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند و نمی‌دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده «گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده‌ایم» (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ). این که گفتند شما خود می‌دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجدداً به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آن را به شما بازگردانیم، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود بازمی‌گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟ به علاوه گفته می‌شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد رعایت می‌کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرساند، چگونه ممکن است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟ (صفحه ۶۰۷)

#### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عیر: کاروان. زَعِيم: ضامن و به پیشوا و رهبر گروه و جامعه نیز گفته می‌شود. فرزندان یعقوب با شنیدن ندای ندا کننده، با شگفتی و وحشت از راه خویش بازگشتند. قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ. و در حالی که همگی به کارگزاران یوسف روی آورده بودند، گفتند: چیزی گم کرده‌اید؟ قَالُوا نَفَقْتُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ آنان گفتند: آری، پیمانانه شاه را گم کرده‌ایم و آن گاه ندا کننده شاه گفت: و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر مواد غذایی نزد ما دارد. وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ. و گوینده این گفتار برای تأکید بیشتر گفت: و من پرداخت این جایزه را تضمین می‌کنم. آنان با شنیدن موضوع گم شدن پیمانانه شاه و مقرر شدن جایزه برای یابنده

آن بیشتر نگران شدند و گفتند: هان ای بندگان خدا، به خدای سوگند ما از این کارها بیزاریم، شما به خوبی می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در این سرزمین تباهی پدید آوریم و هیچ‌گاه دزد نبوده‌ایم. با اینکه مردم مصر یا کارگزاران یوسف آنان را نمی‌شناختند، چگونه آنان چنین گفتند؟ ۱ به باور پاره‌ای منظور این است که: شما از رفتار ما و داد و ستدی که در این چند بار با شما داشته‌ایم برایتان روشن شده است که ما از چنین کارها بیزاریم. ۲ اما به باور «کَلْبی» منظور این است که: این سخن آنان اشاره به باز آوردن بها و سرمایه‌ای بود که در سفر نخست در میان بار آنان قرار داده شده و به آنها باز پس داده شده بود. آنان با یادآوری آن موضوع خاطر نشان ساختند که، به کسانی که وقتی چیزی را یافتند، به صاحبان آن بازمی‌گردانند، نمی‌توان چنین اتهامی بست. (صفحه ۶۰۸) ۳ و پاره‌ای می‌گویند: آنان هنگامی که وارد مصر شدند، هر کدام دهان مرکب خود را بسته بودند تا از کشت و زراعت مردم نخورد و این گفتارشان اشاره به دقت و رعایت حقوق مردم از سوی آنان بود. از آیه شریفه و گفتار برادران یوسف چنین دریافت می‌گردد که آنچه از سوی آنان در مورد برادرشان رفت، رفتاری کودکانه بود که از سر کم‌خردی از آنان سر زد؛ چرا که آنان در گفتار خویش خود را اصلاحگر و خیرخواه خواندند و از تباهی و تبهکاری بیزاری جستند و گفتند: ما چُنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ (صفحه ۶۰۹)

### ۱۳۶. «قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ أَنْ...»

#### آیه

«قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ أَنْ كُنْتُمْ كَذِبِينَ»

#### ترجمه

آنها گفتند: اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟ (۷۴/یوسف) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ گفتند: هر کس (آن پیمان) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم. (۷۵ / یوسف) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آیین ملک (مصر) بگیرد مگر آن که خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است. (۷۶ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بکشایند و یک یک بازرسی کنند، منتها برای این که طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، «نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمان مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد». همین که پیمان در بار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب بازماند، گویی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد و خود را در بن بست عجیبی دیدند. از یک سو برادر آنها ظاهراً مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنها است و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می‌اندازد و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه

بگویند؟ چگونه او باور می‌کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته‌اند؟ بعضی از مفسران نوشته‌اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند و گفتند: ای بی‌خیر، ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه (صفحه ۶۱۰) به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کی تو این پیمانانه را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟ بنیامین که باطن قضیه را می‌دانست با خونسردی جواب داد: این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت ولی حادثه آن چنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می‌گوید. (۱) پس قرآن چنین اضافه می‌کند که ما اینگونه برای یوسف طرح ریختیم (تا برادر خود را به گونه‌ای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارد) (كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ). مسأله مهم اینجا است که اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصر با برادرش بنیامین رفتار کند می‌بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر این که سبب آزار برادر می‌شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی‌گرفت، لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارند و از او کار می‌کشند و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آن است که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند. به همین جهت قرآن می‌گوید: «یوسف نمی‌توانست برادرش را طبق آیین ملک مصر بردارد» و نزد خود نگهدارد (مَا كَانَ لِأَخِي أَنْ يَأْتِيَنِي بِهَذَا الْغَنَاءِ فِي دِينِ الْمَلِكِ). سپس به عنوان یک استثناء می‌فرماید: «مگر این که خداوند بخواهد» (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ). اشاره به این که: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود و نقشه‌ای بود برای حفظ برادر و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب و آزمایش برادران دیگر و در پایان اضافه می‌کند: «ما درجات هر کس را بخواهیم بالا- می‌بریم» (نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ). درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند و در هر حال «برتر از هر عالمی، عالم دیگری است» یعنی خدا (وَفَوْقَ \*\*\* \*\*\*) ۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه). (صفحه ۶۱۱) کُلُّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود. آیات فوق سؤالات زیادی را برمی‌انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت: ۱ چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهایی بخشد. پاسخ این سؤال تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می‌خواست مقاومت یعقوب را در برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهده‌ی که با پدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟ ۲ چگونه بی‌گناهی را متهم به سرقت کرد؟ آیا جایز بود بی‌گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟ پاسخ این سؤال را نیز می‌توان از اینجا یافت که این امر با توافق خود بنیامین بوده است، چرا که یوسف قبلاً خود را به او معرفی کرده بود و او می‌دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است و اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت. ۳ نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟ آیا نسبت سرقت آن هم به صورت کلی و همگانی با جمله «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» «شما سارق هستید» دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟ پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که: اولاً: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم «قَالُوا: كَفْتُنَا» ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانانه مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته (صفحه ۶۱۲) نشود، همه را مخاطب ساخته می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما. ثانیاً: طرف اصلی سخن که «بنیامین» بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهراً او را متهم به سرقت می‌کرد،

اما در واقع، مقدمه‌ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف و این که همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف برطرف گردید و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد. ۴ کیفر سرقت در آن زمان چه بوده، از آیات فوق استفاده می‌شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق در برابر سرقتی که انجام داده است بوده (۱)، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می‌کردند. به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی‌شود که در هیچ یک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می‌شده و در تاریخچه بردگی نیز می‌خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می‌شدند به بردگی می‌گرفتند. ۵ سقایه یا صواع در آیات فوق گاهی تعبیر به «صواع» (پیمانه) و گاهی تعبیر به «سِقَايَه» (ظرف آب‌خوری) شده است و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنین به نظر می‌رسد که این پیمانه در آغاز ظرف آب‌خوری «ملک» بوده است، اما هنگامی که غلات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره‌بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و این که مردم نهایت دقت را در صرفه‌جویی به خرج دهند، آن را با ظرف آب‌خوری مخصوص ملک، پیمانه می‌کردند. این هم بدیهی است که تمام \* \* \* \* \* ۱- طبرسی در «مجمع البیان» نقل کرده است که سنت در میان جمعی از مردم آن زمان این بوده که سارق را یک سال به بردگی می‌گرفتند و نیز نقل کرده که خاندان یعقوب، سارق را به مقدار سرقتش به بردگی می‌گرفتند (تا همان اندازه کار کند). (صفحه ۶۱۳) نیازمندیهای یک کشور را نمی‌توان با چنین پیمانه‌ای اندازه‌گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه‌جویی را کنند. ضمناً از آن جا که این پیمانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می‌شده که اگر بخواهند سارق را به بردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.

### داوری بر اساس قرائن حال

از این آیات استفاده می‌شود که قاضی می‌تواند به قرائن قطعیه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیدا شدن پیمانه ملک از بار بنیامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به این که هر یک از آنها شخصا بار خود را پر می‌کردند و یا لاقلاً به هنگام پر کردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی‌کرد که در اینجا نقشه‌ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند. مجموع این جهات سبب می‌شد که از مشاهده پیمانه ملک، در بار بنیامین، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود. این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می‌کند از نظر فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضایی روز فوق‌العاده مؤثر است و جای این بحث کتاب القضاء است.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

کارگزاران یوسف گفتند: اگر شما دروغ بگویید، کیفر کسی که آن را برده باشد چیست؟ برادران یوسف گفتند: کیفر کسی که پیمانه شاه نزد او یافت شود، بازداشت و زندانی شدن خود اوست. به باور گروهی از جمله «حسن» و ... منظور آنان این بود که در آیین بنی اسرائیل (صفحه ۶۱۴) و فرمانروای مصر، کیفر سارق این است که یک سال به بردگی کشیده شود. اما به باور «ضَحَّاك» کیفر دزد از نظر آنان این بود که دزد را بازداشت نمایند و به تناسب سرقتی که بدان دست زده است، او را به بردگی کشند و از

نظر مقررات پادشاه مصر نیز برنامه آن بود که او را کیفر کنند و بهای آن را از او بستانند؛ چرا که دزد، ضامن چیزی است که آن را سرقت کرده است. و پاره‌ای می‌گویند: خود یوسف از آنان پرسید: از دیدگاه شما کیفر دزد چگونه است؟ آنان گفتند: کیفرش آن است که خود او را به کیفر کارش بازداشت نمایند. **كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ**. ما بیدادگران را اینگونه کیفر می‌دهیم. به باور برخی این گفتار ادامه سخن فرزندان یعقوب است، اما به باور پاره‌ای دیگر این سخن یوسف می‌باشد. پس از این گفتگو به آنان دستور دادند تا بارهای خود را برای کاوش و بازدید بکشایند و از پی آن، بازدید آغاز گردید. **فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ يوسُفَ** برای اجرای درست برنامه و بستن راه هر گونه بدبینی و وارد آمدن اتهام، پیش از بازدید بار برادرش «بنیامین»، به بازرسی بارهای آنان پرداخت. **ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ** و آن گاه پیمانانه را از درون بار برادرش بیرون آورد. و پس از آن بود که فرزندان یعقوب به سوی «بنیامین» هجوم بردند که: **وای بر تو! تو ما را روسیاه و رسوا ساختی!** این چه کاری بود که از تو سر زد؟ و چه وقت این پیمانانه را برداشتی؟! او در پاسخ گفت: من آن را بر نداشتم، بلکه همان کسی که در سفر نخست، سرمایه شما و بهای مواد غذایی را در بارهای شما قرار داد، همو پیمانانه را در بار ما نهاده است. **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ** ما اینگونه این راه را به یوسف الهام کردیم تا بدین وسیله برادر خویش را (صفحه ۶۱۵) نزد خود نگاه دارد. به باور برخی منظور این است که همانگونه که آنان بر ضد یوسف نقشه کشیدند و با او آن گونه رفتار کردند، ما نیز سزای آنان را اینگونه دادیم و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که ما به یوسف الهام نمودیم و از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که ما برای او اینگونه تدبیر کردیم. **مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ** به باور «فَتَاه» منظور این است که: در آیین پادشاه و مقررات او، این حکم نبود که سارق را بازداشت کنند و نزد خویش نگاه دارند؛ از این رو یوسف نمی‌توانست چنین کند و ما این تدبیر را به او الهام کردیم. اما به باور «ابن عباس» منظور این است که: این کار در توان و صلاحیت شاه نبود و او به چنین کارهایی دست نمی‌زد. برخی می‌گویند: منظور این است که: این روش و شیوه شاه نبود. و از دیدگاه برخی دیگر، از آنجایی که حکومت یوسف بر اساس عدالت و آزادی و مقررات اداره می‌شد، بدون این تدبیر نگاه داشتن برادرش ممکن نبود. **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** مگر این که خدا بخواهد و برای یوسف و کار او چاره و راهی نشان دهد. و به باور برخی منظور این است که: مگر این که خدا بخواهد و یوسف را به انجام این کار موظف سازد؛ چرا که یوسف نمی‌توانست به صراحت بگوید: او برادر من است؛ و بدون این تدبیر نیز نمی‌توانست او را نزد خویشتن نگاه دارد؛ چرا که بدون این تدبیر کار او بیداد به شمار می‌رفت و این قانون فرزندان یعقوب بود که چنین حکم می‌کرد، و گرنه در آیین شاه مصر، دزد را شلاق می‌زدند و غرامت مال را از او می‌گرفتند و آن حضرت بر اساس دیدگاه خود آنان داوری کرد و این همان تدبیر و خواست خدا بود. **تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ** ما درجات هر کس را که بخواهیم و او را شایسته بدانیم در پرتو نعمت گران دانش و رسالت اوج می‌بخشیم، درست همانگونه که مقام یوسف را از دیگران بالا بردیم و به او برتری بخشیدیم. (صفحه ۶۱۶) و به باور پاره‌ای منظور این است که: ما درجات هر کس را که بخواهیم به وسیله ارزانی داشتن تقوا و عصمت و توفیق و مهر و لطف خاص خود به او، بالا می‌بریم. **وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ**. و برتر از هر دانشور و دانشمندی، دانشور دیگری است تا به خدا برسد و آن گاه برتر و بالاتر و دانشمندتر از او دانشوری نیست. (صفحه ۶۱۷)

### ۱۳۷. «قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ...»

آیه

«قَالُوا إِنَّ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»

ترجمه



(برادران) گفتند: اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آن چه توصیف می‌کنید آگاه‌تر است. (۷۷ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند به گمان این که خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می‌خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه نقل کرده‌اند: نخست این که: یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه‌اش زندگی می‌کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه‌اش باز گیرد، عمه‌اش چاره‌ای اندیشید و آن این که کمر بند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست و ادعا کرد که او می‌خواسته آن را از وی برباید و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمر بند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت. دیگر این که یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آن را برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است و دیگر این که گاهی او مقداری غذا از سفره برمی‌داشت و به مسکین‌ها و مستمندان می‌داد و به همین جهت برادران بهانه‌جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچ یک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟ (صفحه ۶۱۸)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از بیرون آمدن پیمان‌شاه از بار «بنیامین» برادران یوسف سخت خود را باختند و در دفاع از خویش سخنانی را به زبان آوردند که زبیده آنان نبود. در این مورد قرآن می‌فرماید: قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ أَنَا كَذِبًا گفتند: اگر «بنیامین» دست به سرقت می‌زند، برادر او نیز پیش از این، سرقت کرده بود؛ با این بیان دزدی او چیز تازه‌ای نیست و در این کار به برادرش یوسف اقتدا کرده است. در مورد منظور آنان از وارد آوردن این اتهام به یوسف به باور گروهی از جمله «ابن عباس» منظور آنان جریانی بود که در کودکی یوسف به وسیله عمه‌اش اتفاق افتاد و آن اینگونه بود که یوسف پیش از مرگ مادرش به وسیله عمه‌اش که شیفته و دل‌باخته برادرزاده‌اش بود، اداره می‌شد. هنگامی که پس از چندی یعقوب خواست فرزندش را از او باز گیرد و نزد خود ببرد، آن زن که بزرگترین فرزند اسحاق بود و کمر بند پدرش را به ارث نزد خود داشت، تدبیری اندیشید تا به سان گذشته یوسف را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو این تدبیر به خاطرش رسید که کمر بند یادگاری پدر را به کمر آن کودک ببندد و آن گاه مدعی گردد که یوسف به هدف سرقت کمر بند، آن را به کمرش بسته است و بدین وسیله طبق قانون جاری که دزد را به بردگی می‌گرفتند آن کودک محبوب و مطلوب را نزد خود نگاه دارد. او همین گونه عمل کرد و یوسف را برای مدتی دیگر نزد خود نگاه داشت و برادران یوسف در این گفتار خویش، به آن ماجرا اشاره داشتند. یادآوری می‌گردد که در روایات رسیده از امامان راستین ما نیز این دیدگاه آمده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: فَأَسْرَبَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ (صفحه ۶۱۹) یوسف از گفتار آنان سخت آزرده خاطر گردید، امّا آن را در دل نهان داشت و به آنان چیزی نمودار نساخت. قَالَ أَنتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ تَنَهَا در دل به آنان گفت: شما در دزدی بدترید؛ چرا که برادران را از پدر ربودید و به چاه افکندید. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ. و خدا به آنچه وصف

می‌کنید و به یوسف می‌بندید داناتر است. به باور «زجاج»، منظور این است که: یوسف، نه در داستان کمر بند گناهی داشت و نه در شکستن بت و یا انفاق نهانی، اما شما در بیدادی که بر یوسف روا داشتید سخت گناهکارید و عذری از شما پذیرفته نیست. اما به باور برخی دیگر منظور آن است که: کار شما که در حق برادران بیداد روا داشتید و پدرتان را نافرمانی کردید، بدتر و موقعیت شما در پیشگاه خدا ناپسندتر است. «حسن» می‌گوید: آنان در آن روزگاری که در حق یوسف و پدر خود بیداد روا داشتند، پیامبر نبودند و پس از آن به رسالت رسیدند؛ چرا که نامبرده آنان را «أسباط» می‌داند. اما به باور ما آنان هرگز پیامبر نبودند و به این مقام والا راه نداشتند؛ چرا که از پیامبران خدا هرگز بیداد و گناه سر نمی‌زند. «بلخی» می‌گوید آنان در گفتارشان دروغگو بودند، بر این باور نمی‌شود آنان را پیامبران خدا شمرد و ممکن است آن «أسباط» که به مقام رسالت رسیدند غیر از اینان باشند. (صفحه ۶۲۰)

## ۱۳۸. آیه (تلاش برای آزادی «بنیامین»)

### اشاره

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ گفتند: ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می‌شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۷۸ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته‌اند می‌بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بسته‌اند که حداکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند «و گفتند: ای عزیز مصر و ای زمامدار بزرگوار! او پدری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را باز گردانیم، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را به جای او بگیر»، «چرا که ما تو را از نیکوکاران می‌یابیم» و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان هنگامی که برادر خود را گرفتار دیدند و درها را به روی خود بسته یافتند، بار دیگر دست به دامان عزیز زدند و از او تقاضا کردند که راهی بیابد و به آنان لطف دیگری کند. قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ گفتند: هان ای عزیز مصر! او پدری پیر و سالخورده دارد که توان دوری وی را ندارد، از این رو بر ما منت گذار و یکی از ما چند نفر را به جای او بازداشت نما. آنان این پیشنهاد را از سر خواش و تقاضا به عزیز مصر دادند و موضوع را (صفحه ۶۲۱) به سبکی طرح کردند تا شاید حس انسان دوستی او را برانگیزند و او با مهر و ترحم به پدر پیرشان، دیگری را به جای او بازداشت کند و «بنیامین» را آزاد سازد. واژه «کبیر» به باور برخی به مفهوم بزرگسال و سالخورده است و به باور برخی گرانقدر؛ و منظور این است که: او فرزند مردی گرانقدر و بزرگوار است و فرزند چنین شخصیتی بزرگی نباید بازداشت شود. و در ادامه سخن گفتند: إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. و ما تو را از شایسته کرداران روزگار می‌بینیم که همواره به مردم محروم نیکی می‌کنی. به باور پاره‌ای منظور این است که: از تو انسان گران قدری که در پیمان و دادن مواد غذایی به ما احسان کردی و ما را به ضیافت فرا خواندی، اینک انتظار داریم که به سان گذشته با ما رفتار نمایی و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که اگر تقاضای ما را بپذیری، در حق ما نیکی کرده‌ای.

(صفحه ۶۲۲)

**۱۳۹. «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ...»****آیه**

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ»

**ترجمه**

گفت: پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود. (۷۹ / یوسف)

**شرح آیه از تفسیر نمونه**

یوسف این پیشنهاد را شدیداً نفی کرد و «گفت: پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم» هرگز شنیده‌اید آدم با انصافی، بی گناهی را به جرم دیگری مجازات کنند. قابل توجه این که یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی‌دهد بلکه از او تعبیر می‌کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم و این دلیل بر آن است که او دقیقاً توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

**شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان****بازخواست بی‌گناه به جای گناهکار عملی ظالمانه است**

در ادامه سخن، قرآن پاسخ یوسف را ترسیم می‌کند که به آنان گفت: قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ ما به خدا پناه می‌بریم که بی گناهی را به کیفر گناه دیگری بازداشت کنیم، هرگز! ما تنها کسی را بازداشت می‌کنیم که پیمان‌ه و کالای خود را در بار او یافته‌ایم و بدین سان با این شیوه سخن، نه خلافی گفت و نه نسبت ناروایی داد. إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ. چرا که اگر چنین کنیم، در آن صورت ستمکار خواهیم بود. این فراز از آیه، نشانگر آن است که بازخواست و کیفر بی‌گناه به جای گناهکار، کاری ظالمانه است و هر کس چنین کند بیدادگر و ظالم است و خدا نیز چنین نخواهد کرد؛ چرا که ذات پاک او از ظلم و ستم پاک و منزّه است. (صفحه ۶۲۳)

**۱۴۰. آیه (برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟)****اشاره**

فَلَمَّا اسْتِأْذَنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت: آیا نمی‌دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این درباره یوسف کوتاهی کردید، لذا من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا فرمانش را درباره من صادر کند که او بهترین حکم

کنندگان است. (۸۰ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلَصُوا» یعنی «خالص شدند» کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است و «نَجِيًّا» از ماده «مناجات»، در اصل از «نَجْوَةٌ» به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده، چون سرزمین‌های مرتفع از اطراف جدا هستند و جلسات سری و سخنان درگوشی از اطرافیان جدا می‌شود به آن «نَجْوَى» می‌گویند، بنابراین نجوی، هر گونه سخن محرمانه را اعم از این که درگوشی باشد یا در جلسه سری، شامل می‌شود). «فَرَطْتُمْ» از ماده «تفریط» در اصل از «فُرُوط» به معنی مقدم شدن است و هنگامی که به باب تفعیل درآید به معنی کوتاهی در تقدم خواهد بود و اما هنگامی که از باب افعال (إِفْرَاط) باشد به معنی اسراف و تجاوز در تقدم است. برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بنیامین کردند، ولی تمام راه‌ها را بروی خود بسته دیدند، از یک سو مقدمات کار آن چنان چیده شده بود که ظاهراً تیره برادر امکان نداشت و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مایوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می‌گوید: «هنگامی که آنها از عزیز مصر، یا از نجات برادر، مایوس شدند به گوشه‌ای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان درگوشی پرداختند» (فَلَمَّا اسْتَيْسَئُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا). جمله «خَلَصُوا نَجِيًّا» (صفحه ۶۲۴) همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند از فصیح‌ترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می‌شد، بیان کرده است. به هر حال، «برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بنیامین را به هر قیمتی که ممکن است بازگردانید» (قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ) و «شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز درباره یوسف، کوتاهی کردید» و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ). «حال که چنین است، من از جای خود یا از سرزمین مصر حرکت نمی‌کنم و به اصطلاح در اینجا متحصن می‌شوم مگر این که پدرم به من اجازه دهد و یا خداوند فرمانی درباره من صادر کند که او بهترین حاکمان است» (فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ). منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی‌کنم تا بمیرم و یا راه چاره‌ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر به طور قطع پذیرفته باشد. برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جایی نرسید خود را معذور دانسته، دست از تلاش بیشتر برداشتند و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصن در شهر مصر و مخصوصاً نزدیک دربار عزیز این امید می‌رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمان که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او به خاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند. (صفحه ۶۲۵)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

يَأْسُ: به نومید شدن از چیزی گفته می‌شود. نَجِيًّا: راز گفتن گروهی با همدیگر. بَرِحَ الرَّجُلُ: از جای خود دور شد.

#### اینک چه باید کرد؟

آنان پس از یأس و نومیدی از نجات برادرشان «بنیامین» به چاره اندیشی پرداختند: فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا وَ هُنَاكَ می پذیرفته شدن پیشنهادشان از سوی عزیز مصر نومید گشتند، با کناره گیری از دیگران به رازگویی و تبادل نظر پرداختند و این موضوع طرح شد که اینک چه باید کرد؟ آیا باید برادر را رها کنند و نزد پدر بروند و یا همگی به امید نجات او در مصر بمانند و یا راهی دیگر بجویند؟ این فراز از آیه شریفه، افزون بر اوج فصاحت و زیبایی قالب و معنی، در کوتاه ترین سخن مفاهیم و معانی بسیاری را ترسیم می کند و از شاهکارهای قرآن شریف است. قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتِقًا مِنَ اللَّهِ بزرگ آنان لب به سخن گشود و گفت: آیا نمی دانید که پدرتان از شما پیمانی خدایی و استوار گرفته است که فرزندش را به او بازگردانید؟! در مورد بزرگ آنان که گوینده این گفتار بود، دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «کعب»، منظور بزرگ آنان در سن و سال است و او «روبین» برادر و خاله زاده یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف برحذر داشت و آنان او را به چاه افکندند. ۲ اما به باور «مجاهد» منظور از بزرگ آنان، «شمعون» است که از نظر خرد و دانش، رهبری فکری آنان را به کف داشت. (صفحه ۶۲۶) ۳ از دیدگاه «کلبی» و «وهب» منظور از بزرگ آنان، «یهودا» است که خردمندترین آنان به شمار می رفت. ۴ از دیدگاه «محمد بن اسحاق» و «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، بزرگشان «لاوی» بود که هوشمند و زیرک به شمار می رفت. وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ وَ بِهِ يَادَ دَاشْتَه بَاشِيدَ كَه شَمَا بِيِشَ از این نیز در مورد یوسف کوتاهی و پیمان شکنی کردید و با این که عهدی استوار سپرده بودید که او را سالم و با نشاط به پدرش بازگردانید، او را به چاه افکندید و در مورد او بیداد روا داشتید. فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ مِنْ رُوْمِنِ كَشُوْرٍ وَ از این کشور و از این سرزمین نخواهم رفت ... حَيْتِي يَا أَدْنَ لِي أَبِي تَا پِدْرَمَ بَه مَن دَسْتُوْرٍ باز گشت و یا ماندن دهد، أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ يَا خِدا دِرْبَارَهَام دَاوْرِي كِنْدَ كَه بَرَادْرَم رَا دِر اِيْنَجَا رَهَا سَازَم وَ بَرُوْم. بَه باوْر پَارَهَايِ مَنْظُوْر اِيْن اِسْتِ كَه: يَا مَرْگَم فَرَا رَسْد. اَمَّا بَه باوْر «أَبُو مُسْلِمٍ» مَنْظُوْر اِيْن اِسْتِ كَه يَا خِدا عِذْرِي بَرَايِم فَرَاهِم سَازَد كَه بَتَوَانِم بَا آن نَزْد پِدْر بَرُوْم. وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ. وَ او بَهْتَرِيْن دَاوْرَان اِسْتِ كَه جَز بَر اَسَاسِ حَقِّ وَ عِدَالَتِ دَاوْرِي نَمِي كِنْد. (صفحه ۶۲۷)

## ۱۴۱. آیه (شما به سوی پدر باز گردید)

### اشاره

إِزْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِيْنَ شَمَا بَه سُوِي پِدْرْتَانِ باز گَرْدِيدِ وَ بَگُوِيْدِ  
پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آن چه می دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم. (۸۱ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که «شما به سوی پدر باز گردید و بگوئید: پدر! فرزندان دست به دزدی زد» (إِزْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ). «و این شهادتی را که ما می دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم» همین اندازه که ما دیدیم پیمانانه ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می داد او مرتکب سرقت شده است و اما باطن امر با خداست (وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا)، «و ما از غیب خبر نداشتیم» (وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِيْنَ). این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است که به پدر بگویند اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر را می بریم و باز می گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجا می رسد.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سرگذشت آنان، در این آیه شریفه گفتار بزرگ آنان آمده است که به برادرانش گفت: اَرْجِعُوا إِلَىٰ أَيْكُمُ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا إِيْنَكَ شَمَا به سوی پدرتان باز گردید و به او بگویند: هان ای پدر عزیز! واقعیت این است که پسر دست به سرقت زد و ما جز آنچه به ظاهر دیدیم که پیمانۀ فرمانروای مصر را از بار او درآوردند، گواهی دیگری بر ضد او نمی‌دهیم. از گفتار آنان این نکته دریافت می‌شود که آنان به دزدی «بنیامین» یقین نداشتند و (صفحه ۶۲۸) تنها به ظاهر آن رویداد گواهی می‌دادند، اما پاره‌ای بر آنند که منظور آنان از این بیان این بود که: ما نزد فرمانروای مصر تنها به این حقیقت گواهی دادیم که طبق دین و آیین ما، کیفر دزد آن است که او را برای مدتی به بردگی می‌کشند؛ ما این را گواهی کردیم، اما در این مورد که آیا به راستی «بنیامین» دزدی کرده است یا نه، چیزی نگفتیم و جز ظاهر جریان چیزی هم نمی‌دانیم. و آنان هنگامی این سخن را به زبان آوردند که پدرشان گفت: راه و رسم فرمانروای مصر در کیفر دزد این نیست که او را به بردگی کشد و شما با بیان راه و رسم خود، این را به او آموختید و این راه را به او نشان دادید. وَمَا كُنَّا لَلْغَيْبِ حَافِظِينَ. به باور گروهی از جمله «مُجَاهِد» منظور این است که: ما آن گاه که از تو ای پدر تقاضا نمودیم که «بنیامین» را به همراه ما بفرستی از آینده خبر نداشتیم و نمی‌دانستیم که به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شویم و جز نیکی و خدمت به خاندان خود هدفی نداشتیم و اگر می‌دانستیم که چنین خواهد شد، هرگز نه او را می‌بردیم و نه چنین تقاضایی از شما می‌نمودیم که او را به همراه ما بفرستی. امّا به باور «عِكْرِمَه» منظور این است که ما از واقعیت این رویداد آگاه نیستیم و نمی‌دانیم که آیا پسر به راستی دزدی کرده و یا به او دروغ بسته‌اند و ما جز از ظاهر موضوع آگاهی نداریم. از دیدگاه «ابن عَبَّاس» منظور این است که: ما تا هنگامی که پسر در نزدمان بود، مراقب و نگهبان او بودیم، اما از کارهای نهانی او بی‌خبریم و بدین سان می‌خواهند بگویند که او در غیاب ما و یا زمانی که خواب بودیم پیمانۀ شاه را برداشته است. و از دیدگاه پاره‌ای از آنجایی که واژه «غَيْب» در لغت «حَمِير» به مفهوم «شب» آمده است، منظور آنان این است که ما تا آنجایی که ممکن بود مراقب «بنیامین» بودیم و از سلامت و امتیّت او پاس داشتیم، امّا نمی‌دانیم که در همه ساعات شب و روز و رفت و آمد خود چه می‌کند. (صفحه ۶۲۹) وَ سَيَلُّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم پیرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم. (۸۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْيَةَ» در لغت عرب به معنی روستا نیست، بلکه به آبادی‌ها و شهرها به طور کلی اطلاق می‌شود و منظور در اینجا مصر است. «عیر» چنان که «راغب» در مفردات گفته است؛ به معنی گروه و جمعیتی است که شتران و چارپایان را برای حمل مواد غذایی با خود می‌برند یعنی به مجموع آنها «عیر» گفته می‌شود. از مجموع این سخن استفاده می‌شود که مسأله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانۀ ملک را باخود ببرد که مأموران ملک به موقع رسیده‌اند و پیمانۀ را گرفته و شخص او را بازداشت کرده‌اند و شاید این که برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤال کن کنایه از همین است که آن قدر این مسأله، مشهور شده که در و دیوار هم می‌داند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَرْيَةَ: شهر و دیار و گاه به روستا گفته می‌شود. آن گاه برای این که پدر در درستی گفتار و گزارش شما تردید نکند، با نهایت احترام به او بگوید: وَ سَيَلُّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا پدر جان، اگر در گفتار ما تردید داری، از مردم شهری که ما در آنجا بودیم حقیقت ماجرا را پیرس. به باور گروهی از مفسّران، از جمله «ابن عَبَّاس» منظور از قریه، «مصر» می‌باشد؛ چرا که عرب این واژه را در مورد شهرها نیز به کار می‌برد و منظور آنان این بود که از مردم مصر و از کسانی که در دسترس شما هستند و همه آنان از جریان (صفحه

۶۳۰) «بنیامین» آگاهی دارند، از آنان در این مورد تحقیق کنید. وَالْعَيْرِ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ نِيزِ مِي تَوَانِيْدُ اَزِ هَمِيْنِ كَارَوَانِيْ كِه مَآ بِه هَمْرَآ اَن رَفْتِيْمِ وَ بَازِ كَشْتِيْمِ وَ هَمِه كَارَوَانِيْآنِ اَزِ مَرْدَمِ كَنْعَانِ وَ هَمْسَايْكَانْمَانِ هَسْتَنْدِ، پَرَسِ وَ جَوِ نَمَايِيْدِ وَ اَنَانِ بَدَانِ دَلِيْلِ اِيْنِ مَوْضُوْعِ رَا پِيْشِ كَشِيْدَنْدِ كِه مِي دَانَسْتَنْدِ پَدْرَشَانِ اَزِ كَفْتَارِ اَنَانِ دَرِ تَرْدِيْدِ اَسْتِ. دَرِ مَوْرِدِ «وَ اَشْيَمَلِ الْقَرْيَةِ وَ الْعَيْرِ» ... دُو نَظَرِ اَمْدِه اَسْتِ: ۱ بِه بَاوَرِ گَرْوَهِيْ دَرِ آيِه شَرِيْفِه «اَهْل» دَرِ تَقْدِيْرِ مِي بَاشْدِ وَ مَنظُوْرِ اِيْنِ اَسْتِ كِه اَزِ مَرْدَمِ اَن شَهْرِ وَ اَزِ كَارَوَانِيْآنِ مَوْضُوْعِ رَا پَرَسِ تَا رُوْشَنِ شُوْدِ كِه مَآ دَرَسْتِ گَزَارَشِ كَرْدِه اِيْمِ. ۲ اَمَّا بِه بَاوَرِ بَرَخِيْ، نِيَاِزِ بِه تَقْدِيْرِ كَرْفْتَنِ «اَهْل» دَرِ آيِه نِيْسْتِ؛ چَرَا كِه يَعْقُوْبِ، پِيَاْمَبْرِ بَزْرُكِ خُدا وَ دَارَايِ مَعْجَزِه بُوْدِ وَ مِي تَوَانَسْتِ بَدُوْنِ هِيْجِ وَاسَطَه اِيْ اَزِ خُودِ شَهْرِ وَ اَزِ شَتْرَانِ كَارَوَانِ مَآجِرَا رَا پَرَسِدِ وَ بِه خُواَسْتِ خُدا وَ قَدْرَتِ او پَاسَخِ اَنَانِ رَا بَشْنُوْدِ. وَ اِنَّا لَصَادِقُوْنَ. وَ مَآ اِيْ پَدْرِ كَرَانْقَدْرِ، دَرِ اَنچِه بِه تُو گَزَارَشِ مِي كَنِيْمِ وَ مِي گُوِيْمِ، رَاسْتِ گُو هَسْتِيْمِ. (صفحه ۶۳۱)

## ۱۴۲. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ...»

### آیه

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِّرُوا جَمِيْلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيْعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ»

### ترجمه

(يعقوب) گفت: نفس (و هوی و هوس) مسأله را چنین در نظرتان تزیین داده، من شکیبایی می کنم شکیبایی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آنها را به من بازگرداند چرا که او علیم و حکیم است. (۸۳ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگتر و کوچکتر را در آن جا گذاردند و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر، به عکس سفر سابق، بر چهره‌های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، به خصوص این که اثری از بنیامین و برادر بزرگتر در میان آنها نبود و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشفست، رو به سوی آنها کرده «گفت: هوس‌های نفسانی شما، مسأله را در نظرتان چنین منعکس ساخته و تزیین داده است» (قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا). یعنی درست همان جمله‌ای را که در پاسخ آنها گفت که پس از حادثه یوسف به هنگامی که آن طرح دروغین را بیان کردند، ذکر نمود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا یعقوب تنها به خاطر سابقه سوء آنها به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می‌گویند و توطئه‌ای در کار است، در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می‌رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسی را با یک سابقه سوء به طور قطع متهم سازند، با این که طرف مقابل شهودی نیز برای خود آورده است و راه تحقیق نیز بسته نیست. یا این که هدف از این جمله بیان نکته دیگری بوده است، از جمله این که: ۱ چرا شما با دیدن پیمان‌ه‌ملک درون بار برادر تسلیم شدید که او سرقت کرده است در حالی که این به تنهایی نمی‌تواند یک دلیل منطقی بوده باشد؟ ۲ چرا شما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی (صفحه ۶۳۲) بردارد، در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسران این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم). ۳ چرا شما در برابر این ماجرا به سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادید، در حالی که پیمان مؤکد با من بسته

بودید؟ سپس یعقوب به خویشتن بازگشت و گفت: من زمام صبر را از دست نمی‌دهم و «شکیبایی نیکو و خالی از کفران می‌کنم» (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ). (۱)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### واکنش یعقوب

آنان پس از شنیدن سفارش خردمندترین مرد گروه، به سوی کنعان حرکت کردند و پس از ورود به شهر خویش بی‌درنگ نزد پدر نگران خود شتافتند و جریان را به آگاهی او رساندند، اما پدر پس از شنیدن گفتارشان، رو به آنان کرد و گفت: قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً من فکر نمی‌کنم جریان آن گونه باشد که شما گزارش کردید، بلکه این هوای نفس شماست که کاری ناروا را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمِيلٌ بنابراین مسئولیت من اینک آن است که صبری زیبا و خالصانه که بدور از بی‌تابی و ناسپاسی باشد پیشه سازم. عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً امید که خدا همه آنان را به من بازگرداند. منظور از آنان یوسف، بنیامین و فرزند بزرگ یعقوب بود. إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. \* \* \* \* \* ۱- درباره صبر جمیل به ذیل آیه ۱۸ همین سوره مراجعه فرمایید. (صفحه ۶۳۳) چرا که او نسبت به بندگانش دانا و در تدبیر امور آفرینش فرزانه و حکیم است. (صفحه ۶۳۴)

## ۱۴۳. «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ...»

### آیه

«وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»

### ترجمه

و از آنها روی برگرداند و گفت: وا اسفا بر یوسف و چشمان او از اندوه سفید شد، اما او خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد). (۸۴/یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فراگرفت و جای خالی بنیامین همان فرزندى که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند باایمان، باهوش، زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه‌ای به پدر می‌بخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بنیامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، «در این هنگام روی از فرزندان بر تافت و گفت: وا اسفا بر یوسف» (وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ). برادران که از ماجرای بنیامین، خود را شرمنده در برابر پدر می‌دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید. این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی‌اختیار از چشم یعقوب جاری می‌ساخت تا آن حد که «چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد» (وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ) و اما با این حال سعی می‌کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشانند و سخنی بر خلاف رضای حق نگویند «او مرد باحوصله و بر خشم خویش مسلط بود» (فَهُوَ كَظِيمٌ). ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه‌گريه و ریختن اشک بینایی او را از میان برد و همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات داشته باشد. (صفحه ۶۳۵)



## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

كَظْمٍ: فرو بردن غم و اندوه و نگاه داشتن آن در دل. یعقوب آن گاه می‌افزاید: وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ او پس از دریافت خبر بازداشت «بنیامین»، از شدت اندوهی که گستره قلب او را گرفت، از آنان روی بر گردانید و خاطره غمبار فراق یوسف نیز برایش تجدید شد؛ چرا که او دوری و هجران یوسف را با حضور «بنیامین» برای خود آسان‌تر می‌ساخت و به خود بدین وسیله آرامش خاطر می‌بخشید. وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ و گفت: ای دریغ و درد بر فراق یوسف! «سعید بن جبیر» می‌گوید: خدا برای لحظات رویارویی امت پیامبر با اندوه و مصیبت، دعا و ذکر آرامش‌بخشی به آنان داده است که به پیامبران پیشین نداده بود. پرسیدند: کدامین ذکر؟ پاسخ داد: ذکر ارزشمند و آرامش آفرین «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ چرا که اگر این دعا را به آنان آموخته بود، یعقوب به جای «یا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ» می‌گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ و از شدت اندوه و گریه دیدگانش سپید شد. از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدند که ای پسر پیامبر، اندوه یعقوب در فراق یوسف چگونه بود؟ آن حضرت فرمود: اندوه او بسیار عمیق و گران بود، درست به سان اندوه هفتاد مادر جوان مرده! پرسیدند: با این که بازگشت یوسف به او خبر داده شده بود، چرا باز هم تا آن اندازه اندوه به دل راه می‌داد؟ فرمود: بدان دلیل که آن نوید و خبر را فراموش کرده بود. در مورد سفید شدن دیدگان او نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور «مقاتل» آن حضرت حدود شش سال دیدگانش به نایبایی (صفحه ۶۳۶) گرایید و با رسیدن پیراهن یوسف و بشارت دیدار او، خدا نور دیدگانش را به وی باز گردانید. ۲ اما پاره‌ای بر آنند که آن حضرت دیدگانش از شدت اندوه و گریه رو به نایبایی گرایید. به گونه‌ای که به سختی چیزی را می‌دید، اما نایبنا نشد. فَهُوَ كَظِيمٌ. و او بدان دلیل که غم و اندوه خود را فرو می‌برد و شکیبایی می‌ورزید و به کسی چیزی نمی‌گفت، آکنده از اندوه گردید. به باور «ابن عباس» واژه «كَظِيمٌ» به مفهوم اندوه‌زده و غمگین آمده است. یادآوری می‌گردد که هفتمین امام نور نیز بدان جهت به لقب «کاظم» خوانده شد که در دوران زندگی، به ویژه سال‌های امامت و پیشوایی‌اش، اندوه بسیاری را فرو برد و به کسی اظهار نفرمود. (صفحه ۶۳۷)

## ۱۴۴. «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذْكُرُ...»

### آیه

«قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذْكُرُ يُوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»

### ترجمه

گفتند: به خدا تو آن قدر یاد یوسف می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی. (۸۵/یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَرَضٌ» به معنی چیز فاسد و ناراحت کننده است و در اینجا به معنی بیمار، نحیف و لاغر و مشرف بر مرگ می‌باشد. برادران که از مجموع این جریان‌ها، سخت ناراحت شده بودند، از یک سو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود و از سوی دیگر به خاطر بنیامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می‌دیدند و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آن‌ها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی‌حوصلگی، به پدر «گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر یوسف یوسف می‌گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی».

**شرح آیه از تفسیر مجمع البیان**

تَفْتَوُ: پیوسته و همواره بر کاری پای فشردن و بر شیوه‌ای پای بند بودن. حَرَضُ: در آستانه نابودی. فرزندان یعقوب از شدت اندوه پدر بر خود لرزیدند و در تلاش برای کاستن از اندوه و نگرانی او گفتند: قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا پدر جان! به خدا سوگند تو همواره یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی. به باور «مُجَاهِد...» تا در آستانه مرگ قرار گیری. و از دیدگاه «ضَحَّاك...» تا پیر و از کار افتاده گردی. أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ. یا هلاک گردی و از دست بروی. (صفحه ۶۳۸) به باور بیشتر مفسران، آنان این سخن را از سر دلسوزی به حال پدر و به خاطر نگرانی از سرنوشت او به زبان آوردند، اما برخی بر آنند که آنان از روی ناراحتی این سخن را به او گفتند؛ چرا که رنج و اندوه او زندگی آنان را نیز اندوه‌زده ساخته و آسایش و آرامش را از همه آنان سلب نموده بود. (صفحه ۶۳۹)

**۱۴۵. «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي...»****آیه**

«قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

**ترجمه**

گفت: من تنها غم و اندوهم را به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم) و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۸۶ / یوسف)

**شرح آیه از تفسیر نمونه**

«بَثَّ» به معنی پراکندگی است و چیزی که نمی‌توان آن را کتمان کرد و در اینجا به معنی اندوه آشکار و پراکندگی خاطر نمایان است. اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها «گفت: من شکایتم را به شما نیاوردم که چنین می‌گویید، من غم و اندوهم را نزد خدا می‌برم و به او شکایت می‌آورم» (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ). «و از خدایم لطف‌ها و کرامت‌ها و چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید» (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

**شرح آیه از تفسیر مجمع البیان**

بَثَّ: اندوهی که دارنده آن توان پوشیدن و فرو خوردن آن را ندارد. امّا آن بزرگمرد پایداری و تقوا از آنان روی برگردانید و گفت: قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ من شکایت غم و اندوه خویشان را تنها به بارگاه خدا می‌برم و خواسته‌ها و گرفتاری‌های خود را در دل شب و هنگامه‌های خلوت با خدا، به او می‌گویم. پاره‌ای واژه «بَثَّ» را به مفهوم بیان و پدیدار ساختن اندوه معنی کرده‌اند و واژه «حُزْن» را به نهان کردن غم و اندوه در دل. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: در آن شرایط جبرئیل نزد یعقوب آمد و گفت: پروردگارت به تو درود می‌فرستد و نویدت می‌دهد و می‌فرماید: به عزّت و اقتدارم سوگند که اگر آن دو فرزندت جهان را بدرود گفته باشند، هر دو را برایت زنده می‌سازم! اینک برخیز و غذایی برای بینویان و محرومان فراهم ساز که محبوب‌ترین انسانها در بارگاهم بینویان حق‌شناس و حق‌پرستند. (صفحه ۶۴۰) و می‌فرماید: هان ای یعقوب! آیا می‌دانی

چرا نعمت بینایی‌ات از دست رفت؟ و چرا کمرت از فشار اندوه خم شد؟ این بدان دلیل است که تو گوسفندی سر بریدی و از گوشت آن غذایی مطبوع در خانه‌ات فراهم آمد و در همان حال بینوایی روزه‌دار نزد شما آمد و کمک خواست، اما شما او را سیر نکردید! آری، پس از این هشدار و سخن جبرئیل، هرگاه یعقوب می‌خواست غذا بخورد به نداگری دستور می‌داد ندا دهد تا هر گرسنه و بینوایی که در آنجا هست به خانه او بیاید و با یعقوب غذا بخورد و هرگاه روزه می‌داشت همه روزه‌داران را به افطار فرا می‌خواند. وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. به باور «ابن عباس» منظور این است که: من می‌دانم خواب یوسف عزیزم درست می‌باشد و او زنده و سرفراز است و برابر همان خوابی که دیده است به گونه‌ای اوج خواهد گرفت که همه شما در برابرش خضوع خواهید کرد. اما به باور «عطاء» منظور این است که: من از مهر و رحمت خدا و قدرت بی‌کران او چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. در کتاب «النبیوة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده است که فرمود: یعقوب ضمن راز و نیاز خویش به بارگاه خدا، فرشته مرگ را به حضور خواست و او به فرمان خدا آمد و گفت: هان ای یعقوب چه می‌خواهی؟ گفت: آیا در میان جانمایی که برگرفته‌ای روح یوسف را دیدار کرده‌ای؟ پاسخ داد: نه و او بدین وسیله دریافت که فرزندش زنده است. (صفحه ۶۴۱)

### ۱۴۶. آیه (بکشید و مأیوس نشوید که یأس نشانه کفر است)

#### اشاره

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَيَّأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند. (۸۷ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَحَسَّسُ» از ماده «حَسَّ» به معنی جستجوی چیزی از طریق حس است و در این که آیا با «تَجَسَّسُ» چه تفاوتی دارد؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است: از ابن عباس نقل شده که «تَحَسَّسُ» در امور خیر است و «تَجَسَّسُ» در امور شرّ. «رَوْحُ» به معنی رحمت و راحت و فرج و گشایش کار است. قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می‌کرد، مواد غذایی به کلی تمام می‌شود، دگربار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تأمین مواد غذایی می‌دهد، ولی این بار در سرلوحه خواسته‌هایش جستجو از یوسف و برادرش بنیامین را قرار می‌دهد و از آن جا که فرزندان تقریباً اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده و از این توصیه و تأکید پدر تعجب می‌کردند، یعقوب به آنها گوشزد می‌کند «از رحمت الهی هیچگاه مأیوس نشوید» که قدرت او مافوق همه مشکلات و سختی‌ها است (وَ لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ). «چرا که تنها کافران بی‌ایمان که از قدرت خدا بی‌خبرند از رحمتش مأیوس می‌شوند» (اِنَّهٗ لَا يَيَّأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ). (صفحه ۶۴۲)

#### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

تَحَسَّسُ: جستجو و کند و کاو. این واژه به باور برخی به مفهوم «تَجَسَّسُ» آمده است، امّا به باور برخی دیگر در پرس و جو از گزارش و اخبار معنی می‌دهد و «تَجَسَّسُ» به مفهوم جستجو در امور نهانی است؛ و «ابن عبّاس» می‌گوید: «تَحَسَّسُ» در کارهای خوب به کار می‌رود و «تَجَسَّسُ» در کارهای بد. رَوْحُ: رحمت. و سرانجام به فرزندانش امید بخشید و یأس و نومیدی از بارگاه خدا را از نشانه‌های کفر اعلان کرد و با شعله‌ور ساختن مشعل امید در دل‌های فرزندان، آنان را به جستجو و تلاشی دیگر در راه یافتن

یوسف برانگیخت و فرمود: يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ هَانَ اى پسران من! بروید و از سرنوشت یوسف و برادرش «بنیامین» جستجو کنید. «شیدی» در این مورد می‌گوید: هنگامی که فرزندان یعقوب رفتار شایسته و خلق و خوی بزرگوارانه و آزادمنشانه فرمانروای مصر را برای پدرشان وصف کردند، یعقوب گفت: به نظر می‌رسد او یوسف باشد؛ و آن گاه افزود: اینک بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از نزدیک وضعیت آن دو را به دقت مورد مطالعه قرار دهید و از نام و عنوان پادشاه مصر و از دین و آیین او جویا گردید؛ چرا که در ژرفای دل من این اندیشه پدید آمده که او یوسف است که «بنیامین» را با این تدبیر نزد خود نگاه داشته است. وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ و از رحمت خدا نومید نگردید. و به باور برخی واز گشایش و فرج خدا نومید نشوید. إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ. چرا که جز مردم کفرگرا، کس دیگری از رحمت خدا نومید نمی‌گردد. «ابن عباس» می‌گوید: انسان باایمان و پروا پیشه هر آنچه را از خدا ببیند، همه را خیر و رحمت برای خود می‌نگرد، در سختی و گرفتاری به بارگاه او امید می‌بندد (صفحه ۶۴۳) و در رفاه و آسایش او را ستایش می‌کند و سپاس نعمت‌های او را می‌گزارد، اما انسان کفرگرا اینگونه نیست.

### چرا یوسف پدر را از حال خود باخبر نساخت؟

چگونه با وجود نزدیک بودن اقامتگاه یعقوب و یوسف، پدر از حال فرزندش بی‌خبر ماند؟ و چرا یوسف پدر را در جریان کار خویش قرار نداد تا دل او را آرامش بخشد و غم و اندوه او را برطرف سازد؟ \* پاسخ در این مورد «جَبَّائِي» می‌گوید: دلیل این موضوع این بود که یوسف هنگامی که از چاه نجات یافت، به مصر برده شد و در آنجا به عنوان یک برده، به وسیله عزیز مصر خریداری و در خانه او به کار مشغول شد و پس از آن نیز مدتی را در زندان سپری کرد و کار را به گونه‌ای بر او سخت گرفتند که نامش از سر زبانها افتاد و از پی آزادی از زندان، او در این اندیشه بود که خبر سلامت و موفقیت خویش را از راهی مطمئن به پدر برساند ... و «سید مرتضی» می‌گوید: ممکن است آفریدگار فرزانه هستی برای تشدید محبت یعقوب، به یوسف وحی فرموده باشد که پدرش را از سرنوشت خویش آگاه نسازد، و گرنه این کار برای او ناممکن نبود. (صفحه ۶۴۴)

### ۱۴۷. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا ...»

#### آیه

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاءٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

#### ترجمه

هنگامی که آنها وارد براو (یوسف) شدند گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمان ما را به طور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدقان را پاداش می‌دهد. (۸۸ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«بِضَاعَت» از ماده «بُضِع» به معنی قطعه گوشتی است که از بدن جدا می‌کنند و به قسمتی از مال نیز بضاعت گفته می‌شود که به عنوان بهای کالایی جدا می‌شود. «مُرْجَاء» از ماده «إِزْجَاء» به معنی راندن و دفع کردن است و از آن جا که بهای کم و بی‌ارزش را

شخص گیرنده از خود دور می‌سازد به آن مُرْجَاء گفته شده است. به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می‌شوند. در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یک نوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می‌دهد، چرا که سابقه آنها در مصر و نزد عزیز سخت آسیب دیده و بدنام شده‌اند و شاید بعضی آنها را به عنوان «گروه سارقان کنعان» بشناسند، از سوی دیگر متاع قابل ملاحظه‌ای برای معاوضه با گندم و سایر مواد غذایی، همراه ندارند، از دست دادن برادر دوم، بنیامین و ناراحتی فوق‌العاده پدر بر مشکلات آنان افزوده و در واقع کارد به استخوانشان رسیده است، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتی‌های جانفرسا مایه تسلی خاطر آنها است، همان جمله اخیر پدر است که می‌فرمود: از رحمت خدا مأیوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است. «آنها وارد بر یوسف شدند و در این هنگام با نهایت ناراحتی رو به سوی او کردند و گفتند: ای عزیز ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فرا گرفته است» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلُنَا الضَّرُّ). «و تنها متاع کم و بی‌ارزشی همراه آورده‌ایم» (وَجِئْنَا بِبِضَاعٍ مُرْجَاءٍ). اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده‌ایم، «و انتظار داریم که پیمانمان ما را به طور کامل وفا کنی» (صفحه ۶۴۵) (فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلُ) و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن» (وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا) و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که «خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می‌دهد» (إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصِدِّقِينَ). جالب این که برادران یوسف، با این که پدر تأکید داشت درباره یوسف و برادرش به جستجو برخیزید و مواد غذایی در درجه بعد قرار داشت، به این گفتار چندان توجه نکردند و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذایی نمودند، شاید به این علت بود که چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند و یا به این علت که آنها فکر کردند بهتر این است خود را در همان چهره خریداران مواد غذایی که طبیعی‌تر است قرار دهند و تقاضای آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تأثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد. بعضی گفته‌اند: منظور از «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» همان آزادی برادر بوده و گرنه در مورد مواد غذایی، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است، تا نام تصدق بر آن گذارده شود. در روایات نیز می‌خوانیم که برادران حامل نامه‌ای از طرف پدر برای عزیز مصر بودند که در آن نامه، یعقوب، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبت‌های عزیز مصر، نسبت به خاندانش و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتی‌های خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بنیامین و گرفتاری‌های ناشی از خشکسالی را برای عزیز مصر کرده بود و در پایان نامه از او خواسته بود که بنیامین را آزاد کند و تأکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود. هنگامی که برادرها نامه پدر را به دست عزیز می‌دهند، نامه را گرفته و می‌بوسد و بر چشمان خویش می‌گذارد و گریه می‌کند، آن چنان که قطرات اشک بر پیراهنش می‌ریزد (۱) و همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو می‌برد که عزیز مصر چه علاقه‌ای به پدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه‌اش در او ایجاد هیجان می‌نماید و شاید در همین جا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشد، همچنین شاید همین نامه پدر یوسف را چنان بی‌قرار ساخت که دیگر \* \* \* \* \* ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه. (صفحه ۶۴۶) نتوانست بیش از آن در چهره و نقاب عزیز مصر پنهان بماند و به زودی چنان که خواهیم دید خویشتن را به عنوان همان برادر به برادران معرفی کرد.

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

### اشاره

إِزْجَاء: به مفهوم ریختن اندک اندک آمده است و «بِضَاعُهُ مُرْجَاءٌ» به مفهوم سرمایه‌ای اندک می‌باشد. فرزندان یعقوب به سفارش پدر دگرباره به سوی مصر گام سپردند و بر آن کشور وارد شدند. این آیات آن صحنه زیبا و درس آموز را در برابر دیدگان قرار

می‌دهد و می‌فرماید: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلُنَا الضَّرُّ هَنَكُمِي كَمَا مِي بَرَادِرَانِ يَوْسُفَ بَرِ اُو وَاوَرْدَ شَدْنِدْ، كَفْتَنَد: هَان اِي عَزِيزِ مِصْر! بَرِ اَثَرِ قَحْطِي وَ كَرَسَنَكِي، رَنَج وَ سَخْتِي بَه مَ اُو خَانْدَانَمَان رُوي آوَرْدَه وَ مَ اُو كَرَفْتَارِ سَاخْتَه اِسْت. پَارَه‌اِي بَرِ آَنَد كَه آَنَان اَز نَابُودِ شَدْنِ دَام‌هَ اُو اَز مِيَان رَفْتَنِ بُوسْتَانَهَا وَ مَزْرَعَه‌هَ اِي خُودِ شَكَايَتِ كَرَدَنَد. وَ جِئْنَا بِيضَاعِيَهٗ مُزْجَاةً وَ سَرْمَايَه‌اِي نَاجِيزِ وَ اَنْدَكِ كَه بَه وَسِيلَه اَن رُوزِ كَارِ رَا بَه سَخْتِي مِي كَزْرَانَدِيم وَ مَ اُو بَسْنَدَه نُبُود بَه سُوي تُو آوَرْدَه‌اِيم. بَه بَاوَرِ پَارَه‌اِي مَنظُورِ اِينِ اِسْت كَه: مَ اُو كَالَايِ نَامَرْغُوبِي رَا كَه دَرِ بَرَابَرِ اَن چيزِي نَمِي دَهَنَد بَا خُودِ آوَرْدَه‌اِيم. وَ بَه بَاوَرِ پَارَه‌اِي دِيكِرِ سَرْمَايَه‌اِي بَسِيَارِ اَنْدَكِ آوَرْدَه‌اِيم؛ چَرَا كَه وَاژَه «مُزْجَاةً» بَه مَفْهُومِ اَنْدَكِ آَمْدَه اِسْت. كَالَايِ اَنَانِ چَه بُوْد؟ دَرِ اِينِ مُورِدِ دِيدِ كَاغَه‌هَا مَتَفَاوُتِ اِسْت: ۱. بَه بَارِ بَرِخِي اَز جَمْلَه «ابنِ عَبَّاس» سَرْمَايَه وَ كَالَايِ نَاجِيزِ اَنَانِ، شَمَارِي اَز دَرَهَم‌هَ اِي نَامَرْغُوبِ بُوْد كَه بَرَايِ خُرِيْدِ مَوَادِّ غِذَايِي آوَرْدَه بُوَدَنَد. (صَفْحَه ۶۴۷) ۲. اَمَّا بَه بَاوَرِ بَرِخِي دِيكِرِ كَالَايِ مُورِدِ اِشَارَه، مَقْدَارِي رِيَسْمَان‌هَ اِي پُوسِيْدَه، اِثَاثِيَه كَهْنَه وَ بِي‌مَقْدَارِ وَ كَالَايِ بِي‌اَرزِشِي اَز اِينِ قِمَاشِ بُوْدَه اِسْت. ۳. «عَبْدَاللَّهِ بِنِ حَارِث» مِي كُويِد: اَنَانِ مَقْدَارِي پِشْمِ وَ رُوغْنِ كَه كَالَايِ عَرَبِ بَه شَمَارِ مِي‌رُود، بَه هَمْرَاهِ آوَرْدَه بُوَدَنَد. ۴. وَ اَز دِيدِ كَاغَه «كَلْبِي» وَ «مُقَاتِل» كَالَايِ اَنَانِ نُوْعِي چُوبِ وَ دَانَه‌هَ اِي شِيبَه بَه پِستَه بُوْد. ۵. «سَعِيْدِ بِنِ جُبَيْر» بَرِ اَنِ اِسْت كَه اَنَانِ مَقْدَارِي پُولِ نَامَرْغُوبِ بَه هَمْرَاهِ دَاشْتَنَد. ۶. وَ «حَسَن» كَالَايِ اَنَانِ رَا «كَشَك» دَانِستَه اِسْت. ۷. وَ «ضَحَّاك» مِي كُويِد اَنَانِ حَامِلِ مَقْدَارِي چَرْمِ وَ كَفْشِ وَ شِيْرَه دَرِخْتِ بُوَدَنَد. بَه هَرِ حَالِ اَنَانِ دَرِ اَدَامَه كَفْتَارِشَانِ اَفزُودَنَد: فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ اِينَكِ تُو بَه بَزْرُكِي وَ بَزْرُكُوَارِي خُودِ پِيْمَانَه مَ اُو كَامِلِ سَازِ وَ بَه سَانِ كِذْشْتَه، بِي‌اَنَكَه بَه سَرْمَايَه نَاجِيزِ مَ اُو بَنَكِرِي، بَه مَ اُو مَوَادِّ غِذَايِي دَه. وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا وَ بَا پَذِيْرِشِ كَالَايِ نَامَرْغُوبِ مَ اُو بَه جَايِ كَالَايِ اَرزِشْمَنْدِ، بَرِ مَ اُو تَصَدَّقْ نَمَا وَ مَوَادِّ غِذَايِي مُورِدِ نِيَازْمَانِ رَا بَدَه. بَه بَاوَرِ پَارَه‌اِي مَنظُورِشَانِ اِينِ بُوْد كَه: اِينَكِ بَا آَزَادِ سَاخْتَنِ بَرَادِرْمَانِ «بِنِيَامِيْن» بَرِ مَ اُو اِحْسَانِ كُنْ! اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصِّدِّقِيْنَ. چَرَا كَه خُودَا بَه بَخْشَنْدِگَانِ وَ نِيكُو كَرْدَارَانِ پَادَاشِي بَهْتَرِ وَ پَرِشَكُوَه‌تَرِ اَرزَانِي مِي‌دَارَد.

### نامه یعقوب به عزیز مصر

دَرِ كِتَابِ «الْتَّبُوَّة» اَز حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ آوَرْدَه‌اَنْد كَه فَرْمُود: يَعْقُوبُ نَامَه‌اِي بَه عَزِيزِ مِصْرِ نُوشتِ وَ بَه هَمْرَاهِ فَرزَنْدَانِشِ فَرَسْتَادِ كَه اِينَكُوْنَه بُوْد: بَه نَامِ خُودَاوَنْدِ بَخْشَايَنْدَه مَهْرَبَانِ اِينِ نَامَه‌اِي اِسْت اَز سُويِ يَعْقُوبِ فَرزَنْدِ اسْحَاقِ وَ نُوَادَه اِبْرَاهِيْمِ خَلِيْلِ، هَمُو كَه (صَفْحَه ۶۴۸) نَمُرُودِيَانِ اُو رَا بَه دَرِيَايِ آتِشِ اَفَكَنْدَنَد وَ خُودَا اَنِ رَا بَرِ اُو سَرْدِ وَ سَلَامَتِ سَاخْتِ وَ نَجَاتِشِ بَخْشِيْد، بَه فَرْمَانِروَايِ دَادِگِسْتَرِ وَ بَخْشَنْدَه مِصْر. هَانِ اِي عَزِيزِ! مَ اُو خَانْدَانِ رِيْشَه‌دَارِي هَسْتِيْم كَه هَمْرَاهِ كَرَفْتَارِي وَ سَخْتِي اَز سُويِ خُودَا بَرِ مَ اُو رُويِ آوَرْدَه تَا بَدِيْنِ وَسِيلَه دَرِ رِفَاهِ وَ آسَايِشِ وَ كَرَفْتَارِي وَ رَنَجِ، آَزْمُودَه وَ سَاخْتَه شُويْم؛ وَ اِينَكِ بِيَسْتِ بَهَارِ اِسْت كَه رَنَج‌هَ اِي پِيَاپِي، آَسْمَانِ زَنْدِگِي مَرَا تِيْرَه وَ تَارِ سَاخْتَه اِسْت. پِيْشِ اَزِ هَرِ چِيْزِ بَايِدِ بَه آَكَاغِي شَمَا بَرِسَانِم كَه مَنِ فَرزَنْدِ مَحْبُوبِ وَ كَرَانْقَدَرِي بَه نَامِ يَوْسُفِ دَاشْتَم كَه دَرِ مِيَانِ فَرزَنْدَانِمِ اَزِ هَمَه بِيْشْتَرِ مَايَه رُوشْنِي چِشْمِ وَ مِيُوَه دَلْمِ بُوْد. بَرَادِرَانِشِ كَه اَزِ مَادَرِ بَا اُو جَدَا بُوَدَنَد، اَزِ مَنِ خُواسْتَنَد تَا وِي رَا بَه هَمْرَاهِ اَنَانِ بَه صَحْرَا كَسِيْلِ دَارِم، مَنِ هَمِ رُوزِي اُو رَا بَه هَمْرَاهِشَانِ فَرَسْتَادِم، اَمَّا شَامَكَاغِ اَنِ رُوزِ فَرَامُوشِ نَشْدَنِي، اَنَانِ بَا دِيدِگَانِي اَشْكَبَارِ آَمْدَنَد وَ پِيْرَاهِنِ اُو رَا كَه بَه خُونِي دَرُوغِيْنِ رَنَكِيْنِ بُوْد، بَرَايِمِ آوَرْدَنَد وَ كَفْتَنَد: اُو رَا كَرَكِ بِيَابَانِ دَرِيْدَه وَ خُورْدَه اِسْت. فَقْدَانِ فَرزَنْدِ دُوسْتِ دَاشْتَنِي اَمِ يَوْسُفِ، زَنْدِگِي اَمِ رَا آَكَنْدَه اَزِ غَمِ وَ اَنْدُوه سَاخْتِ وَ اَزِ فَرَاقِ اُو كَرِيَه‌هَا كَرْدَم، بَه كُوْنَه‌اِي كَه دِيدِگَانِمِ سَپِيْدِ شُد. پَسِ اَزِ هَجْرَانِ اُو بَه بَرَادِرِشِ «بِنِيَامِيْن» دَلخُوشِ بُوْدَم وَ اُو هَمْدَمِ تَنْهَايِي اَمِ بُوْد وَ هَنَكَاغِي كَه عَشَقِ يَوْسُفِ دَرِ دَلْمِ شَعْلَه‌وَرِ مِي‌شُد، اُو رَا بَه سِيْنَه مِي‌چَسْبَانْدَم تَا آَرَامِشِ خَاطِرِي بِيَابِم، كَه بَا آَمْدَنِ بَرَادِرَانِشِ بَه مِصْرِ بَرَايِ تَهِيَه مَوَادِّ غِذَايِي وَ آَشْنَايِي اَنَانِ بَا شَمَا، بَه اَنَهَا دَسْتُورِ دَادَه شُد كَه دَرِ سَفَرِ آيْنَدَه اُو رَا بَه هَمْرَاهِ خُودِ بَه اَنَجَا بِيَاوَرْنَد، چَرَا كَه دَرِ غَيْرِ اَنِ صُورْتِ اَزِ مَوَادِّ غِذَايِي مَحْرُومِ خُواهنْدِ شُد، مَنِ نِيْزِ اُو رَا بَه هَمْرَاهِشَانِ بَه سُويِ شَمَا فَرَسْتَادِم، اَمَّا اَنَانِ اَزِ اِينِ سَفَرِ بَدُونِ اُو بَازِ آَمْدَنَد وَ كَفْتَنَد كَه وِي بَه كِيْفَرِ سَرَقْتِ پِيْمَانَه شَاه - كَه كُويِي دَرِ بَارِ اُو پِيْدَا شُدَه - بَازِ دَاشْتِ شُدَه اِسْت. هَانِ اِي فَرْمَانِروَايِ دَادِگَرِ مِصْر! شَمَا بَا نَكَاغِ دَاشْتَنِ «بِنِيَامِيْن»

در کشورت مرا به اندوه فراق او گرفتار نموده و درد و رنج‌هایم را در دوری او شدت بخشیدی، کار به جایی رسید که از این رویداد تلخ کمرم خم شد و افزون بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌های پی‌پی، با این رویداد اندوهم گران‌تر گردید. اینک بیا و با منت نهادن بر (صفحه ۶۴۹) من او را از زندان آزاد ساز و بهره ما را از مواد غذایی در این سال‌های سخت و قحطی، کامل در نظر بگیر و در بهای آن بر ما سخت مگیر و در فرستادن نسل و تبار ابراهیم شتاب فرما! فرزندان یعقوب با نامه پدر به حضور فرمانروای مصر شتافتند و با تقدیم آن نامه گفتند: یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ ... هان ای عزیز مصر، به ما و خاندانمان رنج و سختی رسیده و ما با سرمایه‌ای ناچیز به سوی شما آمده‌ایم، اینک بر ما منت گذار و پیمانمان تمام ده و بر ما بخشش نما که خدا بخشاینده‌گان را دوست می‌دارد و پاداش می‌دهد و برادرمان «بنیامین» را نیز به احترام نامه پدرمان آزاد ساز و به همراه ما به سوی پدر نگران‌ش گسیل دار که خدا مهرش را بر تو باراند. (صفحه ۶۵۰)

## ۱۴۸. «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا ...»

### آیه

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»

### ترجمه

گفت: آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید، آن گاه که جاهل بودید؟ (۸۹ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولاً: گناه آنها را سربسته بیان می‌کند و می‌گوید: «ما فَعَلْتُمْ» (آنچه انجام دادید) و ثانیاً: راه عذرخواهی را به آنها نشان می‌دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده‌اید. ضمناً از این سخن روشن می‌شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاورده‌اند بلکه برادر دیگر بنیامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود و ناراحتی‌هایی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند و شاید بنیامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه‌ای از بیدادگری‌های آنها را برای برادرش شرح داده بود.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر، نامه یعقوب را گرفت و آن را بوسه باران ساخت و بر دیده نهاد و آن گاه در برابر شگفتی وصف‌ناپذیر فرزندان یعقوب گریه سرداد و پس از گریه بسیار رو به آنان کرد و گفت: قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ آیا شما می‌دانید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟ می‌دانید چگونه او را از پدرش دور ساختید و پس از کشیدن نقشه کشتن او وی را به چاه افکندید و آن گاه که کاروانیان او را از چاه بالا آوردند، وی را به بهایی اندک فروختید؟ آیا به یاد دارید که با برادرش «بنیامین» چگونه با خشونت و تندی رفتار می‌کردید، به صورتی که به هنگام رویارویی با شما به گونه‌ای وحشت می‌کرد که گویی انسان ذلت‌زده‌ای در برابر فرد استبدادگر و پراقتداری سخن می‌گویند؟ (صفحه ۶۵۱) آری، شما با یوسف چنین کردید اما او از آنجایی که می‌دانست آنچه به وی می‌رسد در جهت آزمون و به منظور افزونی پاداش و تقرب بیشتر به بارگاه خدا و رفعت مقام اوست، در همه این مراحل شکیبایی پیشه ساخت و به خدا توکل کرد و با آن همه رنج‌هایی که به او می‌رسید نامی از پدر نیاورد. «ابن اَبَّارِی»

در این مورد می‌گوید: در آیه شریفه گر چه سخن به صورت پرسشی است، اما هدف، بزرگ نشان دادن آن رویداد تلخ و دردناک می‌باشد و منظور این است که: آیا شما می‌دانید که به چه گناهی بزرگ و بیدادی زشت دست یازیدید؟ شما پیوند خانوادگی را گسستید و حق برادران را تباه ساختید... و این به سان گفتار کسی است که می‌گوید: هیچ می‌دانید که نافرمانی چه کسی را کرده‌اید؟! و این آیه مبارکه همان نویدی بود که در سخت‌ترین لحظات از سوی خدا به یوسف داده شد که: غم مدار روزی فرا خواهد رسید که آنان را از این عملکردشان در حالی که نمی‌دانند باخبر خواهی ساخت. (۱) **إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**. آیا دانستید آن گاه که نادان بودید در حق برادران یوسف و برادر او «بنیامین» چه بیدادی روا داشتید؟ به باور «ابن عباس» منظور این است که: آن گاه که کودک بودید. **أَمَّا «حَسَن»** می‌گوید: آن گاه که جوان بودید. با این بیان منظور این است که شما به برادران در حالی ستم کردید که به نادانی کودکی و غرور جوانی گرفتار بودید و در شرایطی به سر می‌بردید که احساسات بر انسان چیره می‌گردد و نادانی او را مغلوب می‌سازد. قهرمان زیباترین داستانها، نادانی آنان را به دوران کودکی و نوجوانی‌شان نسبت می‌دهد، نه به آن روزی که در برابر یوسف ترسان و نگران ایستاده بودند؛ چرا که به باور آن حضرت آنان در آن هنگام که در برابر فرمانروای پر اقتدار مصر ایستاده بودند، دیگر از عملکرد خود توبه کرده و از بارگاه خدا آمرزش خواسته بودند و بدین سان ۱. سوره یوسف، آیه ۱۵. (صفحه ۶۵۲) بزرگوارانه راه عذر را پیش پای آنان گشود تا بدانند چگونه از خود دفاع کنند و این اوج شکوه و گذشت و کرامت است که هم آنان را مورد عفو قرار داد و هم راه دفاع از خود را به آنان آموخت. (صفحه ۶۵۳)

## ۱۴۹. «قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ...»

### آیه

«قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

### ترجمه

گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت (آری) منم یوسف و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می‌شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. (۹۰ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

مجموع این جهات، دست به دست هم داد، از یک سو می‌بینند عزیز مصر، از یوسف و بلاهایی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می‌گوید. از سویی دیگر نامه یعقوب، آن چنان او را هیجان زده می‌کند که گویی نزدیک‌ترین رابطه را با او دارد و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می‌کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر می‌بینند، اما در عین حال نمی‌توانند باور کنند که یوسف مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟ لذا با لحنی آمیخته با تردید «گفتند: آیا تو خود یوسف نیستی؟» **«قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ»**. در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت، درست نمی‌دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می‌گوید، آیا به راستی پرده را کنار می‌زند و خود را معرفی می‌کند، یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده‌اند. لحظه‌ها با سرعت می‌گذشت و انتظاری طاقت‌فرسا بر قلب برادران سنگینی می‌کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، «گفت: آری منم یوسف و این برادر منم بنیامین است» **«قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي»**. ولی برای این که شکر نعمت خدا را که



این همه موهبت به او ارزانی داشته به جا آورده باشد و ضمناً درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد «خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» (قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِي وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ). (صفحه ۶۵۴)

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### آیا تو همان یوسف هستی؟

پس از سخنان بزرگوارانه فرمانروای پرشکوه مصر، برادران یوسف که غرق نگرانی و حیرت شده بودند، گامی به پیش نهادند و گفتند: آیا تو همان یوسف نیستی؟ پاره‌ای از مفسران آورده‌اند که: آن حضرت به هنگام بیان این جمله که می‌فرمود: هان! آیا دانستید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟! تبسم کرد و آنان از میان دو لب زیبای او دندان‌های سپید او را که به سان مرواریدی ردیف شده بود و می‌درخشید، او را شناختند و گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ قَالُوا أَيْنَكَ لَأَنَّتَ يُوسُفُ و او در پاسخ آنان گفت: آری، من یوسف هستم و این هم برادرم «بنیامین» است. قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي فرمود: آری، من همان یوسف هستم و این نیز برادر ستم‌دیده‌ام «بنیامین» است که از شما بر او ستم رفت. آن حضرت بدان جهت نگفت: آری، من او هستم و پاسخ روشن‌تر و گویاتر داد و فرمود: آری، من همان یوسف هستم، تا بدین وسیله با آوردن نام خود آنان را به یاد آن روز تلخ که او را به چاه افکندند و دست به خشونت و شرارت زدند بیندازد. به بیان دیگر پاسخ او گویی اینگونه است که فرمود: آری، من همان ستم‌دیده‌ای هستم که شما حرمت او را پایمال ساختید و با تجاوز به آزادی و امتیاز او، قصد جاننش نمودید و خدا او را نجات داد و این هم برادر من است. و آن گاه همه را به بارگاه خدای توانا و بی‌همتا متوجه ساخت و فرمود: قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا آری، راستی که خدا بر ما منت نهاد و آن فراق جانسوز را به وصال تبدیل ساخت. به باور پاره‌ای منظور این است که: آری، راستی که خدا با ارزانی داشتن نعمت‌های گران‌مادی و معنوی و نعمت‌های این جهان و آن جهان بر ما منت نهاد. إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِي وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. راستی که هر کس پروای خدا پیشه سازد و از او بترسد و در برابر گرفتاری‌ها و (صفحه ۶۵۵) هواهای نفسانی قهرمانانه شکیبایی ورزد، خدا پاداش او را تباہ نمی‌سازد؛ چرا که خدا پاداش نیکو کرداران را ضایع نخواهد ساخت. (صفحه ۶۵۶)

## ۱۵۰. «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ ...»

### آیه

«قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»

### ترجمه

گفتند: به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته و ما خطاکار بودیم. (۹۱ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«آتَرَكَ» از ماده «ایشار» در اصل به معنی جستجوی اثر چیزی است و از آن جا که به فضل و نیکی «اثر» گفته می‌شود، این کلمه به معنی برتری دادن و فضیلت بخشیدن آمده است، بنابراین «آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» مفهومش این می‌شود که خداوند تو را بر ما فضیلت بخشید (البته به خاطر کارهای نیک تو و اعمال بد ما). هیچکس نمی‌داند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از

ده‌ها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغایی برپا ساختند، چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند و چگونه اشک‌های شادی فرو ریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمند می‌بینند نمی‌توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند، آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند: «به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است» و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا). «هر چند ما خطاکار و گنهکار بودیم» (وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آتر: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثر پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «آتَرَكَ اللَّهُ...» این است که: خدا تو را به خاطر شایسته کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. (صفحه ۶۵۷) قرآن نخستین واکنش آنان را این گونه ترسیم می‌کند که: قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا گفتند: به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است. وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزش کار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. اما بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانب‌بخش آنان را مورد عفو قرار داد. (صفحه ۶۵۸)

### ۱۵۱. «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا...»

#### آیه

«قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا الْيَوْمَ يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

#### ترجمه

گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می‌بخشد و ارحم الراحمین است. (۹۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

«تَثْرِبَ» در اصل از ماده «ثَرَبَ» به پوسته نازکی از پیه می‌گویند که روی معده و روده‌ها را می‌پوشاند و تثریب به معنی کنار زدن آن است سپس به معنی سرزنش و توبیخ و ملامت آمده گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می‌شود. فکرتان آسوده و وجدانتان راحت باشد و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای این که به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل بخشش است، «افزود: خداوند نیز شما را می‌بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است» (يَعْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنش، تا چه رسد به مجازات، در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق الله نیز

به آنها اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است و حتی برای اثبات این سخن با این جمله استدلال کرد که او ارحم الراحمین است.

### زکات پیروزی، عفو و بخشش است

آیه فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشن‌ترین وجهی به ما می‌آموزد که به هنگام پیروزی دشمن، انتقام‌جو و کینه‌توز نباشید. برادران یوسف، سخت‌ترین ضربه‌ها را به یوسف زده بودند و او را تا آستانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشده بود، رهایی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادند که پدرش را نیز شکنجه دادند اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفته‌اند و تمام قدرت در دست او است، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می‌شود که او نه تنها هیچگونه کینه‌ای در دل نگرفته، بلکه این موضوع او را رنج (صفحه ۶۵۹) می‌دهد که نکند برادران به یاد گذشته بیفتند و ناراحت شوند و احساس شرمندگی کنند. به همین دلیل نهایت کوشش را به خرج می‌دهد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می‌خواهد به آنها حالی کند که آمدن شما به مصر از این نظر که وسیله شناسایی بیشتر من در این سرزمین و این که از خاندان رسالت، نه یک غلام کنعانی که به چند درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است، او می‌خواهد آنها چنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند. جالب توجه این که: هنگامی که پیامبر اسلام در شرایط مشابهی قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار، یعنی سران شرک و بت‌پرستی پیروز شد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آنها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَ خَيَّرَهُ: شکر خدای را که وعده‌اش تحقق یافت و بنده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت» سپس رو به مردم کرد و فرمود: «مَاذَا تَطْنُونُ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ قَالُوا خَيْرًا، أَخْ كَرِيمٌ، وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَّرَتْ: «قَالَ وَ أَنَا أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفَ قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنِ الْيَوْمَ». «چه گمان می‌برید ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان بدهم؟ آنها در پاسخ گفتند: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم، تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی و الان قدرت در دست تو است، پیامبر فرمود: و من درباره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: «لا- تَثْرِبَ عَلَيْنِ الْيَوْمَ: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست». عمر می‌گوید: در این موقع عرق شرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را فرمود من از گفتار خود شرم‌منده شدم. (۱) در روایات اسلامی نیز کراراً می‌خوانیم که: «زکات پیروزی، عفو و \*\*\*-۱ (تفسیر قرطبی)، جلد ۵، صفحه ۳۴۸۷. (صفحه ۶۶۰) بخشش است». علی می‌فرماید: «إِذَا قَدَّرَتْ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ: هنگامی که بر دشمن پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزی قرار ده». (۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَثْرِبُ: این واژه به معنای سرزنش و نکوهش آمده و پاره‌ای نیز آن را به مفهوم اقرار به گناه گرفته‌اند. آثر: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثر پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «أَثْرَكَ اللَّهُ...» این است که: خدا تو را به خاطر شایسته‌کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. قرآن نخستین واکنش آنان را اینگونه ترسیم می‌کند

که: قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا كَفْتَنَد: به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است. وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزشکار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانبخش آنان را مورد عفو قرار داد، که قرآن در ترسیم بیان او می‌فرماید: \*\*\*\*۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۱. (صفحه ۶۶۱) قَالَ لَا- تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَوْسُفُ كَفْت: امروز دیگر بر شما سرزنش و نکوهشی در مورد آنچه آن روز انجام دادید نخواهد بود. يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ خُودَمُ از بارگاه خدا برای شما طلب آمرزش می‌کنم و او شما را می‌آمرزد. وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. و او در عفو بندگان و مهر به آنان مهربان‌ترین مهربانان است. به باور پاره‌ای منظور این است که: و خدا در مورد رفتاری که با من کرد و مرا از قعر چاه و بردگی و گرفتاری، به اوج اقتدار و شکوه رسانید، مهربان‌ترین مهربانان است. منظور از «الْيَوْمَ» در آیه شریفه، نه به مفهوم «امروز» بلکه به مفهوم عصر و زمان می‌باشد و منظور این است که این عصر و روزگاری که در آن هستیم دیگر سرزنش و نکوهشی به خاطر گذشته بر شما نخواهد بود. و پاره‌ای بر آنند که فراز نخست آیه مربوط به آیه پیش است که یوسف آن را در پاسخ آنان بیان کرد و از «الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ»، سخن جدیدی آغاز می‌گردد که آن حضرت آن را به صورت دعا برای آنان و در طلب آمرزش و بخشایش برایشان بیان فرموده و منظور این است که: اینک در این روز، خدا شما را بیامرزد و بر شما ببخشد. (صفحه ۶۶۲)

## ۱۵۲. «أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ ...»

### آیه

«أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»

### ترجمه

این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود و همگی خانواده نزد من آیید. (۹۳ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می‌کرد و آن این که پدر بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آن‌ها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت: «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود»، «و سپس با تمام خانواده به سوی من بیایید».

### چه کسی پیراهن یوسف را برد؟

در پاره‌ای از روایات آمده که یوسف گفت: آن کسی که پیراهن شفافبخش من را نزد پدر می‌برد باید همان باشد که پیراهن خون‌آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند، لذا این کار به «یهودا» سپرده شد زیرا او گفت: من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندت را گرگ خورده و این نشان می‌دهد که

یوسف با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه کاری‌های مسائل اخلاقی نیز غافل نمی‌ماند. (۱)

### بزرگواری یوسف

در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف، بعد از این ماجرا پیوسته، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند: تو هر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود می‌نشانی و ما از روی تو خجالت می‌کشیم، چرا که آن همه جسارت کردیم، یوسف برای این که نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر \*\*\*\*\* ۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۶۶۳) سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت: مردم مصر تاکنون به چشم یک غلام زرخرد به من می‌نگریستند و به یکدیگر می‌گفتند: «سُبْحَانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدًا بَيْعَ بَعِشْرِينَ دِرْهَمًا مَا بَلَغَ: منزّه است خدایی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده» اما الان که شما آمده‌اید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده، می‌فهمند من غلام نبوده‌ام، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است. (۱)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

#### پیراهن معجزه آسا

و آن گاه رو به برادران نمود و فرمود: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا اینک این پیراهن مرا به سوی کنعان ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا گردد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف پس از شناساندن خود به برادران، از حال پدر پرسید و گفت او روزگار فراق و هجران را چگونه می‌گذراند؟ پاسخ دادند، او از فشار اندوه و بسیاری گریه، دیدگانش را از دست داده و نابینا شده است. آن گاه بود که فرمود: اینک پیراهن مرا ببرید و بر چهره‌اش بیندازید تا بینا گردد. وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ. و چون پدرم بینا گردید با همه خاندانتان به سوی مصر حرکت کنید و نزد من بیایید. این فراز نشانگر اعجازی از آن پیامبر خداست که پیراهن را به آنان داد و پیشگویی کرد که با افکنده شدن آن بر چهره پدر، به قدرت خدا و خواست او بینا می‌گردد. \*\*\*\*\* ۱- «تفسیر فخر رازی»، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۶. (صفحه ۶۶۴)

#### پس تو این پیراهن را ببر!

در این مورد آورده‌اند که یوسف فرمود: باید پیراهن مرا همان کسی ببرد که آن روز غمبار، پیراهن آغشته به خون را نزد پدر برد. «یهودا» گفت: من بودم که آن روز آن پیراهن را که به خونی دروغین رنگین کرده بودیم نزد پدر بردم. فرمود: پس امروز نیز تو این پیراهن را ببر و به تلافی آن روزی که اندوه‌زده‌اش ساختی، امروز شادمانش ساز و به او نوید ده که یوسف زنده است. او پیراهن را برداشت و از شدت شادمانی با سر و پای برهنه به راه افتاد. به هنگام حرکت از مصر، هفت قرص نان به همراه داشت و به گونه‌ای مسافت میان مصر و کنعان را که هشتاد فرسخ بود طی کرد که هنوز نانها تمام نشده بود به آنجا رسید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: هنگامی که نمرودیان ابراهیم را به دریای آتش افکندند، جبرئیل فرود آمد و یک قطعه فرش با یک پیراهن از بهشت برای او آورد. پیراهن را بر تن خلیل خدا نمود و فرش را در دل دریای آتش بگسترده و گفت اینجا بنشین! و خود نیز در کنارش نشست و با او به گفتگو پرداخت. ابراهیم آن پیراهن را به فرزندش اسحاق پوشانید و او نیز آن را به یعقوب داد و یعقوب نیز آن را در ظرفی خاص که از نقره و به شکل نی بود، قرار داد و به گردن یوسف انداخت که در چاه نیز همراه او بود. «ابن عتیاس» در این مورد می‌افزاید: هنگامی که او به وسیله برادرانش به چاه افکنده شد، آن پیراهن را از ظرف

نقره‌ای‌اش در آورد و پوشید. و «مُجَاهِد» آورده است که: پس از گفتگوی یوسف با برادران و آگاهی از نابینایی پدر، جبرئیل به او گفت: اینک پیراهن خویشتن را برای پدرت یعقوب بفرست که بوی بهشت در آن است و بر هر بیمار و دردمند و نابینایی افکنده شود، شفا یافته و بینایی‌اش بازمی‌گردد. (صفحه ۶۶۵)

## پرتوی از آیات (۱)

### اشاره

از آیات ۸۸ تا ۹۳ افزون بر آنچه آمد، این نکات ارزشمند و انسانساز نیز دریافت می‌گردد که به طور فشرده و کوتاه به آنها اشاره می‌رود:

### ۱ کینه‌توزی و انتقامجویی دو آفت زندگی انسانی و اسلامی

اصل دفاع از جان و مال و خانواده و حقوق و حدود برای انسان و هر موجود زنده‌ای یک اصل طبیعی و غریزی است و در نگرش قرآنی نیز یک ارزش شناخته شده و به آن سفارش گردیده است؛ چرا که ستم‌ناپذیری و دفاع از حق، هم باعث امتیّت و مصون ماندن حقوق انسان می‌شود و هم از پیدایش و گسترش و رشد میکرب قتل تجاوز و استبداد جلوگیری می‌کند؛ هم فضای جامعه و دنیا را سالم می‌سازد و هم تجاوزکار را به حقوق و حدود خود آشنا می‌سازد و او را نیز از نگونسازی نجات می‌بخشد، در حالی که ستم‌پذیری راه استبداد را صاف، استبدادگر را یاری و فضای سالم جامعه را نیز به حق‌کشی آلوده می‌سازد. اما بسیاری، دفاع شایسته و عادلانه از حقوق و حدود را با کینه‌توزی و انتقام‌جویی، که واکنش فرومایگی و ناتوانی و حقارت و معلول آسیب و زیان‌دیدگی از طرف است، به اشتباه می‌گیرند و گاه برای خنک ساختن دل یا ارضای خشم به جنایاتی هولناک دست می‌یازند که هم خود غرق می‌گردند و هم بسیاری را غرق می‌سازند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: **الْمُبَادَرَةُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ مِنَ شَيْمِ اللَّئَامِ**. (۲) پیشی جستن به انتقام‌گیری از خصلت‌های زشت فرومایگان است. و نیز فرمود: **دَعِ الْإِنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْوَأِ أَعْمَالِ الْمُفْتَدِرِ**. (۳) کینه‌توزی و انتقام‌جویی را واگذار که این روش از بدترین و زیانبارترین ۱. منظور از مترجم در زیرنویسهای کل این کتاب، دانشمند فرزانه جناب حجة الاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند. ۲. فهرست غُزُر، ص ۳۹۵. ۳. همان مدرک. (صفحه ۶۶۶) کارهای زورمندان است. و قهرمان بهترین داستانها نیز در آیات مورد بحث، همین درس را در میدان زندگی می‌دهد و روشنگری می‌کند که بزرگی و بزرگ‌منشی با کینه‌توزی و انتقام‌جویی آن هم در اوج قدرت و شکوه سخت ناسازگار است؛ از این رو نه تنها فضای زندگی و جامعه را به این دو آفت آلوده نساخت که فرمود: امروز دیگر بر شما سرزنشی نخواهد بود. **لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ** (... ۱) این کار یوسف چنان بزرگ بود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در فتح مکه هنگامی که در اوج قدرت رو به روی دوست و دشمن ایستاد، فرمود: **مَاذَا تَطُّنُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ ... قَالُوا خَيْرًا أَخِ كَرِيمٍ وَ ابْنِ أَخِ كَرِيمٍ وَقَدْ قَدَرْتَ**. هان ای گروه قریش، اینک در مورد شما چه دستوری بدهم؟ آنان گفتند: ما از تو که بزرگ‌منش و فرزند کرامت هستی و اکنون نیز در اوج قدرت می‌باشی جز نیکی و بزرگواری انتظاری نداریم. فرمود: **وَأَنَا أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ: لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ** ... من در مورد شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت ... و آن گاه نسیم جانفزای گذشت وزیدن گرفت.

### ۲ سباس پیروزی

حق سپاس از حقوق ویژه خداست و یوسف این درس بزرگ را داد که انسان پس از رسیدن یاری خدا و لطف او باید از او سپاسگزاری کند و بهترین سپاس این است که نعمت و قدرت را در راه بیداد و گناه به کار نیندازد و به شکرانه پیروزی، گذشت و بزرگواری را راه و رسم خویش سازد. امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرمود: **اِذَا قَدَرْتَ عَلٰی عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا**. (۲) هنگامی که بر دشمن خویش پیروز شدی گذشت را سپاس پیروزی خویش قرار ده.

### ۳ رابطه شکیبایی و تقوا با پیروزی و سرفرازی

رابطه مرموز و ناشناخته‌ای میان دو اصل انسانساز شکیبایی و پایداری و تقوا از آیه ۱. ۹۲. ۲. **نَهَجُ الْبُلَاغَةِ**، قصار ۱۱. (صفحه ۶۶۷) یک سو و پیروزی از سوی دیگر وجود دارد که هر کجا آن دو ارزش جلوه یافت و شکوفا شد، پیروزی و سرفرازی را میوه می‌دهد و قهرمان بهترین داستانها در این آیات، همین درس را می‌دهد که: هان ای جوانان، سالخوردگان، هان ای عصرها و نسلها! بهوش باشید که هر کس و هر جامعه و تمدنی پروای خدا پیشه سازد و حقوق یکدیگر را رعایت کند و در برابر فراز و نشیب زندگی شکیبایی پیشه سازد، سرانجام پیروز می‌گردد؛ چرا که خدا پاداش شایسته کرداران را تباه نمی‌سازد. **إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۶۶۸)

### ۱۵۳. «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ ...»

#### آیه

«وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ»

#### ترجمه

هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر مرا به نادانی و کم‌عقلی نسبت ندهید. (۹۴ / یوسف)

#### شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَفَنَّدُونَ» از ماده «فَنَدَ» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت و بعضی به معنی دروغ دانسته‌اند و در اصل به معنی فساد است، بنابراین جمله (لَوْلَا أَنْ تُفَنَّدُونَ) یعنی اگر مرا سفیه و فاسدالعقل نخوانید... فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند، پیراهن یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با این که یکی از شیرین‌ترین لحظات زندگی خود را می‌گذراندند، در سرزمین شام و کنعان، در خانه یعقوب پیر، گرد و غبار اندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته بود خانواده‌ای افسرده، عزادار و پراندوه، لحظات دردناکی را می‌گذراندند. «اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب، حادثه‌ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگویی نگشایید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما می‌گویم من بوی یوسف عزیزم را می‌شنوم» من احساس می‌کنم دوران غم و محنت به زودی به سر می‌آید و زمان وصال و پیروزی فرا می‌رسد، خاندان یعقوب لباس عزا و ماتم از تن بیرون می‌کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت، اما گمان نمی‌کنم شما این سخنان را باور کنید. از جمله «فَصَيَّلَتْ» استفاده می‌شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد. (صفحه ۶۶۹)

## شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

## اشاره

فَصِيل: این واژه به مفهوم بریده شدن و جدا گشتن است و به داور و فرمانروا نیز به تناسب این که کارها را روشن و قاطع به پایان می‌برد و دستور می‌دهد، «فَصِيل» گفته می‌شود. تَفْنِيد: از ریشه «فَنَد» برگرفته شده و در اصل به معنای سست انگاشتن و ناتوان شمردن و اتهام فساد عقل بستن، آمده است. پاره‌ای نیز آن را به دروغ نسبت دادن، معنی کرده‌اند.

## بوی گل را از چه جویم؟ از کلاب!

بار دیگر کاروان کوچکی از مصر حرکت کرد. این کاروان، کاروان بشارت و نوید است. کاروانی است که به همراه خویش بوی گل و نشان ماه را به همراه دارد و موج سرور و شادمانی و شادکامی را با خود می‌آورد. قرآن در ترسیم این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف می‌فرماید: وَلَمَّا فَصَّيَلَتِ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ وَهَنگامی که کاروان از مصر حرکت کرد و با پشت سر نهادن دیوارهای آن شهر، راه شام و کنعان را در پیش گرفت، پدر یوسف و برادرانش، به خاندان و نزدیکان و نوادگانش که بر گرد او بودند گفت: راستی که من بوی دل‌انگیز و پر معنویت یوسف را احساس می‌کنم. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: با حرکت کاروان بشارت، یعقوب بوی پیراهن یوسف را در فلسطین و از مسافتی به اندازه ده شب راه احساس کرد. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَ قَمِيصِ يُوسُفَ مِنْ مَسِيرَةِ عَشْرِ لَيَالٍ. و از «ابن عباس» آورده‌اند که گفت: یعقوب بوی پیراهن یوسف را از مسافتی به اندازه هشت شب راه احساس کرد. «حَسَن» این مسافت را هشتاد فرسنگ می‌شمارد و می‌گوید: یعقوب از این فاصله بوی پیراهن یوسف را استشمام نمود و پاره‌ای دیگر می‌گویند از (صفحه ۶۷۰) مسافتی به اندازه یک ماه راه. «ابن عباس» می‌گوید با حرکت کاروان بشارت از مصر به سوی فلسطین، نسیمی دل‌انگیز و جانبخش وزیدن گرفت و بوی پیراهن یوسف را با خود به سوی یعقوب برد. آن گاه می‌افزاید: باد صبا از خدا اجازه گرفت تا پیش از رسیدن کاروان بشارت و آمدن پیراهن یوسف، بوی دل‌انگیز آن را به پدر کهنسال او برساند و خدا نیز به آن اجازه داد. به همین تناسب است که از آن پس هر اندوه‌زده‌ای به وسیله باد صبا و نسیم دل‌انگیز، غم و اندوه جانکاه خویش را کاهش می‌دهد و شاعران و سرایندگان در وصف این نسیم جانبخش، شعرهای زیبا و دلنشین می‌سرایند. لَوْلَا أَنْ تُفْنِدُونِ. در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها اینگونه است: ۱ به باور «ابن عباس» و «مُجَاهِد» منظور این است که: اگر نسبت کم‌خردی به من ندهید، من بوی یوسف را احساس می‌کنم و می‌یابم. ۲ اما به باور «ابن اسحاق»، منظور این است که: اگر دیدگاه و نظرم را سست شمارید ... ۳ از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جبیر»، «سُدی» و ... منظور این است که: اگر دروغ‌گویم نخوانید ... ۴ و از دیدگاه «قَتَادَه» و «حَسَن» منظور این است که: اگر نگویند بر اثر کهنسالی خردش را از دست داده است، بوی یوسف را استشمام می‌کنم. (صفحه ۶۷۱)

## ۱۵۴. «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ...»

## آیه

«قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»

## ترجمه



گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابق هستی. (۹۵ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه‌ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت «گفتند: به خدا سوگند تو در همان گمراهی قدیمیت هستی». چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می‌گذرد، تو هنوز فکر می‌کنی او زنده است و تازه می‌گویی من بوی یوسفم را از مصر می‌شنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟ آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه‌وری و پندارهایت را واقعیت می‌پنداری، این چه حرف عجیبی است که می‌گویی؟ آیا این گمراهی تازگی ندارد، قبلاً هم به فرزندان گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیر سالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می‌کردند، یک‌جا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است و این‌جا گفتند: تو در ضلال قدیمیت می‌باشی. آنها از صفای دل و روشنایی باطن پیر کنعان بی‌خبر بودند و قلب او را همچون دل خود تاریک می‌شمردند و فکر نمی‌کردند حوادث آینده از نقاط دور و نزدیک در آینه قلبش منعکس می‌شود. شب‌ها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار به سر می‌برد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور و آرامش و اطمینان موج می‌زد، در حالی که اطرافیان او در برابر اینگونه مسائل بی‌تفاوت بودند و اصولاً ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته می‌دانستند. (صفحه ۶۷۲)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قدیم: دیرین. نزدیکان و نوادگان یعقوب که بر گرد آن بزرگوار نشسته بودند، از آنجایی که از دنیای او بیگانه بودند و از مهر و عشق او و انتظارش به منظور آمدن نشانی از یوسف چیزی حس نمی‌کردند، به او رو کردند و گفتند: به خدای سوگند که تو در مورد یوسف و عشق به او در گمراهی دیرینه‌ات هستی. به باور «حَسَن» و «قَتَادَه» منظور آنان این بود که یوسف سال‌ها پیش جهان را بدرود گفته است و تو هنوز در همان آرزوهای خام و پندارهایت در مورد او هستی و فکر می‌کنی که زنده می‌شود و باز می‌گردد. آیا به باور «مُقَاتِل» منظورشان این بود که: تو هنوز در همان سرسختی و پندار دیرینه‌ات در مهر به یوسف هستی و این سخن تو نیز از همان محبت افراطی‌ات ریشه می‌گیرد. (صفحه ۶۷۳)

### ۱۵۵. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ ...»

#### آیه

«فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَازْتَدَّ بِصَيْرٍ فَقَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

#### ترجمه

اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت: آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید؟ (۹۶ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

## سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیاید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه «بشیر» (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی فروغش توانایی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام جانش می‌رسد، در یک لحظه طلایی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین می‌خندند، نسیم رحمت می‌وزد، گرد و غبار اندوه را در هم می‌پیچید و با خود می‌برد، در و دیوار گویا فریاد شادی می‌کشند و یعقوب نیز با آنها تبسم می‌کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیرمرد را فرا گرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می‌بیند و دنیا با زیبایی‌هایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند، چنان که قرآن می‌گوید: «هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد».

## چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد

این سؤال است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده‌اند، ولی با توجه به این که قرآن از این نظر سکوت دارد و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی‌کند، می‌توان (صفحه ۶۷۴) توجیه علمی نیز بر آن یافت. چرا که امروز مسأله «تله پاتی» انتقال فکر از نقاط دور دست یک مسأله مسلم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق العاده‌ای برخوردارند برقرار می‌شود. شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مسأله برخورد کرده‌ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می‌کند، چیزی نمی‌گذرد که به او خبر می‌رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دوردستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می‌کنند. در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند. البته این امر نیز کاملاً امکان دارد که این مسأله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد. در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مسأله انتقال فکر شده است و آن این که کسی از امام باقر پرسید: «گاهی اندوهناک می‌شوم بی آن که مصیبتی به من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آن چنان که خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می‌کنند»، فرمود: «آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده، لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از برادران مصیبتی برسد در بقیه تأثیر می‌گذارد». (۱) از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده، یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می‌کرد. (۲)

## تفاوت حالات پیامبران

اشکال معروف دیگری در اینجا است که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت: \*\*\*\*\* ۱- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۱۳۳. ۲- توضیح بیشتر در «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۶۴ آورده شده. (صفحه ۶۷۵) ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی./ چگونه می‌شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه

نوشته‌اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حادثی که می‌گذرد، آگاه نشود. پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است و آن جا که خدا بخواهد آنها ندانند نمی‌دانند هر چند مربوط به نزدیک‌ترین نقاط جهان باشد. آنها را از این نظر می‌توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است می‌گذرد، لحظه‌ای برق در آسمان می‌زند و تا اعماق بیابان را روشن می‌سازد و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می‌شود، اما لحظه‌ای دیگر خاموش می‌شود و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد به طوری که هیچ چیز به چشم نمی‌خورد. شاید حدیثی که از امام صادق در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آن جا که می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْإِمَامِ عَمُودًا مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْإِمَامِ وَيَنْظُرُ الْإِمَامُ بِهِ إِلَيْهِ فَإِذَا أَرَادَ عَلِيمٌ شَيْءٌ نَظَرَ فِي ذَلِكِ النَّوْرِ فَعَرَفَهُ: خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام می‌نگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود». (۱) و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همینگونه روایات است. بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهران است گهی بر طارم اعلان نشینم گهی تا پشت پای خود نینم./ («جهان» در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان). \* \* \* \* \* ۱- شرح «نهج البلاغه خوبی»، جلد ۵، صفحه ۲۰۰. (صفحه ۶۷۶) و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمون یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش می‌گذرد بی‌خبر باشد و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می‌رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

### چگونه یعقوب بینایی خود را باز یافت؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرارسیدن مقدمات وصال آن چنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت به بیناییش از طریق اعجاز صورت گرفت، قرآن می‌گوید: (فَارْتَدَّ بَصِيرًا). (صفحه ۶۷۷)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

و یعقوب پس از گستاخی نزدیکانش، دیگر لب فرو بست و به آنان چیزی نگفت، امّا در کران تا کران وجودش غوغایی برپا بود... تا سرانجام کاروان بشارت از راه رسید... فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاءُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس هنگامی که آن مژده‌رسان از راه رسید و آن پیراهن را بر چهره یعقوب افکند، به ناگاه نور دیدگانش بازگشت و به لطف خدا بینا گردید. «ابن عباس» در این مورد آورده است که مژده‌رسان «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب یا «مالک بن ذُعر» (۱) بود. و «ضَحَاك» در این مورد آورده است که پس از افکنده شدن آن پیراهن بر چهره یعقوب، آن بزرگوار پس از نابینایی‌اش بینا گردید و پس از ناتوانی و پیری، توانمند و جوان شد و گفت: اینک نمی‌دانم که به مژده‌رسان چه پاداشی بدهم؟ و آن گاه برای او دعا کرد که: پروردگارا، سختی‌های مرگ را بر او آسان گردان. قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. و به کسانی که بر گرد او بودند روی آورد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از مهر و قدرت خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟! آیا بارها به شما نگفتم که خدای توانا خواب یوسف را تحقق می‌بخشد و رنج‌ها و سختی‌ها را به وسیله شکیبایی و بردباری از پیامبران و شایسته کرداران دور می‌سازد؟ آری، من این حقایق را بارها به شما گفتم، امّا شما گوش جان نسپردید و در نیافتید. «حَسَن» می‌گوید: خدای پر مهر زنده بودن یوسف را به

یعقوب خبر داده بود، امّا اقامتگاه او را به وی نشان نداده بود. ۱. نامبرده همان آب‌رسان کاروانی بود که یوسف را از چاه بالا کشید. (صفحه ۶۷۸)

## ۱۵۶. «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ ...»

### آیه

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»

### ترجمه

گفتند: پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. (۹۷ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریک خود می‌اندیشیدند، گذشته‌ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ‌چشمی‌ها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فوراً به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و «گفتند: پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم».

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آنان با دیدن آن همه شگفتی و عظمت دگرگون شدند و روی توبه به بارگاه خدا آوردند: قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا و گفتند: هان ای پدر گرانمایه! از خدا برای ما آمرزش بخواه و دعا کن که او گناهان ما را ببخشد. إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. چرا که ما در آنچه انجام دادیم گناهکار و خطاکار بوده‌ایم. (صفحه ۶۷۹)

## ۱۵۷. «قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ ...»

### آیه

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»

### ترجمه

گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او غفور و رحیم است. (۹۸ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### وعده استغفار

در آیه فوق می‌خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت: «يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ: خداوند شما را بیامرزد» ولی یعقوب به

هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می‌گوید: «بعدا برای شما استغفار خواهم کرد» و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگهان شب جمعه که وقت مناسب‌تری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تأخیر اندازد. (۱) اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف به طور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد. ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و این که این گناه قابل بخشش است سخن می‌گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و این که چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می‌کرد.

### توسل جایز است

از آیه فوق استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار و گرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد. این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالاً امری جایز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از متون قرآن، \*\*\*\* \* ۱- «تفسیر قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۳۲۹۱، در این تفسیر می‌خوانیم که هدفش این بود که در شب جمعه‌ای که مصادف با روز عاشورا بود برای آنها استغفار کند. (صفحه ۶۸۰) آگاهی ندارند و یا تعصب‌های غلط مانع دید آنها می‌شود.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن بزرگمرد شایسته کردار، گستاخی و اشتباه آنان را نادیده گرفت و به آنان وعده مساعد داد و فرمود: نگران نباشید که به زودی از بارگاه پروردگارم برایتان آمرزش خواهم خواست. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ. برخی از جمله «ابن طاووس» در این مورد آورده‌اند که: یعقوب بدان دلیل در دم برای آنان طلب آمرزش نکرد که در نظر داشت سحرگاه جمعه برایشان آمرزش بخواهد. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین دیدگاه روایت شده است. اما گروهی از جمله «ابن مسعود» بر آنند که یعقوب آمرزش خواهی برای آنان را تا سحرگاه به تأخیر افکند؛ چرا که سحرگهان برای اجابت دعا مناسب‌تر است و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در بیانی دیگر این دیدگاه روایت شده است. و پاره دیگر بر آنند که آن حضرت به مدت بیست سال رو به بارگاه خدا می‌ایستاد و برای آمرزش گناهان فرزندانش دعا می‌کرد و آنان نیز پشت سر پدرشان می‌ایستادند و آمین می‌گفتند. در این مورد آورده‌اند که: جبرئیل نزد یعقوب آمد و این دعا را به او آموخت که: يَا رَجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ! لَا تُحَيِّبَ رَجَائِي، وَيَا عَوْتَ الْمُؤْمِنِينَ! أَغْنِي، وَيَا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ! أَعْنِي، وَيَا حَبِيبَ النَّوَابِينَ! تَبَّ عَلَيَّ وَاسْتَجِبْ لَهُمْ. هان ای امید ایمان آوردگان! امید مرا به نومیدی تبدیل مساز؛ ای فریادرس ایمان آوردگان! به فریادم برس؛ ای یار و مددکار ایمان آوردگان! یاریم برسان؛ و ای دوستدار توبه‌کاران! توبه‌ام را بپذیر و دعای اینان را پذیرا باش! (صفحه ۶۸۱)

### ۱۵۸. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ...»

#### آیه

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»

#### ترجمه

هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت: همگی داخل مصر شوید که انشاءالله در امن و امان خواهید بود. (۹۹ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران

«آوی» چنان که «راغب» در کتاب مفردات می‌گوید: در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است و انضمام کردن یوسف، پدر و مادرش را به خود، کنایه از در آغوش گرفتن آنها است. با فرا رسیدن کاروان حامل بزرگ‌ترین بشارت از مصر به کنعان و بینا شدن یعقوب پیر، ولوله‌ای در کنعان افتاد، خانواده‌ای که سال‌ها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود، غرق در سرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی‌کردند. اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لب‌های او به ذکر و شکر خدا مشغول بود و عشق و وصال آن چنان به او نیرو و توان بخشیده بود که گویی از نو، جوان شده است. این سفر بر خلاف سفرهای گذشته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغدغه بود و حتی اگر خود سفر رنجی می‌داشت، این رنج در برابر آن چه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که: وصال کعبه چنان می‌دواندم بشتاب که خارهای مغیلان حریر می‌آید شب‌ها و روزها با کندی حرکت می‌کردند، چرا که اشتیاق وصال، هر دقیقه‌ای را روز یا سالی می‌کرد، ولی هر چه بود گذشت و آبادی‌های مصر از دور نمایان گشت، مصر با مزارع سرسبز و درختان سر به آسمان کشیده و ساختمان‌های زیبایش. اما قرآن همانگونه که سیره همیشگی‌اش می‌باشد، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می‌شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می‌گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ (صفحه ۶۸۲) آوی إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ). سرانجام شیرین‌ترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سال‌ها فراق، دست داده، بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچکس نمی‌داند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند، چه اشک‌ها شوق ریختند و چه ناله‌های عاشقانه سر دادند. سپس یوسف «به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود» که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ) و از این جمله استفاده می‌شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود و شاید از جمله «دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ» که مربوط به بیرون دروازه است استفاده می‌شود که دستور داده بود در آن جا خیمه‌ها بر پا کنند و از پدر و مادر و برادران پذیرایی مقدماتی به عمل آورند.

#### امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میان تمام مواهب و نعمت‌های مصر، انگشت روی مسأله «امنیت» گذاشت و به پدر و مادر و برادران گفت: وارد مصر شوید که انشاءالله در امنیت خواهید بود و این نشان می‌دهد که نعمت امنیت ریشه همه نعمت‌ها است و حقا چنین است زیرا هر گاه امنیت از میان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط ناامن، نه اطاعت خدا مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدف‌های اجتماعی. این جمله ممکن است ضمناً اشاره به این نکته باشد که یوسف می‌خواهد بگوید سرزمین مصر در حکومت من آن سرزمین فراغنه دیروز نیست، آن خود کامگی‌ها، جنایت‌ها، استثمارها، خفقانها و شکنجه‌ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملاً امن و امان.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

## بامداد روشن وصال

(صفحه ۶۸۳) سرانجام شب تیره و تاریک هجران به بامداد روشن نزدیک شد و رنج فراق به پایان رسید و یعقوب نه تنها بوی یوسف، که پیراهن معجزه‌آسای او را نیز دریافت داشت و به دعوت فرزند گرانقدرش به سوی مصر حرکت کرد و پس از پیمایش راهی طولانی وارد مصر گردید و با استقبال پر شکوهی از سوی دولت و مردم مصر و فرمانروای بزرگ آن کشور که یوسف بود، رو به رو شد. قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت اندیشاننده می‌فرماید: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ پس هنگامی که یعقوب به همراه خاندانش بر یوسف وارد شدند، او با مهر و فروتنی وصف ناپذیری پدر و مادرش را در کنار خود جای داد. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: پس از رسیدن کاروان بشارت، یعقوب به فرزندانش گفت: اینک بار سفر بر بندید تا به همراه همه خاندان و نزدیکان به سوی یوسف حرکت کنیم. آنان بار سفر بستند و یعقوب به همراه خاله یوسف که همسر او بود با کاروانیان به راه افتادند و از شور و شوق بسیار، آن راه طولانی را در نُه روز پیمودند و به مصر رسیدند. در آنجا به سوی اقامتگاه یوسف رفتند که با استقبالی پر شور رو به رو گردیدند. او پدر را در آغوش کشید و گریه شوق سر داد و آن گاه خاله‌اش را بر تخت قدرت و فرمانروایی نشاند و خود به درون خانه رفت و با آراستگی کامل و لباس رسمی وارد شد و آنان با دیدن او، به پاس سپاس به بارگاه خدا و قدرشناسی از نعمت‌هایی که بر خاندان یعقوب ارزانی داشته بود، سجده سپاس گزار شدند. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که یوسف به همراه کاروان بشارت، دویست مرکب با وسایل سفر به سوی پدرش گسیل داشت و از او خواست تا همه خاندان خویش را به مصر بیاورد؛ و هنگامی که آنان حرکت کردند و نزدیک مصر رسیدند، آن حضرت با کارگزاران حکومت عادلانه و آزادمشانه و انسانی خویش و با لشکریان و توده‌های مردم به استقبال پدر شتافت. (صفحه ۶۸۴) هنگامی که یعقوب آن غوغای جمعیت و آن شور و هیجان و شکوه و احترام را دید، به فرزندانش گفت: این پادشاه مصر است که به استقبال آمده است؟ «یهودا» گفت: پدر، این فرزند گرانمایه‌ات یوسف است که خدا همه چیز به او ارزانی داشته است. «کَلْبِی» در این مورد آورده است که: یوسف در یک فرسخی شهر به پدر رسید و یعقوب در سلام بر او سبقت جست و گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ یا مُذْهَبَ الْأَحْزَانِ». سلام بر تو ای زداينده و برطرف سازنده غم‌ها! آوی إِلَیْهِ أَبُوْیَهِ به باور بیشتر مفسران، یوسف پدر و خاله خویش را در کنار خود جای داد؛ چرا که مادرش جهان را بدرود گفته و پدرش با خاله یوسف پیمان زندگی مشترک بسته بود. با این بیان در آیه شریفه از خاله به عنوان مادر یاد شده، همانگونه که در آیه دیگری از عمو به عنوان پدر یاد شده است (۱). اما به باور «ابن اسحاق» و «جُبَّائِی» مادر یوسف زنده بود و منظور آیه شریفه همان مادر واقعی است. و «حَسَن» در این مورد آورده است که: مادرش از دنیا رفته بود، اما برای این که خواب درست تعبیر گردد، به خواست خدا زنده شد تا در سجده سپاس به بارگاه خدا حضور داشته باشد. وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اٰمِنِیْنَ. و آن گاه پیش از ورود آنان به مصر، به آنها گفت: اینک به مصر وارد گردید که ان شاء الله در امتیت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامت خواهید بود. بیان این جمله بدان دلیل است که مردم پیش از آن، از شاهان مصر می‌ترسیدند و بی اجازه آنها نمی‌توانستند داخل مصر شوند. «وَهَب» می‌گوید: آنان در روز ورود به مصر هفتاد و سه نفر بودند و هنگامی که به همراه موسی از آنجا بیرون آمدند، تنها فراتر از شش هزار مرد در میان آنان بود. ۱. سوره بقره، آیه ۱۳۳. (صفحه ۶۸۵)

۱۵۹. «وَرَفَعَ أَبُوْیَهِ عَلَی ...»

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

### ترجمه

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت: پدر! این تحقق خوابی است که قبلاً دیدم خداوند آن را به حقیقت پیوست و او به من نیکی کرد، هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به این جا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آن چه می‌خواهد (و شایسته می‌داند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است. (۱۰۰ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

#### اشاره

هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، «او پدر و مادرش را بر تخت نشاند» (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ). عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آن چنان برادران و پدر و مادر را تحت تأثیر قرار داد که «همگی در برابر او به سجده افتادند» (وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا). در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد «و عرض کرد: پدر جان! این همان تأویل خوابی است که از قبل در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم دیدم» (وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ). مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه و یازده ستاره در برابر من سجده کردند. بین همانگونه که تو پیش بینی می‌کردی «خداوند این خواب را به واقعیت مبدل ساخت» (قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا). «پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت» (وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ). جالب اینکه درباره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می‌گوید اما به خاطر برادران، سخنی از چاه کنعان نگفت. سپس اضافه کرد «خداوند چه قدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعد از آن که شیطان در میان من و برادرانم فساد انگیزی نمود» (وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي). باز در اینجا نمونه دیگری از سعه (صفحه ۶۸۶) صدر و بزرگواری خود را نشان می‌دهد و بی آن که بگوید مقصر چه کسی بوده، تنها به صورت سربسته می‌گوید: شیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی‌خواهد از گذشته خطاهای برادران شکایت کند. تعبیر از سرزمین کنعان به «بیابان» (بدو) نیز جالب است و روشن‌گر تفاوت تمدن مصر نسبت به کنعان می‌باشد. سرانجام می‌گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است، «چرا که پروردگارم کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می‌کند» کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می‌سازد (إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ). او می‌داند چه کسانی نیازمندند و نیز چه کسانی شایسته‌اند، «چرا که او علیم و حکیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

#### وسوسه‌های شیطان

جمله «أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي» با توجه به این که «نَزَغ» به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه‌های شیطانی در اینگونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی از این وسوسه‌ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصمیم‌گیرنده نهایی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می‌گشاید و اجازه ورود به او می‌دهد، بنابراین از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی‌شود. منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی



فکری و سعه صدر نمی‌خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده‌تر کند و لذا اشاره‌ای به تصمیم گیرنده نهایی نکرد و تنها پای وسوسه‌های شیطان را که عامل درجه دوم بود به میان کشید. (صفحه ۶۸۷)

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از ورود به اقامتگاه یوسف بود که او پیش آمد و به صورتی دیگر به تجلیل و تکریم و گرامیداشت آنان پرداخت، که قرآن در این مورد می‌فرماید: وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ اُوْ پدر و مادرش را گرامی داشت و بر تخت نشاند. وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا و همه آنان نیز در گرامیداشت یوسف و سپاس به بارگاه خدا در برابر آن همه موهبت و نعمت - که به خاندان یعقوب ارزانی داشته بود - در برابر یوسف، برای خدا سجده سپاس گزار شدند. به باور برخی از جمله «قتاده» و «زجاج» آنان برای یوسف سجده کردند؛ چرا که در آن روزگاران در احترام به بزرگان چنین می‌کردند و در شریعت آنان نیز این کار ناروا شناخته نشده بود، اما با فرود قرآن شریف، سجده تنها ویژه خدا اعلان گردید و در احترام به بزرگان به جای سجده، سلام که درود و تحیت بهشتیان است رواج یافت. اما به باور «کلبی» آنان سجده نکردند بلکه در احترام به یوسف به سان همان چیزی که در میان دیگر ملّت‌ها رسم است که در برابر بزرگان خم می‌شوند، به حالت تعظیم خم شدند. «ابن عباس» بر آن است که کار آنان سجده بود، اما نه برای یوسف بلکه ضمیر در «لَهُ» به خدا برمی‌گردد و منظور این است که: آنان یوسف را به سان قبله‌ای قرار دادند و در برابر او برای خدا سجده سپاس در برابر آن همه نعمت و موهبت به جای آوردند. گفتنی است که این تفسیر از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. علی بن ابراهیم در این مورد آورده است که موسی بن محمد ضمن پرسش‌های گوناگونی از حضرت هادی علیه‌السلام، از جمله از تفسیر آیه مورد بحث پرسید و گفت: سرورم! با این که یعقوب و فرزندانش پیامبر و پیامبر زاده بودند چگونه در برابر یوسف سجده کردند؟ آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود: (صفحه ۶۸۸) «أَمَّا سُجُودُ يَعْقُوبَ وَوُلْدِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُوسُفَ وَإِنَّمَا كَانَ مِنْهُمْ طَاعَةً لِلَّهِ وَتَحِيَّةً لِيُوسُفَ، كَمَا أَنَّ السُّجُودَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِآدَمَ كَانَ مِنْهُمْ طَاعَةً لِلَّهِ وَتَحِيَّةً لِآدَمَ، فَسَجَدَ يَعْقُوبُ وَوُلْدُهُ وَيُوسُفُ مَعَهُمْ شُكْرًا لِلَّهِ لِاجْتِمَاعِ شَمْلِهِمْ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ يَقُولُ فِي شُكْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» (... ۱) سجده یعقوب و فرزندان، برای یوسف نبود بلکه آنان در راه فرمانبرداری خدا و برای او سجده کردند و این سجده در برابر یوسف و به احترام او انجام شد، درست همانگونه که سجده فرشتگان در برابر آدم به احترام او بود، امّا در راه اطاعت خدا و به فرمان او انجام شد؛ از این رو یعقوب و فرزندان به همراه یوسف همگی سجده سپاس به بارگاه خدا گزارند که آن نعمت‌ها و موهبت‌ها را به آنان ارزانی داشت و آنان را پس از پراکندگی و رنج بسیار، شادمان و خوشحال در یک جا گرد آورد و کارشان را سامان داد. آن گاه آن حضرت افزود: و شاهد این توحید گرایی و یکتاپرستی و سجده شکر آنان برای خدا این است که یوسف در دعای خویش پس از سجده یا در حال سجده رو به بارگاه خدا کرد و نیایشگرانه گفت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَليُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ. پروردگارا، تو هستی که به من بهره‌ای بزرگ از فرمانروایی ارزانی داشتی و از دانش تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها تو هستی که در این جهان و جهان دیگر سرپرست منی؛ مرا مسلمان از دنیا بر و مرا به شایستگی پیوند ده! وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ وَيُوسُفُ كَفْت: ای پدر! این همان تعبیر خواب پیشین من است که پروردگام آن را تحقق بخشید و راست گردانید قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا که پروردگام آن را تحقق بخشید و راست گردانید. ۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۶. (صفحه ۶۸۹) «حَسَن» در این مورد آورده است که: میان خواب یوسف و تعبیر آن هشتاد سال طول کشید. و «عبدالله بن شوذب» این فاصله را هفتاد سال می‌داند. از «سلیمان فارسی» آورده‌اند که این فاصله چهل سال بود. و «کلبی» آن را بیست سال می‌نگرد. «ابن اسحاق» این فاصله را هیجده سال می‌داند و می‌گوید: یوسف با زلیخا پیمان زندگی مشترک بست و خدا از او سه فرزند به وی ارزانی داشت که نام‌هایشان «افرائیم»، «میشا» و «رحمت» بود که به

همسری «آیوب» برگزیده شد و میان رحلت یوسف و بعثت موسی چهار صد سال فاصله بود. وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ و به یقین پروردگارم به من احسان و نیکی کرد آن گاه که مرا از زندان بیرون آورد. وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ وَشَمَا رَا از آن بیابان به اینجا آورد؛ چرا که بخشی از خاندان یعقوب برای اداره دام‌ها و چرانیدن گوسفندان خود در دشت و صحرا روزگار را می‌گذراندند و به خاطر خشکسالی و قحطی همه دام‌های خود را از دست دادند و به فقر گرفتار آمدند که خدا بدین وسیله آنان را به مصر برد و توانگرشان ساخت. یوسف از میان الطاف بسیار خدا بر او، در اینجا از نجات خویش از زندان سخن به میان آورد و از نجات خویش از قعر چاه به لطف خدا، چیزی نگفت و این بدان دلیل است که نخواست شرمندگی برادران را فراهم آورد و به باور برخی بدان جهت بود که نجات از زندان و روشن شدن پاکی و پاکدامنی او در افکار عمومی و پایان یافتن رنج و فشار روحی‌اش در زندان بیداد، برایش مهمتر از هر گرفتاری بود. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي أَنْ هَمَّ بِسِوَايَ مَنْ شَيْطَانٌ مِثْلُ مَنْ بَدَأَ بِكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي أَنْ هَمَّ بِسِوَايَ مَنْ شَيْطَانٌ مِثْلُ مَنْ بَدَأَ بِكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي أَنْ هَمَّ بِسِوَايَ مَنْ شَيْطَانٌ مِثْلُ مَنْ بَدَأَ بِكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

و برادرانم بذرتباهی افشاند و صفا و محبت خانوادگی ما را از میان برد. «ابن عباس» می‌گوید: منظور این است که: پس از این که شیطان به وسیله آفت (صفحه ۶۹۰) حسد، زندگی ما را تیره و تاریک ساخت. إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ بِه یقین پروردگارم در تدبیر کار بندگانش طبق خواست خود، صاحب لطف و مهر است و مشکلات را برای آنان آسان می‌سازد و به مهر اوست که این همه نعمت برای ما فراهم آمده و شب تیره و سرد فراق به بامداد روشن و شورانگیز وصال تبدیل شده است. «آزهری» می‌گوید: واژه «لطیف» از نام‌های بلند و باعظمت خداست و نشانگر این واقعیت است که او نسبت به بندگان خویش مهربان است. و به باور پاره‌ای «لطیف» آن کسی است که خواسته انسان را از سر مهر برآورده می‌سازد و به باور پاره‌ای دیگر، «لطیف» به مفهوم دانا و عالم به ریزه‌کاری‌ها و جزئیات است. إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. چرا که او به همه چیزها دانا و در تدبیر همه کارها فرزانه است. در کتاب «النبوة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: یعقوب به یوسف گفت: پسر! بگو برادرانت با تو چگونه رفتار کردند؟ پاسخ داد: پدر جان، مرا در این مورد معاف دار؛ چرا که نمی‌خواهم شما و آنان را ناراحت بکنم. یعقوب او را سوگند داد که جریان را بیان کند. او گفت: پدر جان، پس از دور شدنمان از شما، آنان بد رفتاری را آغاز کردند و با من به خشونت و تندی پرداختند؛ آن گاه مرا بر سر چاه آوردند و از من خواستند تا پیراهنم را از تن درآورم. آنان را به حرمت و آبروی شما سوگند دادم که لباسم را از بدنم در نیاورند، امّا در برابر مقاومت من یکی از آنان چاقو کشید و با تهدید از من خواست تا پیراهنم را درآورم. یعقوب با شنیدن این سخن فریادی از پرده دل برآورد و بیهوش شد و پس از ساعتی به هوش آمد و از یوسف خواست تا ادامه داستان را باز گوید، که یوسف او را به حرمت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق سوگند داد تا او را از بیان رفتار بیدادگرانه آنان معاف دارد. در روایت دیگری آمده است که یوسف گفت: پدر جان، از رفتار آنان با من (صفحه ۶۹۱) مپرس، بلکه از مهر و لطف خدا با من جويا شو تا بگویم به من چه نیکی‌ها کرد! و چه نعمت‌ها ارزانی داشت. «ابوحزمه» آورده است: یعقوب هنگامی که به مصر آمد یکصد و سی سال داشت، هفده سال دیگر در آنجا زیست و در یکصد و چهل و هفت سالگی جهان را بدرود گفت؛ او را در تابوتی که از چوب «ساج» ساخته شده بود قرار دادند و به بیت المقدس بردند. در روز ورود پیکر پاک او به آن شهر، برادرش «عیصو» نیز جهان را بدرود گفت و هر دو تن را در یک آرامگاه و یک قبر قرار دادند. آن دو برادر با هم ولادت یافتند و با هم جهان را بدرود گفتند و در یک آرامگاه به خاک سپرده شدند و سن هر دو به هنگام مرگ یکصد و چهل و هفت سال بود. یوسف پس از به خاک سپاری پیکر پاک پدر طبق وصیت او به مصر بازآمد و بیست و سه سال دیگر زیست. او نخستین رسول بنی اسرائیل بود و به هنگام مرگ، وصیت کرد تا او را در کنار پدرش به خاک سپارند. پاره‌ای بر آنند که پیکر پاک او را در مصر به خاک سپردند و حضرت موسی پس از مدتی بدن او را به بیت المقدس و به آرامگاه پدرش یعقوب انتقال داد. و نیز در کتاب «النبوة» از «محمد بن مسلم» روایت شده است که: از حضرت باقر علیه‌السلام پرسیدم: سرورم یعقوب چند سال در مصر به همراه یوسف زیست؟ فرمود: دو سال. پرسیدم: در آن زمان کدامین این دو بزرگوار حجت خدا در روی زمین بود؟ فرمود: یعقوب حجت خدا بود و یوسف فرمانروای

عادل و آسمانی. آن گاه افزود هنگامی که یعقوب جهان را بدرود گفت، پیکر او را در تابوتی به بیت المقدس آوردند و در آنجا به خاک سپردند و پس از او حجت خدا یوسف بود. پرسیدم: آیا یوسف به رسالت نیز برگزیده شد؟ فرمود: آری، آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ (۱... ۱) و به یقین یوسف پیش از این برای شما دلیل‌های روشن و روشنگری آورد، امّا از آنچه او برایتان آورده بود همواره در تردید بودید تا آن گاه که جهان را بدرود ۱. سوره مؤمن، آیه ۳۴. (صفحه ۶۹۲) گفت، گفتید: خدا پس از او هرگز پیامبری بر نخواهد انگیخت. و نیز در همان کتاب از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: یوسف به هنگام رفتن به زندان دوازده سال داشت و هیجده سال هم در زندان بیداد ماند و پس از آزادی از زندان نیز هشتاد سال در مصر زیست و در یکصد و ده سالگی جهان را بدرود گفت. (صفحه ۶۹۳)

## ۱۶۰. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنْ ...»

### آیه

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَليُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

### ترجمه

پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی، تویی آفریننده آسمانها و زمین و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما. (۱۰۱ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادی‌ام را از تو تقاضا نمی‌کنم که اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد و با ایمان و تسلیم در راه تو و برای تو جان دهم و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاص قرار گیرم، مهم برای من اینها است.

### اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجدداً روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می‌کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم ظاهراً ساده را قرار می‌دهد که بیانگر تأکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تأثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده‌ای باشد و می‌گوید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ».

### پایان خیر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونی‌های فراوانی پیدا کند، ولی مسلماً صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت‌سازتر است، چرا که دفتر عمر با آن پایان می‌گیرد و قضاوت نهایی به آن بسته است، لذا مردم باایمان و هوشیار همیشه از خدا می‌خواهند که این صفحات عمرشان نورانی و درخشان باشد و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می‌خواهد، می‌گوید: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ»

أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ: مرا با ایمان از دنیا ببر و در زمره صالحان قرار ده». معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست، (صفحه ۶۹۴) آنچنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جز یوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جان‌ش شعله‌ور شده و آرزوی ملاقات پروردگار کرد، بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندانشان کردند و گفتند: «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»: فرزندان! بکوشید که به هنگام از دنیا رفتن با ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید» (۱۳۲ / بقره).

### بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق می‌خوانیم: هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت: فرزندم دلم می‌خواهد بدانم برادران با تو دقیقاً چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد. یوسف گوشه‌ای از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آن جا که گفت: برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشانند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور، من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می‌دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن... با شنیدن این جمله، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه‌ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد، اما یوسف گفت: تو را به خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد. (۱) و این نشان می‌دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت، گذشته تلخ را در خاطر خود با پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی‌گذاشت. \*\*\*\*۱- «مجمع البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۶۵. (صفحه ۶۹۵)

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

#### دعای حضرت یوسف علیه السلام

خدای پر مهر پس از اینکه نعمت‌های گوناگون این جهان را به یوسف ارزانی داشت و شب تیره فراق را برایش به بامداد روشن وصال پیوند داد و خاندانش را بر گردش آورد و با تحقق بخشیدن آن رؤیای شگفت‌انگیز، او را به فرمانروایی و رسالت اوج بخشید، آن بزرگوار به ارزش‌های این جهان بسنده نکرد و ضمن بهره‌وری عادلانه و شایسته از قدرت و امکانات این جهان، همه را وسیله رسیدن به نعمت‌های جاودانه و فنا ناپذیر آن جهان و رسیدن به مقام قرب نمود و در عشق بهشت پرتراوت و زیبای خدا لحظه‌ای نیاسود و در آرزوی مرگ پرافتخار و اوج گرفتن به مقام قرب و پیوند با شایسته کرداران زیست، به گونه‌ای که به بیان برخی، هیچ پیامبری پیش از او چنین آرزویی ننمود و چنین دعایی نکرد و چنین خواسته‌ای از بارگاه خدا نخواست. او دست‌ها را نیایشگرانه به سوی آسمان می‌گشود که: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ بِرُؤْيَايَ شَكَّاتٍ أَنْكِيزْ، او را به فرمانروایی مصر را به من ارزانی داشتی، و عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و دانش تعبیر خواب را به من آموختی. فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هَا أَيْ پدیدآورده آسمانها و زمین! و ای تویی که آنها را بدون هیچ سابقه و نشانی پدید آوردی؛ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تو هستی که سرپرست و تدبیرگر امور و نگهبان من در این جهان و جهان دیگر می‌باشی؛ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا مَرَا مُسْلِمًا رَاسْتِينَ از دنیا بر. «ابن عباس» می‌گوید: هیچ پیامبری جز یوسف آرزوی مرگ و شتاب در آن نکرد، (صفحه ۶۹۶) تنها او بود که وقتی پیروزی و سرفرازیش به اوج خود رسید و افزون بر نعمت رسالت و نبوت و ارزش‌های والای معنوی، فرمانروایی پر اقتدار او سامان یافت و استوار گردید، در شوق

دیدار پروردگارش آرزوی مرگ نمود. و پاره‌ای بر آنند که مفهوم این جمله آن است که: پروردگارا مرا تا هنگامه مرگ بر ایمان و اسلام ثابت قدم گردان و مرا با اسلام و ایمانی راستین از این دنیا ببر. وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ. و مرا به شایسته کرداران راستین که پیامبران، امامان معصوم و رهروان واقعی آنان باشند ملحق فرما! برخی در این مورد آورده‌اند که: پس از آنکه به مهر و لطف خدا، شب تیره و تار فراق یوسف، به سپیده دم وصال تبدیل شد و خدا خاندان یعقوب را به مصر آورد، آن حضرت از بارگاه خدا خواست تا او را با پدران شایسته کردارش در بهشت گرد آورد؛ از این رو این دعا را کرد که: پروردگارا مرا در پاداش و ثواب هم‌ردیف و هم‌درجه آنان قرار ده! و برخی دیگر آورده‌اند که: یوسف پس از رحلت، در تابوتی از سنگ مرمر در میان نیل به خاک سپرده شد؛ چرا که پس از رحلت او در میان مردم در مورد مکان به خاکسپاری او کشمکش پدید آمد و هر گروه و جمعیتی بر آن شدند تا او را در شهر و دیار، یا کوچه و خیابان خویش به خاک سپارند و از برکت پیکر پاک او برای همیشه بهره‌ور گردند؛ از این رو پس از صلاح اندیشی بسیار، بر آن شدند تا او را در میان نیل به خاک سپارند تا بدین وسیله آب روان با گذشتن از روی تابوت او به همه شهر برسد و همه مردم در بهره‌وری از برکت پیکر پاک او برابر باشند و این قبر همچنان در رود نیل بود تا به وسیله موسی به بیت المقدس برده شد. (صفحه ۶۹۷)

## ۱۶۱. «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ ...»

### آیه

«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ»

### ترجمه

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌فرستیم، تو (هرگز) نزد آنها نبودی، هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می‌کشیدند. (۱۰۲ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

این ریزه کاری‌ها را تنها خدا می‌داند و یا کسی که در آن جا حضور داشته باشد و چون تو در آن جا حضور نداشتی، بنابراین تنها وحی الهی است که اینگونه خبرها را در اختیار تو گذارده است و از اینجا روشن می‌شود داستان یوسف گرچه در تورات آمده است و قاعدتا کم و بیش در محیط حجاز، اطلاعاتی از آن داشته‌اند، ولی هرگز تمام ماجرا به طور دقیق و با تمام ریزه کاری‌ها و جزئیاتش، حتی آن چه در مجالس خصوصی گذشته، بدون هرگونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث که پایان‌بخش سرگذشت درس آموز یوسف است، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌نماید و می‌فرماید: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ هان ای پیامبر! این سرگذشت درس آموز یوسف از خبرهای غیبی است که آن را به وسیله فرشته وحی بر تو وحی می‌فرستیم تا آن را بر مردم خویش بخوانی و آنان را بی‌اگاهانی و نیز دلیل روشنی بر درستی رسالت تو و معجزه‌های ماندگار بر حقانیت دعوت تو باشد. وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ و تو ای پیامبر! آن گاه که فرزندان یعقوب در کار یوسف همدست و همدستان می‌شدند تا او را به چاه بیندازند و زمانی که بر ضد او نقشه می‌کشیدند،

نزد آنان نبود.

## پرتوی از آیات

### اشاره

(صفحه ۶۹۸) از آیات چند گانه‌ای که گذشت این نکات ارزشمند نیز دریافت می‌گردد که بسیار درخور تعمق است:

### ۱ درس بزرگی و بزرگواری

نخست این که قهرمان بهترین داستانها با همه خشونت و بی‌رحمی و بیدادی که از سوی برادران بر او رفت، افزون بر آن همه نیکی و بزرگواری و گذشت، دو کار شگرف دیگر انجام داد: الف: برای زدودن شرمندگی آنان در آغازین لحظات معرفی خویش، گناه آنان را به گردن جوانی و نادانی دوران جوانی گذاشت نه خود آنان و فرمود: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ب: و در هنگام گرد آمدن خاندان یعقوب بر گرد خورشید وجود او، گناه را به شیطان که عامل درجه چندم بود نسبت داد و فرمود: مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي، پس از این که شیطان میان من و برادرانم بذرتباهی افشاند ... و بدین وسیله راه دفاع و عذرخواهی را نیز به آنان آموخت.

### ۲ حق‌شناسی

بسیارند کسانی که پس از احساس قدرت و پیروزی چنان سرمست و مغرور می‌گردند که همه موفقیت‌ها و پیروزی‌ها و کامیابی‌ها را به حساب خویش مصادره می‌کنند و دیگر نه برای خدا حسابی باز می‌کنند و نه خلق او، اما قهرمان بهترین داستانها این درس حق‌شناسی را داد که همه پیروزی‌ها و موفقیت‌ها و سرفرازی‌ها به لطف او و در پرتو رعایت سنت‌ها و مقررات اوست و او سرچشمه قدرت‌ها، پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و شکوه‌هاست؛ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي ... ۱. مترجم. (صفحه ۶۹۹)

### ۳ باید نعمت‌های جاودانه را دریافت

آن گرانمایه تاریخ پس از آن همه رنج و گرفتاری، سرانجام به اوج سرفرازی پرکشید؛ از سویی از زندان ستم آزاد شد و از دگر سو از زندان اتهام؛ از طرفی محبوب دل‌های مردم محروم گردید و از دگر سو مورد لطف خدا و به رسالت برگزیده شد. اما در همان اوج پیروزی و برخوردارگی از نعمت‌ها که همه را مغرور می‌سازد و دچار آفت غفلت می‌کند، او همواره به یاد خدا و سرای آخرت بود و این درس را داد که باید نعمت‌های جاودانه را دریافت و به یاد مرگ شرافتمندانه بود و درست عمل کرد و از بیداد در حق مردم برحذر بود؛ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا ...

### ۴ نعمت گران‌امنیّت

از حقوق اساسی انسانی حقّ امنیّت است: حقّ امنیّت جسم و جان، امنیّت حیثیت و کرامت بشری، امنیّت اندیشه و عقیده و فکر مترقی، امنیّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی ...، امنیّت خانه و مسکن و سرانجام امنیّت در دیگر شئون و جلوه‌های حیات در قلمرو عدالت و آزادی و حقوق بشر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ». (۱) دو نعمت گرانمایه‌اند که ارزش و منزلت آنها ناشناخته است: یکی امنیّت جسم از آفت‌ها و بیماری‌ها و دیگری امنیّت فردی و

اجتماعی و روانی و ... در کران تا کران زندگی از بیداد تجاوزگران و خشونت کیشان و خودکامگان و انحصارگران قدرت و امکانات جامعه‌ها. و فرمود: «الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ نِعْمَتَانِ مَعْبُودٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ». (۲) دو نعمت سلامتی و امتیّت، دو سرمایه گرانبها هستند که بسیاری از مردم در مورد آنها زیانکار و از آنها بی‌بهره‌اند. ۱. نَهْجُ الْفَصَاحَةِ، ص ۲۲۴. ۲. نَهْجُ الْفَصَاحَةِ، ص ۲۱۶. (صفحه ۷۰۰) و آیات مورد بحث نشان می‌دهد که قهرمان بهترین و زیباترین داستانها، از میان همه نعمت‌هایی که به مردم هدیه کرد، نعمت امتیّت بود که فرمود: به قلمرو حکومت شایسته سالار، کمال‌جو، نقدپذیر من وارد شوید که به خواست خدا در امتیّت کامل خواهید بود. اَدْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ. و بدین سان این درس را می‌دهد که حکومت و پیشوایی، در خور آن است که امتیّت و آزادی و آسایش و سعادت مردم را تأمین کند و حقوق بشر را برای همگان تضمین نماید و افکار و اندیشه‌های مترقی و کمال‌جو را قانع سازد، نه اینکه با ابزارهای مرئی و نامرئی و سلطه و سرکوب همه چیز و همه کس، این نعمت‌ها و موهبت‌های بی‌نظیر و بی‌بدیل را از آنان سلب نماید و راه پیشرفت را بر روی جامعه ببندد و انبوهی شعارهای دروغین و عوام‌پسند تولید و چاپلوسان و تاریک‌اندیشان را جذب کند. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۰۱)

## ۱۶۲. «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ ...»

### آیه

«وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»

### ترجمه

و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. (۱۰۳ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «حَرَصَ» دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه‌ها نیز شرط است. جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند، این چنین گرفتار طوفان‌های هوا و هوس می‌شوند، تا آن جا که می‌خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می‌توان انتظار داشت که همه مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یک‌باره همگی به طور کامل رو به سوی خدا آورند؟ این جمله ضمناً یک نوع دلداری و تسلی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مأیوس نشود و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا: ای پیامبر گویی می‌خواهی به خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی» (۶ / کهف).

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

### اشاره

حَرَصَ: جستجوی چیزی با تلاش و سخت‌کوشی.

در آیات گذشته این نکته ترسیم گردید که اگر مردم به راستی در نشانه‌های قدرت خدا و معجزه‌های پیامبران بیندیشند، حق را می‌شناسند و می‌پذیرند، اما دلیل حق ناپذیری و گمراهی گمراهان در این است که در این نشانه‌ها و معجزه‌ها خردمندانه نمی‌نگرند و در آنها درست نمی‌اندیشند. اینک روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: ای پیامبر! هم خدا دلیل‌های روشن و نشانه‌ها و برهان‌های (صفحه ۷۰۲) روشن‌گر برای هدایت آنان قرار داد و هم تو در دعوت آنان تلاش و کوشش بسیار کردی، حجت از این سو تمام است ولی بیشتر مردم هر چند در ارشاد و دعوت آنان سختکوش باشی ایمان نخواهند آورد؛ (صفحه ۷۰۳)

## ۱۶۳. «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ...»

### آیه

«وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»

### ترجمه

و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی‌کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان. (۱۰۴ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند، زیرا علاوه بر این که نشانه‌های حق در آن روشن است، «تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای» که آن را بهانه مخالفت نمایند. «این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان» و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ تو هرگز بر این پیام‌رسانی و دعوت به سوی حق و عدالت، از آنان پاداشی نخواسته‌ای که گرانی آن و زیانی که از این راه ممکن است احساس کنند، آنان را از پذیرش پیام خدا بازدارد. إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ و این قرآن جز اندرزی برای جهانیان نیست و تو تنها برای نویدرسانی و هشدار آنان آمده‌ای. (صفحه ۷۰۴)

## ۱۶۴. «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ...»

### آیه

«وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»

### ترجمه

و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند. (۱۰۵ / یوسف)





می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید». (۲) از امام باقر در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود: «شِرْكَ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْكَ عِبَادَةٍ وَ الْمَعَاصِي الَّتِي يَزْتَكِبُونَ وَ هِيَ شِرْكٌ طَاعَةٍ اطَاعُوا فِيهَا الشَّيْطَانَ فَاشْرَكُوا بِاللَّهِ فِي الطَّاعِيَةِ لِغَيْرِهِ: منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت و گناهانی که مردم مرتکب می‌شوند، شرک اطاعت است، چرا که در آن اطاعت شیطان می‌کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می‌شوند». (۳) در بعضی از روایات دیگر می‌خوانیم که منظور «شرک نعمت» است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید: این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده اگر او نبود من می‌مردم و یا زندگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شدم. (۴) در \*\*\*\* \* ۱- «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۶۹۷. ۲- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۵۳. ۳ و ۴ «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۴۷۵ و «اصول کافی»، جلد ۲ صفحه ۲۹۲. (صفحه ۷۰۷) اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است. خلاصه این که منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت‌پرستی به صورت رسمی نیست (چنان که از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که فرمود: «شِرْكٌ لَا يَبْلُغُ بِهِ الْكُفْرَ» یعنی «شرکی که به حد کفر نمی‌رسد» ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می‌شود).

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سخن در این مورد می‌فرماید: و تازه بیشتر آنان هم که از توحید گرایی و یکتاپرستی دم می‌زنند، ایمان صاف و خالصانه نمی‌آورند، بلکه ایمانشان به گونه‌ای به شرک آلوده است و در همه ابعاد، توحیدگرا و یکتاپرست نیستند. در تفسیر این آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «جَبَّائِي» و «ابن عباس» این آیه درباره شرک گرایان قریش است که از یک سو اقرار داشتند که زندگی و مرگ آنان به دست خداست، اما از دگر سو بت‌ها را می‌پرستیدند؛ از یک طرف می‌گفتند: این آفریدگار هستی است که روزی دهنده ماست و ما او را می‌پرستیم، اما از طرف دیگر بت‌های گوناگون را معبود خویش می‌ساختند و آیه شریفه آنان را نکوهش می‌کند. ۲ اما به باور «ضَحَّاك» آیه شریفه در مورد شرک گرایان عرب فرود آمده است؛ چرا که وقتی از آنان پرسش می‌شد که آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ و چه کسی باران را از آسمان فرو می‌فرستد؟ در پاسخ می‌گفتند: خدا، اما با این وصف شرک می‌ورزیدند و در طواف خویش بر گرد کعبه می‌گفتند: لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِّكُهُ وَ مَا مَلَكٌ لِيِيكَ، ای آفریدگار هستی تو جز آن همتا و شریکی را که خود او و هستی (صفحه ۷۰۸) او را نیز مالک هستی، شریک دیگری نداری. ۳ از دیدگاه «حَسَن» منظور از این شرک گرایان اهل کتاب می‌باشند که به خدا و روز رستاخیز و تورات و انجیل ایمان آورده بودند، اما به خاطر انکار قرآن و آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرک ورزیدند. این دیدگاه و دیدگاه دوم از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. ۴ و از دیدگاه «بَلْخِي» منظور نفاق گرایانند که به زبان و ظاهر ایمان آورده بودند، اما در نهان شرک می‌ورزیدند. ۵ «ابن عباس» می‌گوید: منظور کسانی هستند که در وصف خدای یکتا ذات پاک و بلندمرتبه او را به مخلوق تشبیه می‌کردند. اینان در آغاز ایمان می‌آوردند و خداپرست می‌نمودند، اما در وصف آفریدگار یکتا و بی‌همتای هستی او را به گونه‌ای وصف می‌کردند که سر از شرک درمی‌آوردند. ۶ از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور از این شرک گرایی، شرک در فرمانبرداری است نه در پرستش. «إِنَّ الْمُرَادَ بِالْإِشْرَاكِ شِرْكُ الطَّاعَةِ لَا شِرْكُ الْعِبَادَةِ» (... ۱) چرا که آنان در دست یازیدن به گناهانی که خدا بر انجام آنها آتش را مقرر فرموده است، از شیطان پیروی می‌کنند و به همین دلیل در فرمانبرداری از خدا دچار شرک شده‌اند و نه در پرستش او که جز او را نمی‌پرستند. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «إِنَّ قَوْلَ الرَّجُلِ لَوْلَا- فَلَانٌ لَهْلَكَتُ، وَ لَوْلَا- فَلَانٌ لَضَاعَ عِيَالِي، جَعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ يَزُوقُهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ.» (۲) هنگامی که فردی می‌گوید: اگر فلان کس نبود، من نابود می‌شدم و یا اگر فلان شخصیت نبود خانواده‌ام نابود می‌شد، این شرک ورزیدن و برای خدا در روزی رسانی و نگهبانی و دفع بلاها و گرفتاری‌ها شریک و همتا گرفتن است. از آن حضرت پرسیدند، این جمله که

کسی بگوید: اگر خدا به برکت وجود فلان کس بر من منت نهاده بود، نابود می‌شدم، چگونه است؟! آن بزرگوار پاسخ داد که این اندیشه و ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۹۸؛ تفسیر قُمی، ج ۱، ص ۳۵۸. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. (صفحه ۷۰۹) گفتار مانعی ندارد. فقیل له: لَوْ قَالَ: لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِفُلَانٍ لَهْلَكْتُ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهَذَا. (۱) و در روایت دیگری از دو امام راستین حضرت باقر و صادق علیهم السلام آمده است که منظور، شرک در نعمت‌هایی است که خداوند داده است. «أَنَّهُ شَرَّكَ النَّعْمَ». از حضرت رضا علیه السلام آورده‌اند که فرمود: «أَنَّهُ شَرَّكَ لَا يَبْلُغُ بِهِ الْكُفْرَ». (۲) منظور از آن، شرک و بیدادی است که انسان را تا مرز کفر و انکار خدا نمی‌کشاند. ۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. ۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۹. (صفحه ۷۱۰)

## ۱۶۶. «أَفَامِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ...»

### آیه

«أَفَامِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»

### ترجمه

آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند. (۱۰۷ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

«غَاشِيَةٌ» به معنی «پوشنده» و «پوشش» است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می‌اندازند و آن را می‌پوشاند، غاشیه گفته می‌شود و منظور در اینجا بلا- و مجازاتی است که همه بدکاران را فرا می‌گیرد. منظور از «سَاعَةٌ» قیامت است چنان که در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است.

### شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

غَاشِيَةٌ: پوشاننده. بَغْتَةً: ناگهانی. در ادامه سخن به آنان هشدار می‌دهد که: آیا این شرک‌گرایان و کافران از این که عذاب فراگیری از جانب خدا به سراغ آنان بیاید، یا رستاخیز در حالی که آنان نمی‌فهمند و در نمی‌یابند به ناگاه به آنان در رسد، احساس امتیاز می‌کنند؟! «مُجَاهِدٌ» در این مورد می‌گوید: منظور آیه شریفه عذاب ریشه‌کن کننده و نابودساز است و به باور «ضَحَّاكُ» منظور صاعقه‌ها و عذاب‌های کوبنده است. «ابن عتیاس» آورده است که: هنگامی که مردم در کوچه و بازار سرگرم داد و ستد هستند، خروش سهمگین آسمانی طنین افکن می‌گردد و رستاخیز برپا می‌شود. (صفحه ۷۱۱)

## ۱۶۷. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا...»

### آیه

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

### ترجمه

بگو: این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم، منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸ / یوسف)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله نشان می‌دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله است، به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند و نیز نشان می‌دهد که «رهبر» باید دارای بصیرت و بینایی و آگاهی کافی باشد و گرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود. در واقع این از وظایف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه‌ها و اهداف خود را اعلام کند و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه این که هاله‌ای از ابهام، هدف و روش آنها را فراگرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند. اصولاً یکی از راه‌های شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می‌گویند و راهشان روشن است و آنها برای این که بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می‌روند.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

#### اشاره

سبیل: راه آماده برای رفتن و گام سپردن؛ و اسلام راهی است که انسان را به بهشت می‌رساند. بَصِيرَةٌ: بینش و نیرویی که به وسیله آن بتوان حقایق را شناخت.

### راه پرافتخار من این است

در این آیه شریفه قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند و به آن حضرت دستور می‌دهد که راه و روش توحید گرایانه و یکتا پرستانه خویش را (صفحه ۷۱۲) به روشنی برای شرک گرایان ترسیم کند. در این مورد می‌فرماید: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي هَانِ اَي پیامبر به شرک گرایان بگو: این راه و روش من است. به باور گروهی از جمله «جُبَّائِي» منظور این است که آنچه را من به سوی آن فرا می‌خوانم، راه و رسم آسمانی من است. و آن گاه در تفسیر و ترسیم راه و رسم خود می‌فرماید: اَدْعُوا اِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ و من بر اساس بینشی روشن نه از راه تقلید و ترویج دنباله‌روی کورکورانه همگان را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. اَنَا و مَنْ اَتَّبَعَنِي اَرَى، هم من با این شیوه و سبک خداپسندانه و مترقی مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانم و هم کسانی که راه و رسم مرا برگزیده و به وحی و رسالت ایمان آورده‌اند و به وسیله قرآن، خیرخواهانه دیگران را اندرز می‌دهند و از زشتکاری و بیدادگری باز می‌دارند. به باور «ابن زَیْد» ممکن است آیه شریفه را دو فراز جداگانه بنگریم که فراز نخست اینگونه است: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي هَانِ اَي پیامبر، به شرک گرایان بگو: این راه و روش من است که همه را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. و آن گاه فراز دوم این است که: عَلَىٰ بَصِيرَةٍ اَنَا و مَنْ اَتَّبَعَنِي مَنْ و هر کس راه و رسم مرا گام می‌سپارد و مرا پیروی می‌کند، بر بینش روشن و روشن‌نگریم. و این همان معنای سخن «ابن عباس» است که می‌گوید: «اَصْحَابُ مُحَمَّدٍ كَانُوا عَلَىٰ اَحْسَنِ طَرِيقَةٍ.» (صفحه ۷۱۳) یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهترین و نیکوترین راه و روش هستند. وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ و نیز به آنان بگو: و خدا از آنچه برای او شریک و همتا می‌سازید، پاک و منزّه است. و به باور پاره‌ای «وَسُبْحَانَ اللّٰهِ» جمله معترضه‌ای است که میان این دو جمله آمده است. و مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. و من از شرک گرایان نیستم و هرگز به سان آنان برای خدا همتا و همسر و فرزند تصور نمی‌کنم.

## سه نکته درسی آموز از آیه شریفه

۱ از آیه شریفه، ارزشمندی و قداست دعوت خیرخواهانه و خردمندانه و روشنگرانه مردم به وسیله قلم و بیان و ارائه الگو به سوی خدا و عدالت و تقوا و آزادی و آزادگی و رعایت حقوق بشر و دیگر ارزش‌های قرآنی و انسانی به روشنی دریافت می‌گردد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز در این مورد فرمود: دانشمندان راستین امانتداران علوم و معارف پیامبران خدا بر بندگان او هستند. الْعُلَمَاءُ أُمَّنَاءُ الرُّسُلِ عَلَى عِبَادِهِ. ۲ و نیز از آیه این واقعیت دریافت می‌گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گرچه احکام و مقررات دین را در فرصت‌ها و مناسبت‌های گوناگون و اوقات مقرر برای مردم بیان می‌فرمود، اما در همه ساعت‌ها و در همه مکانها و شرایط، خود را آموزگار بشریت و راهنمای انسانیت به سوی حق و عدالت و زندگی انسانی می‌دید و لحظه‌ای از دعوت به سوی خدا باز نمی‌ایستاد. ۳ و درس دیگر آیه شریفه این است که انسان دعوت کننده به سوی حق باید با اطمینان قلبی و با آگاهی و بینشی ژرف و با دلیل و برهان روشن و روشنگر به دعوت مردم بپردازد، نه با احساسات و پندارها و بر اساس دنباله‌روی کورکورانه و یا تطمیع و تهدید و یا فریب و دجالگری و خشونت و وحشت آفرینی و ترور شخص و شخصیت، چرا که این روش‌های زشت و ظالمانه، شیوه‌های تاریک‌اندیشان و خودکامگان (صفحه ۷۱۴) واپسگرا و انحصارگر و شیفته قدرت و قربانیان کودن و تیره‌بخت و تعصب ورز و سفاک و خون آشام آنان است، نه اندیشمندان و کمال جویان و اصلاح طلبان و بشر دوستان و خداشناسان راستین. (صفحه ۷۱۵)

## ۱۶۸. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ...»

## آیه

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

## ترجمه

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می‌کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی‌کنید؟ (۱۰۹ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند، چرا این وظیفه بر دوش فرشته‌ای گذاشته نشده است و طبعاً مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یک بار دیگر به این ایراد پاسخ می‌گوید. آنها نیز در همین شهرها و آبادی‌ها همچون سایر انسانها زندگی می‌کردند و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان به خوبی آگاه بودند. تعبیر به «مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» با توجه به این که «قریه» در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می‌شود در مقابل «بَدُو» که به بیابان اطلاق می‌گردد، ممکن است ضمناً اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان‌نشین برنخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده‌اند) چرا که بیابان‌گردها معمولاً گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند. درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان‌گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه که

در آن موقع شهر نسبتاً بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف درباره آن تعبیر به «یَدُو» کرد، ولی می‌دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندان او هرگز بیابان گرد و بیابان‌نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند. سپس اضافه می‌کند: برای این که اینها بدانند سرانجام مخالفت‌هایشان با دعوت تو (صفحه ۷۱۶) که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود. که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان و ویرانی قصرها و آبادی‌هایی که در زیر ضربات عذاب الهی درهم کوبیده شد، بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده و محسوس و برای همگان قابل لمس.

### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سیر: گردش پی‌گیر در یک جهت. در آیه مورد بحث قرآن شریف روشنگری می‌کند که خدای فرزانه همواره پیام‌آوران خود را از مردم شهرها برگزیده و به رسالت فرستاده است؛ چرا که شهرنشینان از نظر خرد و دانش و آگاهی و بینش از صحرانشینان و بیگانگان از فرهنگ و تمدن برتر و پیشرفته‌ترند. وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ وَ مَا يَشَاءُ مِنْهَا نَفِثْنَا فِي نَسِيبَاتِهِمْ لِقَوْمٍ أَعْيُنُهُمْ أَغْمِضْنَا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. (سوره اعراف، آیه ۱۶۹) و ما از پیش از تو نیز تنها مردانی از شهرنشینان را که به آنان وحی می‌فرستادیم، برای هدایت و ارشاد مردم فرستادیم. «حَسَن» در این مورد می‌گوید: خدا هیچ گاه پیامبری را از میان صحرانشینان و یا جبینان و زنان به رسالت برنگزید؛ چرا که مردمی که در شهرها و مراکز تمدن و فرهنگ زندگی می‌کنند تیزهوش‌تر و آگاه‌ترند. أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ پَس آيا اين شرك گرايان و بيدادگراني كه با دعوت آسماني تو اي محمّد صلي الله عليه و آله، ساز مخالفت مي‌نوازند در زمين گردش نكرده‌اند تا فرجام سياه و عبرت‌انگيزِ برخي از جامعه‌هاي پيشين را كه با دعوت‌هاي توحيدى سر ستيزه داشتند، بنگرند كه چگونه شد و چه عذاب نابودكننده‌اي گريبان‌شان را گرفت تا بدين وسيله از سرنوشت عبرت‌انگيز آنان پند گيرند و از فرود آمدن عذابي به سان عذاب‌هايي كه بر آنان آمد، بترسند؟! وَ لِمَدَارُ الْأَخْرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا (صفحه ۷۱۷) آری، این بود سنت و روش ما با ایمان آوردگان راستین و عدالت‌پیشه در این جهان، که با نابود ساختن بيدادگران آنان را نجات دادیم؛ و به یقین سرای آخرت و نعمت‌های پایدار آن برای کسانی که پروا پیشه سازند بهتر از این جهان است. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «لَيْسَ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا». (۱) راستی که یک وجب از بهشت پرطراوت و زیبا از همه دنیا و آنچه در آن است بهتر و ارزشمندتر است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ. آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید تا آنچه را که برای شما خوانده می‌شود و بیان می‌گردد به خوبی دریابید؟ ۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۸. (صفحه ۷۱۸)

### ۱۶۹. «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ ...»

#### آیه

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّى مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ»

#### ترجمه

(پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته‌اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد و هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود. (۱۱۰ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می‌گوید: «پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند تا آن جا که پیامبران از آنها مأیوس شدند و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته‌اند و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جا بریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید و هر کس را می‌خواستیم و شایسته می‌دیدیم، نجات می‌دادیم ولی عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود». این یک سنت الهی، که مجرمان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشان و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازات‌های الهی به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در راه آرامش خاطر بخشیدن به پیامبر برگزیده‌اش، محمد صلی الله علیه و آله گوشه‌ای از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین فراز و نشیب‌های زندگی پیامبران در رابطه با جامعه‌هایشان را ترسیم نموده و می‌فرماید: حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ هَانَ آیه پیامبر ما فرو فرستادن عذاب و کيفر را همانگونه که از جامعه و مردم تو به (صفحه ۷۱۹) تأخیر افکنندیم، از برخی جامعه‌های پیشین نیز که پیامبران ما را دروغگو شمردند و با حق و عدالت به مخالفت برخاستند، به تأخیر افکنندیم، تا آن گاه که پیامبرانمان از حق‌پذیری و ایمان آوردن مردم نومید شدند و خدا به آنان پیام داد که آنان دیگر ایمان نمی‌آورند. وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا در تفسیر این فراز سه نظر آمده است: ۱ پاره‌ای واژه «كَذَّبُوا» را به تشدید خوانده و ضمیر «ظَنُّوا» را نیز به پیامبران برگردانده و بر آنند که مفهوم آیه اینگونه است: و پیامبران یقین کردند که دیگر از سوی مردم تکذیب شده‌اند. ۲ اما قرائت مشهور آن است که واژه مورد اشاره بدون تشدید خوانده شده و ضمیر در «ظَنُّوا» نیز به مردم بازگشته و معنای آیه این است که: و مردم پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده است که ایمان آوردگان از سوی خدا یاری و دشمنان نابود می‌گردند. ۳ و سومین تفسیر این فراز آن است که ضمیر «ظَنُّوا» را طبق قرائت مشهور به پیامبران برگردانیم که اینگونه می‌شود: و پیامبران یقین کردند که مردم در اظهار و اعلام ایمان دروغ می‌گویند و یا پیامبران یقین کردند که وعده ایمان و یاری مردم دروغ بوده است. در مورد آیه شریفه آورده‌اند که «سعید بن جبیر» و «صَحَّاحُ» در جایی به هم برخوردند و در همان حال از «سعید» در مورد قرائت این آیه سؤال شد، که نامبرده آن را طبق قرائت مشهور خواند و اینگونه معنی کرد: و ... مردم پنداشتند که پیامبران به آنان دروغ گفته‌اند «... صَحَّاحُ» با شنیدن این قرائت و تفسیر گفت: من تا امروز چنین سخنی نشنیده بودم، راستی که اگر برای دریافت این نکته تا «یَمَن» می‌رفتم اندک بود. جَاءَهُمْ نَصِيرُنَا آری، آن گاه که از آمدن عذاب بر حق ستیزان نومید شدند، یاری ما بر آنان فرا رسید. فَتَجَّيَّ مَنْ نَشَاءُ (صفحه ۷۲۰) آن گاه هر کس را که ما خواستیم رهایی یافت و به ساحل نجات رسید، که منظور مردم توحیدگرا و عدالت‌خواه هستند. وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ. و تبهکاران و ظالمان نابود شدند؛ چرا که عذاب ما از مردم گناهکار و مجرم باز نمی‌گردد. (صفحه ۷۲۱)

۱۷۰. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ ...»

## آیه

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

## ترجمه

در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آن چه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند. (۱۱۱ / یوسف)

## شرح آیه از تفسیر نمونه

## زنده‌ترین درس‌های عبرت

آیه فوق گویا می‌خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل‌انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه‌های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. مهم این است که این سرگذشت‌های عبرت‌انگیز و تکان دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد و به همین دلیل تأثیر آن فوق العاده زیاد است. چرا که می‌دانیم افسانه‌های خیالی هر قدر، جالب و تکان دهنده، تنظیم شده باشند، تأثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا: اولاً: هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان‌انگیزترین لحظات داستان می‌رسد و می‌رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او پیدا می‌شود که این یک خیال و پندار بیش نیست. ثانياً: این سرگذشت‌ها در واقع بیانگر فکر طراح آنها است، او است که عصاره افکار و خواسته‌هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می‌کند و بنابراین چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست و این با یک واقعیت عینی فرق بسیار دارد و نمی‌تواند بیش از موعظه و اندرز گوینده آن بوده باشد، اما تاریخ واقعی انسانها چنین نیست، پربار پربرکت و از هر نظر راهگشا است.

## شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۷۲۲) در آیه مورد بحث که پایان‌بخش این سوره مبارکه نیز می‌باشد می‌فرماید: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای خردمندان و اندیشوران درس‌های عبرتی است؛ چرا که دیدیم چگونه یوسف از قعر چاه و از اسارت و بردگی و از گند و زندان به مقام والای رسالت و به اقتدار و فرمانروایی پرشکوه مصر رسید و سرانجام شب تیره و تار فراق به سپیده‌دم وصال پیوست. و به باور پاره‌ای منظور این است که: بیان سرگذشت یوسف با این شیوایی و زیبایی و محتوا از پیامبری که نه کتابی خوانده و نه داستانی شنیده، برای خردمندان درس عبرتی است و همین بزرگترین گواه و دلیل بر درستی دعوت و راستی رسالت اوست. ما كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و او آنها را برای شما باز می‌گوید داستان دروغین نیست که او ساخته باشد، وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ بلکه وحی الهی است که کتاب‌های اصیل آسمانی پیشین را نیز گواهی می‌کند. به باور گروهی از جمله «حسن» منظور این است که: بلکه تصدیق کتاب‌هایی است که از پیش آمده و در دست مردم است؛ چرا که آورنده‌اش طبق همان نویدهایی که در کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته است، به رسالت برانگیخته شده و به سوی شما آمده است. وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و روشنگر و بیان‌کننده روایا و نارواها و حلال و حرام خداست. وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. و برای مردم باایمان رهنمود و رحمتی است که در میدان دانش و بینش و عمل و اخلاق از آن بهره‌ور می‌گردند. با این که قرآن برای همه عصرها و نسل‌ها فرود آمده است، بدان دلیل آن را رهنمود و رحمت برای مردم باایمان عنوان



می‌کند که تنها این مردم هستند که از زلال (صفحه ۷۲۳) قرآن بهره‌ور می‌گردند و به نور و روشنایی آن، چراغ زندگی می‌افروزند و راه و رسم آن را گام می‌سپارند و تا بهشت پرتراوت خدا بال می‌کشایند، نه همه مردم.

## پرتوی از سوره مبارکه یوسف (۱)

### اشاره

نگرش بر دوازدهمین بوستان دل‌انگیز قرآن شریف در پرتو مهر و لطف حق به پایان رسید و ما از دل‌انگیزترین، زیباترین، شگفت‌انگیزترین و عبرت‌آموزترین سرگذشت‌ها گذشتیم و انبوهی از مفاهیم، درس‌ها، نکات انسان‌ساز، پندها و اندرزها و برخی از اساسی‌ترین سنت‌ها و قوانین حاکم بر خانواده، جامعه و تاریخ را نگرستیم، که هر کدام سخت در خور تعمق است. در ترجمه و تفسیر این سوره مبارکه، از جمله با این مفاهیم بلند و درس‌های انسان‌ساز رو به رو شدیم: زیباترین سرگذشت‌ها، آن خواب شگفت‌انگیز، نقشه شوم و آغاز درگیری، برادران یوسف، سؤمین گام به سوی گناه، مستی قدرت و امکانات، بلای انحصار‌گری، آفت ویرانگر حسد، چهارمین فراز از زیباترین داستانها، زهی سنگدلی و بی‌رحمی! گریه‌های دروغین، ابعاد وجود انسان و نیازهای او، یوسف در بند پول پرستان، ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۴) در میان کاخ نشینان، حساس‌ترین مرحله آزمون، اما قداست و جوانمردی یوسف، در بحرانی‌ترین شرایط خود را به خدا سپاریم، حق‌شناسی و نمک‌شناسی، رابطه اخلاص و سرفرازی، فرار قهرمانانه، بیان حقیقت داستان، واکنش عزیز، شیوه زشت ظالمان و خودخواهان، یاری خدا در حساس‌ترین لحظات، و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف، پروردگارا! زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است، حقیقت در مسلخ سیاست، یوسف در زندان خودکامگان، نخستین دعوت یوسف، هان ای یاران زندانی! و اینک تعبیر خوابتان، درستی انسان‌ساز به عصرها و نسل‌ها، رؤیای هراس‌انگیز شاه، سال‌های قحطی و خشکی، درخواست رسیدگی به پرونده ساختگی، تحقیق و رسیدگی عادلانه، انواع خواب‌ها، پدیده شگفت‌انگیز رؤیا، (صفحه ۷۲۵) قرآن و مراحل سه‌گانه نفس، جهاد بزرگ یا خودسازی، یوسف و موقعیت جدید،

### برنامه یوسف برای نجات کشور و ملت،

چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست حکومت کرد؟ آیا پذیرش داوری از سوی استبداد رواست؟ بزرگی و عظمت را نگر! و ده‌ها درس انسان‌ساز دیگر. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۶)

## ۱۷۱. آیه (آرامش خانوادگی در سایه یاد خدا)

### اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. (۲۸ / رعد)

### شرح آیه از تفسیر نمونه

### اشاره

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و

اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق «صحیح» و «کاذب» جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد. بعضی از دانشمندان می‌گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماری‌های واگیردار همچون «وبا» از هر ده نفر که ظاهراً به علت وبا می‌میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتاً به خاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می‌روند. به طور کلی «آرامش» و «دلهره» نقش بسیار مهمی در «سلامت» و «بیماری» فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می‌گوید: «بدانید که یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها است».

### ذکر خدا چیست و چگونه است؟

«ذکر» همانگونه که «راغب» در «مفردات» گفته است: گاهی به معنی حفظ (صفحه ۷۲۷) مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر» که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است. در حدیث می‌خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی فرمود این بود: «یا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُؤَاسَاتُ لِلَاخِ فِي مَالِهِ وَانْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ: ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال و حق مردم را از خویشتن دادن و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید». (۱) در حدیث دیگری می‌خوانیم علی فرمود: «الذُّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ لُصْبِيهِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا: ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید». (۲) و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود: «اتَّخِذُوا جُنَّتَنَا فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ۱ وَ ۲ «سَفِينَةُ الْبَحَارِ»، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۸) آمِنْ عَيْدُوْهُ قَدْ أَظْلَنَّا؟ قَالَ لَا وَ لَكِنْ مِنَ النَّارِ قُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ: سپهرایی برای خود فراهم کنید عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده‌اند؟ فرمود: نه، از آتش (دوزخ) بگوئید: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ «خدا را به پاکی بستائید و بر نعمت‌هایش شکر گوئید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید». (۱) و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از احادیث، پیامبر به عنوان «ذِكْرُ اللَّهِ» معرفی شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تربیت می‌کند. از امام صادق در تفسیر «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» نقل شده است که فرمود: «بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ

الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حِجَابُهُ: به وسیله محمد دل‌ها آرامش می‌پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او».

## عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی

۱ گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد می‌تواند اینگونه نگرانی‌ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان. ۲ گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناہانی که انجام داده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها، اما توجه به این که خداوند، غفار، توبه‌پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد، به او می‌گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذرخواهی \*\*\*\*\* ۱- «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۹) کن و در مقام جبران بر آی، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن. ۳ ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم و یا در مبارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد، با خود می‌گوید: آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی‌نهایت قدرت دارم. قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌ها، چه در گذشته، چه در حال و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره‌کننده آنان، حتی در آن جایی که تک و تنها بوده‌اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می‌شود. هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره‌کننده، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می‌گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم. ۴ گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است. ۵ عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیداً رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟ (صفحه ۷۳۰) ۶ سوءظن‌ها و توهم‌ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد. ۷ دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می‌دارد. اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با «زهد و پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب‌ها پایان می‌دهد، هنگامی که روح انسان «علی‌وار» آن گونه وسعت یابد که بگوید: «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَانٌ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضِيهَا: دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود» (۱) نرسیدن به یک وسیله مادی

یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند. ۸ یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می‌دهد و از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصاً به هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها، ناامنی‌ها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد. ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاً به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت‌ها و خواست‌های انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون \*\*\*\* \* ۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۴. (صفحه ۷۳۱) عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است بلکه چنین مرگی، هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد دوست‌داشتنی و خواستنی است. البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

### آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است: ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ: مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می‌گردد» آیا این دو با هم منافات دارد؟ پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلماً افراد باایمان در برابر مسؤولیت‌های خویش نمی‌توانند نگران نباشند و به تعبیر دیگر آن چه در آنها وجود ندارد نگرانی‌های ویرانگر است که غالب نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت‌های مثبت زندگی وامی‌دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است. (صفحه ۷۳۲)

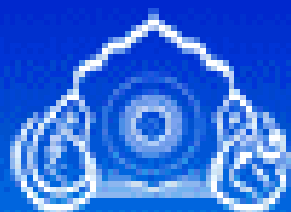
### شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ همان کسانی که پس از بازگشت از بیراهه و گناه، به یکتایی خدا و صفات ویژه او ایمان آورده و رسالت و دعوت پیامبرش را با جان و دل می‌پذیرند و به کتاب و وحی و آنچه از سوی خدا فرود آمده است گردن می‌گذارند و دل‌هایشان به یاد خدا به ساحل آرامش می‌رسد و آرامش می‌یابد. واژه «ذِکْر» به مفهوم پدید آمدن معنی برای نفس است و گاه به آگاهی و گفتاری که مفهوم و معنی را در برابر چشم باطن آشکار می‌سازد نیز گفته می‌شود. با این بیان، در این آیه خدا انسان باایمان را اینگونه وصف می‌کند که با یاد خدا به آرامش قلب می‌رسد و در آیه دیگری می‌فرماید: ایمان آوردگان تنها آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ. (۱) در آیه مورد بحث منظور این است که انسان باایمان با یاد خدا و با نگرش بر نعمت‌های گوناگون و پاداش پرشکوه او به ساحل آرامش خاطر می‌رسد و در آنجا منظور این است که با یاد خدا و توجه به عدل و کیفر عادلانه او ترسان شده و خاطرش پریشان می‌گردد. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. بهوش باشید که با یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد. و بدین سان خدای فرزانه بندگانش را تشویق می‌کند که دل‌های طوفان زده خود را با یاد مهر و لطف و نعمت‌های بی‌کران و پاداش پرشکوه او آرامش بخشند؛ چرا که وعده خدا تخلف‌ناپذیر است و چیزی برای آرامش دل‌های نگران بهتر و آرام‌بخش‌تر از نویده‌های خدا نیست.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشرف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی





مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

